

انتشارات مجمع عرفان

سفینه عرفان

مطالعاتی در اصول معتقدات و آثار مبارکه بهائی

دفتر نهم

دفتر امور احبای ایرانی-امریکایی
محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده امریکا
ویلمت، ایلینوی

مجمع عرفان در سال ۱۹۹۳ میلادی با مساعدت صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند تأسیس گردیده و هدف آن تشویق و ترویج مطالعه و تحقیق در آثار مقدّسه و نیز اصول معتقدات امر بهائی است. دوره‌های سالانه مجمع عرفان به زبان‌های فارسی و انگلیسی در مدرسه بهائی لوهلن در ایالت میشیگان، در مدرسه بهائی بوش در ایالت کالیفرنیا و در مرکز مطالعات بهائی در آکوئو (ایتالیا) و به زبان آلمانی در تامباخ (آلمان) تشکیل می‌شود. مقالاتی که در این دفتر درج شده در مجامع مذکور که به زبان فارسی برگزار شده ارائه گردیده است.

- مطالب و عقاید مندرج در مقاله‌ها معرفّ آراء نویسندگان آنها است.
- نقل مطالب این مجموعه با ذکر مأخذ آزاد است.

نشانی مجمع عرفان:

`Irfán Colloquium
c/o Bahá'í National Center
1233 Central Street
Evanston, IL 60201-1611
USA
Phone: 1(847) 733-3526
Fax: 1(847) 733-3527
E-mail: contact@irfancolloquium.org

سفینه عرفان

از انتشارات مجمع عرفان

دفتر نهم

ناشر دفتر امور احبای ایرانی-امریکایی

محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده امریکا

با مساعدت صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند

۱۶۳ بدیع - ۱۳۸۵ شمسی - ۲۰۰۶ میلادی

فهرست مندرجات

۵

پيش گفتار

نئالی عرفان

- ۹ از آثار قلم اعلى'
۱۱ از مكاتيب حضرت عبدالبهاء

كلچين عرفان

- ۲۱ شيوه الهيون روابط و رفتار حضرت عبدالبهاء با افراد
۴۵ آرمين اشراقى ارتباط كريم خان كرمانى با اديان بابى و بهائى
۷۵ محمد افنان مقدمه‌اى در باره مناجات در آثار بهائى
جلوه‌هاى از سيمى حضرت عبدالبهاء
۹۰ فاروق ايزدى نيا در مرورى بر آثار ايشان
محمدقاسم بيات مرورى بر حقيقت روح و موضوع تناسخ
۱۲۵ و ساطع بيات
۱۵۵ لادن پاكدامن مرحبا! مرحبا!
۱۷۴ فريد رادمهر تحليلى بر مباني تاريخى و اجتماعى لوح احتراق
۲۰۹ شاپور راسخ لوح لاهه و الواح ديگر مربوط به صلح عمومى
۲۲۹ شاپور راسخ ابطال خرافات در آثار حضرت عبدالبهاء
۲۵۰ وحيد رافتى سبرى در آثار مباركه بهائى

رشحات عرفان

۲۵۵	محمد افنان	القاب و نعوت مظاهر مقدسه امر بهائی
۲۵۹	محمد افنان	توقیعات خطاب به حروف حیّ
۲۶۳	محمد افنان	ذکر "هل من مفرج غیر الله ..."
۲۶۵	محمد افنان	آیا حقّ مسؤل است؟

شاخسار عرفان

۲۶۸	سیامک صهبا	فهرست مقالات مربوط به معرفی آثار مبارکه در مجلّات "خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر"
-----	------------	---

ضمائم

۲۷۳		کتاب‌شناسی و راهنمای عنوان‌های اختصاری
۲۷۸		فهرست مقالات سفینه عرفان (دفتر اول تا هشتم)
۲۸۴		انتشارات مجمع عرفان
۲۸۵	فاروق ایزدی‌نیا	غلطنامه دفتر هشتم مجمع عرفان

ای بندگان مَثَلِ ظُهُورِ قَدَسِ
احدیتم مَثَلِ بَحْرِیست که در
قعر و عمق آن لئالی لطیفه
منیره آزید از احصاء مستور
باشد و هر طالبی البتّه باید
کمر جهد و طلب بسته به
شاطی آن بحر در آید تا قسمت
مقدّره در الواح محتومه
مکنونه را علی قدر طلبه و
جهد اخذ نماید.

مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاءالله، چاپ مصر، ص ۳۲۴

پیشگفتار

آغاز گفتار ستایش پروردگار است

حضرت بهاءالله به اهل بهاء صلا می‌زنند: "بشنوید ندای مظلوم را و به آنچه در الواح نازل شده عامل شوید ... یا حزب‌الله از قلم اعلیٰ جاری شد آنچه سبب و علت حیات عالم است." (لوح اتحاد) پیروی از این هدایت الهی مستلزم پی بردن به مضامین و مفاهیم حیاتبخش در آثار مبارکه و نحوهٔ بکار بستن و عملی ساختن آن نصایح و تعالیم الهیست. حصول این مقصود نیازمند مطالعات منظم و دقیق و عمیق در آثار مزبور است و متضمن درک و فهم اصطلاحات و اشارات و نکات مندرج در آنها از نظر سوابق دینی و ادبی و فکری و فرهنگی و انطباق تعالیم الهی با مسائل و نیازهای جاری زندگانی فردی و اجتماعی.

منظور اصلی و محور اقدامات مجمع عرفان تقویت و ترویج و نشر چنین مطالعات و پژوهشهاست. این کوششها از سال ۱۹۹۳ آغاز شده و مرتباً ادامه یافته است. یکی از این اقدامات تهیه و انتشار دفتر **سفینه عرفان** است که اکنون نهمین دفتر آن در اختیار خوانندگان قرار گرفته است.

لثالی عرفان در سفینه عرفان مشتمل بر آثار مبارکه‌ایست که قبلاً طبع و نشر نشده و از مرکز جهانی بهائی برای درج در سفینه عرفان واصل می‌گردد و بدین ترتیب تاکنون یکصد لوح و خطابه از آثار مذکور در سفینه عرفان منتشر شده است..

گلچین عرفان مجموعه‌ایست از مقالات تحقیقی که غالب آنها در جلسات مجمع عرفان مطرح شده است. این بخش در این دفتر بیشتر وقف پژوهشهایی شده است که در متون آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء انجام گرفته و شامل دو نوع مقالات است، یکی مقالاتی که در آنها موضوعهای صلح و ابطال خرافات و مسئله تناسخ در الواح و مکاتیب مرکز میثاق مورد بررسی قرار گرفته است و نوع دیگر مقالاتیست که جلوه‌هایی از زندگانی و روش و سلوک آن "مثل

اعلای امر بهائی " را ارائه می‌دهند. به نحوی مطالب مربوط به گفتار و رفتار هیکل مبارک از آثارشان استخراج و تنظیم شده که خواننده خود را در محضر مبارک احساس می‌کند و تحت تأثیر روحانی چنان موقعیتهایی قرار می‌گیرد. مایه سرور قلبی و اطمینان خاطر است که این مقالات را دوستانی تهیه و ارسال داشته‌اند که در مهد امرالله به مطالعات بهائی اشتغال دارند. علاوه بر این، مقالات تحقیقی دیگری نیز در این بخش درج شده که عبارتند از بررسی سوابق تاریخی و اجتماعی لوح مشهور احتراق و شرحی در روابط بین حضرت نقطه اولی^۱ با مؤسس فرقه شیخیه کرمان، محمد کریم‌خان کرمانی، و تألیفاتش در مخالفت با آئین جدید. در این بخش مقاله‌ای نیز به سیری در آثار مبارکه بهائی اختصاص یافته است. مقالات این بخش به ترتیب الفبایی نام خانوادگی نویسندگان درج شده است.

رشحات عرفان یادداشتهای کوتاهی در شرح و توضیح برخی نکات و اصطلاحات و پاره‌ای از آثار مبارکه است که به تدریج قاموسی برای استفاده در مطالعات بهائی را تشکیل خواهد داد.

شاخسار عرفان بخش جدیدیست که از دفتر نهم سفینه عرفان آغاز می‌شود. نظر به اینکه مقالات تحقیقی در باره آثار مبارکه بهائی در دیگر کتابها و مجلات امری نیز منتشر می‌گردد و رجوع به آنها برای کسب اطلاع در باره آثار مذکور که از اهداف اصلی مجمع عرفان است مفید واقع می‌شود، سعی خواهد شد که با همکاری دوستان علاقه‌مند فهرستهایی از مقالات مذکور در سفینه عرفان درج شود. در این دفتر، شاخسار عرفان متضمن فهرست مقالات مربوط به آثار مبارکه است که تا کنون در نشریه خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر منتشر شده است.

ادامه انتشار سفینه عرفان از مساعدتهای بی‌دریغ دوستانی بهره‌مند است که با تبرعات کریمانه اقدامات مجمع عرفان را میسر می‌سازند و از همکاری دانشمندان و محققان گرامی برخوردار است که حاصل پژوهشهای خود را برای درج در سفینه عرفان لطف می‌کنند. امید است این گونه مساعدتهای مادی و معنوی روز به روز افزایش یابد و سبب توسعه روزافزون خدمات و اقدامات مجمع عرفان شود.

لئالی عرفان

از آثار قلم اعلى

هو المقدّس عن الأمثال

سبحان من اظهر مظهر نفسه و انطقه بايات انجذبت منها الأرواح قل هذا يوم فيه اضطربت الأنفس و مرّت الجبال و انصعق من فى السموات و الأرض الا من شاء الله مالك يوم المعاد طوبى ليد نبذت ما اخذت و لقلب اقبل الى قبلة الأفاق ان الذين اخذوا لوح الله بأيدى القدرة و الاقتدار اولئك اهل البهأء فى لوح البقاء يشهد بذلك مالك الأسماء الذى ينطق فى كلّ الأحيان الملك لله المقتدر العزيز المنان قل يا قوم ان لكل امر مرجع و لكل اشراق مشرق و لكل شىء مبدء تفكروا لتعرفوا مراد الله يا اولى الألباب ان الذين ينكرون مبدء الأمر اولئك همج رعاى ليس لهم نصيب من الكتاب هل ينكرون الله بعد الذى يرون سلطانه احاط الامكان ان الذين ينكرون ظهور الله ينبغى ان يتفكروا فى هذه الأيام التى فيها ينادى مالك القدم فى قطب العالم بعد الذى كان مظلوماً بأيدى الفجار لو يقولون الطبيعة اظهرت هذا الجوهر قل لو نصدقكم فى ذلك نقول هل ترون له من شبه او تشاهدون له الأمثال فلما كان متفرداً فى ذاته و متوحداً فى نفسه ينبغى ان تتبعوه يا ملاء الجهال لعمرى يقولون ما لا يشعرون كذلك شهد الرحمن فى المقام الذى كان اعلى المقام قل يا ملاء الأحياب لا تلتفتوا الى ما يقولون تمسكوا بحبل الأمر تشبثوا بأذيال رحمة ربكم العزيز المختار طوبى لمن فاز اليوم و اقبل بالقلب الى الله مولى العباد و نبذ المتوهمين عن ورائه ناطقاً بهذا الذكر الذى جعله الله سلطان الأذكار.

مى

جناب كربلاى محمّد

بسمى المسجون المظلوم

يا محمّد در ایام خاتم انبياء روح ما سواه فداه تفكر كن. دشمنان از جميع جهات بر اعراض و اعتراض قیام نمودند، و عمل نمودند آنچه را ملاء اعلى^۱ از آن به نوحه و ندبه مشغول گشتند. اگر این قوم این مظلوم را مقصّر میدانند از آن حضرت چه ترك اولی دیدند. اهل عالم اكثرى همج

رعاع مشاهده میشوند. از عقل محرومند و از ادراک بی‌نصیب. در جمیع قرون و اعصار مثل این ایام عمل نمودند. ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزئون. انا لله و انا الیه راجعون.

بواسطه جناب آقا محمدرضا قائینی

خراسان، قلعه کوه و چشمه

جناب ملا عباس مع ابناء و ضجیع، جناب میرمصطفی مع الأهل، جناب میرمختار مع الأهل
علیهم بهاء الله الأبھی

ای یاران الهی دور رحمانیست و کور سبحانی. عصر ربّانیست و قرن یزدانی. زمان مهربانیست و روز کامرانی. موهبت عالمیان گردید و رحمت آدمیان شوید. شعله هدایت گردید و لمعه موهبت شوید. طیور حدیقه معانی گردید و نجوم اوج آسمانی شوید. فروع سدره منتهی گردید و شموع انجمن بالا شوید. نظر به عدم استعداد ننمائید و میزان را صرف موهبت قرار دهید و از حضرت احدیت تمنای عنایت کنید تا باب فضل بگشاید و عدل نفرماید، زیرا عدل اعطاء کلّ ذی حقّ حقّه است، و اگر کار بر این منوال گردد مشکل و متعسر شود. فضلست که بر خاک نور پاک افشاند. فضلست که زمین را بهشت برین نماید. فضلست که این فضای نامتناهی را روشن و منیر فرماید. فضلست که این بحر عمیق را پر از لالی ثمین نماید. فضلست که این جماد را روح حیات بخشد. فضلست که این حجر و مدر را گوهر تابناک نماید. فضلست که کوران را بینا کند. فضلست که مردگان را زنده فرماید. فضلست که ذرات را اختران کند. فضلست که قطره را دریای بی‌پایان نماید. از خدا خواهیم و بخواهید که چنین گردد تا هر تلخی مبدّل به شیرین شود و هر حسرتی منقلب به مسرت گردد، هر دائی دوا یابد و هر زخمی شفا جوید، هر گمگشته‌ای به راه پی برد و هر تشنه‌ای سیراب گردد و علیکم التّحیّة و الثّنَاء.

از آثار حضرت عبدالبهاء

بیرجند

جناب آقا میرزا غیاث‌بیک، جناب آقا غلام‌حسین‌بیک، جناب ملا عبدالکریم، جناب ملا محمدحسین، جناب ملا محمدباقر علیهم بهاء الله الأبھی

هو الله

ای دوستان راستان جام عهد به باده میثاق طافح است و صبح عنایت ار افق امکان طالع و لائح. شمع هدایت روشن است و شاهد انجمن یوسف گل‌بیرهن. با وجود این فیوضات نامتناهی باید قلوب صافیه شعله‌ای دیگر زند و شوری دیگر در سر افکند. این پیمانہ مستی دیگر بخشد و این آهنگ فرح دیگر دهد. ای یاران آذان ملا اعلی ممدود است تا کی اصوات تهلیل و تقدیس اهل شهود به ملکوت وجود رسد. شور و ولوله‌ای، شوق و غلغله‌ای، جذب و هلهله‌ای، آهنگ و زمزمه‌ای تا ذرات اشیاء به رقص و طرب آیند و حقیقت موجودات مهتر گردد. و علیک التّحیة و الثّناء. عع

هو الابهی

[نیریز]

جناب ملا شفیع علیه بهاء الله الابهی مشاهده نمایند

هو الابهی

ای ناطق به ذکر الهی در سبیل الهی چون سراج نورانی هادی امم شو و چون ملائکه مقربین منادی بین ملا عالم. چون نجم بازغ از افق محبت‌الله طالع گرد و چون بحر زاخر از اریاح موهبت‌الله پر جوش و خروش شو و چون نسائم بهاری از ریاض قدس معنوی بر دیار الهی مرور نما و چون صبح نورانی آفاق روحانی بر شمس حقیقت لامکانی دلالت فرما. لسانی ناطق باش و فجری صادق. شهابی ثاقب باش و سحابی ساکب، کوکبی لامع شو و شعاعی ساطع، حقیقتی جامع شو و کینوتی خاضع و خاشع تا آیت باهره گردی و رایت ظاهره، حجتی بالغ شوی و رحمتی شامل تا حقیقت امکان را به نفحات رحمان جنت رضوان نمائی. جمیع این مقامات به ثبوت و رسوخ بر عهد و میثاق الهی حاصل گردد. عبدالبهاء ع

مشهد

انجمن روحانی عليهم التحيّة و العناية و الفضل و الجود و الضياء و البهَاء

هو الله

ای یاران روشن من به درگاه دلبر یگانه شکرانه نمودم که انجمن روحانی نورانی گردیده و آن محفل شعله و شور روحانی یافته و به نسیم گلشن رحمانی اهتزاز جسته. الحقّ که آن نفوس ربّانیند نورانی، ملکوتیند آسمانی. خبر ورود دو شمع روشن و وصول دو مشعل انجمن سبب سرور این عبد ممتحن گردید. دائماً در تضرّع و تبتّل و در تذکّر و توسّل و در تشبّث و تذلّل که آن محفل روحانی چنان رحمانی گردد که امکان را نورانی نماید. ای یاران از اغیار مرنجید و از بیگانگان دل گیر مگردید. نادانند، معذور دارید. محتجبانند، پرده آنان براندازید. مهربانی کنید و خوش رفتاری نمائید. حلیم و سلیم باشید و با هر بیگانه جلیس و ندیم گردید. خیانت را به صداقت مقابلی کنید. قهر را به لطف معامله نمائید. غضب را به حلم مدافعه کنید. ظلم را به عدل تسکین دهید و جفا را به وفا زائل کنید. شعله آتش را به آب بنشانید و یا نار کونی برداً و سلاماً آشکار فرمائید. چشم خطاپوش بگشائید و به آهنگ سرور بنوازید تا دوران نزدیک گردند و اقوام افریک و امریک و ترک و تاجیک و دور و نزدیک همدم گردند، در سایه خیمه وحدت انسانی بیاسایند و محفل صلح عمومی بیاریند، آهنگ یگانگی بلند نمایند و علم الفت برافرازند، جهان بهشت برین گردد و روی زمین مانند آسمان تزیین یابد. و علیکم التحيّة و الثناء. ع ع

نیشابور

احبّای الهی عليهم بهاء الله الأبهي

هو الله

ای یاران عبدالبهاء حقیقت ملکوت که در این عصر مقدّس در قطب امکان جلوه نموده فی الحقیقه دبستان الهی است و ادیب این دبستان رحمانی طلعت ابهائی روحی لأحبّائه الفداء. آن معلّم الهی در این دبستان درس مقامات معنوی داده و اسرار ربّانی بیان فرموده و تعالیم حقیقی منتشر کرده تا نفوس انسانیّه که بمثابه اطفال رضیعه هستند در آغوش عنایت پرورش یابند و از پستان فیوضات روحانیّه تغذی نموده نشو و نما کنند و در این دبستان یزدان کسب کمالات انسانیّه و اکتساب فیوضات رحمانیّه نمایند و روز به روز بر دانائی بیفزایند و بحقائق اشیاء پی برند و علم و

ادب حضرت سبحانی بیاموزند و در جمیع مراتب اخلاق و فضائل و کمالات معنویه روز به روز ترقی نمایند و به بلوغ و رشد رسند. پس باید یاران همّت کنند و وصایا و نصائح جمال مبارک را هر دمى به خاطر آرند و به جان و دل بکوشند تا به اکتساب فیوضات نامتناهیه نجوم هدی گردند و سرج ملاً اعلی و تا این دلبر موهبت شاهد انجمن نگردد عالم انسان ناقص است و شجر ایجاد بی ثمر. و علیکم التّحیّة و التّناء. ع ع

هو الله

بواسطه جناب جوان روحانی

سرچاه

احبای الهی علیهم بهاء الله الابهی

هو الله

ای یاران من به یاد روی و خوی دوستان دیده دل منور است و دماغ جان معطر، زیرا حقائق یاران حدائق ریاحین و شقائق است و دلهای دوستان ریاض و گلشن بدائع. پس هر حقیقتی از ملکوت ابهی استفاضه اش بیشتر گل و ریحانش معطرتر و سنبل و ضمیرانش مُعَبَّرتر. حال باید به جان و دل کوشش نمود تا آن فیض قدیم را جاذب گشت و آن فضل عظیم را جالب مغناطیس. این فیض مانند سیل توجّه به خدا و انقطاع از ماسوی و خضوع و خشوع به احباء و خدمت امرالله و نشر نفعات الله است. همیشه در درگاه احدیت مذکورید. ع ع

هو الله

احبای الهی علیهم بهاء الله الابهی

هو الابهی

ای یاران عبدالبهاء و بندگان جمال ابهی شمس حقیقت در منطقه البروج دور زد تا در قلب الاسد اشراق فرمود و نور به آفاق بخشید و چنان حرارت و سورتی مبذول داشت و بر کائنات بتافت که حقایق اشیاء را بتمامها از حیّز کمون به عرصه وجود مشهود و ظاهر نمود و حقیقت زلزله الارض زلزلهها و اخرجت الارض ائقالها و قال الانسان ما لها یومئذ تحدّث اخبارها بان ربک اوحی لها

تحقق یافت و سرّ مکنون و رمز مصون که در اراضی قابلیات مستور بود واضح و آشکار شد. بهار الهی آمد و فیض نامتناهی نازل شد. ابر رحمت فیض جاودانی بخشید و شمس حقیقت تابش برج سرطانی نمود. عرصه وجود مانند بوستان در جهان کیهان جلوه کرد. یکی شجره مبارکه شد و دیگری الشجره الملعونه. یکی چون گل و نسرين روانح عنبرین منتشر نمود و دیگری مانند خار سبب آزردهی خاطر اهل علیین گشت. یکی ثمره طيبه ببار آورد و دیگری میوه تلخ [پرزهر آرد]. بوم و بری گلشن سرای هدایت شد و شوره زار بداختری خار خس ضلالت انبات کرد. یکی بلد طيب شد و مظهر یخرج نباته باذن ربّه گشت و دیگری حقیقت و الّذی خبت لایخرج الّا نکدا [را] واضح و آشکار نمود. باری، ای احبای الهی هر چند فیض نامتناهی است ولی تباه کاران را چه فائده روحانی و چه عائده جسمانی. بکلی محرومند و ممنوع و مأیوس و مدحور و معذب و مقهور. انوار صبحگاهی را چه گناهی اگر خفّاش ظلمانی جز حفرة شهبات نامتناهی پناهی نجوید نجات قدس را چه خطائی اگر جعل را روائح طيبه گوارا نگرده و مشام معطر نشود. پس ای دوستان حقیقی و ثابتان پیمان الهی شکر کنید عنایات رحمانی را که حرباء شدید، نه خفّاش، و بلبل گشتید، نه جعل، اشجار طيبه شدید، نه درختان پژمرده، گلبن تر و تازه گشتید، نه گلخن افسرده، و هذا من فضل ربکم الرحمن الّذی احاط الامکان و علیکم التّحیة و الثّناء. ع

بادکوبه

بواسطه جناب درویش غلام حسین

جناب اودیت ایسیان همدانی علیه بهاء الله الابهی

ای گل گلستان حضرت مسیح فریسیان سالهای سال منتظر ظهور حضرت مسیح صبیح ملیح بودند و چون آن سرور موعود واضح و مشهود شد آن بزرگوار را استغفرالله مسیح قبیح خواندند. یکی فریاد برآورد که سریر داودی کجاست، و دیگری نعره زد که عصای حدید کو، و دیگری ناله و فغان آغاز کرد که شریعت الله منسوخ گردید ترویجش کو، و دیگری بانگ برافراخت که سلطنت جلیش کو، و دیگری حیران و سرگردان که در کوه صهیون تسبیح و تقدیس جمیع شعوب عالم کجا رفت، و دیگری اعتراض کرد که الفت میانّه وحوش چرنده و سباع درنده کو. باری هر یک اعتراضی نمود و از حقّ اغماض کرد و به شبهاتی ربّ الایات باهرات را استهزا نمود. عاقبت کار به جایی رسید که آن بزرگوار را بر خر سوار نمودند و تاجی از خار بر سر نهادند و تشهیر در کوچه

و بازار کردند و عاقبت بر فراز دار آویختند. اینست شأن خلق ذرهم فی خوضهم یلعبون. الحمد لله تو به معانی و حقائق بیان حضرت مسیح پی بردی و پرده دریدی و مشاهده نور مبین نمودی. هدایت یافتی و علم موهبت برافراختی و کار خویش ساختی. صد آفرین بر تو. انّ لک مقاماً عند ربّک و ذلک هو الفوز العظیم و علیک التّحیة و الثّناء.

هو الأبهی

بواسطه جناب آقا میرزا حسین زائر

جناب آقا میرزا محمد علی کاشانی علیه بهاء الله ملاحظه نمایند

هو الأبهی

ای ناطق به کلمه بلی در یوم لقا صد هزار نفوس که در سرّ الست و یوم ذرّ وجود و حقیقت مقصود سالها تفکر نمودند و معانیها تصور کردند و تأویلات در احادیث و آیات جستند و مشکلات حلّ نمودند و چون شمس تفرید از افق توحید طلوع نمود و ندای الهی بلند گشت و صلاهی الست گوش زد کلّ اهل امکان شد جمیع لال شدند و اصمّ و ابکم محشور گشتند و تو جواب ندا دادی و فریاد بلی برآوردی و در ظلّ کلمه توحید در آمدی و از عین تسنیم نوشیدی و از کأس مزاجها کافور چشیدی و البهَاء علیک و علی کلّ ثابت علی عهد الله.

عبدالبهاء ع

جناب آقا سیّد نصرالله علیه بهاء الله را از قبل این عبد تکبیر ابدع ابهی ابلاغ نمائید.

نیشابور

احبای الهی علیهم بهاء الله الأبهی

هو الله

ای اهل بهاء جمال کبریا از جهان علّیین تجلّی بر روی زمین نمود و به نور مبین عالم وجود را تزیین فرمود تا نفوس بنفحات قدس مأنوس گردند و قلوب مهبط فیوضات حضرت محبوب گردد جانها پربشارت شود و دلها از جهان ملکوت حکایت کند و حشر و نشور در عالم امکان ظاهر و آشکار گردد، هر خفته‌ای بیدار شود و هر نادانی هشیار گردد، مردگان زنده شوند پژمردگان تر و

تازه گردند، عالم ظلمانی نورانی شود و انسان ارضی آسمانی گردد. از فیض نور مبین روی زمین بهشت برین شود وقتی این دلبر آمال رخ گشاید و موهبت کبری جلوه نماید که یاران به کلی این جهان را فراموش کنند و آهنگ سروش گوش نمایند هر یک ید بیضاء بنمایند و با ثعبان مبین به میدان آیند لهذا باید شما چنان برافروزید که خمودت را از عالم وجود براندازید جهان را جهانی دیگر سازید و عالم انسان را مستفیض از جلیل اکبر کنید در ملکوت احدیت عزیزید و الحمدلله با فرهنگ و تمیز پس جام لبریزی به دست گیرید تا هر طالبی را سرمست کنید و هر غافل را خداپرست نمائید من نماز به درگاه بی نیاز آرم و از ملکوت راز طلب الطاف و عنایت نمایم تا فیض هدایت احاطه کند و هر بی نصیب بانصیب شود و هر بی بهره پربهره گردد اینست نهایت آرزو و غایت آمال و علیک التَّحِيَّةُ وَ الشَّنَاءُ.

ع ع

هو الله

نیریز

اخوی جناب آقا سید مهدی جناب آقا سید محمد علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند

الله ابهی

ای بنده صادق حق در عصری به عرصه وجود شتافتی که عصر جمال قدم و در قرنی به مهد شهود قدم نهادی که قرن اسم اعظم روحی لأحبابه الفداء پاک و منزّه است خداوندی که این عباد مسکین را به مشاهده چنان نور مبین فائز فرمود پس شب و روز باید به شکرانه این نعم پردازیم و در سبیل جمال قدم روحی لعنته الفداء جانفشانی نمائیم و در اعلاء کلمه اش بکوشیم و در انتشار آثارش بکوشیم و باقامه بیناتش ناطق گردیم و به برهان عظیمش استدلال نمائیم و از خلق کریمش بگوئیم ساجد باشیم، خاضع خاشع باشیم راکع که بلکه به شکر ادنی الطافش موفق گردیم پس لسان به تبلیغ بگشا و نشر نفعات الله کن.

ع ع

پُرت‌لند، ارگن

مستر گارتسون و مسیس لورا گارتسون

I. G. Garretson, Laura Garretson

هوَالله

ای دو طالب ملکوت مکتوب رسید و مطلب مفهوم گردید ملکوت جدید خیمه بر آفاق زده و شرق و غرب را احاطه کرده، ولی کوران نبینند و کران نشنوند در زمان مسیح ابواب ملکوت الهی باز شد، ولكن خلق محجوب و غافل و در خواب. لهذا محروم شدند حال حمد کنید خدا را که به ملکوت صلح و سلام پی بردید و ندای حق شنیدید. از خدا خواهیم که لشکر آسمانی گردید و ترویج وحدت عالم انسانی نمائید سلاح صلح به دست گیرید و به شمشیر محبت قلوب را مسخر کنید اهل زمینید، فرشته آسمانی گردید از غربید فیض از شرق گیرید نورانی شوید، ربانی گردید رحمانی شوید و به جمیع خلق مهربانی کنید، و علیکما التَّحِيَّةُ وَ الشَّاءُ. ع ع

هوَالأبھی

ای دوستان خالص حضرت یزدان جمال قدم و اسم اعظم روحی لأحبائه الفداء به جمیع اسماء و صفات بر انحاء کائنات و ارجاء موجودات تجلی فرمود و اشراق نمود گمگشتگان را به سبیل هدایت فرمود و تشنگان را به معین صفا فقیران را به کنز غنا دلالت نمود و ذلیلان را به اوج عزت جاهلان را به بحر علم هدایت فرمود و ذاهلان را به چشمه صافی وجدان فاقدان را به گنج روان خواند و بیچارگان را از رنج روان برهاند شب و روز به بیانی بدیع و تبیانی بلیغ و لسانی فصیح پند و نصیحت فرمود که در ظل کلمه توحید درآیند و بر شاطی بحر تجرید بیابند از عین تسنیم بنوشند و در اتحاد عالم بکوشند اختلافات احزاب را از بنگاه برکنند و منازعات امم را از ریشه برآرند صبح توحید بدرخشد و انوار تفرید از مطلع آمال بدمد نسایم جانبخش تقدیس از مهبّ عنایت بوزد و نفحات محیی ارواح تجرید از گلشن وحدت منتشر گردد و در این سبیل سدهزار بلایای عظیم تحمّل فرمود و سدهزار کأس از سمّ نقیع تجرّع نمود چه بلایا که کشید و چه رزایا که دید و چه خون دل که چشید حال جائز است که ما آرام گیریم و جام شهد آشام طلبیم راحت جوئیم سلامت خواهیم در فراش ناز و نعمت استراحت آرزو کنیم لا والله. این شرط

وفا نباشد و دلیل صفا نگردد و آیت هدی نباشد پس ای دوستان الهی، بیائید متحداً جان فشانی
نمائیم و از این دنیای فانی به کلی چشم پوشیم و بکوشیم تا رخى در ملکوت ابهى روشن کنیم.
عع

هو الأبهى

ای جان مفتون جمال قیوم در این جهان پرانقلاب که در هر سری هوسی و در هر دلی هوای
دلبری است اگر جان زنده هستی و روح پرنده شیفته روی رحمن شو و آشفته موی جانان و مست
و مخمور باده یزدان تا جمال باقی یابی و حسن جاودانی بینی و فرح و شادمانی عالم الهی جوئی
و نفحات قدس ملکوت ابهى استشمام کنی و نسائم حدیقه ملأ اعلی استنشاق نمائی و چنان
برافروزی که عالم وجود را به نار محبت حضرت ودود بسوزی. فنعم حال الفائزین. عع

جناب رفیع بدیع فصیح را به افصح لغات ذاکر و متذکریم. و البهاء علیه. عع

گلچین عرفان

روابط و رفتار هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء با افراد

شیوا الهیون

ای که گفتی در حریم عشق مجنون وار باش وصل ما خواهی اگر، از مهر ما سرشار باش دیده و دل را ز هر آلودگی محفوظ دار خانه چون پاکیزه شد، آماده دیدار باش فرهمند مقبلین (الهام)

حضرت عبدالبهاء در نتیجه مصاحبت و هم‌زیستی با پدر بزرگوارشان و پرورش در دامان مادری چون آسیه‌خانم و توجه و عنایت ایشان رشد و نمو نموده به رتبه و مقامی واصل شده بودند که جمیع السن به ذکر و ستایش ایشان گشوده شده بود. برآستی تمام فضایل پدر در وجود والاگهر پسر متجلی گشته بود.

شهرت ایشان زبان‌زد هر دور و نزدیک شده بود. در هر گوشه و کناری صحبت از عباس افندی جوان، جوانی که کامل و لایق بود، جوانی که دارای منطق عالی، طبعی شوخ و سبکی روحانی بود، چرا که در قدرت بیان و نوشتن و خصائل حمیده و کمالات ممدوحه در بین انام مشهور بودند. در هر مجلسی وارد می‌شدند قدرت و قوت بیانشان، رفتار و سکنتاشان، همه رامیهوت و حیرت‌زده می‌ساخت.

حضرت عبدالبهاء دارای چشمانی آبی، مو و محاسنی مشگی و مجعد، قامتی برازنده، قلبی به وسعت دریا و دارای هوش و شخصیتی جذاب بودند.

حضرت عبدالبهاء همواره با مردم و طبقات مختلف در ارتباط بودند و می‌توانستند آنها را از مواهب و عطایای جمال قدم مستفیض نمایند. آن حضرت با کلامی دلنشین و شفابخش و با ادراکی عمیق به نیازهای درونی نفوس پی می‌بردند و داروی شفابخش تجویز می‌نمودند.

ایشان به مقامی بس والا از کمال و فضیلت نائل شده بودند و آن را برای نوع بشر تعلیم می‌دادند. تحمل سرگونی‌ها و بغض و عداوتها، فقر و تنگدستی‌ها، و عذاب، همه و همه بر مهربانی و محبت و فداکاری و شکیبایی و بردباری ایشان افزوده بود و روز بروز شوق خدمت و

خدمتگزاری به جمیع ملل در روحشان قویتر و آشکارتر می‌شد، زیرا به سفارش آب بزرگوارشان در محض ورود به عکا که فرموده بودند:

"من کارهایم را با دنیای خارج تمام کردم و از این پس کار من منحصر به نزول الواح و آثار خواهد بود و ملاقات با مردم و خدمت به آنها را به تو واگذار می‌کنم، زیرا خدمت جوهر عبادت است."

میرزا حبیب، که حرم مبارک حضرت اعلیٰ خالهٔ پدری ایشان بود، برای زیارت جمال قدم به ارض اقدس رفته بودند. ایشان می‌گوید "روزی که همه در باغ جنیه جمع شده بودیم و جمال مبارک نیز تشریف داشتند بعد از مدتی حضرت عبدالبهاء مشرف شدند. هیکل مبارک فرمودند امروز باغ صفایی نداشت، ولی حالا با آمدن سرکار آقا با صفا شد. سپس رو به حضرت عبدالبهاء فرمودند اگر از صبح می‌آمدید خیلی بهتر می‌شد. حضرت عبدالبهاء در جواب گفتند متصرف و عده‌ای دیگر پیغام داده بودند که می‌آیند، لذا مجبور شدم بمانم و از آنها پذیرایی کنم. جمال مبارک با تبسم فرمودند سرکار آقا سپر همه است. همه در کمال راحتی و آسایش بسر می‌بردند. معاشرت با این قبیل افراد بسیار مشکل است. این سرکار آقا است که در مقابل همه قد علم کرده، برای خیر و صلاح دیگران از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند." (مثل اعلیٰ، ص ۵۸)

حضرت عبدالبهاء، در دنیایی که خصومت‌آمیز و کسالت‌آور و بی‌ارزش و سرشار از بغض و کینه بود وظیفهٔ روحانی خود را به نحو احسن ایفا نمودند و با درایت و اقتدار ثابت نمودند که شایستگی احراز چنان مقام والائی را دارا می‌باشند و مراتب عبودیت و فروتنی را بین یار و اغیار نمایان ساختند و بیشتر اوقات خود را صرف امور مردم و ملاقات اشخاص از هر قشر و طبقه نمودند که برای زیارت آن حضرت از دور و نزدیک مشرف می‌شدند.

۱- چگونگی ملاقات با زائران

زائران دسته‌دسته مشتاقانه منتظر دیدار مولای محبوب خود به این طرف و آن طرف می‌نگریستند، برخی ناتوان، برخی نابینا، بسیاری فقیر و رنگ‌پریده و درد و الم چشیده، برخی اطفال، گروهی دانشمند و سیاستمدار، بعضی خبرنگار و کشیش، افرادی که قلبشان آکنده از بغض و کینه بود، هر یک بر طبق آمال قلبی خود منتظر و مترصد زیارت مولای حنون بودند. وقتی در می‌شد قلبها به طپش در می‌آمد و چشمها خیره می‌نگریست. مولای مهربان با گیسوانی نقره‌فام و چشمانی آبی به رنگ دریا که همهٔ افراد را به یک رنگ می‌نگریست از در وارد شده با

تبسم همیشگی به استقبال زائران می‌رفتند. همه منتظر شنیدن کلامی از آن لبان متبسم بودند که یک‌مرتبه ایشان می‌فرمودند خوب هستید؟ خوش هستید؟ آیا خوش و سالم هستید؟ آنها به یک باره مدهوش شده و خود را در آغوش پر مهر و عطوفت ایشان ملاحظه می‌کردند. با بیانات شیوا و شیرین آنها را مطمئن می‌ساختند که از دیدارشان خوشحالند. سپس می‌فرمودند مسرور باشید. زائران، آنها که در بحث و حیرت فرو رفته بودند، هق‌هق کنان می‌گریستند. آن حضرت با دستهای مبارک اشکها را از گونه آنها می‌زدودند و می‌فرمودند:

"مسرور باشید زیرا خداوند برای جمیع مخلوقات خود سرور خواسته است و این بهجت و شادی مخصوصاً برای انسان مقدر شده است زیرا قابلیت درک آن را دارد. ابواب جهان روح برای او باز است، پس برای موجودات دیگر چنین عنایتی نشده است." (درگه دوست، صص ۱۶۱-۱۶۸؛ بهاء‌الله شمس حقیقت، ص ۵۲۹)

گوئی از بندگان جمال مبارک در هر شرایطی جز سرور و تبسم انتظار دیگری نداشتند و به آنها می‌آموختند که بهائی باید با روئی باز و بشاش پذیرای هر فردی و موقعیتی باشد. می‌خواستند به آنها بفهمانند که مسرور باشند زیرا فضل و منقبتی موفور برایشان رقم خورده که آنرا نمی‌توان با کرورها ثروت معامله کرد.

از میان جمع می‌گذشتند و مرحبا می‌گفتند. از وجناتشان محبت و عطوفت هویدا بود. در عین ملاحظت دست نوازش بر سر و رویشان می‌کشیدند و «چند تن از یارانشان که کلاه قرمز بر سر داشتند با چهره‌ای بشاش در جوارشان با نهایت احترام و ادب در فاصله معین از او، او را همراهی می‌نمودند و او را سرکار آقا خطاب می‌کردند. تمام زائران که عشق مولای توانا تمام وجود آنها را احاطه کرده بود در دل آرزو می‌نمودند "آیا ممکن است ما نیز چون آنان در التزام و خادم مولای مهربان باشیم؟"» (یادداشتها، ج ۱، ص ۸۵)

در اثر تشویق هیکل مبارک و ابراز عشق و لطف، زائران آنچه را در نهان خانه دل و روح پنهان داشتند به لسان جاری می‌ساختند. آن حضرت با گوش شنوا پذیرای بیانات زائران بودند. این شیوه‌ای بود که حضرت عبدالبهاء در ملاقاتهایشان با تمام زائران اعم از نصاری و بهائی و مسلمین عرب و ترک و ایرانی و خارجی، رجال حکومت و روسای اهل علم و تجار و سایر افراد اعمال می‌کردند.

۲- الف : صبوری و شکیبائی آن حضرت

هیچگاه به وعظ و نصیحت نمی‌پرداختند. اجازه می‌دادند تا زائر هر آنچه دل تنگش می‌خواهد بگوید. وقتی حضرت عبدالبهاء در بُسْتُن (Boston) تشریف داشتند، استانوود کاپ (Stanwood Cup)، که یکی از مؤمنین بود با پدرش به حضور مبارک مشرف شدند. پدر ایشان هفتاد و پنج ساله و هنرمند و مردی مذهبی مسیحی بود و دائماً به پسر خود می‌گفت: "پسرم، من برای تغییر عقیده خیلی پیر هستم." (هر دو) از فرصت به‌دست‌آمده جهت ملاقات بسیار خرسند و مسرور بودند. در این تشرّف پدر استانوود کاپ رشته کلام را بدست گرفته و متکلم وحده بود و سعی داشت برای آن حضرت وضع قانون و مقررات نماید و حضرتش را در مسائل روحانی روشنی فکر بخشد. حضرت عبدالبهاء با کمال محبت و رأفت مطالب او را استماع می‌کردند و آن حضرت از این مصاحبه معکوس ادنی ناراحتی و نارضایتی نمی‌فرمودند، در حالی که آنها را در دریای محبت عمیق خود مستغرق نموده بودند با حالت تبسم جلوس نموده و در مقابل اظهارات پدر ایشان به ندرت تکلم می‌فرمودند. بالاخره پدر ایشان از محضر مبارک بیرون آمد، در حالی که احساس می‌کرد مصاحبه جالب و خوبی بوده ۳ این رفتار مبارک درس بزرگی از فروتنی برای آنها بود که نشان می‌داد در بسیاری مواقع افرادی می‌توانند فقط بدین وسیله که مستمع خوبی هستند به دیگران کمک نمایند. و یا وقتی در جمع زائران برخلاف انتظار مردی جمع را پس زده بدون دعوت در جمع حاضر شده و بدون اجازه سیگاری آتش زده و با تمسخر می‌گفت "میخواهم مقاله‌ای در خصوص عبدالبهاء بنویسم، احتیاج به برخی نکات مهم دارم،" مرتب صحبت می‌کرد و طرز تکلمش خارج از ادب بود، حضرت عبدالبهاء از جا برخاسته و با اشاره او را به اطاق خود دعوت نمودند. بعد از مدتی صدای قدمهای آنها شنیده شد که از وسط تالار گذشته و دم در، با کلماتی مملو از مهربانی و عواطف با او خداحافظی فرمودند. فی‌الحقیقه اعمال و رفتار و افکار آن حضرت با همه فرق داشت و دائماً در پی آن بودند که همه مسرور باشند و سعی داشتند اگر فردی در جمع باعث کراهت می‌گردد او را تنهایی به حضور دعوت نمایند تا دیگران از حضور او مشوش نشوند و قلبشان نرنجد. در واقع حضرت عبدالبهاء به یک فرد بهایی بدین وسیله نشر نجات را می‌آموختند که با رویی باز پذیرای هر عقیده‌ای باشند، فرصت صحبت را به طرف مقابل دهند، به وعظ و نصیحت نپردازند.

۲- ب: نحوه هدایت و راهنمایی

هیچگاه مستقیماً به نقض بیانات طرف مقابل نمی‌پرداختند، بلکه قدم به قدم فرد را به جلو راهنمایی می‌کردند تا به هدف معهود خویش برسانند و پیوسته اجازه می‌دادند فرد با رضایت و خاطری خوش از محضر مبارک خارج شود. در قدم‌های اول ایشان را جذب لطف و صفا و عشق و فیر خود می‌نمودند تا طالب برای ملاقات‌های ثانی مشتاقانه پیشقدم گردد. لازم به ذکر است که حضرت عبدالبهاء بعنوان مثل اعلاّی امر مبارک به احباء نشان می‌دادند که هدف از تخلّق به اصول و قوانین حیات بهائی، تنبّه غافلان و جذب قلوب بیگانگان و هدایت جاهلان است، که سبب ایجاد الفت، اتحاد و یگانگی بین آنان و جلب نفوس غیرمؤمن به امر بدیع می‌گردد و وقتی الفت و محبت حقیقی بین مؤمنین ایجاد شود، آنان یکدل و یک‌زبان، با عمل و بیان می‌توانند به تبلیغ امر پردازند و به خیل عاشقان جمال قدم خواهند افزود. در حقیقت باید به واسطه اخلاق ملکوتی و الهی نفوس را منجذب افق اعلی ساخت. بین بهائی‌بودن و انسان‌بودن طبق رفتار حضرت عبدالبهاء تفاوت بارزی وجود دارد. مجموعه کمالات انسان را می‌سازد و مجموعه کمالات بدیع و صفات الهی، انسان بهائی را. فرد بهائی نه تنها باید حائز کمالات انسانی باشد، بلکه باید حائز کمالات بدیعه روحانیه نیز باشد، و صفات حق را در خود تجلی سازد. وقتی احباء خمیر مایه امر الهی هستند پس باید سبب اصلی حیات روحانی دیگران گردند.

۳- شفای روحانی و ارتباط با بیماران

بارها پیش آمده بود اگر زائری بیمار بود، آن حضرت دست‌های او را در میان دو دست مبارک گرفته و برای لحظاتی به چهره او می‌نگریستند و سپس می‌فرمودند: "ای کاش می‌توانستم بیماری و رنج تو را به جسم خود منتقل نمایم." بیمار را مطمئن می‌ساختند که این کلمات مقصود قلبی هیکل مبارک می‌باشند.

در موضوع طبابت حضرت عبدالبهاء بارها مطالبی فرموده بودند مبنی بر اینکه جناب کلیم طبّ قدیم را خوب می‌دانستند و حضرت عبدالبهاء هر کس را که رجای شفا می‌نمود، دستور صادر نمی‌فرمودند، زیرا جمال قدم فرموده بودند طبابت نکنند، تا احباء با مراجعه بغیر اطباء عادت نمایند و از کسانی که حرفه طبابت ندارند استعمال نکنند. حضرت عبدالبهاء نیز بر طبق فرمایش آب بزرگوارشان هیچگاه طبابت نمی‌کردند ولی به شفای روحانی افراد می‌پرداختند و این مسلم است اگر شخصی اعتقاد قلبی به شفای روحانی داشته باشد درمان می‌گردد. احباء چون عشق و

محبت حضرت عبدالبهاء را در دل داشتند با ملاقات ایشان از هر گونه درد و آلامی آرامش می‌یافتند. وقتی حضرت عبدالبهاء ابراز می‌داشتند که "ای کاش می‌توانستم بیماری و رنج تو را به جسم خود منتقل نمایم" در واقع به بیمار چنان قوت و قدرت روحانی القاء می‌نمودند که فرد در لحظات اولیه احساس بهبودی می‌نمود. اکثر افراد، مخصوصاً مؤمنین، اذعان می‌نمودند وقتی حضرت عبدالبهاء دست بر زانوی طرف مقابل می‌گذاشت و یا دست او را در دست خویش می‌گرفت در آن لحظه نیروی قوئی تمام وجود فرد را احاطه می‌ساخت. متناوباً توصیه می‌نمودند "محبت قلبی خود را به هر کسی که از کنارتان می‌گذرد نثار نمایید." (اندیشه‌ها و تربیت برای صلح و وحدت جهانی، ص ۲۴۲) برآستی محبت اکسیر اعظم است برای تقلیب قلوب و شفای روحانی افراد، انسان را خلق بدیع نماید و به همین دلیل است که احباء نباید محبت خود را از هیچ نفسی دریغ نمایند.

۴- تبسم هیکل مبارک

حضرت عبدالبهاء پیوسته در بالین افراد مریض در دیدار فقرا در جمع یاران و اغیار، لبخند و تبسمی الهی بر لب داشتند که این خود یکی از خصائل برجسته و فضائل هیکل مبارک بود، تبسمی جانبخش که در هنگام وداع نیز آنرا از هیچ کس دریغ نمی‌نمودند. با صدای بسیار شیرین و لحنی طنین‌انداز و با تبسمی گیرا، تمام دوستان که در حول مبارک ایستاده بودند را اطمینان می‌دادند که در جمیع عوالم با ایشان خواهند بود، حتی اگر با ایشان در عالم مادی وداع کرده باشند، خنده‌ای از اعماق قلب می‌کردند و دست بر شانه آنها می‌گذاشتند.

۵- اظهار اشتیاق

وقتی احباء در سفر اروپا و آمریکا به زیارت آن حضرت نائل می‌شدند، با تبسمی همیشگی می‌فرمودند "خوب هستید؟ خوش هستید؟" و سپس می‌فرمودند "من از دیدار شما خوشحالم. شما از فاصله دوری برای ملاقات من آمده‌اید. من هم از راه دورتری برای دیدار شما آمده‌ام." (یادداشتها، ج ۱، ص ۴۴۴) حضرت عبدالبهاء محبت مضاعف قلبی خود را از دیدار دوستان بدین وسیله بیان می‌فرمودند. زائران نیز اشتیاق حضرت عبدالبهاء را در رفتار و گفتارشان عملاً مشاهده می‌نمودند که ایشان در سن کهولت با ناتوانی جسم و با داشتن عشق احبای الهی در دل، به دیدار آنها اقدام نمودند. برخی اوقات طبق فرهنگ مرسوم خود در رویارویی با افراد احتیاجی

نمی‌بینند که اشتیاق قلبی خود را ابراز نمایند ولی بواقع حضرت عبدالبهاء با چنین شیوه رفتاری به ما بندگان جمال مبارک می‌آموختند که از ابراز محبت و اشتیاق دیدار غفلت ننمائید، آن را با کلام نشان دهید تا طرف مقابل نه تنها با رفتار، بلکه با گفتار نیز، بیشتر به آن اذعان یابد.

۶- نگاه هیکل مبارک به افراد

حضرت عبدالبهاء هیچگاه قانع به نگاه کوتاه به افراد نبودند، بلکه با نگاه‌های طولانی در چشم‌هایشان فروغ شادی را ظاهر می‌کردند که این فروغ شادی را با لبخند آمیخته با احترام همراه می‌ساختند.

مولای توانا در تمام دیدارهایشان با مومنین و غیرمومنین به چهره افراد پیرامون خود می‌نگریستند و سپس چشم‌های خود را می‌بستند، گویی از عوالم پنهان الهی منتظر تأیید و هدایت ربانی می‌شدند؛ سپس با لبخندی دوباره به چهره‌ها نظر افکنده با اداء کلامی روان و دلنشین که شاید خارج از موضوع به نظر می‌رسید و عمیق‌تر از فهم ظاهر بود آنها را مورد لطف و مرحمت قرار می‌دادند.

۷- دعا به جهت جمع و برای افراد

عادت مبارک چنان بود که قبل یا بعد از صحبت و یا خطابه به دعا می‌پرداختند، که بیشتر اوقات نزدیکان گمان می‌نمودند که آن حضرت از فرط خستگی چشم‌هایشان را بسته‌اند، ولی بعد متوجه می‌شدند که آن حضرت مانند پدری مهربان برای فرزندان روحانی خود دعا می‌خواند و طلب تأیید می‌کنند.

۸- روش هیکل مبارک جهت انتقال شخص به عوالم روحانی

در برخورد‌هایشان روش خاصی برای انتقال شخص به عوالم الهی، و بعد، بازگرداندن او به عالم مادی، داشتند. این تجربه را کورتیس کلسی (Curtis Kelsey) که برای برق‌کشی روضه مبارک به ارض اقدس دعوت شده بود چنین تعریف می‌کند:

"شامگاهی را که یکی از به‌یادماندنی‌ترین تجارب او در حیاتش بود، او در قدم‌زدن با حضرت عبدالبهاء احساس می‌کرد او ملامت سرشار از عشق مولای بی‌همتا بود و بواسطه این محبت

گوئی در آسمانها سیر می‌کرد، زیرا وقتی در جوار سرکار آقا بود و قلبش آکنده از عشق او، این محبت وجود باطنی او را تطهیر می‌کرد، روح او را به سوی ابرهای سبک پرواز می‌داد، در آن مشی کلامی مابین او و آن حضرت رد و بدل نمی‌شد. لحظاتی بدون کلام و سخن می‌گذشت. افکار متعدّد از ذهن کورتیس می‌گذشت و آن حضرت ناگفته می‌دانست که در وجود کورتیس چه می‌گذرد. یکی دو لحظه بعد آن حضرت عبای خود را روی شانه او کشیده به انگلیسی فرمودند شب زیبایی است، ماه زیبا، ابرها زیبا. هیچ کس چیزی نگفت. یکی دو لحظه بعد حضرت عبدالبهاء رو به کورتیس کرده فرمودند "راه رفتن برای تو مشکل است؟" کورتیس فکر می‌کرد که چه می‌تواند بگوید. از یک نظر، او در حال قدم‌زدن نبود، بلکه در میان دو بازوی هیکل اطهر بود. به آن حضرت عرض کرد که "خیلی خوشحالم که با شما قدم می‌زنم." اما زبان برای بیان احساس واقعی‌اش قاصر بود. ولی حضرت مولی‌الوری می‌دانستند که چرا کورتیس آنگونه احساس می‌کند، زیرا فرمودند "تو اینگونه فکر می‌کنی چون آکنده از عشقی." (عشق و بندگی، ص ۳۷)

۹- شیوه شروع مکالمه با افراد

شیوه خاص حضرت عبدالبهاء در اغلب ملاقاتهایشان این چنین بود که بلافاصله شروع به صحبت نمی‌کردند، اجازه می‌دادند تا فرد لحظاتی در عوالم خویش غرق شود و خود را آکنده از محبت و لطف آن حضرت احساس کند. بعد از لحظاتی که کاملاً به افکار درونی‌اش پی می‌بردند آنگاه شروع به مکالمه می‌نمودند.

حضرت عبدالبهاء، مثل اعلاّی دیانت بهائی، در ملاقاتهایشان با افرادی که آمادگی باطنی و درونی نداشتند هیچگاه سعی نمی‌کردند بوسیله قدرت روحانی که داشتند افراد را متحیر کنند و آنها را تابع و وفادار خود سازند، بلکه آنها را غرق در عشق و محبت و لطف و صفای خویش می‌فرمودند. دائماً ناظر بر روح افراد بودند. به آنها می‌آموختند چگونه عشق بورزند، چگونه همه را دوست داشته باشند، چگونه با همه ارتباط برقرار کنند، و هر قدر قابلیت و توانایی روحانی افراد بیشتر بود به همان نسبت قدرت نیروی روحانی خود را به آنها مضاعف نشان می‌دادند. مثلاً افرادی چون ژولیت تامسون نقاش (در کشیدن شمایل مبارک) - می ماکسول - مسترکینی همه مقرر بودند که در ملاقاتهای خود الهام و مکاشفه از حضرتشان دریافت کرده بودند؛ این الهام از عشق شدید ناشی می‌شد. و زمانیکه افراد نسبت به امر مبارک قائم به خدمتی می‌شدند این الهام و مکاشفه هادی و راهنمای آنها می‌شد.

چند حرفی نقش کردی از رقوم سنگ‌ها از عشق آن شد همچو موم (مولانا)

۱۰- نحوه تماس ظاهری و اظهار حمایت

شیوه رفتاری حضرت عبدالبهاء در رویارویی با زائران چنان بود که گاه عبای خود را بر دوش زائران می‌کشیدند و یا در اکثر اوقات با گرفتن دست و بازوی طرف مقابل و دست‌گذاشتن بر شانه آنها و فشردن دستشان آنها را مورد ملاحظت قرار می‌دادند. تجربه نشان داده، کسانی که در هنگام دست دادن با طرف مقابل وقتی بازو و شانه او را می‌گیرند یا دست بر شانه می‌گذارند، معمولاً از دوستان نزدیک و یا خویشاوندان هستند، با برقراری این ارتباط به طرف مقابل نشان می‌دهند که از او حمایت کرده و او را دوست دارند. حضرت عبدالبهاء با رفتارشان برآستی به زائران نشان می‌دادند که در تمام احوال برایشان چون پدری مهربان هستند. هر وقت احتیاج به حمایت داشته باشند از این حمایت دریغ نمی‌کنند، آنها را در سبیل‌های سخت و صعب تنها نمی‌گذارند، همیشه چون دوست هم‌دوش ایشان هستند، و در این دوستی هیچگاه تظاهر نمی‌کردند، بلکه آنچه می‌گفتند در عمل نشان می‌دادند.

خانم مارگارت لاگرانگ و یکی از دوستانشان، که از احبای جانسن‌تاون آمریکا بودند، وقتی به حضور آن حضرت رسیدند حضرت عبدالبهاء به مارگارت فرمودند: "من برای والدین شما (که صعود کرده‌اند) دعا کردم." در این موقع چشم‌های مارگارت و دوستش پر از اشک شد. مترجم با لحن نصیحت‌آمیزی گفت "بهتر است در محضر مبارک گریه نکنید." وقتی مارگارت سرش را بلند کرد حزن هیکل اطهر را مشاهده نمود. این حزن بخاطر آنها بود، نه برای خودشان. سپس مانند پرنده‌ای که برای نوازش بچه‌های خود بال و پر می‌گشاید دست‌های خود را بسوی آنها دراز کردند و فرمودند: "بخندید، بخندید." یک نوع قدرت آسمانی در لحن مبارک بود که هر گونه مقاومتی را در هم می‌شکست. بنابر امر مبارک هر دو در رکاب ایشان به کلیسائی که قرار بود بیاناتی ایراد کنند براه افتادند. مارگارت در کنار هیکل مبارک و دوستش روبروی ایشان نشسته با محبت دست مارگارت را گرفتند و با دست دیگر به شانه او زدند. سپس همین عمل را با دوستش تکرار نمودند. وقتی مارگارت عرض کرد که آرزومند است تمام عمر را در خدمت وجود مبارک بسر برد، وی را دختر خود خطاب نمودند. همان طور که حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح نیز یکی از یاران وفادار را دختر خود خطاب فرموده بودند به او خاطر نشان ساختند که در جرگه یاران

باوفای ایشان قرار دارد و او با شنیدن این سخن فکر کرد که دیگر غمی در دل نخواهد داشت. (یادداشتها، ج ۲، ص ۴۴۵)

۱۱- دلسوزی و دقت در رفع مایحتاج دیگران

مولای توانا مستمراً چون پدری مهربان به دلداری و رفع حاجت مستمندان می‌پرداختند و با روحی مملو از عشق و شفقت و محبت بر آن بودند افرادی که در حول مبارک هستند از لحاظ خوراک و پوشاک و استراحت در رفاه بسر برند.

هیکل مبارک به عادت غذایی افراد بسیار اهمیت می‌دادند. مثلاً به آشپز تاکید نموده بودند که غذای کورتیس مملو از پروتئین باشد، زیرا آمریکائیها پروتئین زیادی مصرف می‌کنند. دائماً سر میز غذا چون مادری مهربان برای کورتیس غذا می‌کشیدند و می‌فرمودند "بیشتر بکش." کورتیس خاطر نشان می‌کند که "من انتظار چنین رفتاری را از مادرم داشتم، نه پدرم." (عشق و بندگی، ص ۴۷) حضرت عبدالبهاء نمی‌گذاشتند کسی در فراق خانواده احساس دلتنگی و کمبود نماید. بدین سبب، همیشه مایحتاج افرادی را که برای حتی چند روزی رحل اقامت (در ارض اقدس) می‌افکندند برآورده می‌ساختند، چه مایحتاج مالی و چه معنوی بود.

۱۲- آداب میهمان‌داری

آداب میهمان‌داری آن حضرت زبان‌زد خاص و عام بود. حضرت عبدالبهاء خود از میهمانان پذیرائی می‌کردند و مرتباً میهمانها را به خوردن ترغیب می‌نمودند "بخورید، بخورید و مسرور باشید" اما خود بسیار کم غذا میل می‌کردند و مرتباً در اطراف میز غذا شادمانه مشی می‌فرمودند و مزاح می‌کردند و وقتشان را به سخن‌گفتن و لبخند زدن و خدمت‌کردن می‌گذراندند. مرتب بشقابها را از غذا پر می‌فرمودند. شریقهها (ایرانی‌ها) عادت دارند میهمان خود را شخصاً پذیرائی نمایند. هر از گاهی از اتاق خارج می‌شدند تا میهمانها به راحتی غذا صرف نمایند تا خجالت مانع غذا خوردن آنها نشود، حتی به آشپزخانه می‌رفتند و برای میهمانان غذا می‌پختند. ایشان از نکات جزئی مثل مراقبت از اینکه اطاق پذیرائی زائران وسائل راحتی را دارا باشد هر گز غافل نمی‌شدند، اما در عین حال هیچ توجهی به راحتی و آسایش خویش نمی‌فرمودند.

۱۳ - چگونگی اظهار عبودیت و خضوع و فروتنی

پیوسته خود را خدمتگزار خطاب می‌نمودند و عبودیت جمال قدم را اکیلیل جلیل می‌دانستند. در رفتار چنان نشان می‌دادند با وجود آنکه پسر جمال مبارک بودند و در مقام مرکز میثاق؛ می‌خواستند به مؤمنین به عینه نشان دهند که انسان در هر مقام و منصب که باشد باید خود را به تاج وهاج خضوع و فروتنی بیاراید، هیچ‌گاه بر دیگری فخر ننماید و کلمه‌ای از غرور بر زبان نراند. در بیاناتشان از کلمه من استفاده نمی‌کردند و به مردم با چشم احترام می‌نگریستند و آنها را نفوس خطاب می‌نمودند.

۱۴ - خدمتگزاری بیچارگان و بلاکشیدگان

در سبیل خدمت غالباً فقیرترین و بیچاره‌ترین مردم را مساعدت می‌نمودند. محبت بی‌دریغ خود را نثار غم‌زدگان، افسردگان، مصیبت‌زدگان و بلاکشیدگان می‌کردند. آنها را به اطلاقشان آورده در سر سفره پهلوی خود می‌نشاندند، می‌خندیدند و صحبت می‌کردند تا تمام اضطراب و تشویش و دغدغه و شرم آنها زائل شود. در سفرهای آمریکا و اروپا هیچ وقت دعوت اغنیاء را قبول نمی‌کردند، ولی اگر فردی از ثروتمندان یا بزرگان به

حضور مشرف می‌شد او را با روی باز می‌پذیرفتند. بیشتر دوست داشتند که با فقرا مصاحب شوند و به کرات به ملاقات آنها می‌شتافتند. پیوسته حضرت عبدالبهاء در ایام جشن و شادی در کلبه فقرا حضور می‌یافتند، با آنها خوش و بش می‌کردند، از سلامتی و راحتیشان جويا می‌شدند، برایشان هدایا می‌بردند. بیشتر به فقرایی که آبرومند بودند، دست به سوی کسی دراز نمی‌کردند، و در سکوت رنج می‌بردند، و یا کسانی که دسترنجشان تکافوی خرج روزانه‌شان را نمی‌کرد در خفا نان و غذا می‌فرستادند. هیچ‌گاه باب منزل آن حضرت را کسی بسته نمی‌یافت. فقرا می‌شتافتند و ایشان به خدمتشان می‌پرداختند. بارها مشاهده شده بود که از نواحی روستائی، فقیران عرب به جستجوی حضرت مولی‌الوری آمده بودند. در حقیقت، به آنان نشان می‌دادند که برادرشان هستند و همواره در هر زمان که نیاز و احتیاج داشته باشند حضرت عبدالبهاء مساعد و یار و غمخوار آنها خواهد بود.

در میان فقرا به افرادی که تنومند بودند و بدنی سالم داشتند کمک نمی‌کردند. توصیه می‌کردند هر کسی باید دارای شغل و حرفه باشد و کار شرافتمندانه‌ای داشته باشد. حتی خود آن حضرت

به حرفه حصیربافی آشنایی کامل داشتند و در بدو ورود به قشله عسگریه حرفه حضرت عبدالبهاء سبب نجات احباء شد.

حضرت عبدالبهاء وقتی در دوبلین تشریف داشتند (گوینده واقعه) در میهمانخانه‌ای که حضرت عبدالبهاء اقامت داشتند سکونت داشت. روزی از پنجره می‌نگریست، ملاحظه کرد هیکل مبارک مشی و دیکته می‌فرمایند و منشی به سرعت مرقوم می‌کرد. در این هنگام فقیر ژنده‌پوشی از پهلوی میهمانخانه می‌گذشت. فوراً آن حضرت منشی خود را فرستادند که آن شخص بیچاره را برگردانده و به محضر مبارک آورد.

حضرت مولی‌الوری دست او را گرفته و با لبخندی آسمانی وی را خوش‌آمدی دوستانه گفتند. آن مرد در نهایت درجه فقر و لباسش غرق چرک بود. مخصوصاً شلوارش چنان پاره بود که حتی پاهای او را درست نمی‌پوشاند. با وجود این مدتی با وی صحبت داشته و سعی می‌کردند او را شاد فرمایند. بالاخره چهره مرد فقیر خندان و شاداب شد. چون به سراپای او نگریسته چیزی فرمودند که گویی این بود که شلوار این مرد خیلی پاره است. صبح بود و خیابان خالی از رفت و آمد. گوینده که به تماشای آن حضرت مشغول بود، دید هیکل مبارک زیر طاقی رفته و پس از کمی، تشریف آوردند و شلوار خود را بدان مرد مرحمت داشته و باو فرمودند: "خدا با تو باشد." سپس رو به منشی نمودند، گویی ابداً امری خارق‌العاده روی نداده. برآستی هر نفسی که شاهد چنین صحنه‌ای باشد به فرموده جمال مبارک مس وجودش با این کیمیای روح به طلای خالص تبدیل می‌گردد. (درگه دوست، ص ۱۷۴) اگر آن حضرت متوجه می‌شدند که یک دست لباس اضافی در منزل دارند فوراً آنرا به فقیری می‌بخشیدند و پیوسته می‌فرمودند: "چگونه سر به بالین راحت و تجمل گذارم، حال آنکه چه بسا افرادی حتی محتاج پناهگاهی هستند." (یادداشتها، ج ۱، ص ۵۷)

۱۵ - نحوه قبول هدایای قیمتی

آن حضرت از هیچ فردی هدیه‌ای قبول نمی‌فرمودند. به محض تقدیم هدایای قیمتی، تشکر می‌نمودند، بعد آن را بین دو دست گرفته، تبرک نموده به صاحبش مرحمت می‌فرمودند تا آن را صرف اموری چون ساخت مشرق‌الاذکار، دستگیری از فقرا و امور جامعه نمایند (این عکس‌العمل در مورد هدایای گران‌قیمت بود). روزی جمعی از احباء هم‌عهد شدند که دست بدامان ذیل اطهر شوند تا هدیه آنها را آن حضرت قبول نمایند. آن حضرت صاحبان هدایا را احضار فرموده خطاب به آنها نطقی نمودند: "این هدایا موقتی است، ولیکن آن هدایا ابدی است. این جواهر را باید در

جعبه و طاقچه گذاشت تا آخر متلاشی گردد، اما آن جواهر در خزائن قلوب خواهد ماند و الی الابد در عوالم الهی باقی و دائم خواهد بود. لهذا من محبت شما را که اعظم هدایا است به جهت آنها (عائله مبارک) می‌برم. در خانواده ما نه انگشتر الماس و نه یاقوت نگه نمی‌دارند. آن بیت از اینگونه زخارف پاک و مبراست. حال من این هدایا را قبول کردم، ولی نزد شما امانت می‌گذارم تا بفروشید و قیمت آنها را برای مشرق‌الاذکار شیکاگو بفرستید." (سفرنامه، ج ۱، صص ۳۹۶-۳۹۷)

هیکل اطهر هدایای بسیار کم‌ارزش (از لحاظ مادی) مانند دستمال، گل، و سبد میوه را با شادی زیاد می‌پذیرفتند و با لبخندی جانانه تشکر می‌نمودند.

۱۶- اهداء هدیه به دیگران

هرگاه میهمانی به جهت آن حضرت ترتیب داده می‌شد آن حضرت سعی می‌نمودند به میزبان، کلفتها و نوکرها در خاتمه جلسه هدایایی تقدیم نمایند تا تلافی مخارج میهمانی گردد.

۱۷- عدم اعتنا به راحت و آسایش خویش

در سفرهای آمریکا و اروپا آن حضرت در ترن تختخواب نمی‌گرفتند و می‌فرمودند: "می‌خواهم تقیدی به راحت تن نداشته باشم، مرد سفر باشم و سرباز راه حق." (یادداشتها، ج ۲، ص ۸۷۹) و دائماً به احباء متذکر می‌شدند فضیلت انسان به معرفت و کمال و روحانیت است نه امور مادی و دنیوی. مولای توانا هیچ‌گاه، حتی در منزل، روی تختخواب نمی‌خوابیدند (با وجود اینکه یکی از احباء، به علت کهولت سن ایشان، تخت فلزی با تشک به ایشان هدیه داده بودند). بالاپوششان عبایشان بود و به اطرافیان می‌آموختند که به راحتی دیگران بیشتر اهمیت دهند. حتی بسیار اتفاق افتاده بود که آن حضرت هشت روز متوالی به خاطر شادی و سرور میهمانان بدون اینکه غذایی میل نمایند سر سفره حاضر می‌شدند. در روزهای عادی به یک وعده غذا قناعت می‌کردند. اگر مطلع می‌شدند افرادی نیازمند در طول روز غذایی میل نکرده‌اند سهم عائله را به ایشان می‌فرستادند.

به افراد عائله آموخته بودند که طوری لباس بر تن نمایند که نمونه و مثالی باشند برای اغنیا و تقویت و تشویقی برای فقرا. وقتی یکی از صباپای آن حضرت ازدواج می‌نمودند لباس مخصوص بر تن نکرده و به یک لباس ساده اکتفا نمودند، و وقتی از آن هیکل نازنین سؤال شد چرا برای دخترشان لباس مخصوص تهیه نفرموده‌اند؟ آن حضرت به نحو ساده و محبت‌آمیز پاسخ دادند

"دختر من لباس گرم بر تن دارد و همه آنچه را که برای راحتیش لازم است در اختیار دارد. اما فقرا و مساکین هیچ ندارند، لهذا آنچه را که صبیهام احتیاج ندارد به فقرا خواهیم داد، نه به او." (اندیشه‌ها و تربیت برای صلح و وحدت جهانی، ص ۱۱۷)

۱۸- تمایل به آراستگی و پیراستگی

همشیره هیکل مبارک در خاطرات خود می‌نویسند که "حضرت عبدالبهاء را به چشم پدر مهربان دوم نگاه می‌کردیم و تمام مشکلات کوچک و بزرگ خود را نزد آن حضرت می‌بردیم و ایشان در تمام مسائل و مشکلات توجه مخصوص عنایت می‌کردند. هیکل مبارک نظافت و پاکیزگی و نظم و ترتیب را بسیار دوست داشتند و همیشه میل داشتند همه را آراسته ببینند و به آنها توصیه می‌نمودند که «چرا شما زیباترین پیراهن هایتان را بر تن نکرده اید؟»" (اندیشه‌ها و تربیت برای صلح و وحدت جهانی، ص ۲۴۸)

حضرت مولی‌الوری به امور جسمانی اهمّیت زیادی می‌دادند و دوست داشتند احباء نه تنها از لحاظ روحانی، بلکه از لحاظ جسمانی نیز، در صحّت و سلامت و پیراستگی شایانی باشند، ولی توصیه می‌نمودند هر چیز را بقدر احتیاج مصرف نمایند، زیرا زیادت از حد کسالت می‌آورد.

۱۹- سادگی و عدم تکلف

رفتار و کردار و زندگی حضرت عبدالبهاء از سادگی و روحانیت کامل سرچشمه می‌گرفت و لباس خود را از ارزانترین پارچه تهیه می‌کردند. چنان رفتار می‌نمودند که اجازه داده نمی‌شد زندگی ایشان سبب بروز تکلف برای دیگران شود. با آنکه احباء اتومبیل به ایشان هدیه داده بودند، ولی برای طی طریق از اتومبیل استفاده نمی‌کردند و با پای پیاده مسیر را طی می‌کردند. و این رفتار مبارک از فروتنی و قدرت و نیروی خارق‌العاده روحانی ایشان حکایت می‌کرد.

۲۰- امداد از قوای روحانی

به احباء می‌آموختند زمانی که جسم ناتوان است می‌تواند روح به مدد جسم وارد معرکه گردد و قوه روح‌القدس تاثیر فوق‌العاده‌ای بر روح افراد گذارد. حضرت عبدالبهاء عملاً این روش را به دوستان و احباء نشان می‌دادند. روزی که از محفلی بی‌اندازه شلوغ مراجعت می‌کردند و به ظاهر از ازدحام و کار زیاد خسته بودند چون به منزل می‌رفتند مؤمنین حول مبارک بسیار ناراحت بودند

که آن حضرت در سن کهولت این قدر به خودشان زحمت می‌دهند و در فکر راحت خود نیستند، و وقتی به منزل رسیدند متوجه شدند برای اینکه به اطاق استراحت تشریف ببرند بایستی پله‌های زیادی را بالا بروند. همه در این فکر بودند که ناگهان ملاحظه کردند هیکل مبارک تمام پله‌ها را به تندی طی کردند، بدون اینکه در وسط راه ابدأ توقفی نمایند و به حالت عجیبی به افراد نگاه کردند که با آهستگی و خستگی از پله‌ها بالا می‌رفتند. فرمودند "شماها پیر هستید ولی من بی‌اندازه جوان." (یادداشتها، ج ۱، ص ۴۸۷) حضرت عبدالبهاء به همه نشان دادند که به واسطه قدرت جمال قدم همه چیز ممکن است، و می‌خواستند بفهمانند که قوه‌الهی در دسترس همه است. هر کس به خدمت و نشر نفعات‌الله می‌پردازد و در راه حق قدم برمی‌دارد می‌تواند از آن منبع قدرت و قوه‌ ملکوتی به خوبی استفاده نماید و آن وقت است که با نبود توانایی جسم، روح به مدد جسم می‌شتابد. انسان در ابتلائات و مصیبتها و سختی‌ها تنها به قوه‌الهی می‌تواند تحمّل سختی‌ها نماید و این شیوه رفتاری را حضرت عبدالبهاء به عینه به اطرافیان آموختند و می‌فرمایند: "بدین طریق روح می‌تواند با اصالت خود بر عالم انسانی فرمانفرمایی کند." (درگه دوست، ص ۱۸۴)

۲۱ - عادت شنیدن و گوش دادن

امتیاز برجسته حضرت عبدالبهاء را در طرز رفتارشان با طالبان حقیقت می‌توان متوجه شد. حضرت عبدالبهاء برخلاف عادت و رفتار دانشمندان و عالمان مسائل را ابتدا با سکوت جواب می‌دادند و در باطن طرف را تشویق بر حرف زدن می‌کردند. با کمال ملاحظت و رأفت و وقار و ادب به آنها گوش می‌دادند و هرگز به محض سؤال جواب نمی‌دادند و حاضر جواب نبودند و حاضر نبودند فشار و ناراحتی به جویندگان حقیقت وارد شود، و بدین سبب همه افراد در حضور مبارک احساس ارزش می‌نمودند و هرگز خود را در معرض قضاوت نمی‌دیدند. دائماً بدون ابراز هر گونه خستگی به سؤالها و صحبت‌های افراد، هر چند سطحی، گوش فرا می‌دادند تا طرف مقابل خود ساکت شده و فرصت سخن گفتن را به آن حضرت می‌داد.

۲۲ - تعلیم محبت‌الله

در ملاقات‌هایشان با کشیش‌ها در وهله اول به ستایش مقام آنها می‌پرداختند که چگونه به هدایت و تربیت افراد مشغولند. سپس صحبت از عمل می‌فرمودند. در آخر عادت داشتند از جا برخاسته،

تا درگاه مشایعت می‌نمودند. چه زیبا محبت‌الله را تعلیم می‌دادند و طرف مقابل را تقلیب نموده خاضع می‌ساختند. به اطراف می‌نگریستند و اگر چیزی برای تقدیم هدیه می‌یافتند دریغ نمی‌نمودند. به تمام نفوس، چه مؤمن و چه غیرمؤمن محبت داشتند. با کمال شفقت و مهربانی، حتی با نفوسی که قابل تحمل نبودند، رفتار می‌نمودند. عاشقانه به تمام موجودات عشق می‌ورزیدند، زیرا نور الهی را در وجه هر فردی مشاهده می‌نمودند.

۲۳ - جذب نفوس در فضای بی تکلف

اصالت خانوادگی خود را مغرورانه به نمایش نمی‌گذاشتند. وقتی در جمع دانشمندان، ممولین، طبیبان، استادان دانشگاه قرار بود خطابه‌ای ایراد نمایند جناب کلبی آیواز تعریف می‌کند که میزبان بسیار مضطرب بود که حضرت عبدالبهاء چه مطالبی را می‌خواهند برای این قشر از افراد ایراد نمایند. حتی قبل از شروع خطابه به حضرت عبدالبهاء می‌گوید که این افراد منهمک در جهان مادیات هستند. ابدأ در پی امور روحانی نیستند و برخی منکر خدا. لطفاً در صورت امکان در باره بقای روح صحبت نمایید. میزبان بسیار میل داشت میهمانی خوب از آب درآید. وقتی حضرت عبدالبهاء با روی متبسم با آنها رو به رو شدند، بعد از حال و احوال متقابل و مقدمه‌چینی‌های میزبان، حضرت عبدالبهاء اجازه خواستند حکایتی ذکر نمایند که یکی از هزاران حکایت‌های شرقی بود. جمیع از صمیم قلب در انتهای قصه خنده می‌کردند و از این حکایت حالت انجماد و خستگی اجتماع بر هم خورد و دیگران هم به مناسبت داستان مبارک شروع به تعریف داستان کردند. چهره مبارک از سرور می‌درخشید و در آخر فرمودند شرقی‌ها قصص فراوان دارند که جوانب مختلف حیات را بیان می‌کند. بسیار شیرین و خوشمزه هستند و سپس در مورد زندان و سجن مبارک بیاناتی فرمودند و بعد فرمودند سعادت به مادیات نیست. در آن مجلس فقط اشاره مختصری به خود و تعالیم الهی نمودند. قبل از متفرق شدن جمع حالتی از احترام و توقیر نسبت به هیکل مبارک در قلب افراد پدیدار شده بود. محال بود خطابه‌ای مفصل یا نطق علمی این حالت و کیفیت را ایجاد نماید. پس از رفتن میهمانها، برخاستند نزد میزبان تشریف‌فرما شدند، با لبخندی فرمودند: "آیا خوش آمد؟" (درگه دوست، ص ۱۵۸)

مولای توانا اگر در ملاقات اولیه صحبت از عالم روح و روحانیات می‌نمودند اشخاصی که غرق در مادیات و امور دنیوی بودند مسلماً لذتی از آن بیانات نمی‌بردند. حضرت عبدالبهاء در ملاقات اول

در طلب جذب آن افراد که در امور مادی منہمک بودند برآمدند تا رغبتی به جلسات و ملاقاتهای آینده در خود بیابند. لذا مجلس را با آنچه آنها می‌خواستند و در دل می‌طلبیدند شروع نمودند.

۲۴ - عادات هیکل مبارک در هنگام ایراد نطق و خطابه

حضرت عبدالبهاء بارها تاکید می‌فرمودند که (متن) خطابه نباید از قبل نوشته شود. بلکه ناطق باید بر حسب حال و احوال جمع خطابه را ایراد نماید. زیرا چه بسا خطابه از قبل نوشته شده قابل ذکر برای جمع نباشد، بلکه باید ناظر بر احوال و خلق و خوی مخاطبین، موقعیت زمانی و مکانی بود و سپس شروع به ایراد خطابه کرد. به افرادی که فکر می‌کردند اهمیت خطابه به طویل بودن آن است عملاً یاد می‌دادند که ایراد چند کلمه بهتر و نافذتر از هزاران مجلد و خطابه طولانی است. حضرت عبدالبهاء آداب مخصوصی را در ایراد خطابه رعایت می‌فرمودند. با لبخندی آسمانی پشت تریبون می‌ایستادند. مرتباً در پشت تریبون به جلو و عقب مشی می‌فرمودند. دست خود را به تحکم از بالا به پایین نمی‌آوردند. هرگز انگشت خود را به عنوان تحذیر بلند نمی‌فرمودند. حالت معلم به خود نمی‌گرفتند. دستهای مبارک در تمام اوقات دائماً از پایین به سوی آسمان بلند می‌شد و دستها رو به بالا بود. با این حالت همیشه سعی در صعود و ترقی نفوس و ارواح افراد به سوی عالم الهی داشتند و وقتی مترجم به ترجمه بیانات مبارکه می‌پرداختند دائماً با تکان دادن سرشان اهمیت نکات را متذکر می‌شدند. اجازه نمی‌دادند که خمودت افراد حاضر را احاطه نماید، بلکه لحن و صوت ملیح ایشان طوری بود که طنین صدای مبارک معابد را به لرزه در می‌آورد و هر خفته را بیدار می‌نمود. بیشتر در بیان مطالب از مثل و تشبیه و تمثیل استفاده می‌کردند تا بیانات هر چه بهتر و ملموس‌تر قابل درک گردد و جذابیت کلام صدچندان شود و درک و فهم آن سهل گردد و بیانات الهی به نفوس به نحو احسن القاء شود.

۲۵ - احتراز از غلبه بر سایرین، عدم تحقیر نفوس

هیچ‌گاه بر آن نبودند نکات قوت شخصیت خود را به رخ حاضرین بکشند و آنها را مغلوب نمایند و با روح والایی که داشتند حاضر نبودند شخصی نزد ایشان اظهار ندامت نماید و به تحقیر نفس خویش پردازند. مثلاً وقتی لیدی بلامفیلد از محضر مبارک درخواست نموده بود که پروفیسور براون در صدر انجمن قرار بگیرد تا حالت تذکر خود را ابراز نماید و در خیالات نفوس رفع ابهام

گردد، آن حضرت جوابی نفرمودند. وقتی فردای آن روز پروفیسور براون بی‌خبر وارد مجلس شد، در آخر مجلس هر یک از حاضرین اجازه تشرّف خصوصی خواستند که باز مشرف شوند. وقتی پروفیسور براون نیز خصوصی با آن حضرت ملاقات نمودند، بعد از اظهار خضوع در مرتبه اول خواست از آنچه گذشته عرض حال دهد و عذرخواهی نماید. فرمودند "باید صحبت‌های دیگر بداریم، صحبتی که مورت محبت می‌شود." (سفرنامه، ج ۲، صص ۲۹-۳۰) سعی داشتند انس و الفت در بین افراد حاکم شود. کدورت و بغض را نمی‌پسندیدند. با آنکه حضرت مولی‌الوری به توسط نزول الواح به پروفیسور براون بر آن بودند که قدر این نعمت را بدانند و او در جواب پاسخ‌های عبودیت‌آمیز می‌داد؛ سالها اقداماتی علیه امرالله به عمل آورد. گرچه در آخر عمر متذکر شد، ولی جبران مافات نکرد. ولی دائماً در تشویق ایشان کوشا بودند تا به یاری امرالله بپردازد. حتی در نامه‌ای به ایشان فرمودند: "ما زیاران چشم یاری داشتیم."

۲۶- تحذیر از بعضی افراد

وقتی تعدادی از افرادی که به نوع بشر محبتی نداشتند در پاریس به حضور مبارک رسیدند، حضرت عبدالبهاء به تحمل آراء و افکار ایشان پرداختند. ولی وقتی مشاهده می‌نمودند که ذهن کوچک آنها نسبت به وسعت ظهور جدید بسیار مقید و کوچک است بسیار مکدر می‌شدند و هر وقت از این افراد سخنی به میان می‌آمد آن حضرت عباى خود را به دور بدنشان می‌پیچیدند و می‌خواستند حاضرین را متوجه سازند که باید احباء از چنان افرادی که در گمراهی محض هستند خود را دور کنند و از آنها بپرهیزند. اگر بعد از تلاش‌های متمادی نتوانستیم بر آنها تاثیر گذاریم و آنها را از روح ایمان سرشار سازیم باید از آنان حذر کنیم تا مبادا تاثیر سوء در ما ایجاد کنند.

۲۷- تقویت روحانی افراد سست عقیده

وقتی حضرت عبدالبهاء بر آن می‌شدند که به تقویت روحانی افرادی که در عقیده سست شده و به طرف نقض میثاق متمایل شده بودند بپردازند، شیوه مبارک چنین بود که در جمعی که ایشان و افراد دیگر حول مبارک حضور داشتند، یکی از مؤمنین را مخاطب ساخته و در باره اهمیت اطاعت با لحنی شماتت‌بار با وی صحبت می‌کردند. در دل اطمینان داشتند که مخاطب که روی سخن مبارک با ایشان است در ایمان محکم و استوار است و می‌خواستند از ایشان که در مقابل

تازیانۀ زبان تسلیم شود، تا آثارش به یکی از مومنین که سستایمان شده بود و نیاز به تقویت روحانی داشت برسد. این عمل کرد مبارک فوراً منتج به نتیجه می‌شد و به هدف می‌رسید. (داستان واقعه را که روی مشروحاً تعریف می‌کند می‌توان در عشق و بندگی، ص ۱۹ مطالعه نمود.)

۲۸ - قاطعیت در مقابل ناقضین

در مورد ناقضین چشم بخشش نداشتند. قاطعانه حرکت می‌نمودند و می‌فرمودند چشم‌پوشی و عفو سبب غفلت و جسارت آنها می‌گردد. ولی اگر یکی از آنها طلب ملاقات می‌کرد آن حضرت رد نمی‌کردند و در نهایت محبت و لطف و مدارا و سکون و توکل با آنان رفتار می‌نمودند و نفرت و کدورت را بزرگترین گناه می‌دانستند و پیوسته متذکر می‌شدند که "نباید معامله به مثل کرد. باید افراد خاطی را در پرتو محبت خالصانه و صمیمانه به موجودات پاک و منزهی تبدیل کرد." (خاطرات، ص ۲۳۹)

در ایام نقض دائماً به نزول الواح جذیبه و شوقیه مبادرت می‌فرمودند و در بیانات روح امید و نشئه جدید به احباء می‌بخشیدند، و در مقابل ناقضین هیچ‌گاه اظهار ضعف و زبونی نمی‌کردند. چنانچه خطاب به ناقض اکبر پیغام فرستادند که "نه تو آن عمر هستی که امر به این عظمت را بلند کنی و نه من آن علی هستم که از دست تو در نخلستان گریه کنم و نه اینکه از دست تو زبون و ناتوانم." (اندیشه‌ها و تربیت برای صلح، ص ۲۳)

۲۹ - رفتار منصفانه همراه با شفقت، حتی در مقابله با ناقضین

مولای بی‌همتا به احباء سفارش می‌نمودند در حق نفوسی که به ما ستم روا می‌دارند بخشنده و مهربان باشیم و می‌فرمودند در مورد میهمان نیز، حتی اگر از کافران باشند، به همان شیوه رفتار کنید و محبت نمایید و بخشش را شیوه خود سازید. مثلاً وقتی خبر اینکه حب‌الله، پسر پیر گفتار، نامزد معلمی مدرسه‌ای که به تازگی در طهران تاسیس شده بود به گوش احباء رسید، جناب یونس خان افروخته فوراً با آقایان ایادی و دو نفر دیگر محفل تشکیل می‌دهند تا قرار گذاشته و مؤسس مدرسه را ملاقات نمایند، نگذارند حب‌الله را به این سمت بپذیرند. عرض حال را به هیکل مبارک می‌گویند. هنوز مطلب تمام نشده بود که حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند چطور نشستید مشورت کردید که یک نفر ناقض را از نان خوردن بیاندازید. این طریقه خدمت به امر

نیست. در امور معیشت ناقض یا غیر ناقض فرقی ندارد. احبّاء باید آیت رحمت الهی باشند، مثل آفتاب بتابند و مانند ابر بهاری بیارند، ناظر به استعداد و قابلیت نباشند.

۳۰- تشویق به ترک تدریجی عادات مضره

وقتی مؤمنین حضور مبارک می‌رسیدند و عجز و ناتوانی خویش را از اجرای احکام اظهار می‌نمودند، حضرت عبدالبهاء هیچ‌گاه به وعظ و نصیحت اقدام نمی‌کردند تا فرد را به واسطه آن به اخذ تصمیم و غلبه بر عادت دعوت نمایند. بلکه آنها را تشویق می‌نمودند کم‌کم عادت پسندیده را جایگزین عادت مذموم نمایند. این طرز برخورد باعث می‌شد کم‌کم فرد نسبت به انجام عمل مذموم و قبیح بی‌میل می‌شد. بسیار مشاهده شده نصیحت و وعظ باعث می‌شود فرد جری شده به نپذیرفتن نصیحت ترغیب گردد. برای مثال جناب کلبی آیواز که عمل جراحی بزرگی انجام داده بودند و وضعیت اعصاب ایشان تعریفی نداشت مجبور شدند که تصمیم بگیرند سیگار نکشند، که از جوانی به آن مبتلا بودند. چون متوجه شد اجرای این تصمیم مافوق توانایی ایشان است زیرا بارها اقدام به ترک نموده بود ولی موفق نشده بود نزد حضرت عبدالبهاء رفته و حکایت را تعریف نموده حضرت عبدالبهاء به ایشان نگاه کردند سؤال فرمودند "چقدر می‌کشی؟" جواب داده شد. بعد فرمودند گمان نمی‌رود آن مقدار بحال تو مضر باشد. فرمودند برخی در شرق دائماً شرب دخان می‌کنند که حتی موی‌ها و ریش‌ها و لباس‌هایشان رنگ و بوی دخان می‌گیرد. فرمودند تو که به اندازه آنها نمی‌کشی، علاوه در آن سن و طول مدت عادت. فرمودند که نباید خود را زیاد زحمت بدهی. آنحضرت چنان به جناب کلبی آیواز نگریستند که ایشان فکر کرد هیکل مبارک باز یکی از آن شوخی‌های الهی را به خاطر آوردند. ایشان مضطرب بود. وقتی دید آن حضرت در باره مضرات عادت سیگار چیزی نفرمودند و ایشان را به اخذ تصمیم و غلبه بر عادت دعوت نکردند، بلکه فرمان آزادیش را در مقابل ایشان گذاشتند به ایشان آرامشی عنایت فرمودند که آن نزاع داخل فوراً فرو نشست. دو روز بعد از آن مشاهده کرد دیگر میل به تنباکو بکلی در ایشان از بین رفته. وقتی از حضرت عبدالبهاء در مورد عمل به احکام سوال می‌شد که افراد با وجود دارا بودن ضعف و خودخواهی چگونه می‌توانند به این اهداف عالی نائل گردند می‌فرمودند بایستی این امر متدرجاً صورت گیرد. برآستی آن حضرت با قوه روحانی به معالجه روح افراد می‌پرداختند. هر کس در تالو روح تابان ایشان قرار می‌گرفت حرارت و حیات تازه‌ای می‌یافت.

۳۱- حالات هیکل مبارک از لحاظ مؤمنین تیزبین

مومنین با نظر تیزبین آنقدر به حرکات و سکنات مثل اعلی امر مبارک توجه داشتند که از گذاشتن مولوی مبارک پی به حالات درونی وی می‌بردند. آن حضرت هرگاه خوشحال بودند مولوی مبارک را کج می‌گذاشتند و چون خوش آمد می‌فرمودند مولوی کمی عقب بود. هنگامی که جدی بودند آن را محکم بر بالای موهای خود می‌گذارند. وقتی اراده می‌کردند سلطه و اقتدار خود را نمایان فرمایند آن را کمی بالای ابروان جا می‌دادند. وقتی به خواندن مکاتیب و اوراق می‌پرداختند مولوی مبارک را به عقب سر می‌راندند و مجذوب کار خویش می‌شدند.

چرا نباید از نکات و ظرایف رفتاری هیکل مبارک بسادگی گذشت

دوستی و ایجاد رابطه را تنها نمی‌توان از طریق گفتگو با نفوس ایجاد نمود، بلکه رفتار و منش افراد نقش اساسی در ایجاد روابط فی‌مابین دارد. در واقع زبان رفتار، گویاتر و موثرتر از زبان گفتار است، زیرا عواطف و احساسات ما را به خوبی منعکس می‌سازد و نشان می‌دهد که تا چه حد برای دوستی با دیگران آمادگی داریم. افرادی که رفتار مطلوبی در برخورد با دیگران ندارند در دوستی دچار مشکل می‌شوند و نمی‌توانند دیگران را به خود جلب نمایند.

شرایط جلب و جذب را می‌توان بطور خلاصه این چنین بیان نمود. در هنگام صحبت کردن به چهره و چشمان طرف مقابل بنگریم. چهره‌ای شاد با نگاه مشتاقانه همراه با تبسم داشته باشیم، زیرا تبسم نشانه آمادگی برای پذیرش دوستی با دیگران است. همچنین نشان دادن علاقه به طرف مقابل سبب ایجاد رفتار دوستانه و احترام متقابل می‌شود.

ما باید آغازگر ارتباط باشیم و با سبقت در گفتن تحیت و تکبیر آن را به عینه نشان دهیم. دست‌دادن گام دیگری جهت برقراری ارتباط است، زیرا به او می‌فهمانیم که مایلیم با او رابطه دوستی برقرار کنیم و مشتاق ملاقات او هستیم. دائماً به صورت و چشم او در هنگام صحبت نگاه کنیم. به سخنان او دقیق گوش فرا دهیم و در مورد آن اندیشه نمائیم تا خوب بشنویم، خوب بفهمیم، و سعی در درک متقابل داشته باشیم، و از پیش‌داوری و نتیجه‌گیری فوری بپرهیزیم. گوش‌دادن مداوم طرف را به ادامه گفتار تشویق می‌کند. در گفتار خود متکلم وحده نباشیم و به آداب و سنن افراد ارج نهمیم. برای عقاید او احترام بگذاریم. اجازه دهیم طرف مقابل در محیطی بی‌تکلف و با اعتماد بنفس و به راحتی اظهار نظر نماید. سنجیده سخن بگوئیم.

گفتگو باید بر اساس تبادل نظر و حاکی از اشتیاق در مصاحبه با طرف مقابل باشد. در صحبت هرگز به مجادله نپردازیم. ابدأ مسرّانه بر سر یک کلمه نایستیم. با غرور و تسلّط تکلم نکنیم. دائماً روحیه سازگاری و تفاهم داشته باشیم. خودبین و خودپسند نباشیم. مواردی چون صدا، ریتم، بلندی و سرعت آن، خمیازه، دم و بازدم، همه در ایجاد ارتباط صحیح مؤثرند.

سنجیده سخن گفتن وسیله‌ای در ایجاد ارتباط است. اگر در برقراری دوستی و رابطه نتوانستیم اعتماد طرف مقابل را جلب نمائیم هرگز نباید مأیوس شویم. سعی کنیم متوجه باشیم که آنها چه انتظاری از ما دارند و در جهت تمایلات سنجیده آنان که با هدف ما هم‌سو است گام برداریم. نشان دهیم فردی اجتماعی هستیم، نه خلوت‌گزین. در گام نخست با سوآلها و یا مطالب ساده می‌توانیم آغازگر ایجاد رابطه باشیم. حتی می‌توانیم در صورت امکان با دادن هدایایی دوستی خود را مستحکم سازیم و مشتاقانه پی‌گیر احوال آنان باشیم. در مصیبت و مشکلات یار و همدم آنان گردیم. سعی کنیم فضا و فاصله و مرزهای دوستی و موذت را هر چه بیشتر نزدیکتر کنیم. به آنچه می‌گوئیم عامل باشیم. این خود عامل بسیار مهمی در ایجاد ارتباط و نفوذ کلام است. به گونه‌ای رفتار نمائیم که کوچکترین حرکت و مختصرترین بیان و کلامان و معاشرتمان تا اعماق روح و قلب افراد اثر گذارد. سپس با توجه به مطالب ذکر شده در مورد شرایط ایجاد ارتباط و دوستی و بر اساس مطالبی که در رابطه با حضرت عبدالبهاء در سرفصل‌های قبل ذکر گردید می‌توان تمام موارد ایجاد ارتباط و دوستی را در معاشرت حضرت عبدالبهاء با افراد به عینه ملاحظه نمود. ایشان به احبّاء می‌آموختند که تمام اعضای انسان در ایجاد ارتباط دوستی و جلب و جذب افراد باید همبستگی داشته باشند. باید تمام اعضای انسان تربیت گردد تا بتواند از عهده چنین امر مهمی برآید. حضرت عبدالبهاء در رفتار و سکنااتشان شروط تربیت هر عضو از اعضای بدن را هم در گفتار و هم در کردار نشان می‌دهند، زیرا به فرموده جمال مبارک ما احبّاء ملزم به معاشرت با کلّ ادیان به روح و ریحان هستیم. هر قدر در این معاشرت بر طبق موازین امری و حیات بهائی قدم برداریم و افق بینش خود را وسیع کنیم امر مبارک هر چه زودتر به هدف خود که ایجاد وحدت نوع بشر است خواهد رسید، و این امر مستلزم ایجاد دگرگونی شگرفی در وجود افراد احبّاء است. مؤمنین باید قلب خود را به وسیله نیروی اسم اعظم و با ذکر حق و دعا و مناجات همراه با خلوص نیت لطیف و پاک سازند تا هر چه بهتر و بیشتر خود را به حق نزدیک کنند و در پیمودن مراحل ترقی و تسریع آن تلاش خود را مضاعف نموده فضائی معنوی و روحانی ایجاد کنند. احبّاء برای ایجاد چنین تغییر و تحوّل عمیق در رفتار و کردار خود و تعمیم

آن به خانواده و در درجه بعد در جامعه باید خویش را تقلیب نمایند و جامعه خود را بدین وسیله منقلب سازند، زیرا تفکر و عمل ما احباء الگوئی برای جهانیان است. لذا، باید ظرایف رفتاری را با نظر تیزبین در رفتار و سکنات مولای توانا جستجو کنیم و از آن بسادگی نگذریم تا آن شویم که حضرت عبدالبهاء از ما انتظار دارند، چنانچه می‌فرمایند "خیلی مترصد و مشتاق حصول بشاراتم که بشنوم احباء مجسمه خلوص و صداقت و محبت و روح و ریحانند. آیا بدینوسیله احباء قلب مرا مسرور نمیدارند؟ آیا آرزوی قلب مرا متحقق نمی‌سازند؟ آیا به میل من رفتار نمی‌نمایند؟ آیا اشواق قلبیه مرا بموقع اجرا نمی‌گذارند؟ آیا بندای من گوش نمی‌دهند؟ من منتظرم، با کمال صبر منتظرم."

آنگاه که به میل مبارک رفتار نمودیم، ندای ایشان را لیک گفتیم، و حیات بهائی را در روش و شیوه زندگی خود پیاده نمودیم، آنگاه می‌توانیم به خیل افواج مقبلین بیفزائیم و سبب جلب و جذب نفوس غافل گردیم.

خاتمه

به راستی می‌توان گفت حضرت عبدالبهاء سرّ خداوند هستند. هر فردی که به اعمال و رفتار حضرت عبدالبهاء توجه می‌نمود متوجه می‌شد صفات عالیّه الهیه در وجود مبارک نمودار است. عمل آن حضرت حاکی از محبت‌الله بود. زیرملاک تشخیص محبت‌الله در قلب هر نفسی از نحوه عمل او پدیدار است. آن حضرت به عینه و به تمامه محبت‌الله را در وجود خود به نمایش می‌گذاشتند و این محبت‌الله سبب شده بود که محبت نوع بشر در قلب ایشان آشکار شود. حبّ الهی نه تنها سراپای وجود ایشان را فرا گرفته بود، بلکه سعی داشتند آن را به دیگران نیز سرایت دهند تا بدین وسیله مؤمنین بتوانند دگرگونی شگرفی در رفتار و کردار خود ایجاد نمایند. سعی داشتند آنان را کانون عشق و معرفت حق سازند به طوری که انتظار داشتند عالم وجود از حرکت آنان به اهتزاز آید.

بر اثر قربیت الهی که به واسطه محبت‌الله در وجود مبارک حاصل شده بود اتحاد خالق و مخلوق رخ داده بود. بر اثر این قربیت اسرار و رموز الهی بر صفحه قلب مبارک نقش بسته بود و بینش و بصیرتی فراتر از بینش انسان عادی حاصل شده بود. حبّ الهی منشأ حصول سرور روحانی در وجود ایشان گشته بود، سروری که حزن در پی نداشت و سبب تحمل حیات فانی و زودگذر و تحمل صدمات و بلاهای گشته بود.

حضرت عبدالبهاء برای نفوذ قوه روحانی در افراد به آنها چیزهایی ارائه می نمود که در خارج یافت نمی شد، رقیب آستان الهی را به عنوان معجون به هر فرد تجویز می نمودند تا هرکس نشئه‌ای از آن را گرفته تا در مقام فدا در سبیل معرفت سالک شده و به یقین و اطمینان برسد.

مسافری و مجاورین بواسطه اعمال و رفتاری که از آن حضرت می دیدند بی اختیار به سوی آن سراج وهاج متوجه می شدند و چون پروانه حول شمع وصال در گردش و پرواز مشغول بودند. دردهای خود را نکته به نکته می گفتند، طلب دعا و سلامتی می نمودند. آفتاب کرم ایشان فیضش عام بود. دور و نزدیک و دوست و دشمن نمی شناخت. تمام زوایای تاریک خانه‌ها را روشن می نمود و خانه‌های مخروبه قلوب را با انوار عطوفت بی دریغ و بی منت آرامش و گرمی و سرور می بخشید.

تاج وهاجش را جز به عبودیت و بندگی زینت نمی داد و به یاران می آموختند جز بر عتبه مهر یاران و اغیار تکیه نزنند، منتهی مقصد زندگیشان را بندگی بندگان دانند و خاکساری را پیشه خود سازند. وقتی به راه عشق می روند خود را فراموش کنند. آن وقت می توانند سبب سازندگی هم در خود و هم در جامعه خویش شوند. یاد می دادند عشق واقعی سبب پیشرفت و نمو است. عشق امید و زندگی را نوید می دهد و می آموختند فرد ناامید در حقیقت عاشق نیست و نمی تواند موجب تحول گردد. در واقع عاشق می تواند پیامهای جالبی به اطرافیان خود دهد و اگر نگران آینده جامعه خود است باید عاشق جمال مبارک باشد تا بتواند به اعمال تحول بیافریند نه به اقوال. آنوقت است که اعمال آمیخته با عرفان و احساسات روحانی شده روح بخش می گردد و سبب جذب عباد به امر الهی می گردد.

سرالله سرالله سرالله. اگر با او موانس نشویم، در اقدام او قدم نگذاریم، با او همدل نگردیم، هیچگاه و هیچگاه به سر خداوند پی نخواهیم برد. در خاتمه از درگاه اقدس اربی به جهت رفع کسالت و طلب عون و نصرت در نشر نفعات الله و توانائی بر عمل به احکام، مناجاتی را که از لسان اطهر حضرت عبدالبهاء صادر شده تلاوت می کنیم. قوله العزیز:

هوالله

ای پروردگار این یاران را بزرگواری نما و در ملکوت عزتت پایدار کن و از صهبای محبتت سرشار نما تا آهنگ تسبیح به ملکوت تقدیس رسانند و سبب انتشار نفعات گردند و به گفتار و رفتار

اثبات نمايند كه بهائى صميمى اند و روحانيان حقيقى، مظاهر انوار توحيدند و مطالع اسرار تجريد، از غير تو بيزارند و شب و روز مشتاق ديدار. پروردگارا عنايت فرما و بنواز و به اخلاق روحانيان همراز كن. توئى مقتدر و توانا و توئى مرئى و معلّم بى همتا.

ارتباط کریم خان کرمانی پیشوای فرقه شیخیه کرمان با ادیان بابی و بهائی

آرمین اشراقی

از ابتداء اظهار امر مبارک حضرت ربّ اعلیٰ^۱ و بعداً حضرت بهاءالله اشخاصی سرشناس با طلعات مقدسه بنای مخالفت را گذاشتند و موجبات حزن آن وجودات مقدسه را فراهم نموده‌اند. با وجود این عمل ناروایی که از آنها سر زده است نمی‌توان نسبت به نقش این افراد در تاریخ امر بی تفاوت بود و در باره ایشان سکوت نمود. برای آشنائی با شرائط تاریخی آن دوران باید اطلاعاتی، اقلأً مختصر، راجع به شخصیت، گفتار و نوشته‌های این افراد کسب نمود. اهمیت این مطلب از آنجا مشخص می‌گردد که اغلب این افراد یا خود مخاطب الواح متعددی از طلعات مقدسه بوده‌اند و یا در الواح دیگر به آنها اشاره شده است.

کریم خان کرمانی از این قبیل اشخاص است. اگرچه وی از بدو طلوع امر دشمن سرسخت حضرت ربّ اعلیٰ^۱ و اصحاب بوده ولی در عین حال آشنائی با نوشته‌های او برای مطالعه دقیق تاریخ امر مبارک مفید است. دلیل این مطلب نزول اقلأً سه لوح مبارک مستقیماً خطاب به وی، و ذکر او در الواح متعدد دیگر می‌باشد، منجمله در کتاب *مستطاب اقدس* و در کتاب *مستطاب ایقان* که طبق بیان حضرت ولی امرالله مهمتترین آثار نازله از کلک جمال اقدس ابهی می‌باشند.^۲ بنا بر دلائلی که ذکر شد کسب اطلاعات کافی در باره زندگانی، شخصیت و آثار کریم خان نه تنها مفید بلکه ضروری است:

اولاً با مطالعه نوشته‌های وی بهتر می‌توان پی به آثار مبارکه مربوط به این شخص برد. ثانیاً کریم خان دارای اطلاعات وسیعی چه در زمینه تفکرات شیخی و چه در باره علوم متداول آن روزگار بوده است. بدین جهت مطالعه آثار کریم خان نه تنها مطالب مهم تاریخی در باره شیخیه و ارتباط و واکنش پیروان آن نسبت به ادعای حضرت اعلیٰ^۱ را در بر دارد، بلکه چون وی تعمق بسیار در علوم مرسوم آن زمان و خصوصاً اصطلاحات شیخی و مباحث کلامی داشته،^۳ وی آثار حضرت اعلیٰ^۱ را بهتر از اغلب همدوره‌های خود می‌فهمیده. بدین جهت برای پی بردن به نحوه ادعای حضرت اعلیٰ^۱ در ایام اولیه و شرح بعضی از اصطلاحات و رموز معضل شیخی که در آثار

اولیه آن حضرت به کار رفته‌اند می‌توان از آثار کریم خان استفاده نمود،^۳ اگرچه وی معرض و دشمن امر مبارک بوده.

نکته بسیار قابل توجه این است که وی از ایام اولیه اظهار امر حضرت ربّ اعلیٰ پی به ادعای واقعی ایشان برده بود و درک کرده بود که ایشان ادعائی فوق نبوت و رسالت را دارند. و به این نتیجه رسیده بود که هدف حضرت ربّ اعلیٰ نسخ شریعت اسلام و وضع شریعتی جدید است، در صورتی که تعدادی از مؤمنین هنوز پی به مقام واقعی حضرت اعلیٰ نبرده بودند و گمان بر آن داشتند که ایشان نماینده امام غائب می‌باشند. و بدین دلیل در زمانی که حضرت اعلیٰ علناً ادعای قائمیت و مظهریت را اعلام فرمودند معترض گشته دست از ایمان برداشتند. ولی کریم خان چون با سیاق کلام شیخ و سید و اصطلاحات خاص آنها آشنائی داشت از ابتداء مقصود حضرت ربّ اعلیٰ و ادعای ایشان را تشخیص داده بود.

پیش زمینه تاریخی: شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی به عنوان «مبشر»

مکتب شیخی با تاریخ دو امر مبارک بابی و بهائی ارتباط بسیار نزدیکی دارد. جمال قدم در بعضی از الواح از دو مؤسس آن مکتب، یعنی شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی، تجلیل فرموده‌اند. منجمله لفظ "نورین نیرین" در باره آن دو شخص محترم از قلم اعلیٰ نازل شده است.^۴ حضرت ربّ اعلیٰ در آثار اولیه خودشان القابی نظیر «باین»^۵ به آنها عطا و از این طریق تأیید فرموده‌اند که آنها را باید به عبارتی پیشقدم ظهور مبارکشان دانست. آن حضرت در بسیاری از موارد نیز اصطلاحات شیخی را نقل فرموده برخی تفکرات شیخ احسائی و سید رشتی را تأیید فرموده‌اند. و عنایتشان به قدری شامل حال سید کاظم رشتی شده که قبل از اظهار امر علنی و در ایام اولیه ظهورشان وی را "معلم" و "سید" و "مولای" خود نامیده‌اند.^۶ نکته دیگر قابل توجه آن است که اکثر حروف حی و مؤمنین اولیه از پیروان سابق مکتب شیخی بوده‌اند، مانند ملا حسین "اول من آمن" و طاهره "قرآلعین" و ملا صادق خراسانی «مقدّس» و...

همانطوری که اکثریت مؤمنین اولیه را گروهی از پیروان مکتب شیخی تشکیل می‌داده‌اند، اولین مخالفین و معترضین به امر مبارک نیز از شیخیان بوده‌اند. در تاریخ ادیان گذشته مشاهده می‌شود که افراد هر چه به ظهور مظهر الهی نزدیک‌تر باشند بیشتر مورد امتحان قرار می‌گیرند، و یا به "اعلیٰ علین" ایمان و ایقان ارتقاء می‌جویند و یا به خاطر اعتراض و انکاری که نسبت به مظهر خدا می‌ورزند به "اسفل السّافلین" راجع می‌شوند. مثلاً در زمان ظهور حضرت مسیح

یهودیان بودند که بر علیه ایشان قیام کرده سبب شهادت آن حضرت شدند. و همچنین شدیدترین احزان و کدوراتی که بر جمال قدم وارد گردیده از طرف اهل بیان بوده است. به همین ترتیب در زمان ظهور حضرت ربّ اعلیٰ شیعیان، و به خصوص شیخی‌ها، به شدیدترین نحو با وجود مبارکشان مخالفت ورزیدند. اولین ردیّه شناخته شده که بر علیه امر حضرت ربّ اعلیٰ نوشته شده از طرف کریم خان کرمانی، یعنی عالمی شیخی، تألیف گردید و فتوای قتل حضرت اعلیٰ در محاکمه تبریز زیر نظر محمدتقی ممقانی، که از علمای شیخی بود، صادر شده، در حالی که حضرت نقطه اولیٰ در مراحل اولیّه اظهار امر مبارکشان بسیاری از مطالب را به نحوه خاصّ شیخی‌ها ذکر می‌فرمودند و آثار نازله از طرف ایشان ظاهراً دارای نزدیکی بسیار با نوشتجات و افکار شیخ و سید بوده است. اگرچه شرح و بحث تفصیلی اعتقادات و خصوصیات تعالیم و نظریات شیخی در این مختصر نمی‌گنجد، ولی نگارنده سطور لازم می‌داند مقدّماتاً، گرچه به اجمال، به چند نکته در باره ارتباط مکتب شیخی و امر مبارک اشاره نماید، تا دلائل این مخالفت شدید آنها با امر مبارک روشن گردد.

تعدادی از مؤلفین و مورّخین بابی و بهائی دو مؤسس مکتب شیخی را پیشرو و مبشّر صریح ظهور حضرت اعلیٰ معرفی نموده و پیشگوئی‌های بسیار دقیقی راجع به قرب ظهور موعود به شیخ احمد و سید کاظم نسبت داده‌اند، در صورتی که با مطالعه اکثر نوشتجات سید رشتی و شیخ احسانی به چنین پیشگوئی‌ها بر نمی‌خوریم. اگرچه نوشتجات فراوان و پرحجمی از آنها مانند شرح‌الزیارة، شرح‌المشاعر، شرح‌العرشیه، شرح‌الفوائد، شرح‌العلمیه، شرح‌الخطبه، شرح‌القصیده، شرح آیه‌الکرسی ... و رسائل متعدّد دیگر در دست است، ولی در آنها پیش‌گوئی‌های دقیق و صریح یافت نمی‌شود. مطالب مندرجه در آن نوشتجات مربوط به تفسیر قرآن و احادیث، فلسفه، اخلاق، فقه، ستاره‌شناسی، کیمیا، طلسمات و ... یعنی علوم مرسوم اسلامی آن روزگار می‌باشند. اشارات به علائم ظهور امام غائب در آثار ایشان بسیار نادر و پراکنده است و در موارد اندکی هم که به امر قائم پرداخته‌اند اکثراً همان نظریات مطرح شده توسط سایر علمای شیعه اثنی‌عشری را تأیید کرده‌اند.^۷ و اگر شخصی آثار ایشان را با چشمی باز مورد مطالعه قرار نهد و پیشبینی‌ها را نجوید، یقیناً از اشارات به ظهور غافل خواهد ماند.

باید یاد آور شد که شیخ و سید مطابق سنت دیرینه شیعیان و به موجب احادیث فراوان در تقیه و کتمان ید طولائی داشته‌اند^۸ و در بسیاری از موارد مدّعیات سابق خویش را به اصرح عبارات انکار

می نمودند.^۹ بدین دلیل تشخیص اعتقادات و تفکرات واقعی آنها امری است بسیار دشوار. آنچه به نظر می رسد بشارتی که به شیخ و سید در باره ظهور قائم نسبت داده می شود و در آثار مبارکه و تاریخ های امری به آنها استناد می شود، به موجب رعایت حکمت فقط به مذاکرات شخصی با پیروان نزدیک و قابل اعتماد خود آنها اختصاص داشته اند. چنانچه در بسیاری از آثار خودشان به این امر اشاره می فرمایند که بعضی مطالب به خاطر دشمنانی که در کمین اند صلاح نیست کتباً شرح داده شود، بل مخاطب را به ملاقات شخصی وعده می دهند تا حق مطلب شفاهاً ادا گردد.^{۱۰} به هر حال تعداد زیادی از شیخیان که دعوی حضرت اعلی^۱ را اجابت نمودند خود دلیل بر آن است که روحیه انتظار در بین پیروان آن مکتب موجود بوده است.

البته ناگفته نماند که در مواردی چند نیز در تألیفات شیخ و سید اشاراتی بسیار مرموز به ظهوری جدید شده، ولی هویت و تعریف آن ظهور معلوم نیست که آیا نماینده امام می باشد یا مجدد عصر یا شخصی دیگر، و به هیچ وجه به آن دقتی که با مطالعه تاریخ های امری به نظر می رسد نیست.^{۱۱} همانطوری که جناب اشراق خاوری می نویسد: «اگر کسی به اصطلاحات شیخ مطلع نباشد به طور یقین از فرمایشات او چیزی نخواهد فهمید. لا یمسه الا المطهرون.»^{۱۲} وقتی در آثار طلعات مقدسه اشاره به پیشگوئی های شیخ و سید می گردد (منجمله در کتاب بدیع و در بیان فارسی و دلائل سبعة و شرح دعای غیبت و در رساله شرح البسملة صادر از قلم حضرت عبدالبهاء) در اکثر موارد مقصود بیانات شفاهی آنها بوده و یا نوشته های رمز آمیز.

اغلب شیخی ها ادعای حضرت اعلی^۱ را باطل می دانستند و تا امروزه حتی آن مدعا را رد می کنند که شیخ و سید بشارت به ظهور قریب الوقوع قائم موعود می داده اند. البته اگر در آثار شیخ و سید به صراحت تام بشارت به ظهور داده شده بود یا اقلاً بیش از سایر علمای اثنی عشری اهمیت خاصی را به موضوع قائم داده بودند پیروان او انتظار ظهور قریب الوقوعی را نباید بالکل انکار می نمودند. مثلاً بعد از وفات سید کاظم رشتی جناب ملا حسین بشروئی با بزرگان شیخی از قبیل ملا حسن گوهر و میرزا محیط کرمانی به مذاکراتی در باره نحوه جستن موعود پرداختند. ولی آن افراد اظهار بی میلی و بی اطلاعی در باره پیشگوئی های سید رشتی نمودند. احتمالاً بیم از دست دادن جاه و مقام یکی از علل اصلی انکار آنها بوده است.^{۱۳}

در رساله تیر شهاب اثر کریم خان نیز اشاره ای به وضعیت شیخیان پس از وفات سید کاظم موجود است: «...بعد از فوت سید جلیل بنای تخمین قوتی گرفت و جزم بر امر سید کردند و از پی وصی ایشان بر آمدند و هر کس را محل مظنه می بینند طلب علامت و کرامت می کنند.

هیئات به همین خیالات خواهند مرد...». و در جای دیگر این رساله می‌گوید که ابدأ ظهور جدیدی تا چند سال دیگر نباید انجام بگیرد و در تأیید این نظر دو نامه از سید کاظم نقل می‌کند.^{۱۴}

بنابر این باید تصوّر نمود که بشارات شیخ و سید به نحو خصوصی و فقط به عده‌ای از خواص انجام می‌گرفته و به همه پیروان شیخی تعمیم نیافته بوده است. پس به هیچ وجه تعجب‌آور نیست که اکثر پیروان شیخی علی‌رغم پیش‌گوئی‌های شیخ و سید حقانیت ظهور حضرت اعلیٰ را انکار نمودند.

نکته دیگر که ذکرش ضروری به نظر می‌رسد آن است که اگرچه شیخ و سید مورد عنایت طلعات مقدسه قرار گرفته‌اند، ولی به هیچ وجه نباید سبب سوء تفاهم شود که دارای مقام فوق بشری بوده‌اند یا علم کل داشته‌اند و هر چه فرموده‌اند حقیقت مطلق بوده و با افکار و عقاید بهائی باید تطابق کامل داشته باشد. به نظر می‌رسد که شیخ و سید مانند حروف حَیّ و گویا پیشتر مُحیی‌الدین ابن عربی و شاه نعمت‌الله ولی و ... اشخاصی بوده‌اند که بر اثر پرهیزکاری و تعمق و تفکر در علوم الهی، تأییدات و الهیات الهی شامل حالشان شده بود و به بعضی از حقائق پی برده بودند که از دیگران پوشیده مانده بود.^{۱۵} ولی دلیل آن نیست که به کمال حقیقت پی برده و مصون از خطا بوده باشند. و بدین دلیل در آثار شیخ و سید مانند تألیفات علمای معاصرشان مطالبی یافت می‌شود که از علم و عقل امروزه و از دیدگاه بهائی مردود می‌باشند.^{۱۶} نباید فراموش کرد که شیخ و سید اگر چه عالم و عارف و زاهد بوده‌اند، ولی بشر بوده‌اند و مبرا از گناه و خطا نبوده‌اند.

بدین جهت معلوم نیست که تا چه اندازه به حقیقت ظهور آینده حضرت اعلیٰ پی برده و تا چه حد پیشگوئی‌های آنها درست و دقیق بوده است.^{۱۷} آنچه که از مطالعه آثار طلعات مقدسه بر می‌آید آن است که قبل از جناب ملا حسین هیچ بشری قوه درک ظهور حضرت ربّ اعلیٰ را نداشته است. چنانچه در بیان فارسی می‌فرمایند که در هر زمان به محض این که در یک انسان بلوغ و قابلیت درک ظهور مشاهده شود در همان آن مظهر الهی اظهار امر می‌فرمایند.^{۱۸} پس بنابر این قبل از ملا حسین کسی نبوده که قوه درک ظهور حضرت اعلیٰ را داشته و بر آن آگاه بوده باشد. لذا اگر هم تصوّر نمائیم که سید در شخصیت حضرت اعلیٰ در کربلا علائم بزگواری را تشخیص داده بود ولی مشخص نیست که تا چه حد بر مقام واقعی آن حضرت مطلع بوده و شاید ایشان را به اصطلاح عرفا در «عماء»، یعنی نیمه‌پنهان و نیمه‌آشکار، مشاهده نموده بود.^{۱۹}

گذشته از پیشگوئی‌ها آنچه که از آثار شیخ و سید و از شواهد تاریخی واضح می‌گردد این است که آن دو شخص دارای تفکراتی بوده‌اند که زمینه را برای اظهار امر حضرت ربّ اعلیٰ آماده نموده‌اند. و بدین دلیل و به دور از شکّ می‌توان آنها را مبشّر و پیشرو دانست. از اهمّ این تفکرات اعتقاد به وجود قائم در عالم برزخ بوده، یعنی اقرار به امکان ظهور وی در جسدی غیر از آن جسدی که با آن به غیبت رفته است. یعنی امام غائب را بر خلاف سایر شیعیان اثنی‌عشری موجودی روحانی می‌دانستند، نه جسمانی. ظهور امام را با روز قیامت یکسان می‌دانستند.^{۲۰} و از این گذشته ارتباط مستقیم مؤمنین با او در زمان غیبت و کسب علم از آن حضرت بلا واسطه علماء و مجتهدین را ممکن می‌دانستند. بلکه اعتقاد به انحصار نمایندگی امام غائب در فردی واحد داشتند که بعداً شیخی‌ها آن را به القابی از قبیل «رکن رابع» و «شیعه کامل» می‌نامیدند. و با این اقدام سازمان قدرت علمای شیعه را زیر سؤال بردند و مؤمنان را واداشتند که توجّه به شخصی پنهان داشته و منتظر ظهورش باشند.

پس از این مقدمه مختصر در پیش‌زمینه اعتقادات و توقعات شیخیان و علل عدم شناخت اکثریت آن طایفه به شرح زندگانی و اخلاق کریم خان کرمانی و علل مخالفت شدید وی با امر مبارک می‌پردازد.

شرح مختصر زندگانی کریم خان کرمانی

کریم خان فرزند ابراهیم خان کرمانی ملقب به «ظهير الدولة» بود. ابراهیم خان پسر برادر آقا محمد خان قاجار بود و نسبت نزدیک خانوادگی با پادشاهان قاجار داشته. بنا بر گفته روضة‌الصفای میرخواند «ابراهیم خان به حکومت کرمان اختصاص یافت و بیست و دو سال تا هنگام مرگ در آن ملک به شوکت گذرانید.»^{۲۱} و به گفته ناسخ‌التواریخ سپهر «در سنه ۱۲۴۰ هجری در دارالخلافه وداع جهان گفت و از وی ۲۱ تن دختر و ۲۰ تن پسر بماند.»^{۲۲} کریم خان در بین این ۴۱ فرزند پسر ارشد بود و بدین دلیل بعد از وفات والد خود صاحب مقام و ثروت فراوانی گردید. کریم خان همانند پدرش علاقه به مکتب شیخی داشت و در ایام جوانی به کسب اجازه از سید کاظم موفق گردید.^{۲۳} کریم خان به علت ثروت زیاد پدری و ارتباط نزدیک با درباریان و همچنین به سبب رهبری شیخیه کرمان که مرکز مهمی از آن فرقه بوده و با دریافت خمس و زکات از قدرت فوق‌العاده مادی و معنوی بر خوردار بوده است.^{۲۴}

کریم خان در ۱۸ محرم ۱۲۲۵ (۱۸۱۰) متولد گردید و در ۲۲ شعبان سال ۱۲۸۸ (۱۸۷۱) در شهر تهرود در راه مسافرت به کربلا به مرض اسهال مبتلا گردید و وفات یافت. در حدود یک سال و نیم پس از درگذشت وی جسدش را به کربلا منتقل نموده در نزدیکی حرم و «در جنب مرقد سید مرحوم» به خاک سپردند.^{۲۵} از کریم خان نوشته‌ای در دست است که در آن مختصراً به شرح زندگی خود می‌پردازد و در درجهٔ اول حاوی اطلاعاتی مفید در بارهٔ طرز تفکر و اخلاق وی می‌باشد.^{۲۶}

طبق مندرجات این رساله کریم از سن طفولیت علاقهٔ بسیار به کسب علم داشته و به این سبب مورد توجه و تأیید پدر خود قرار می‌گیرد. ابراهیم خان برای تعلیم پسرش امکانات لازم آماده می‌نماید و حتی مدرسه‌ای بنا می‌کند که بعداً به مدرسهٔ ابراهیمیّه معروف می‌گردد. کریم خان تمام امکانات لازم را در اختیار خود داشته و به قول خود «در میان آن ثروت و نعمت فارغ‌البال» بود و «هیچ همی از هموم سایران» او را بر نمی‌گرفت. وی می‌افزاید: «همه چیز برای من جمع بود و بنا بر این چیزی از آنچه اهل حطام دنیا بطلب آن هستند از تدبیرها و تزویرها و حرص و حسد و تجاوز به دیگران نیاموختم و بر فطرت و سلیقه مستقیم باقی ماندم.» به گفتهٔ خود در عنفوان جوانی احاطهٔ کامل بر همهٔ علوم حاصل نموده و سرآمد اساتید خویش می‌شود. در تعریف از خود می‌گوید: «در ابتدای تعلم از همهٔ همسران تندهوش‌تر و بافهم‌تر و در هر علمی که کسب می‌کردم از همگانم پیشتر و دانای‌تر می‌شدم...» طبق گفتهٔ خود در سن «سیزده چهارده سالگی» چندین «کتاب جامع مذهب» در علوم مرسوم از قبیل صرف و نحو و منطق می‌نویسد و سپس در طلب استادانی در زمینهٔ «علوم غریبه» بر می‌آید و بعد از اندک زمانی ادعا می‌کند که «در این علوم نیز مثل یکی از آنها شدم بلکه در بعضی آن علوم اعلم از آنها شدم و دقت نظرم در بعضی آن علوم زیادتیر بود.» خلاصهٔ گفتارش این است که در اول سن بلوغ تمام علوم را به راحتی فرا گرفته، از همهٔ علمای عصر خود دانای‌تر گردیده.

کریم خان ادامه می‌دهد که بعد از وفات پدرش شخصی از تلامذهٔ شیخ احمد به کرمان می‌آید و ابتداء حدود یک سال حاضر به ملاقات با کریم خان نمی‌شود «بگمان اینکه کبر و انفه داشته.» ولی سپس به اخلاق پسندیدهٔ خان پی برده اعتماد حاصل می‌کند و صحبت از تعالیم شیخ به میان می‌آورد. کریم خان علی‌رغم موانع زیادی^{۲۷} که در پیش روی داشته عازم کربلا می‌شود و به حضور سید کاظم مشرف می‌شود. وی حدود هشت ماه نزد سید می‌ماند و سپس به کرمان برمی‌گردد. بعد از مدتی به همراه عیال مجدداً به کربلا می‌رود و دو سال دیگر در خدمت سید

می‌گذراند. نهایتاً سید رشتی کریم خان را مأمور به رهبری جامعه شیخیان کرمان نموده وی را تا دروازه کربلا بدرقه می‌نماید و راهی آن دیار می‌سازد. کرمانی از کربلا به مکه می‌رود و بعد از انجام اعمال حج به کرمان باز می‌گردد.

در آخر این گزارش که اینجا به تلخیص نقل گردید کریم خان اشاره به خواب‌هایی می‌نماید که مادرش و خودش در ایام حج و در زمان اقامت در کربلا دیده‌اند و به زعم وی اشاره به عظمت مقام او می‌باشند. در یکی از این رؤیایا کریم خان عصائی در دست دارد. در جواب مادرش که صاحب این عطا چه شخصی است؟ کریم خان می‌گوید این عصای پیغمبر و ائمه است و من آن را از ملائکه «به سی تومان و نیز دریمی» خریدم. البته این ادعا را در آثار تعدادی از عرفا می‌توان مشاهده نمود که پیغمبر یا امامی یا یکی از اولیاء به آنها ظاهر شده و خرقة‌ای یا منصبی را به آنها عطا نموده‌اند. ولی کمتر پیش می‌آید که شخصی ادعا کند نعمت الهی را از ملائکه خریده است.

بعد از ذکر رؤیاهائی چند از این قبیل کریم خان تصریح می‌نماید که گیرنده الهامات ائمه می‌باشد. می‌گوید: «و مقصودم از ذکر این مبشرات این است که من بحول الله و قوته متبصر هستم با بصیرتهای ایشان و هدایت شده‌ام بتوفیق و تسدید ایشان... هرگز تقلید نکرده‌ام از هیچ کسی در چیزی و جمیع علوم من با بصیرت و هدایت است لا غیر.» و بدین دلیل می‌گوید که در کتب خودش «احتمال خطا در آن نمی‌رود.» و به این نحو شرح زندگی خود را با ادعاهائی از این قبیل به اتمام می‌رساند.

کریم خان از طرف سید کاظم مأمور گردید زمام اداره امور شیخیان کرمان را به عهده بگیرد. و پس از وفات سید کاظم گویا علم ادعای رکن رابعیت را در آن منطقه علناً برمی‌افزارد. ولی چون پس از اندک زمانی متوجه می‌شود که نه تنها مورد حمله سایر علما قرار گرفته بلکه شاه نیز به او مشکوک گردیده است، بدین جهت ادعای خود را در ظاهر پس می‌گیرد. با نظریات کریم خان هم متشرعین اصولی و هم علمای شیخیه مخالف بوده‌اند. بدین دلیل انشعابات در گروه شیخی به وجود می‌آید و به گروه‌هایی تقسیم می‌شوند که تا به امروز موجود می‌باشند.^{۲۸}

کریم خان چنانچه اشاره شد از بدو طلوع امر مبارک در زمره مخالفین در می‌آید و با وجود این که چه از حضرت نقطه و چه از جمال مبارک الواحی خطاب به وی نازل و ارسال شده ولی سبب تنبه و هدایت او نگردیده تا در سال ۱۸۷۱ عذاب الهی او را فرا می‌گیرد و درمی‌گذرد. به این مطلب

در آیه‌ای از کتاب مستطاب / قدس که ظاهراً بعد از وفات کریم خان یعنی در دوره عکا نازل شده اشاره می‌شود:

«اذکروا الکریم اذ دعوانه الی الله انه استکبر بما اتبع هواه بعد اذ ارسلنا الیه ما قرّت به عین البرهان فی الامکان و تمت حجة الله علی من فی السموات و الارضین. انا امرناه بالاقبال فضلاً من الغنی المتعال. انه ولیّ مُذْبِرًا الی ان اخذته زبانیة العذاب عدلاً من الله انا کنا شاهدین.» [بند ۱۷۰]

کریم خان طبق گفتار خود در ایام اقامت در کربلا با حضرت اعلیٰ ملاقات نکرده بود، ولی می‌گوید که عده‌ای از شیخیان آن حضرت را دیده بودند و به عنوان شخصی ساکت و پر وقار توصیف می‌نمایند.^{۲۹} ولی بعد از اظهار امر مبارک، جناب قدّوس و سپس جناب ملا صادق خراسانی ملقب به «مقدّس» که بین شیخیان از اعتبار و اعتماد فراوان برخوردار بود، جهت ابلاغ امر به کریم خان و جامعه شیخیه آن دیار به کرمان می‌روند. ولی با هر دوی آنها به مجادله می‌پردازد و آخر الامر به خاطر خطر ناشی از اقدامات کریم خان مجبور به ترک کرمان می‌شوند.^{۳۰} کریم خان مدّعی است که دو شخص نامبرده تنها بایبانی بوده‌اند که با آنها ملاقات کرده است.^{۳۱}

جناب "مقدّس" حامل لوحی نازل از قلم حضرت ربّ اعلیٰ خطاب به کریم خان بوده.^{۳۲} سالیان بعد حضرت بهاء الله لوح قناع را خطاب به کریم خان نازل فرمودند^{۳۳} و در لوح بسیار کوتاه دیگری نیز او را به ترک حبّ ریاست و عدم اشتغال به علوم غریبه و توجه به مظهر الهی می‌خوانند. منجمله در آن لوح می‌فرمایند:

«دع الکأس ثم اسرع الی البحر الاعظم... دع الکتب و الاشارات قد ظهر مالک الاسماء و الصفات بقدره و سلطان. ان امسک قلمک و استمع لما یوحی من القلم الاعلیٰ...»^{۳۴}

و علاوه بر آن هم در کتاب / قدس و هم در کتاب / یقان و هم در الواح دیگر^{۳۵} به استکبار و عداوت و کبر و غرور کریم خان کرمانی اشاره می‌فرمایند. ابوالقاسم خان در باره کریم خان می‌نویسد: «بهترین معرف و مترجم احوال ایشان کتب خود ایشان است...» که این مطلب اگر چه مقصود ابوالقاسم مطلب دیگری بوده ولی در مورد کبر و غرور کریم خان نیز صحت کامل دارد. جمال قدم مثلاً در باره کتاب / ارشاد العوام کریم خان می‌فرمایند:

«...مثلاً در کتاب یکی از عباد که مشهور به علم و فضل است و خود را از صنادید قوم شمرده و جمیع علمای راشدین را ردّ و سبّ نموده چنانچه در همه جای کتاب او تلویحاً و تصریحاً مشهود است...»^{۳۶}

البته این حقیقتی است که به سایر نوشتجات کریم خان نیز تعلق دارد. مثلاً می‌توان به شرح زندگی او مراجعه نمود که در صفحات قبل عباراتی از آن نقل گردیده و از مندرجات آن رساله کبر و غرور و حبّ ریاست و جاه‌طلبی کریم خان کاملاً واضح است. مثلاً خوابی را تعبیر می‌نماید که در آن «منجینی» را می‌بیند که گروهی می‌کوشند سوار آن شوند. کریم خان به قول خود در خواب «ملهم» می‌شود که «هر کس بالای منجیق بنشیند هادی دیگران... خواهد بود و همه را رهبری می‌کند.» وی در صورتی که دیگران بعد از طی چند پله عقب می‌افتند خودش را به بالای آن دستگاه می‌رساند و قادر می‌شود دیگران را «براست و چپ» بگرداند. و این اظهارات صریحاً نشان‌دهنده حبّ ریاست کریم خان می‌باشند، چون اکثر بزرگان، چه صادقانه و چه غیر صادقانه، حدّ اقلّ در ظاهر، ریاست را مذموم می‌دانند در صورتی که کریم خان صریحاً «رهبری همه» و «براست و چپ گرداندن» مردم را هدف خود قرار می‌دهد.

کریم خان با این که صاحب قدرت بوده ولی عاری از شهامت در برابر مخالفت سایر علما بوده است، چنانچه وقتی مورد انتقاد و حمله علما قرار می‌گیرد ادعای «رکن رابع» بودن خود را انکار کرده و از آن پس سعی نموده افکار و عقائد خود را اقلّاً در ظاهر با آراء اصولیون تطابق دهد.^{۳۷} به عنوان نمونه در آثار اولیه هنوز حکومت را از آن نماینده امام (که گویا مقصود خود ایشان است) می‌داند و به عدم عدالت حکومت و ناراضی بودن ملت اشاره می‌کند. ولی بعدها از مشروعیت سلطنت دفاع می‌کند.^{۳۸} کریم خان گذشته از کبر و غرور و حبّ ریاست اصولاً فاقد اخلاق و رفتار شایسته یک عالم دینی بوده و مثلاً شدیداً معتاد به استعمال تریاک بوده است.^{۳۹}

تالیفات وی بر ضدّ امر مبارک بابی

حضرت بهاءالله می‌فرماید: «حاج محمد کریم خان در هر سنه یک کتاب ردّ نوشته و همچنین سایر جهلاء که به اسم علم معروفند...»^{۴۰}

کریم خان کرمانی در ۱۲ رجب ۱۲۶۱ مطابق با ۱۷ جولای ۱۸۴۵، یعنی یک سال و اندی بعد از اظهار امر حضرت اعلیٰ کتابی به نام *ازهاق الباطل* تدوین نمود و با این کار شاید بتوان گفت دست به نوشتن اولین ردّیه به امر مبارک زد. رساله مذکور در سال ۱۳۹۲ ه.ق. در کرمان در

۲۷۷ صفحه به چاپ رسیده است. اطلاعات کریم خان در باره ادعای حضرت اعلیٰ نسبتاً دقیق بوده و با نقل آیاتی از *قیوم/الاسماء* و *الصحیفة/المخزونة* به زعم خود ردّ مندرجات این کتب پرداخته و ثابت کرده که صاحب این آثار ادعای مظهریت و الوهیت نموده.^{۴۱} در صورتی که در ایام اولیه هویت صاحب ادعا هنوز برای خیلی از مؤمنین هم نامعلوم بوده، کریم خان بر شخصیت حضرت اعلیٰ واقف بوده و اطلاع داشته که ایشان مدتی در کربلا بین شیخیان تشریف داشتند. وی نیز از واقعه عدم عزیمت حضرت اعلیٰ به کربلا و حصول بداء آگاهی داشته و آن را مورد تمسخر قرار داده به گمان این که از این پس دیگر جنبش بابیه از بین خواهد رفت [صص ۱۱۱-۱۱۲].

ازهاق به سه باب و هر باب به فصول متعدد تقسیم گردیده. باب اول در باره وجوه مختلف اعجاز قرآن و ادعای حضرت اعلیٰ به نزول آیات است. باب دوم را خان به بحث جهاد و عدم مجاز بودن اعلام آن در زمان غیبت اختصاص داده است. و در باب سوم سخن از نقباء و نجباء و نحوه شناخت آنها گفته است. خود کریم خان در باره این رساله می‌گوید: «هی رساله عجیبه غریبه لم یصنّف مثلها...»^{۴۲} و در جای دیگر: «...رساله مفصلی عجیبی غریبی نوشته‌ام با ادله و براهین و آن را *ازهاق الباطل* نامیدم.»

اثر دوم در چند ماه بعد یعنی در ربیع‌الاول ۱۲۶۲ (مارچ ۱۸۴۶) است که به خواهش محمد شریف کرمانی اناری نوشته و به نام تیر شهاب در راندن باب خسران مئاب مسمی گردید و به قول خود مؤلف خلاصه و ترجمه فارسی *ازهاق الباطل* می‌باشد. در اول آن رساله چنین می‌گوید: «چون حقیر فقیر رساله نوشته بودم بزبان عربی در ابطال دعاوی میرزا علی محمد نام شیرازی که خود را باب نامیده و فی‌الواقع خسران مئاب است و آن را به *ازهاق الباطل* نامیده بودم و عوام عجم از فهم آن عاجز بودند و به آن سبب شبهه باب خسران مئاب در دل‌های آن عوام کالانعام باقی مانده بود لهذا ایشان فرمایش فرمودند که اگر رساله تألیف می‌شد به زبان فارسی... بد نبود.» با فعالیتهای اینترنتی شیخیان کرمان نسخه این اثر اخیراً در دسترس عموم قرار گرفته است که اهم مطالب مندرج در آن به شرح زیر است:

بعد از مقدمه مفصل در شرح استمرار ظهورات الهی و سیر تکامل و بالاخره فتح کور «باطن» توسط شیخ و سید، در فصل اول به ادعای حضرت اعلیٰ به نزول و اعجاز آیات می‌پردازد، و در فصل دوم به اغلاط صرف و نحوی که در آیات الهی مشاهده نموده. در فصل سوم سعی داشته

به زعم خود ثابت نماید که حضرت اعلیٰ اگرچه علم «باطن الباطن» قرآن را مدعی می‌باشند ولی فی‌الواقع از علم عاری هستند. فصل چهارم باز به ادعای حضرت اعلیٰ به عنوان باب و امام و رسول و حتی فوق این مقامات اختصاص دارد. در فصل پنجم سخنانی در باره امر جهاد گفته. در فصلهای ششم و هفتم عباراتی را از آثار حضرت اعلیٰ نقل می‌نماید و به عدم تطابق آنها با عقاید اسلامی می‌پردازد. فصلهای هشتم و نهم و دهم را به مقام و شناخت نقباء و نجباء، یا به عبارتی دیگر نمایندگان امام غائب، اختصاص داده که حاوی اطلاعات جالبی در باره تفکر «رکن رابع» و ادعاهای شیخ و سید و خود کریم خان است. در آخر کتاب به قول خود کرمانی به خواش «بعضی از مخادیم لازم‌الاطاعه» فصلی در باره فرق بین سحر و معجزه افزوده است.

اکثر مطالب مذکوره در این رساله با مندرجات *ازهاق الباطل* هماهنگی دارد. جالب توجه است که کریم خان در این رساله به استمرار و تکامل ظهورات الهی معتقد است و می‌گوید که شیخ و سید برای افتتاح کور جدیدی آمده‌اند، اما هنوز وقت ظهور قائم نرسیده است. «هنوز آن بنیان که شیخ جلیل بنا فرموده به انجام نرسیده و هنوز آن مطلب که سید نبیل آشکار فرموده مفهوم غالب نشده. پس چگونه می‌شود که تغییر طریقه داده شود» و در جای دیگر: «...اگر وصی ایشان [سید کاظم] است پس بر طریقه ایشان است و اگر بر خلاف طریقه و حکمت ایشان است پس وصی ایشان نیست.» این همان شبهه‌ای است که چند سال بعد خود بایان نسبت به ظهور حضرت بهاءالله مطرح می‌کردند که هنوز شریعت بیان غالب نگردیده چگونه می‌تواند «من یظهره الله» ظاهر شود و احکام بیان را نسخ فرماید.

در این رساله گذشته از اعتراضات به اظهار امر حضرت اعلیٰ که اغلب تکرار مندرجات *ازهاق الباطل* می‌باشند، چند نکته جالب تاریخی می‌توان یافت. کریم خان کراراً می‌گوید که حضرت اعلیٰ مدعیات خود را انکار فرمودند و توبه کردند ولی پیروانشان هنوز بر پای اعتقاد خود ایستاده‌اند: «ولکن در این ایام مذکور شد که بکلی انکار این سخنها را کرده است که از او صادر نشده...» و در جای دیگر: «آن مرد دست از طلب خود برداشته این قوم دست از شهادت خود برنمی‌دارند.» و این گویا اشاره به واقعه مسجد وکیل است^{۴۳} که به این نحو به گوش کریم خان رسیده بوده. از طرفی هم اشاره به حصول بداء در عزیمت آن حضرت به کربلا می‌کند و سپس می‌گوید: «باری شیطان دام خوبی افکند. اگر پیش رفت فیها المطلوب. و اگر نشد امر بداء شده. و اگر حاشا کرد یا توبه کرد تقیه است. و این امر دیگر نباید باطل شود.» کریم خان البته از علل و شرایط عدم عزیمت حضرت اعلیٰ به کربلا غافل مانده و آن را نا امن بودن راه مکه دانسته.^{۴۴}

از گفته‌های کریم خان در این رساله نیز بر می‌آید که علی‌رغم فعالیت‌های وی تعداد پیروان مکتب شیخی که به حضرت رب‌اعلی‌ایمان می‌آورده‌اند روزافزون بوده است. این امر موجب نگرانی و ناراحتی وی بوده است. «...کاش این تصدیق عارضی به سید مرحوم نمی‌کردند و این ننگ را بر این سلسله جلیله نمی‌گذارند که مردم بگویند که بعضی از شیخیه به راه این باب ضلالت انتساب رفته‌اند.»

اثر سوم که کریم خان جهت ردّ امر مبارک تدیون نموده رساله‌ای است به زبان عربی به نام *الشّهاب الثّاقب فی رجم النّواصب* که در سال ۱۲۶۵ در شهر یزد نوشته شده. در مقدمه این رساله دلیل تألیف آن را به این نحو شرح می‌دهد که با وجود آثار متعدّد خود در ردّ بابیه هنوز افرادی به آن مذهب می‌گروند و بدین علت لازم می‌داند که کفر بابیان را به نحو دیگر ثابت نماید. و این رساله را اختصاص داده به ردّ توقیعی که حضرت اعلیٰ توسط ملا صادق خراسانی جهت کریم خان ارسال داشته بودند. کریم خان متن کامل آن توقیع را در ۲۰ فصل نقل می‌نماید و به زعم خود دلایلی بر باطل بودن آیات آن توقیع از قبیل اغلاط صرف و نحوی و ادعاهای وارده که خلاف عقائد شیعه می‌باشند، می‌آورد. این رساله در سال ۱۳۵۳ در کرمان در ۹۷ صفحه به طبع رسیده است.^{۴۵}

ردیّه چهارم به زبان فارسی است و به خواهش ناصرالدین‌شاه نوشته شده. این اثر به اسم *رساله ردّ باب خسران مثّاب* و نیز تحت عنوان *ایقاظ العاقل* معروف است و در رمضان سال ۱۲۸۳ (ژانویه ۱۸۶۷) پایان یافته. در زمان تحریر این اثر اطلاعات کریم خان کرمانی در باره بابیه نسبت به رساله‌های سابق‌الذکر افزایش پیدا کرده بود و در آن به قلع و قمع بابیان در تمام ایران و به حضور عدّه‌ای از آن طایفه در بغداد اشاره شده.^{۴۶} او در این رساله همچنین به احکام شریعت بیان می‌پردازد و تفاوت آنها را با احکام شریعت اسلام نشان می‌دهد و به این نحو ثابت می‌نماید که دیانت بابی را باید از اسلام جدا دانست [صص ۴۵-۵۵]. این رساله که خود مؤلف از آن به عنوان «رساله شریفه» [ص ۴] یاد می‌کند حاوی ۵۷ صفحه می‌باشد.

در ابتدای رساله *الشّهاب الثّاقب* کریم خان به دو رساله دیگر اشاره می‌کند که برای محمد جواد قزوینی نامی نوشته و در آن نیز به ابطال دواعی بابیان پرداخته است. این رسائل در دسترس نگارنده نبوده و در باره مخاطب آنها نیز اطلاع دقیقتری به دست نیامد.

کریم خان نیز رساله‌ای در جواب نامه رضا قناد شیرازی نوشته است که نهایتاً سبب نزول لوح فناع شد. این رساله نیز در دسترس نگارنده نبوده و شاید در کتابخانه بین‌المللی ارض اقدس موجود باشد.

از کریم خان آثار دیگری در دست است که به مطالب مختلف پرداخته ولی در آنها هم به امر مبارک اشاره شده. یکی از این آثار تألیف مشهور او به نام *ارشاد العوام* می‌باشد که به قول کریم خان در تیر شهاب «در عقاید فارسی به التماس بعضی از همشیرگان نوشته شده است». جلد اول این تألیف در سال ۱۲۶۳ و جلد چهارم در ربیع‌الآخر ۱۲۶۷ به اتمام رسید. در باره این اثر جمال مبارک می‌فرماید:

«... از این اسم رائحه کبر و غرور استشمام شد که مردم را عوام و خود را عالم فرض نموده و جمیع مراتب او فی الحقیقه از همین اسم کتاب معلوم و مبرهن شد که در سیل نفس و هوی سالکند و در تیه جهل و عمی ساکن...»^{۴۷}

گذشته از نام کتاب می‌توان به موارد متعدد آن اشاره کرد که بیان جمال قدم را تأیید می‌نمایند. مثلاً کریم خان در جلد اول *ارشاد* در باره علت تسمیه کتاب می‌گوید:

«و اگر انصاف دهند خواهند دانست که از این کتاب عامیانه من علما هم بهره می‌برند، زیرا که در این کتاب مطلب‌های عمده را به زبان فارسی آسان عامیانه نوشته‌ام و از بس واضح کرده‌ام عامیانه می‌نماید و آن را عامیانه نامیدم، و الا در حقیقت عالمانه و فوق عالمانه است و اگر کسی بخواهد که مطلبی بلند را به این آسانی بگوید و از پی آن برآید آنوقت ... می‌داند مقدار این کتاب عامیانه مرا و این فضلی است از خدا به هر کس می‌خواهد می‌دهد.»^{۴۸}

کریم خان این کتاب را به گفته خود برای عامه ناس و به خصوص زنان نوشته که به زعم او درک و فهم ایشان کمتر می‌باشد و آشنائی به زبان عربی ندارند و بدین دلیل احتیاج به هدایت راهنمایی دارند که درخور شأن خودشان باشد. این اثر مفصل در چهار جلد به طبع رسیده است و شامل اطلاعات فراوانی در باره عقائد شیعه‌گری و به خصوص شیخیه به زبان ساده می‌باشد. برخی روایات و قصص شگفت‌آور و ادعاهای بسیار عجیب و غریب در آن نیز به چشم می‌خورد.^{۴۹}

گویا در رساله دیگری به نام *سی فصل* نیز اشاراتی به امر مبارک شده ولی نگارنده دسترسی به این اثر نداشته.

تألیفات کریم خان بسیار متعدد است و بعید نیست که در آثار دیگر نیز به امر مبارک اشاره کرده باشد، ولی در فهرست ابوالقاسم خان، که بیش از صد عنوان از تألیفات کریم خان را حاوی است، اشاره‌ای به این گونه آثار یافت نشده.^{۵۰}

کریم خان یکی از بزرگترین اعدای امر مبارک بوده و مرتکب اعمالی شده که به اذیت و آزار احبّاء در کرمان و سایر شهرها انجامیده است.^{۵۱} اما انصافاً باید متذکر شد که ردّیه‌های کریم خان اگر چه توهین‌آمیز و معرضانه نوشته شده‌اند، ولی بر خلاف کتابهائی که بعدها در ایران و کشور های عربی نگاشته می‌شوند خالی از دروغ و افترا و جعل مدارک و غیره می‌باشند. کریم خان عقائد دیانت بابی را صرفاً از مطالعه آثار حضرت نقطه کسب نموده و از دیدگاه سنتی اسلامی به ردّ آن پرداخته. و از این جهت تا اندازه‌ای غیرمستقیم رسائل او معرفّ تعالیم حضرت اعلیٰ می‌باشند و هویت بابیت را به عنوان دینی مستقل و جدا از اسلام ثابت می‌کنند.^{۵۲} اگر چه استدلال کریم خان در اکثر موارد ضعیف و ضدّ و نقیض است، ولی در باره اعتقادات بابی کمتر خیانت می‌کند. اگرچه اندیشه و عقائد او از دیدگاه بهائی مورد قبول نیست و ایراداتش نا به جا است، ولی بر خلاف دیگران که فقط به تهمت و توهین و افترا مشغول هستند، بحث کریم خان کلامی است و مینا بر اعتقادات، نه بر افتراء و دواعی بی‌مدرک و اسناد جعل‌شده. و حال بسی فرق است بین کسی که، به هر علت، هم عقیده نیست با کسی که کار او افترا و دروغ‌پردازی است.

اهمّ مطالب مذکوره در ردّیه‌های کریم خان

مطالب عمده مطرح‌شده توسط کریم خان تکراری است و می‌توان اهمّ آنها را چنین خلاصه نمود. اولاً ادّعای حضرت اعلیٰ مسئله‌ای است که بیش از همه کریم خان را می‌رنجانند. جالب توجّه است که وی از ابتدا پی به ادّعای حضرت ربّ اعلیٰ به عنوان مظهر الهی برده و می‌دانسته که قصدشان نسخ شریعت اسلام است. کرمانی می‌گوید که ادّعای عبودیت و نیابت و ذکریت همه به مثابه «تلبیس» است برای گمراه کردن دشمنان. مثلاً در *ازهاقی الباطل* می‌گوید: «و فیه کثیراً ما اثبت الالوهیة لنفسه یعرفه العلماء من مکره فی العبارة و تدلیسه...» [ص ۸۶]. و در جای دیگر: «انه لم یبق صفة لله سبحانه الا ادعاها لنفسه و لم یبق مقاماً للنبی (ص) الا اتحلّه و لا فضیلة للائمة علیهم السلام الا تقمصها.» [ص ۹۳]. در تیر شهاب در این باره می‌نویسد: «...»

پس این مرد می‌گوید کتاب جدیدی به من وحی شده است و شرعی آورده و حلالی حرام کرده و حرامی حلال کرده. اگر این رسالت نیست پس چیست؟ و اگر بعضی از اهل تبلیس بگویند که این کتاب به امام وحی شده امام به او وحی کرده می‌گوئیم: این باعث آن نمی‌شود که رسول نباشد چرا که قرآن را هم جبرئیل بسوی پیغمبر می‌آورد و رسول بود... پس این مرد مدعی رسالت است خواه اسم رسالت بر خود بگوید خواه نگوید.^{۵۳} و در فصل دیگر: «آیا موسی و عیسی جرأت همچنین ادعائی را داشتند؟ آیا امیر مؤمنین علیه‌السلام چنین ادعائی می‌کند که این مرد کرده است؟»

حال جالب است که خود کریم خان چنانچه اشاره شد صاحب ادعاهای گوناگونی بوده و اعتراض وی به حضرت اعلیٰ از این رو کاملاً بی‌جا است و گویا برای جلب توجه از اقدامات خود و برای حفظ مقام خویش بوده.

یکی دیگر از مواردی که بیش از حد مورد توجه کریم خان قرار گرفته اعلام اذن جهاد توسط حضرت اعلیٰ در آیات متعدد قیوم‌الاسماء و کتاب‌الروح بود.^{۵۴} طبق آثار و عقائد شیعیان این امر اختصاص به خود امام غائب در زمان ظهور دارد. کریم خان در این مطلب ادعای صریح امامت حضرت اعلیٰ را درک نموده ولی به روی خود نمی‌آورد و در تیر شهاب در بخش شرح جهاد می‌گوید: «بدلاً در آثار اهل بیت دیده نشده است که در زمان غیبت نایب خاصی خواهد آمد... اگر زمان شایسته آن است که از برای لشکر حق غلبه شود چرا خود امام بروز نمی‌کند...». اینجا استدلال کریم خان ضدّ و نقیض است زیرا مسلماً قبلاً تشخیص داده بود که حضرت اعلیٰ فقط در ظاهر ادعای نیابت را فرموده‌اند و در باطن ادعای مقام امامت و رسالت و فوق آن دارند. چنانچه در فصل دیگر از همین رساله خان می‌نویسد: «و چگونه این مرد غصب مقام اهل بیت را نموده و خود را در مقام ایشان نهاده...» پس اینجا دیگر نمی‌توان گفت که حضرت اعلیٰ چون خود را نایب می‌دانند نباید در وظائف امام تصرف نموده اعلام جهاد کنند.^{۵۵}

کریم خان آگاه بود که با تأکید فراوان و بیش از حد بر مطلب جهاد می‌توانست بایان را به عنوان خطری عظیم برای مملکت آسیب‌دیده از انقلاب‌های گوناگون جلوه دهد و سلطنت و حکومت را نسبت به بایان بدبین سازد. و از طرفی خود را به عنوان مدافع ملت و حکومت جلوه دهد. مثلاً در رساله رد باب برای ناصرالدین شاه آیاتی را از توقیع حضرت اعلیٰ نقل می‌نماید که در آن شیخیان به عنوان دشمنان امر تسمیه گردیدند و قرائت کتب شیخ و سید و معاشرت با آنها برای مؤمنین اهل بیان حرام شده است.^{۵۶} و سپس کریم خان می‌نویسد که شیخیان از بدو امر در

رأس مخالفان بابی بوده‌اند و بر علیه آنها فعالیت نمودند و علت این اقدام را قصد حفظ و نصرت دولت پادشاهی جلوه می‌دهد: «بلکه شیخیه الحمدلله همیشه از اینها بی‌زار و در صدر ردّ اینها بوده‌اند و کتابها در ردّ اینها نوشته‌اند و همیشه دولت‌خواه و داعی دوام دولت قاهره...» [ص ۴۵] کرمانی در این رساله نیز نسبت فساد و قتل و غارت به بایبان می‌دهد [ص ۴].^{۵۷} و سپس منت بر سر شاه می‌گذارد و می‌گوید: «و اگر نه اهتمام پادشاه اسلام‌پناه بود که در دفع فتنه ایشان کوشیدند و اطفاء نائره ایشان نمودند هرآینه جمیع ایران را فاسد کرده بودند.» [ص ۲۰] و در بخش دیگر با احتیاط می‌گوید که اگر چه در زمان غیبت لشکرکشی ممنوع است ولی این نهی شامل حال پادشاه اسلام‌پناه نمی‌باشد زیرا این امر «جهاد نیست بلکه دفاع است.» [ص ۲۸] و در رساله‌ای که چند سال قبل نوشته بود اقدامات خود را جهاد نامیده بود، چنانچه در رساله تیر شهاب می‌نویسد: «...و مرا به شیراز خوانده که بروم در رکاب او جهاد کنم. اینک الحال در راه خدا جهاد می‌کنم. و آنچه در مجالس و محافل توانستم در کرمان و یزد لساناً امر او را فاسد کردم...» قصد کریم خان آن بوده که بایبان را دشمن مشترک دولت و شیخیان جلوه دهد که متفقاً باید جهت قلع و قمعشان کوشند، یکی با شمشیر و دیگری با زبان و قلم.

مطلب دیگری که کریم خان به آن مفصل پرداخته است عدم رعایت قواعد صرف و نحو زبان عربی در برخی از آثار حضرت اعلیٰ است. خان می‌گوید که حضرت اعلیٰ زبان عربی را در ایام اقامت کربلا و توسط تجاری که در شیراز رفت و آمد می‌کردند فرا گرفته‌اند و البته اقرار می‌کند که حضرت اعلیٰ حافظه فوق‌العاده‌ای را داشتند.^{۵۸} این مطلب در اکثر ردیه‌ها مطرح گردیده است و خود محتاج بحث مفصلی است، اگر چه ایراد بسیار نابجا است زیرا آنچه که اهمیت دارد محتوای آن آثار و افکار و احکام است نه این که آیا در جائی تنوین جائز نبوده و یا الفی کم و زیاد شده باشد.^{۵۹} مختصراً می‌توان گفت که مشخصاً حضرت اعلیٰ عمداً و آگاهانه در بعضی از آثارشان قواعد را ترک نمودند تا از طرفی اختیار تام مظاهر الهی و عدم تقیید به قواعد بشری را نشان دهند و از طرف دیگر بی‌نصیبی خودشان از علوم اکتسابی را نشان دهند، و بدین منوال فرق بین آیات الهی و آثار بشری را مشخص فرمایند. و اضافه بر آن خود آن حضرت در جواب این اعتراضات آیاتی را از قرآن مجید نقل می‌فرمایند که همه دارای اشکال صرف و نحو می‌باشند و آن را ناشی از مقام «یفعل ما یشاء» مظاهر می‌دانند. بدین دلیل انتقاد کریم خان بی‌جا است ولی برای شناخت سبک و سیاق آثار حضرت اعلیٰ که تا به حال کمتر مورد بررسی

قرار گرفته آثار کریم خان می‌تواند مفید باشد، چون او حتی به موارد بسیار جزئی که در آنها حضرت اعلیٰ قواعد را ترک نموده‌اند اشاره کرده.^{۶۰}

علل اصلی تألیف کتب کریم خان

اگرچه مطالب کریم خان اغلب تکراری و نیازی به نوشتن رسائل گوناگون نبوده، بلکه در همان رسالهٔ اول به قول خود مؤلف همهٔ مطالب مورد نیاز گفته شد، ولی کریم خان در اوان‌های مختلف و با بهانه‌های گوناگون ردیه‌هایی بر علیه حضرت اعلیٰ و بایبان نوشته. مخالفت شدید کریم خان تنها مبنی بر تعصب محافظه‌کارانه و ترس از بدعت در اسلام نبوده، بل علت اصلی مخالفت او حبّ ریاست بوده است.

وی سعی نمود خود و مکتب شیخیه را از تهمت کفر و الحاد و بدعت رها سازد و بدین علت بخش‌های مفصلی از ردیه‌هایش را به شرح تعالیم اسلامی اختصاص داده. و از طرف دیگر در ردیه‌های خود بسیار تأکید بر روی بدعت و الحاد بایبان می‌نماید و خود را مسلمان شیعهٔ اثنی‌عشری محافظه‌کار جلوه می‌دهد. در صورتی که کریم خان برای خود اموری چند مدعی بود که خود بدعت بوده‌اند. به عبارتی دیگر کریم خان با تاختن به بایبان سعی می‌نمود توجّه دشمنانش را از خود دور کرده به طرف بایبان حواله دهد. از این رو خود را مسلمانی اصول‌گرا نشان می‌داده است. به عنوان نمونه می‌توان به تحریر رسالهٔ مذکور به خواهش ناصرالدین‌شاه اشاره کرد. چون زمانی شایع شده بود که کریم خان قصد انقلاب و تشکیل حکومت مذهبی مستقلی را در کرمان دارد، بدین جهت وی را برای مدت ۱۸ ماه به دربار احضار می‌نمایند و تحت مراقبت قرار می‌دهند.^{۶۱} چون وی از آن پس دائم تحت نظر بوده لازم دانسته رساله‌ای برای شاه بنویسد و در آن به بایبان حمله کند تا اعتماد شاه را به خود جلب کند و بتواند مقام خود را در نزد درباریان حفظ نماید.^{۶۲}

علت دیگر مخالفت او این بوده است که کریم خان حضرت اعلیٰ را رقیب خود می‌اندیشیده و نمی‌خواست است ریاست و رهبری مکتب شیخی را از دست بدهد. به زعم او حضرت اعلیٰ قصد داشتند که قدرت کریم خان را تصرف نمایند و حبّ شدیدی که کرمانی به ریاست داشته موجب حسد و عداوت او گردیده. به همین دلیل نیز او با نفوذ غربیان و با علوم و کشفیات جدیدی که از اروپا وارد می‌شد مخالفت شدید می‌ورزیده و همچنین با تأسیس دارالفنون.^{۶۳} یعنی به عبارتی دیگر اصولاً با تجدّد و اصلاحات اجتماعی و فنی سر ستیز داشته، زیرا در ایجاد چنین تحولات و ایجاد تغییرات در ساختار و طبقه‌بندی جامعه خطری برای مقام خود حس می‌کرده. بنابر این

علت مخالفت کریم خان را باید بیشتر در ارضاء خواسته‌های او دانست، نه حفظ بیضه اسلام. تویق منسوب به حضرت ربّ اعلیٰ خطاب به کریم خان کرمانی (به نقل از کتاب الشهاب/الثاقب، صص ۲۵-۲۷)

[کریم خان کرمانی می‌گوید:] «... و احبّ أن أذكر منه كتاباً قد كتبه الیّ بخطّ یده يعرفه کلّ من يعرف خطّه و رآه، و اقاربه الموجودون فی هذه البلده و اتباعه مقرّون بانّه خطّه. و قد كتب الیّ لیهدینی و یدعونی الی نصرته و الاقرار به، و قد ارسله مع رجل یسمی بملا محمد علی المازندرانی و هو الآن موجود عندی و هذه صورته: [ابتداء تویق حضرت ربّ اعلیٰ]

بسم الله الرحمن الرحيم.

آلم. ذکر ربّک للورقة الحمراء عن یمین بحر الابيض لا اله الا هو، قل: ایای فاخرجون. اقرء کتاب ربک ثمّ اسجد لامره و انه لا اله الا هو، قل: ایای فاسمعون. ان اتبع ما اوحی الیک من کتاب ربک لا اله الا هو، قل: ایای فاشهدون. شهد الله انه لا اله الا هو العزیز القدیم. اشهد الله فی ذلك الكتاب ثمّ لخلقه كما قد احب الله لعبده انه لا اله الا هو الغنی العظیم. و لقد نزلنا کتاباً من قبل لمن علی الارض: ان ادخلوا الباب سجداً لعلکم تفلحون. ان الذین اتبعوا آیاتنا بالعدل فاولئک هم السابقون، و ان الذین اتبعوا اهوائهم فاولئک هم الظالمون. و ان آیه من آیاتنا یعدل فی کتاب الله آیات الاولین و ما من بعد کل الخلق من حجج الله لیستلّون. لو اجتمع الانس علی ان یأتوا بمثل ذلك الكتاب الذی نزلنا الآن الیک لن یستطیعن و لن یقدرن و لو کان الجن یمدونهم علی الضعف و الله قوی حکیم. یا محمد ایها الکریم، ان اتبع حکم ربک ثمّ اخرج لعهد بقیة الله امام عدل مبین. هو الذی بیده ملکوت کل شیء و لا یعزب من علمه بعض شیء و انه عند الله فی کتاب حفیظ. و ان الیوم فرض لمن علی الارض من غربها و شرقها ان یخرجوا من بیتهم مهاجراً الی بلد الذکر لحکم بقیة الله امام حی عظیم. ان الذین یبایعون ذکر اسم الله بالعدل انهم یبایعون الله، ید الله فوق کل شیء و انه لا اله الا هو لقوی حمید. و لقد فرضاً [کذا] فی کتاب الملوک ان اذکروا ذکر الله بعد ذکر بقیة الله فی الاذان بانه علی صراط الله فی کل لوح حفیظ. ان ارفع هذا الحکم جهرة و اخرج بنفسک مع الذین اتبعوک فی الامر علی الفرس القوی بالآلات المکملة قبل ان یرتد الیک طرفک، و ان ذلك لهو الفوز العظیم. و لقد منّا علیک بحکم ربک قبل الناس لتکونن من الناصرین لمکتوب. ان اخرج من بیتک و ادع الناس الی دین الله

الخالص و ارسل بمثل ذلك الكتاب الى شطر الارض من يمينك و الشمال و لا تخف في سبيل ربك من احد، فان ذلك فضل الله عليك و الله شهيد عليهم. و كفى بذلك حجة ذكر اسم ربك لمن في السموات و من في الارض و الله خبير عليهم. و لو نشاء لننزل في كل حرف مثل آيات القرآن و الله قوی عزيز. و سبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام على المهاجرين و الحمد لله رب العالمين.

یادداشت‌ها

- ۱- در چاپ جدید کتاب/یقان، ۸ بند (۲۰۳-۲۱۰) اختصاص به بیانات مبارکه راجع به کریم خان دارد.
- ۲- نوائی، یادگار شماره ۴ و ۵ ص ۱۱۴. البته نفع و ارزش بعضی از آن علوم قابل بحث است و در بعضی از موارد هم علم کریم خان ظاهراً کمتر از آن بوده که ادعا داشته است. در بهجت/الصدور (چاپ سوم، هفدهم ۲۰۰۲، صص ۴ و ۵) می‌خوانیم که وی مخفیانه نزد شخصی کلیمی در کرمان عبرانی می‌خواند و در ظاهر ادعای علم عبرانیت داشت. بعضی از اشعاری که کریم خان سروده در حقیقت مسروق از شعرای معروف ایرانی است. در این باره به اثر عبدالحمید اشراق‌خاوری، رحیق مختوم، ج ۲، ص ۶۴۵ به بعد مراجعه شود. حضرت بهاء‌الله در باره علومى مانند کیمیا و سیمیا و ریمیا و ... که کریم خان مدعی احاطه داشتن به آنها شده بود در لوحی می‌فرماید: «سبحان‌الله، شخص کرمانی علمى که ذکر نموده محض افتخار بوده. غافل از آن که از هر یک از آنچه نوشته باید سالها قلب را از آن طاهر نماید و به حق رجوع کند.» مائده آسمانی، ج ۷، ص ۲۱۱.
- ۳- مثلاً «باطن‌الباطن» و اخراج علم کل شیء از «نقطه‌العلم» و «صاحب تنزیل و تأویل» و حرمت فاش کردن اسم قائم و نمایندگانش و ... از تعبیراتی است که در قیوم/الاسماء و سایر آثار مبارکه به کرات نازل شده و پیش‌زمینه شیعی عموماً و شیخی خصوصاً دارند. توضیحاتی را در باره این مطالب می‌توان در آثار کریم خان مشاهده نمود.
- ۴- کتاب/یقان (هفدهم ۱۹۹۸)، بند ۷۲. بر حقیر معلوم نیست که آیا این لفظ در آثار دیگر هم نسبت به این دو شخص نازل شده و آن را به عنوان «لقب» باید دانست یا خیر. به نظر می‌رسد که در کتاب مستطاب/یقان «نورین نیرین» جهت توصیف شیخ و سید نازل شده در صورتی که در الواح متعدد دوره عکا این عبارت به عنوان لقب برای دو شهید اصفهانی

«محبوب الشهداء» و «سلطان الشهداء» ذکر گردیده. برای کسب اطلاعات در باره شهادت این دو شخص جلیل و مطالعه الواح مبارکه در این مورد به کتاب جناب اشراق خاوری، نورین نیرین، تهران ۱۳۲ بدیع مراجعه شود.

۵- توقیع ملا عبد الجلیل (مجموعه آثار حضرت ربّ اعلیٰ شماره ۱۴)، ص ۵۰۵، کتاب الروح (نسخه خطی) سوره ۲۷، توقیع فی جواب احد من الصابرين (مجموعه آثار، شماره ۹۸)، ص ۱۴۰، توقیع سید اسدالله قزوینی (ظهورالحق، ج ۳، ص ۱۴) این لقب شیخ و سید در بین شیخیان اولیه رایج بوده است. مثلاً به رساله جناب طاهره به ملا جواد قزوینی (ظهورالحق، ج ۳، صص ۴۸۴-۵۰۱)، و به رساله القتیل بن الکریلائی (همان مأخذ، ص ۵۰۲ به بعد) مراجعه شود. طبق گفتار جناب فاضل مازندرانی این رساله «در جواب و حل ردود و شکوک حاجی محمد خان کرمانی و اثبات حقیقت حضرت باب نوشته شد.»

۶- توقیع مندرج در اسرار الآثار خصوصی ج ۱، ص ۳۵، اللوامع البدیع (مجموعه آثار حضرت ربّ اعلیٰ، شماره ۴۰)، ص ۱۶۹، رساله فی السلوک (همانجا، شماره ۱۴)، ص ۴۸۹، خطبه فی اول تفسیر سوره البقره (نسخه خطی).

۷- مثلاً به کتاب الرجعة (بیروت ۱۹۹۳) و به شرح الزیارة (کرمان ۱۹۷۸) ج ۳، صص ۵۴-۱۲۲ و به رسائلی که در مجموعه اسرار الامام المهدی (بیروت ۲۰۰۴) به طبع رسیده‌اند مراجعه شود.

۸- محمد باقر مجلسی، نام‌آورترین عالم شیعه در دوره صفوی، در کتاب مشهور خود حلیة المتقین که آن را سابقاً دستورالعمل شیعیان می‌پنداشتند، می‌نویسد: «در حدیث صحیح از حضرت صادق منقول است که تقیه سپر ایمان است و ایمان ندارد کسی که تقیه نمی‌کند، فرمود که: نه عشر دین در تقیه است. از حضرت امیر منقول است که ...تقیه در بلاد مخالفان کردن واجب است و کسی که از روی تقیه قسم بخورد برای آنکه دفع ضرری از خود بکند برای او گناه و کفاره نیست. حضرت امام موسی فرمود: که: گرمی‌ترین شما نزد خدا کسی است که تقیه بیشتر کند... حضرت امام رضا فرمود: کسی که تقیه را ترک کند چنان است که نماز را ترک کند...» (صص ۳۴۷-۳۴۸)

۹- مثلاً به رساله سید کاظم رشتی کشف‌الحقّ مراجعه شود که در باره معراج نوشته است و در آن بارها می‌گوید که آنچه شیخ گفته است تطابق کامل دارد با آنچه که جمیع علمای اصولی گفته‌اند و اختلاف فقط ناشی از اختلاف عبارات به کار برده است. از این رساله هم نسخه خطی

خود سید کاظم در دست است و هم نصّ آن اخیراً تجدید چاپ گردیده. *کشف الحقّ* (بیروت، ۱۴۲۱ هجری قمری).

۱۰- مثلاً به احسائی، *شرح الزیارة*، ج ۱، ص ۲۳۰، ۳۱۲، ج ۴، ص ۲۰۹، رشتی، *شرح الخطبة*، ص ۱۳، ۱۸ مراجعه شود.

۱۱- مثلاً شیخ احمد رساله‌ای مختصر تدوین نموده که در آن به اشاره و تلویح به موعود اشاره شده است و جمله مشهور "سرّ التّنکیس لرمز الرّیس" در آن رساله آمده است. حضرت عبدالبهاء اشاره می‌فرمایند که طلاب از رهبران شیخی کراً معنی آن رساله شیخ را پرسیدند و در جواب اقرار به عجز فهم آن شنیدند (مأنده، ج ۲، ص ۱۹). البته شرح نسبتاً مفصّلی از کریم خان موجود است که کراً به طبع رسیده است و در اول آن به عجز خود در درک تمام معانی آن رساله شیخ اقرار نموده: «و ها انا شرعت فی الشرح غیر متعهد لحلّ جمیع ما فیه، فانّ علمنا فی علمه اعلى الله مقامه كالقطرة فی البحر، و انّی لحشیش خفیف الوصول الی قعر بحر عمیق، نعم اذکر من رموزه ما یمكننی فهمه و تیسّر لی حلّه...» (*اسرار الامام المهدي*، ص ۱۳۲). برای کسب اطلاعات بیشتر در این مورد به مقاله دکتر رأفتی نظری به *لوح قناع* (سفینه عرفان، ۴ صص ۱۸۶-۱۸۸) و به منابع یاد شده در آنجا یعنی توضیحات جناب ابوالفضائل، جناب اشراق خاوری و دکتر سعیدی مراجعه فرمائید.

۱۲- سید کاظم نیز در وصیتنامه خود و در کتاب معروف *شرح القصیة اللامیة* به قرب ظهوری اشاره نموده، اگر چه تصریح نموده که مقصودش از آن ظهور که بوده. در باره سایر بشارات شیخ و سید به *قاموس ایقان*، ج ۴، ص ۱۶۴۲ به بعد و به تألیف دکتر محمدحسینی، حضرت باب، ص ۱۱۳ به بعد مراجعه شود.

۱۳- *مطالع الانوار*، فصل ۳، رساله قتیل کربلائی (ظهور الحق، ج ۳)، ص ۵۱۰

۱۴- تیر شهاب، نسخه خطی (اینترنت)

۱۵- در این رابطه نیز لوح جمال قدم خطاب به ورقای شهید باید مورد توجه قرار بگیرد که در ریحی مختوم، ج ۲ (ص ۷۴) فقراتی از آن نقل گردیده. می‌فرمایند: «این که در باره حضرت شیخ و حضرت سید - علیهما من کل بهاء ابهه - مرقوم داشتند که در نزد بعضی از احباب از مراتب و مقامات ایشان صحبت می‌شود که ظهور احمدی مقام سماوی محمدی است و رتبه رسالت به ایشان معروض شد و قبول نمودند، آیا این اقوال مأخذی دارد یا از اوهام افهام است؟ البته از اوهام افهام بوده و هست... فخر احمد در آن است که به بعضی از اسرار نبوت آگاه شد و

حامل امانت گشت. این مقام بسیار عظیم است. یکفیه و ربّ العالمین.» و در لوحی دیگر می فرماید: «از صدر اسلام اکثری در بحر اوهام و ظنون مستغرق. بعد از خاتم انبیاء و ائمه طاهرین دو نفس به حق و اصل و به طراز آگاهی مزین: مرحوم شیخ و سید علیهما بهاء الله الأبهی. و تائید بر سید بشر آن دو نفس نمودند. إنا کنا معهما و سمعنا منهما ما لا إطلاع به إلا الله العلیم الخبیر. به شرافت آن دو نفس نفوس مقبله به شطر شین توجه نمودند و به مطلع فیض و مشرق علم فائز گشتند و این از فضل آن دو وجود مبارک بود. یشهد بذلک کلّ منصف بصیر.» مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۳۴

۱۶- البته بعضی از این موارد را دشمنان نسبت داده‌اند و هیچ حقیقتی ندارند مثل قضیه مشهور «شمّ احادیث». (برای تفصیل به فهرست ابوالقاسم کرمانی، ج ۱، ص ۲۱۹ به بعد مراجعه شود.) و بعضی دیگر از مطالب نیز به سبب حکمت و اجبار بوده چه که باید تفکرات خود را به نحوی اظهار می نمودند که مورد قبول دیگران باشد. سید کاظم در شرح القصیده اسامی تعدادی از ملائکه را می آورد که هیچ معنی و محتوایی ندارد. و در جای دیگر می گوید که اسامی اهالی «مدینه العلم» که در احادیث نبوی به آن اشاره شده، می شناسد و نام‌های بسیار غریب باز می شمارد. و خوابها و رؤیاهائی که شیخ و سید دیده‌اند منجمله کسب اجازه‌ای مکتوب با مهر دوازده امام، نیز سخت می توان باور نمود. ولی قابل تصور است که به این نحو شیخ و سید اشاره به این مطلب می نموده‌اند که منبع علمشان غیر از مدارس و درس‌های فقهی و بحث‌های طلاب می باشد. مثلاً شیخ با اینکه چندین اجازه از علما کسب نموده بود ولی استنادش همیشه به خوابها و رؤیاهای بود که به ادعای وی هر مطلبی را به او الهام می فرمودند. و مقصود دیگر شیخ و سید می توان در آن دید که طبق اعتقادات ایشان برای برقرار نمودن ارتباط مستقیم با ائمه نیازی به صنف علما و مجتهدین و نواب نبود. و به این نحو مشروعیت علما به عنوان نماینده مطلق امام زیر سؤال می رفت.

۱۷- گویند که شیخ احسائی به خاطر این که از ظهور آینده حضرت اعلیٰ در آن اقلیم باخبر بود به ایران رفت. در صورتی که خود شیخ احمد در شرح زندگی اش چنین اشاره‌ای نفرموده‌اند و سید کاظم رشتی در دلیل المتحیرین (نسخه به خط سید کاظم، ص ۱۵) می گوید که شیخ احسائی به علت حملات وهابیان مانند سایر علمای شیعه از عربستان به منطقه‌های شیعه نشین هجرت نمودند. و از این گذشته این سؤال پیش می آید که چرا شیخ در مشهد و یزد و کرمانشاه به سر می برده و بارها به مشهد به زیارت رفته ولی طبق اکثر روایات موثقه به شیراز تشریف نبرده. و

همچنین آورده‌اند که شیخ آگاه بوده که در تهران رازی پنهان است و با کمال خوشحالی به آن دیار شتافت. در صورتی که همهء شواهد تاریخی و نامه‌های خود شیخ دلالت بر آن می‌نماید که وی با بی‌میلی بسیار و فقط بعد از تهدید مستقیم فتحعلی‌شاه دعوت او را قبول کرد و به تهران آمد. و در اولین فرصتی که دست داد آن شهر را ترک نمود و دیگر حاضر به بازگشت نشد. البته ممکن است که همهء این اظهارات شیخ ناشی از تقیّه و حکمت بوده.

۱۸- جمال قدم در کتاب بدیع با اشاره به آیاتی از بیان فارسی می‌فرماید: «بعد از غروب شمس محمدیّه همیشه ناظر به خلق خود بوده، اگر ملاحظه می‌فرمود که نفسی در ارض موجود شده که حمل امانه‌الله نماید، ابدأً در ظهور تأخیر نمی‌فرمود. و این که عدد غریس [۱۲۶۰] طول انجامیده به این جهت بوده، چنانچه حین استعداد اول من آمن و قبول او کلمهء اعظم را اقل از آن در اظهار امر تأخیر نرفت و همان حین القای کلمه‌الله به او شد. و اگر یک آن قبل از آن بالغ می‌شد و بین یدی حاضر، همان یک آن هم تأخیر در القا نمی‌شد.» چاپ پراگ، ص ۱۷۷.

۱۹- البته سید کاظم در اواخر شرح‌القصیده (ص ۳۵۳) مدعی است که همهء مشخصات فاتح کور جدید را می‌شناسد که اسم آن را «احمد» می‌گوید ولی افشاء آن سرّ را در صلاح نمی‌داند. مسلماً مقصود وی از «احمد» شیخ احسانی نیست، زیرا شرح‌القصیده چندین سال بعد از وفات او تألیف گردیده. ولی آنچه که سید به عنوان فاتح کور جدید توصیف می‌کند و در آثار کریم خان نیز انعکاس یافته با مقام و ادعای حضرت اعلی تفاوت بارز دارد.

۲۰- شرح‌الزبارة، ج ۱، ص ۷۷، رسالۀ قطیفتیة (جوامع‌الکلم، ج ۱، قسمت ۲، ص ۱۳۹ به بعد)

۲۱- به نقل از احمدعلی خان وزیر، تاریخ کرمان (سالاریه)، تهران ۱۳۴۰/۱۹۶۱، ص ۳۷۵

۲۲- همان مأخذ

۲۳- متن آن اجازه در فهرست، ج ۱، ص ۷۵ به طبع رسیده است.

۲۴- به ظهورالحقّ ج ۳، ص ۳۹۶ به بعد مراجعه شود.

۲۵- فهرست ج ۱، ص ۷۲، ظهورالحقّ، ج ۳، ص ۴۰۱

۲۶- ترجمه فارسی این اثر در جلد اول فهرست کتب شیخ احمد احسانی و سایر مشایخ عظام تألیف ابوالقاسم بن زین العابدین خان کرمانی به طبع رسیده است (صص ۷۶-۹۲). کتاب دیگری به نام تذکره‌الاولیاء در شرح زندگانی بزرگان شیخیه نیز موجود است ولی نگارنده دسترسی به این اثر نداشته است. برای شرح و بسط زندگی و تفکرات کریم خان می‌توان به کتب زیر مراجعه نمود: عبدالحسین نوائی، احوال بزرگان - حاج محمد کریم خان کرمانی، [مجله

یادگار، سال ۵، شماره‌های ۴ و ۵، صص ۱۰۶-۱۱۸، شماره‌های ۶ و ۷، صص ۶۲-۷۳، اشراق خاوری، ریحیق مختوم، ج ۲، ص ۶۴۵ به بعد، محاضرات، ص ۷۰۱ به بعد، قاموس ایقان، ج ۱، صص ۴۰-۵۰، فاضل مازندرانی، ظهور الحق، ج ۳، ص ۳۹۶ به بعد.

Mangol Bayat, *Mysticism and Dissent*, New York 1982, p.59-86; Henry Corbin, *en islam iranien iv*, p.236-242; *The Realism and Symbolism of Colours in Shiite Cosmology*, [Temple and Contemplation (Transl. by P. Sherrard), London 1986, p.1-54.]

۲۷- موانعی که کریم خان به آنها اشاره می‌کند گویا حاکی از آنند که پس از فوت ابراهیم خان ظهیرالدوله فرزنداناش تحت نظر پسر فتحعلی‌شاه شجاع‌السلطنه بودند و اجازه ترک کرمان را نداشتند. نوائی، یادگار، شماره‌های ۴ و ۵، ص ۱۱۲.

۲۸- برای تفصیل این مطلب مراجعه شود به: اشراق خاوری، قاموس ایقان، ج ۱، ص ۴۸ و ج ۴ ص ۱۶۵۹ به بعد، ابوالقاسم، فهرست، ج ۱، ص ۹۲ به بعد.

A. Amanat, *Resurrection and Renewal* (New York), p.155, Bayat, *Mysticism*, p. 70, 76, 80-83

۲۹- «و کان علی ما روی الثقات صاحب هدو و سمت و وقار مع ما فی قلبه من العتو و الاستکبار. و انا الحمد لله لم القه فی مدة تشرفی بتلك العتبة العالیة...» ازهاق الباطل، ص ۱۰۴، نیز به رساله رد باب ص ۴۳ مراجعه شود. کریم خان نیز تأیید می‌کند که تحصیلات حضرت نقطه بسیار محدود بوده است (رساله رد باب، ص ۱۵). و این بر خلاف سایر ردیه‌نویسان است که سعی نموده‌اند جلوه دهند که حضرت ربّ اعلیٰ در طول چندین سال حضور در محضر سید کسب علم فرمودند.

۳۰- خود کرمانی در تیر شهاب و در رساله رد باب (صص ۲۵-۲۶، ۵۷) به این وقایع اشاره نموده. به قول کریم خان کرمانی مفاد جلسه عمومی مذاکرات با جناب مقدّس ثبت شده (رساله رد باب، ص ۲۶). وجود چنین مدرکی بر حقیر نامعلوم است ولی در باره محتویات مذاکرات این جلسه به کتاب حضرت باب، ص ۲۷۰ مراجعه شود.

۳۱- رساله رد باب، صص ۴۳ و ۵۷

۳۲- توقیع حضرت اعلیٰ به جناب «مقدس» که در آن امر به ابلاغ لوح به کریم خان نازل شده در کتاب عهد/علیٰ تألیف ابوالقاسم افغان، ص ۱۰۱، به طبع رسیده است.

- ۳۳- برای شرح شأن نزول این لوح و اهمّ مطالب مندرج در آن مراجعه شود به مقاله وحید رافتی، نظری به لوح قناع، سفینه عرفان، ج ۴، صص ۱۷۰/۱۹۱
- ۳۴- متن کامل این لوح در آثار قلم اعلیٰ، ج ۱ (دانداس ۱۹۹۶) ص ۴۵۳ به طبع رسیده است.
- ۳۵- در مقاله دکتر رافتی نظری به لوح قناع، ص ۱۷۴، به چند لوح دیگر در این مورد اشاره گردیده که بعضی از این آثار تا به حال به طبع نرسیده‌اند.
- ۳۶- کتاب ایقان، بند ۲۰۳
- ۳۷- ظهور الحق، ج ۳، ص ۴۰۰. قاموس ایقان، ج ۱، ص ۴۷. Bayat, *Mysticism*, pp. 81-83. پدر میرزا حیدرعلی اصفهانی از مریدان کریم خان و منشی او بوده و وی را از نزدیک می‌شناخته. حیدرعلی در بهجت‌الصدور (چاپ سوم، هفدهم ۲۰۰۲، صص ۴ و ۵) ماجراهائی را نقل نموده که حاکی از ترس و جبانیت کریم خان هستند.
- ۳۸- مثلاً در ازهاق الباطل (ص ۱۱۱) می‌گوید که چون مردم از ظلم‌های فراوان از طرف دولت رنجیده شده بودند مایل به انقلاب شدند و بدین دلیل به بابت گرویدند. «و کان من مکر الرجل انه رأى ان الناس قد ضاق عليهم المجال من كثرة الظلم و خلاف الاعتدال و هم طالبون لتغيير النولة و حدوث جولة...» و در تیر شهاب: «...جمعی به طمع ریاست اجابت او کردند و جمعی به محض محبت تغییر دولی و اوضاعی و بعضی به عداوت دولتهای ظاهره و جمعی از راه شدت ظلم و جور در عالم...» ولی در رسائل بعدی منجمله در رساله رد باب خسران مئاب از شاه به القاب فخیمه مانند «سلطان سلاطین زمان و خاقان خواقین جهان مالک رقاب امم و شهنشاه عرب و عجم و حامی شریعت محمدی و ناصر طریقت مرتضوی...» یاد کرده (ص ۳). و البته بعید به نظر می‌رسد که این اختلاف تنها ناشی از آن باشد که هنگام تصنیف رسائل اول هنوز دوره حکومت محمدشاه بوده و در زمان تحریر رسائل بعدی ناصرالدین شاه سلطنت می‌کرده. زیرا به نظر نمی‌آید که از نظر کرمانی چندان فرق عمده بین روش حکومتی این دو شخص وجود داشته.
- ۳۹- ظهور الحق ج ۳، ص ۳۹۷
- ۴۰- اقتدارات ص ۱۶. در مقاله نظری به لوح قناع، ص ۱۷۴، دکتر رافتی به لوح دیگری بهمین مضمون اشاره می‌نمایند که تا به حال به طبع نرسیده.
- ۴۱- ص ۸۰ به بعد
- ۴۲- الشهاب الثاقب، ص ۲
- ۴۳- مطالع الانوار، ص ۱۳۰ به بعد

- ۴۴- برای تفصیل مطلب به کتاب ابوالقاسم افغان، عهد/علی (اکسفورد ۲۰۰۰)، ص ۱۵۶ به بعد و نیز به کتاب نصرت‌الله محمدحسینی، حضرت باب، ص ۲۳۸ به بعد مراجعه شود.
- ۴۵- William McCants فتوکپی نسخه‌ای از این اثر را در اختیار نگارنده گذاشته است.
- ۴۶- صص ۲۰-۲۱. کرمانی در اینجا نیز نظریه مطرح شده در کتب تاریخ امری را تأکید می‌کند که تبعید جمال قدم از بغداد به خواهش ناصرالدین شاه انجام گرفت.
- ۴۷- کتاب/یقان، بند ۲۰۴
- ۴۸- /ارشاد العوام ج ۱، ص ۱۹۵
- ۴۹- برای نمونه‌هایی از این مطالب به عبدالحمید اشراق خاوری، قاموس/یقان، ج ۱، صص ۶۰ و ۵۲۵-۵۳۳ و ۵۳۵-۵۳۹، مراجعه شود.
- ۵۰- فهرست، ج ۲، صص ۱۶۸-۳۰۵.
- ۵۱- ظهورالحق، ج ۳، ص ۴۰۰. خود کرمانی به این اعمالش افتخار می‌کند. رساله رد باب، ص ۲۲، رساله سی فصل، ص ۳۴ (به نقل از *Amanat, Resurrection, p.293*). در تیر شهاب می‌گوید: «...و آنچه در مجالس و محافل توانستم در کرمان و یزد لساناً امر او را فاسد کردم...»
- ۵۲- جناب اشراق خاوری در این مورد می‌نویسد: «...در حقیقت برای منصفین مطالعه کتب ردیه وی سبب تبلیغ است...» ریحی مختوم (تهران، ۱۳۰ بدیع)، ج ۲، ص ۶۴۶
- ۵۳- این مطلب نیز در جلد اول /ارشاد العوام، ص ۲۲۵ به بعد آمده است.
- ۵۴- /ازهاق، ص ۱۲۷ به بعد
- ۵۵- باید متذکر شد که مقصود از دعوت به جهاد در آثار اولیه حضرت اعلیٰ فقط اشاره به فرا رسیدن ظهور موعود بوده و ابداً هدف ایشان تحریک جهت جنگ و خونریزی نبوده است. مثلاً در زمان تجمع بابیان در کربلا بداء حاصل شد و حضرت اعلیٰ به آنجا تشریف نبردند. در توقیع ملا عبدالخالق یزدی می‌فرمایند که دلیل عدم حضورشان بيم از خونریزی بوده است. «...ولذلک رجعت من قصدی و لم اسافر من هذا السبيل لئلا يقع فتنه و لا یذلّ اهل طاعتک . لا یرفع احد من رأس احد شعراً بظلم...» (عهد/علی، ص ۱۸۴). اگر ایشان مایل به جهاد می‌بودند مسلماً جمع بابیان در کربلا انتظار جهاد را داشته‌اند و حتی به خاطر عدم اجازه آن تعدادی از ایمان برگشتند.

۵۶- صحّت انتساب این لوح به حضرت ربّ اعلیٰ^۱ بر نگارنده نامعلوم است، ولی به نظر می‌رسد که با سبک آیات منزله حضرت نقطه شباهت زیادی دارد. بخشهای نقل شده از این لوح در صص ۴۳ و ۴۴ رساله رد باب آمده است. منجمله می‌فرمایند: «من اليوم الذی قرء علیکم کتاب ربکم کتاب البیان حرّماً علیکم یا حروف کلمة البیان و مظاهر النقطة السائرة فی هویات الظهور الی تفسیر الزیارة و شرح الخطبة و کما کتب الاحمد بيمينه و الکاظم بمیناه... قل انظروا الی الذین ترأسوا بعدهما فی الناس کیف انکروا امر الفرقان و کتبوا الی شطر الارض من غربها و شرقها آن الذکر لمجنون... قل ان الاحمد و الکاظم و الفقهاء لن یقدرون ان یفهموا و یتحملوا سر التوحید بافعالهم و کینوناتهم اذ هم اهل التحدید و ما هم عند الله بعالمین... یا اهل الذکر و البیان قد حرّم علیکم الیوم بمثل ما حرّمنا النظر الی اساطیر الاحمد و الکاظم و الفقهاء القعود و الجلوس مع الذین اتبعوهم فی الحکم لثلاث یضلّوکم فتکونوا اذا لمن الکافرین. اعلموا یا اهل الفرقان و البیان انکم الیوم اعداء الذین اقتدوا بالاحمد و الکاظم و هم لکم عدوّ و لیس لکم منهم و لا لهم منکم اشدّ عداوة و لقد القی بینکم و بینهم البغضاء و الشحناء...» البته کریم خان خود می‌گوید که انتساب آثار بابیان و هویت نویسنده آنها همیشه کاملاً معلوم نیست و شاید بعضی از این نوشتجات از طرف دیگران تصنیف شده باشند [صص ۵۵ و ۵۷]. در هر صورت مایه تعجب نیست که در برابر مخالفت شدید رؤسای شیخی با امر مبارک حضرت اعلیٰ^۱ با اشاره به خطر گمراه شدن و عداوت و تهمت‌های رهبران آن حزب و نیز جهت اثبات استقلال ظهورشان حکم عدم معاشرت با پیروان آن مکتب را داده باشند.

۵۷- از این رو رساله کریم خان مفید است زیرا تصویری از وضع جامعه بابی در آن زمان به دست می‌دهد [صص ۴، ۲۰-۲۱ و ۵۶]. یعنی این که عده‌ای به قتل و غارت و فساد می‌پرداختند و بعد از قتل عام بابیان عده‌ای در خفا و گروهی در اطراف پراکنده شدند و میان آنها تفرقه افتاد. و این مطابق است با مفاد کتب تاریخ امر در باره دوره ایام بطون یعنی قبل از اظهار [امر] حضرت بهاءالله. مثلاً به اثر حضرت ولی امرالله God Passes By، صص ۷۵ و ۷۹ مراجعه شود.

۵۸- تیر شهاب، نسخه اینترنت

۵۹- مثلاً به مقاله حقیر مبانی اندیشه تجدید در آثار حضرت باب (خوشه‌هائی از خرمن هنر و ادب، ج ۱۵) مراجعه شود.

۶۰- در اینجا خالی از لطف نیست به کتاب *قصص العلماء* اشاره شود. مؤلف آن محمدعلی تنکابنی در کتابش قصه‌های عجیب و غریب و اغراق‌آمیز و باورنکردنی را آورده و بدین دلیل قابل اعتماد نیست و ارزش تاریخی ندارد. ولی در بخشی به اغلاط لغوی کریم خان اشاره کرده و او را بی‌سواد و عاری از علم زبان عربی خوانده. تنکابنی، *قصص العلماء*، ص ۶۴ به بعد. و خود کریم خان به ضعف قوه انشائی زبان فارسی خویش در رساله تیر شهاب اعتراف نموده: «...و فارسی نوشتن هم بر من بسیار سخت است...»

۶۱- *قاموس ایقان*، ج ۱، صص 68, 81, 46, *Amanat*, ; *Bayat, Mysticism*, p. 68, 81, 46
Resurrection, p. 291

۶۲- *Amanat, Resurrection*, pp. 291, 293, 295

۶۳- *Bayat, Mysticism*, pp. 84-86

مقدمه‌ای در بارهٔ مناجات در آثار مبارکهٔ بهائی (مناجاتهای حضرت عبدالبهاء)

محمد افنان

مناجات و دعا دو اصطلاح و عنوان متداول و آشنا در معارف امر بدیع است. شاید بتوان مناجات را به "تنهائی راز دل بازگفتن" و دعا را به "آرزو کردن و خواستن" معنی کرد. یکی از شئون آثار مبارکه در این دور مناجات^۱ است که از غایت وفور در آثار طلعات مقدسه احصاء و بررسی کیفیت آنها تا بحال ممکن نشده است. عنوان مناجات که بر بخشی عظیم از آثار دو شارع جلیل‌القدر این امر اعظم، و همچنین مرکز میثاق و ولیّ امر الهی اطلاق شده مسلماً، هر یک به تناسب مقام مظهریت آنان، اختصاصاتی دارد، ولی شاید بتوان آنها را از بعضی جهات طبقه‌بندی کرد، و بی‌شک طبقه‌بندی نارسائی، اما شاید بتواند مقدمه‌ای برای کمک به فهم و درک کیفیت و مطلب و مطلوب آنها قرار گیرد. شاید به نظر آید که اصطلاح مظهریت خاصّ مطالع شمس ظهور است، و اگرچه این مطلب حقیقتی مسلم است، اما در ظلّ مظاهر کلیّهٔ الهی هر یک از برگزیدگان منصوص را نیز میتوان مظهري مخصوص شناخت. بی‌شک حضرت عبدالبهاء بنا بر اراده و اشارهٔ حضرتش مظهر عبودیت کبری^۱ بوده و احدی را در این مقام با حضرتش یارای همتائی نیست، زیرا مقام عبودیت آن حضرت از هر شائبه‌ای خالی و بری است.

دعا و مناجات همواره بین خلق و حقّ، یا بنده و مولی، است و همواره عبد ناطق و حقّ به ظاهر مخاطب و صامت است. این کیفیت ظاهری دعا و مناجات است. اما جذبهٔ توجّه خالصانه و تعلق صادقانه طوری است که مناجات‌کننده اگر به خلوص کامل و ارادت و اشتیاق حقیقی به مناجات پردازد ندای اجابت و قبول از حقّ را به سمع دل و جان خواهد شنید و آثار آن را در روح و روان، و حتی در جسم و وجود ناتوان خویش، خواهد یافت. بنا به بیان جمال قدم در هفت وادی "آن وقت سرّ حدیث مشهور سر از حجاب دیجور بر آرد لازل العبد یتقرّب الیّ بالنوافل حتیّ أحبته و اذا أحبته کُنْتُ سَمِعَهُ الَّذی یَسْمَعُ به"^۲

البته این کیفیت در گرو خلوص و توجّه مناجات‌کننده است که او را به چنین حالتی می‌کشاند و از بادهٔ محبت و وصول به حقّ سرمست می‌سازد تا مصداق این مناجات شود که "تَجَلَّ يا الهی علینا بالخطاب الرحمانی و السرّ الوجدانی حتی تُطربنا لذّة المناجات المنزهة عن هممة الحروف و الکلمات المقدّسة عن دممة الالفاظ و الاصوات حتی تَسْتغرق الذواتُ فی بحرٍ من حلاوة المناجات ..."^۳

مناجات و دعا اگرچه به آستان خداوند متعال است، اما با توجّه به اینکه وصول به مطلق ذات حقّ غیرممکن است و هر چه در تصوّر ما از آن ذات متعالی شناخته شود مخلوق و مصنوع فکر ما است و اصالت و حقیقتی ندارد، لذا توجّه به آن حقیقت مطلق جز از طریق مظاهر ظهور او (Manifestations) میسر نیست. پس توجّه ما در هنگام مناجات و دعا به آن ذات مقدّس است که قائم‌مقام او در عالم امر و خلق است،^۴ و آن هم نه به جسم و ظاهر، بلکه به حقیقت وجودی و شخصیت الهی مظهر ظهور، که اگرچه باز هم ناشناختنی است، اما به اسم و رسم از افراد انسانی متمایز و ممتاز است.

از آنجا که مناجات همواره به ساحت حقّ تعالی شأنه است، و بنده با خدای خویش راز و نیاز دارد، هر کس هر آنچه خواهد تواند گفت، اما به صرف عنایت و کمال لطف و مرحمت در این دور بدیع با نزول و صدور مناجات در ضمن آثار طلعات مقدّسه راه و روش مناجات‌کردن و دعاخواندن یاد داده شده و نمونه‌های متعدّد از قلم مُلهم مظاهر مبارکه صادر شده تا به همان کیفیت و بیان مناجات شود، و قطعاً چنین کیفیتی حائز اهمّیت و تأثیرش مخصوص است.

مناجات‌کردن و دعاخواندن که به مفهوم توجّه و توسّل است، بیان راز دل بنده (متکلم) – اول شخص در تعریف فعل) با مولای بیهمتا (مخاطب – دوّم شخص) است. اما از مقولهٔ دعا و مناجات صورت دیگری نیز در آثار نازله موجود است، که معمولاً از آن به نام خطبه (جمع: خطب و خطبات) یاد شده است، و تنها تفاوت آن با مناجات، اختلاف روش ذکر حقّ تعالی در آن است. اگر در دعا و مناجات حقّ تعالی مخاطب (اصطلاح دستور زبان) و گویندهٔ مناجات و دعا متکلم (به اصطلاح) است، اما در خطبه گوینده و متکلم (اصطلاح) راجع به حقّ جلّ ذکراه به عنوان وجود

غائب (سوم شخص در دستور زبان مربوط به فعل - اصطلاح) یاد می‌کند و او را به عنوان مقصد و مقصود و محبوب و معبودِ غائب می‌ستاید.^۵

در ادیان بخش محدودی از معارف نزولی به صورت مناجات است،^۶ اما در امر بهائی تعداد ادعیه و مناجات از حدّ شمار بیرون و با همهٔ اهمّیتی که دارد تا به حال دقیقاً احصاء و طبقه‌بندی نشده است. به طور کلی، از لحاظ روش صدور و نزول میتوان مناجاتهای نازله را به دو دسته تقسیم کرد. نخست مناجاتهای مستقل و دیگر مناجاتهایی که در ضمن الواح عزّ صدور یافته و بعداً از آن خارج شده و بین اهل ایمان مستقلاً متداول و مورد تلاوت و استفاده قرار گرفته است. غالب این مناجاتها مخصوص مخاطب یا مخاطبان الواح بوده و امر به تلاوت و خواندن آن در متن لوح ذکر شده است. از نمونه‌های مخصوص این مناجاتها مواردی است که در لوح سلطان ایران و لوح خطاب به شیخ محمدتقی اصفهانی (آقا نجفی) از قلم اعلیٰ نازل شده و متضمّن کیفیتی خاص و عظمت و اهمّیتی ممتاز است. به هر حال، تفکیک این دو گروه، مخصوصاً اطلاع راجع به مناجاتهایی که در ذیل و ضمن الواح نازل شده برای درک مفاهیم مندرج در مناجات کمک مؤثری خواهد بود.

ادعیهٔ نازله اکثراً به مناسبت یکی از ایام متبرکهٔ بهائی و یادآور برکت و شرافت آن ایام است و حکمت نزول آن تقویت و تربیت عواطف روحانیهٔ قلبی اهل ایمان میباشد. بعضی ادعیهٔ مخصوصه به منظور طلب شفاء، رفع مشکلات، و رجای هدایت و حفظ و صیانت افراد نازل شده است که خود مبحثی مستقل است. صورت دیگری از این کلمات و آیات که متضمّن توجه و تتبّل به آستان الهی است نیز در ضمن آثار مبارکه زیارت می‌شود که غالباً به منظور طلب مغفرت و عنایت در حقّ درگذشتگان است و معمولاً به صورت زیارتنامه خطاب به متوفی و یا مناجات طلب مغفرت به آستان حقّ در بارهٔ اوست، و در همه حال مبتنی بر توسّل به آستان الهی و استمداد از حضرت اوست. بسیاری از این زیارتنامه‌ها در بارهٔ شهداء و خادمان برگزیدهٔ امرالله نازل شده و لذا متضمّن تجلیل فراوان از ایشان است، تا اهل ایمان را به عظمت شأن آنان متذکر دارد.^۷ به هر حال باید بین مناجات طلب مغفرت و زیارتنامه به تمایز و تفکیک توجه نمود.

خطبه، که قبلاً به آن اشاره شد، سابقهٔ اسلامی دارد. ابتدای هر کتابی یا تألیفی با خطبه‌ای آغاز می‌شود که معمولاً متضمن توحید و تحمید خداوند و ذکر پیغمبر اکرم و اولیاء دین و بالاخره حاکی از هدف تألیف و نام آن بود. در بسیاری از آثار طلعات مقدسهٔ این امر خطبه‌ای مناسب با مطلب در ابتدای لوح و اثر زیارت می‌شود. در آثار حضرت نقطهٔ اولیٰ مخصوصاً خطب متعددی به صورت مستقل و با عنوان خطبه نازل شده که نظم مطالب و مسائل آنها بسیار متنوع است و از خطاباتی منحصرأ در ستایش ذات الهی تا متونی متضمن مباحث فلسفی و حتی مطالب تاریخی را نیز در بر می‌گیرد.

بحث و مطالعه در بارهٔ مبحث مناجات و رای حدّ گفتاری مختصر است. مقصود از این مقدمه بیان کلیاتی در بارهٔ مناجات‌های نازله از قلم طلعات مقدسه است، ولی از آنجائیکه تنوع و تعدد مناجات در امر بهائی بسیار وسیع است، و توجیه و بیان همهٔ آنها مستلزم مطالعه و بررسی دقیق شماری بی‌شمار از آنها است، در این مقال فقط به تعدادی محدود از مناجات‌های حضرت عبدالبهاء توجه شده و برای این منظور، از بین مجموعه مناجات‌های منتشره، "مجموعهٔ مناجات حضرت عبدالبهاء - جلد دوم - از انتشارات مؤسسهٔ ملی مطبوعات امری ایران - ۱۳۳ بدیع" انتخاب شده و مورد بررسی و تجزیه و تفکیک قرار گرفته است. هدف از این مطالعه و معرفی، آشنائی اجمالی با کیفیت آثار مناجاتی آن حضرت و بیشتر به منظور طبقه‌بندی آنها بر اساس کیفیت کلی مطالب است، ولی از بحث در جهات مختلفهٔ آن از قبیل سوابق عمومی و خصوصی، علت صدور مناجات و شناسائی مخاطبان، مختصات ادبی و معانی و بیان و مسائل تاریخی و اجتماعی، نظر به وسعت مسائل، خودداری شده است.

در مبحث کلیات در بارهٔ مناجات میتوان نکات زیر را منظور داشت:

- ۱- لحن و شأن مناجات: مناجات ممکن است من الحق الی الحق، یا من الخلق الی الحق باشد.^۱ بنا بر این، به تناسب مقام مُنزلِ مناجات و مُخاطبِ آن، متضمن کیفیت‌های متفاوت خواهد بود. البته در همه حال مناجات به سوی حق و به آستان حق است.
- ۲- شأن گویندهٔ مناجات: از آنجائیکه در مقام خلق مراتب و مقامات مختلف است، لذا مناجات‌های صادره از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء بعضاً عمومی یا خصوصی و فردی یا شخصی (فرد مشخص)، گاهی از زبان دیگران، و هنگامی از لسان مبارک همزبان با

دیگران است. ضمناً عجب نیست که مناجات‌های خاصّ اماء‌الرحمن و اطفال به طور عمومی و اختصاصی نیز نازل شده، در حالی که بسیاری از مناجات‌ها عموماً غیر مخصوص و مقید است.

۳- هدف مناجات‌های صادره تعلیم روشِ توسّل و ارتباط به آستان حق به منظور کسب روحانیت و آداب اخلاقی و انسانی است، و نه تنها آموزشِ روشِ مناجات و توجّه است، بلکه بیان معیار و میزان اعتقاد و اخلاق و عمل نیز میباشد.

۴- زبان مناجات عجز و انکسار و تسلیم و رضاست تا با گفتن و شنیدن آن صفات و اخلاق روحانی و ملکوتی ملکهٔ ذهن خواننده و شنونده گردد.

اینک به بعضی موارد این آثار مبارکه از "مجموعهٔ مناجات" به قدر استطاعت استشهاد میشود. البته در مجموعهٔ کامل مناجات‌ها مسلماً شواهد متعدّدۀ میتوان زیارت نمود:

۱- مناجات در بیان و ذکر وحدت و یکتائی و عظمت و بیهمتائی ذات حق که اصطلاحاً آن را به عنوان مناجات توحیدی میتوان نام داد.

۲- مناجات طلب عنایت و برکت در حق فرد از لسان فرد - تعلیم مناجات.

۳- مناجات طلب عنایت و برکت در حق فرد از لسان هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء.

۴- مناجات طلب عنایت و برکت در حق فردِ مخصوص و معین با ذکر خصوصیتی که آن را از دیگران ممتاز سازد.

۵- مناجات طلب عنایت و برکت در حق فردِ مخصوص و معین از لسان مبارک (گاهی به نام و عنوان) نیز مشخص شده است.

۶- مناجات طلب عنایت و برکت در حق عموم احباء از لسان مبارک، ولی بعضاً قابل تلاوت به وسیلهٔ افراد نیز هست.

۷- مناجات طلب عنایت و برکت در حق عموم احباء از زبان و بیان حال ایشان.

۸- مناجات طلب عنایت و برکت از لسان مبارک، ولی به صورت عمومی از لسان احباء.

۹- مناجات طلب عنایت و برکت، تعلیم مناجات دسته‌جمعی.

۱۰- مناجات طلب عنایت و برکت در حق محل و مکان معین معلوم.

۱۱- مناجات متضمّن اشارات و نکات تاریخی که به منظوری خاصّ از قلم مبارک صادر شده.

- ۱۲- مناجات‌هایی که به مناسبت خاص و در موقعیتی تاریخی صادر شده و استفاده از آن را در موارد مشابه تصریح و توصیه فرموده‌اند.
- ۱۳- مناجات متضمن اظهار و بیان اصول اعتقاد و ایمان اهل بهاء.
- ۱۴- مناجات در حق اطفال از بیان مبارک - بعضاً قابل استفاده توسط احباء.
- ۱۵- مناجات در حق اماءالرحمن یا از زبان ایشان.
- ۱۶- مناجات طلب حفظ و هدایت.
- ۱۷- مناجات طلب تأیید در خدمت و تبلیغ.
- ۱۸- مناجات مخصوص هیکل مبارک.
- ۱۹- مناجات طلب مغفرت در حق فرد معین از احباء که به ملکوت ابهی صعود کرده است.

بعضی از مناجات‌ها را میتوان در ذیل بیش از یک عنوان طبقه‌بندی کرد و مسلماً عناوین و کیفیت‌های دقیقتری در تقسیم انواع مطالب مناجاتی وجود دارد که در این مختصر نیامده است. بیان حق مطلب در بارهٔ کیفیت و تنوع مطالب مناجات در امر از حدّ یک بررسی مختصر شبیه این گفتار بیرون و مستلزم دقت و تحقیق بیشتر و جامع‌تری است.

در خاتمه جا دارد این نکته را تأکید کرد که مناجات، که وسیلهٔ راز و نیاز بنده با حقّ جلّ جلاله است، از لوح (الواح)، که خطاب طلعات مقدّسهٔ امر بهائی به افراد انسانی است مجزاً و مستقل بوده، و نباید یکی را بجای دیگری گرفت.

یادداشت‌ها، توضیحات، و اشارات

۱. حضرت نقطهٔ اولی^۱ در کتاب بیان شئون ظاهر از مظهر ظهور را به پنج شأن: آیات، مناجات، تفاسیر، صور علمیه، و کلمات فارسیه معرفی فرموده‌اند.
۲. این بیان قسمتی از یکی از احادیث قدسی است که در آثار حضرت نقطهٔ اولی^۱ و نورین نیرین شیخ احمد و سید کاظم نیز به آن استشهاد شده و صورت آن به این شرح است: "مازال العبد يتقربُ إلىَّ بالنوافل حتىَّ أُحِبُّهُ فاذا أَحَبَبْتَهُ كُنْتُ سَمِعُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصْرُهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَيَدُهُ الَّذِي يَبْطِشُ بِهَا إِنَّ دَعَانِي أَحَبَبْتَهُ وَ إِنَّ سَأَلَنِي اعْطَيْتُهُ وَ إِنَّ سَكَتَ عَنِّي ابْتَدَيْتُهُ." مفهوم این بیان

را میتوان چنین خلاصه نمود که حق تعالی خطاب به پیغمبر اکرم فرموده "بنده همواره به سوی من به کمک بخشش‌ها و عبادات غیرواجب تقرب می‌جوید تا آنکه او را دوست میگیرم، و هنگامی که او را دوست داشتم همچون گوش او خواهم بود که به آن می‌شنود و چشم او که به آن می‌بیند و دست او که به او به سختی می‌گیرد. هر هنگام مرا در دعا بخواند او را اجابت خواهم کرد و اگر از من بطلبد به او بخشش و عطا خواهم فرمود و اگر از یاد من خاموش شود او را بر خواهم انگیخت."

۳. مناجات حضرت عبدالبهاء که آغاز آن چنین است "هو الابهی. ای ربّ ثبت اقدامنا علی صراطک (نشر آلمان - شماره ۱۰۵). مضمون بیان مبارک این است که خدایا بر ما به خطاب رحمانی (کلام الهی) و سرّ وجدانی (تأثیر و تأثر قلبی و روحانی) تجلّی فرما تا لذت مناجات، مناجاتی که منزّه و فارغ از همهٔ حروف و کلمات و مقدّس و پاکیزه از دمدمه و های و هوی الفاظ و اصوات باشد، ما را به شادی و طرب حقیقی کشاند تا آنکه ذات و وجود ما در دریائی از حلاوت و شیرینی مناجات غوطه‌ور گردد."

۴. بر اساس آیهٔ اول کتاب مستطاب اقدس: "انّ اولّ ما کتب اللّهُ علی العبادِ عرفانُ مشرقِ وحیه و مطلع امره الّذی کان مقام نفسه فی عالم الامر و الخلق."

۵. برای درک دقیق‌تر مفاهیم مناجات و دعا و خطبه مقایسه و مطابقت آنها با اصطلاحات مشابه متداول در انگلیسی مفید تواند بود. برای مناجات اصطلاح Prayer، و برای دعا Supplication معمول است. اگرچه برای خطبه به سابقهٔ تاریخی آن توجه شده، معمولاً آن را معادل Sermon و بعضی اصطلاحات دیگر گرفته‌اند. اما با توجه به کیفیت اکثر خطبه‌های نازله در این دور بدیع که متضمّن تحمید و تمجید و تهلیل و تسیح ذات الهی است و بیان دقائق فکر و نظر در این لطائف و ظرائف مجرد روحانی شاید کلمهٔ Meditations مناسبتر و موافق‌تر باشد. این نظر مبتنی بر عنوانی است که حضرت ولی امرالله برای مجموعه‌ای از ادعیه و مناجات برگزیده و آن را Prayers and Meditations نامیده‌اند.

۶. در ادیان سابقه بخشی از معارف نزولی به صورت مناجات است، ولی با اینهمه تعداد آنها انگشت‌شمار است. به عنوان نمونه، از قرآن کریم به موارد ذیل استشهد میشود: "رَبَّنَا وَ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ" (بقره، ۲۰۱)؛ "رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَسِينَا اَوْ اَخْطَاْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَي الدّٰثِرِيْنَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهٖ وَ اعْفُ عَنَّا وَ ارْحَمْنَا اَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلٰی

الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ" (بقره، ۲۸۶)؛ "رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ. رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ" (آل عمران، ۹ و ۸)؛ "قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ" (آل عمران، ۲۶).

۷. در آثار حضرت نقطه زیارتنامه‌های جامعه و انفرادی برای رسول اکرم و ائمه اطهار فراوان است، و مخصوصاً برای شهدای حروف حی در طبرسی زیارتنامه نازل فرموده‌اند. در آثار حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء نیز زیارتنامه‌های متعدّد نازل شده است، به غیر از زیارتنامه خاصّ هیکل مبارک جمال قدم و حضرت نقطه (که کیفیت تدوین آن استثنائی است). زیارتنامه حضرت سیدالشهداء از جمال اقدس ابهی^۱ و زیارتنامه منوچهر خان معتمدالدوله از حضرت عبدالبهاء حائز اهمیت خاصّ است.

۸. این تقسیم بنا بر بیان نازله در هفت وادی است که مراتب عشق و محبت را در چهار مرحله توصیف فرموده‌اند (آثار قلم اعلی، جلد سوم، صص ۱۸-۱۱۷).

ضمیمه: نمونه‌هایی از انواع مناجات

۱- مناجات در بیان و ذکر وحدت و یکتائی و عظمت و بی‌همتائی ذات حق (مناجات توحیدی):

هو الابهی الابهی^۱

پروردگارا، آمرزگارا. چگونه زبان به ستایشت گشایم و پرستش و نیایش نمایم. تقریر عین تقصیر است و تحریر دلیل نادانی. در این امر عسیر زبان آلتی است مرکب از عناصر صوت و بیان عرضی است از عوارض. به آلت عنصری و صوت عارضی چگونه توان نعت و ستایش حضرت بیچون گفت. آنچه گویم و جویم از مدرکات عالم انسانی است و در تحت احاطهٔ عالم بشری. نتایج فکریه چگونه به معارج الهیه رسد و عنکبوت اوهام چگونه به لعاب ظنون و افهام بر رفرق تقدیس تند. جز بیان عجز

چاره‌ای نه و به غیر از اعتراف به قصور بهانه‌ای نیست. تو
غنی متعالی و مقدّس از ادراک عقول اهل کمال ... ع ع

۲- مناجات طلب عنایت و برکت در حقّ فرد از لسان فرد (تعلیم مناجات):
هوالبهی'

... پس به شکرانهٔ الطاف جمال ابهی' بپرداز و بگو: ای دلبر
یکتا، ای محبوب بی‌همتا. شکر تو را که این بیچارهٔ آواره
را به جمیع عنایات و الطاف مفتخر و متباهی فرمودی و در
ظلّ ممدود شجر انیسا ماوی' بخشیدی. ع ع

هوالبهی'

خداوندا، پاک و مقدّسی و بی‌نیاز و منزّهی. این بندهٔ
بیچاره را در پناه حضرت احدیت ملجأ و پناه بخش و در
ظلّ سدرهٔ بی‌منتهایت مسکن و ماوی' عنایت کن.
ع ع

۳- مناجات طلب عنایت و برکت در حقّ فرد از لسان هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء:
هوالله

ای خداوند مهربان. این بندهٔ آستان را روح مؤید کن و نور
مجسم فرما. آرزوی دل و جان بخش و پاسبان عتبهٔ علیا
فرما.. موقّق به نفثات روح‌القدس کن و در صون حمایت
محفوظ و مصون دار. در دنیا مورد عطا کن و در جهان
بالا محبوب اصفیا فرما. شفای حقیقی بخش و اطمینان
نفس عطا کن. در دو جهان به عتبهٔ مقدّسه مشرفّ فرما.
الهی الهی. هذا عبدک المنجذب بنفحات قدسک،
المشغل بذکرک، المشتعل بنار محبتک. قد تَأَجَّجَتْ فی
قلبه شعله الهدی و تَوَقَّدَتْ نیران الشوق بین ضلوعه و

الأحشاء و قام بالوفاء فی عتبه قُدسک العُلّیا. ربّ رنحه من
 كأس مزاجها کافور و ادخله فی حدیقه السّرور بالفضل
 الموفورو یسر له کلّ معسور و استجب دُعائه و وفقه فی
 جمیع الامور. ربّ انه اتبع الهدی ' بین عُصبه من اهل
 الهوی ' و ثلّته من اولی الشّقی ' قدر له ما یتمنی ' و اجعل له
 مقاما علیّاً.

عع

هوالله

الهی هذا مبتهل تضرّع الی ملکوت تقدیسک و تشبّث بذیل
 رداء کبریائک و استعطف من عظیم علائک ان تجعله
 مشمولاً بعواطف رحمانیتک و مستغرقاً فی بحار وحدانیتک
 و مُتطایراً فی اوج احسانک. الهی یسر له مناه بوجودک و
 فضلك. عع

۴- مناجات طلب عنایت و برکت در حقّ فرد مخصوص و معین با ذکر خصوصیات که او را از
 دیگران ممتاز سازد:

الله ایهی'

ای خدای یگانه. این بندهٔ خویش را طراز دیباج کینونات
 فرما و این عبد خود را در بین ملاً امکان به تاج عبودیت
 سرفراز کن. این بینوا را به صرف عنایت پرنوا کن و این
 بی سر و سامان را در پناه خویش سر و سامانی بخش. از
 كأس انقطاع بنوشان و از جام عنایت سرمست نما. بندهٔ
 ضعیف چه تواند و پشهٔ نحیف چه پرواز نماید. اوج عزّت
 کجا، بال و پر مرغ دّت کجا. ای پروردگار، تو تأیید فرما،
 تو توفیق بخش. انک انت الکریم. عع

۵- مناجات طلب عنایت و برکت در حقّ فرد مخصوص و معین از لسان مبارک (گاهی به نام و عنوان نیز مشخص شده است):

اوست درخشنده و تابان

ای خداوند. این بندهٔ مستمند را در درگاه خداوندیت ارجمند نما و این افتادهٔ بیچاره را بلند و دانشمند فرما. دلش را دریا کن و جانش را همدم جهان بالا، همراز سروش و هم‌آواز مرغ پرخروش، تا چون پرندگان گلشن آسمانی بنالد و چون سرو آزاد در جویبار خوش یزدانی ببالد و آسایش یابد. ع

۶- مناجات طلب عنایت و برکت در حقّ عموم احباء از لسان مبارک، ولی بعضاً قابل تلاوت بوسیلهٔ افراد است:

هوالله

ای خداوند، آن نفوس پاک را تابناک کن و از حضيض خاک به اعلیٰ درجهٔ افلاک رسان. دلها را حدائق معانی کن و جانها را جنت رحمانی فرما. به جنود ملاً اعلیٰ آن جمع با وفا را مظفر و منصور کن و به فضل موفور مخصوص فرما. آیات توحید کن و آیات تمجید فرما و روز به روز بر تأیید بیفزای. ای یزدان، آن جمع پریشان تو اند، و آن انجمن آشنا و خویشان تو. بخشش بی‌پایان رایگان فرما و الطاف پنهان ارزان کن تا آنکه هر یک در این گلشن حقیقت گلبن هدایتی گردند و هر نفس به نفس رحمانی ناشر نفعهٔ طیبیهٔ هدایت شود. زبان به بیان گشایند و لسان به برهان مشغول نمایند. اقامهٔ حجّت قاطعه کنند و ادلهٔ ساطعه اثبات نمایند، در جنت ابهی بلبل معانی گردند و در انجمن اعلیٰ سبب طرب و شادمانی شوند. توئی مقتدر و عزیز و توانا و توئی حاکم و غالب و خداوند بیهمتا. ع

۷- مناجات طلب عنایت و برکت در حقّ عموم احباء از زبان و بیان حال ایشان:

هوالبهی

ای پروردگار، مرغان زاریم، ولی در پناه تو آشیانه نمودیم. طیور خاکساریم، ولی ادکار اقتدار جوئیم، و بی پر و بالیم ولی اوج عظیم طلبیم و رفراف اعلیٰ

آرزو نمائیم. پس عنایتی مبذول فرما و قوتی ببخش تا جناح فلاح برویانیم و در این فضای غیرمتمنهای آغاز پرواز کنیم و به ملکوت ابهات دمساز گردیم ...

عع

۸- مناجات طلب عنایت و برکت از لسان مبارک ولی به صورت عمومی از لسان احباء.

۹- مناجات طلب عنایت و برکت از لسان مبارک (تعلیم مناجات دسته‌جمعی).

۱۰- مناجات طلب عنایت و برکت از لسان مبارک در حق محل و مکان معین و معلوم:

هوالله

ای پروردگار، یاران شیراز محرم رازند و در عبودیت آستان مقدس با عبدالبهاء همدم و هم‌آواز. آن نفوس را آیت هدی^۱ کن و آن گروه را مهبط الهام ملکوت ابهی^۱ نما تا شور و ولهی انگیزند و مشک و انبری ببیزند. وجد و طربی عطا کن، جنبش و حرکتی ببخش تا هر یک شهباز اوج موهبت کبری^۱ شوند و عنقاء قاف ملکوت ابهی^۱ گردند. از فضل تو امیدوارم و از الطاف بی‌پایانت در انتظار. توئی بخشنده و درخشنده و دهنده و مهربان. عع

هوالله

ای خداوند مهربان. دوستان همدان یاران تو اند و خادمان درگاه تو. ثابت بر پیمانند و نابت در این گلستان. مشتعلند و منجذب. متضرعند و میتهل. مستقیمند و مستدیم بر عبودیت تو، ای ربّ کریم. خدایا این جمع مبارک را تاج عزت ابدیه بر سر نه و این انجمن انسانی را آیات رحمانی فرما، و این نفوس نفیسه را انیس موهبت کبری^۱ کن، و این اشخاص محترمه را شهیر آفاق فرما. توئی بخشنده و دهنده و مهربان. عبدالبهاء عباس

۱۱- مناجات متضمن اشارات و نکات تاریخی که به منظوری خاص از قلم مبارک صادر شده:

هوالله

الحمد لله الذی تجلّی الجماله و ظهر بعظمته جلاله و اشرق بنور وجهه و لاح بضياء طلعتة و نور الكائنات بطلوع صبح صفاته فانصعق الطوریون فی سیناء

الامر و تحیرت الربیونَ فی البقعة القدس و خرواً معشياً و انصعق الراسخون ...
(الخ) عع

۱۲- مناجات‌های که به مناسبت خاص و در موقعیتی تاریخی صادر شده و استفاده از آن را در موارد مشابه تصریح و توصیه می‌فرمایند.

۱۳- مناجات متضمن اظهار و بیان اصول اعتقاد و ایمان اهل بهاء:

هو الله

الهی الهی هو لاء عباد توجّهوا الی ملکوت رحمانیتک و تعلقوا بأهدابِ رداءِ فردانیتک و اخلصوا وجوههم بجمالک و آمنوا بطلعة وحدانیتک و کلمة ربانیتک "النقطة الأولى و العلی الاعلی" الذی بشر من فی الأرض و السماء بظهورک الاعظم شمس حقیقتک النوراء و اشتعلوا بالنار الموقدة فی سدرة السیناء و سمعوا النداء المرتفع فی البقعة المبارکه وادی طوی من جمالک الأبهی' و تمسکوا بالعروة الوثقی' "الآیه الكبرى" میثاقک العظیم الذی یتموججُ أعلامه علی الصرح المشید فی هذه الفتنة العظمی'. ای رب ایدهم بشدید القوی' و انصرهم بجنود مجتدة فی الملاء الاعلی' و انزل الیهم ملائكة التأيید تتری' واشدد ازرهم بقوة عهدک یاذا العطاء و ثبت اقدامهم و قو ظهورهم بتأيیدک یا رب السمات العلی. انک انت المقدر علی ما تشاء و انک لعلی کل شیء قدیر.

عع

۱۴- مناجات در حق اطفال از بیان مبارک - بعضاً قابل استفاده توسط سایر احباء:

هو الابهی'

ای خداوند مهربان. این نوگل گلستان محبتت را از شبنم عنایت تر و تازه برما و این تازه‌نهال بوستان هدایت را بتربیت باغبان احدیت پرورش ده و این شاخ سبز را در گلشن الطاف مزین بشکوفه و برگ کن، و این دُرْدانه معرفت را در آغوش صدف رحمت بپرور. ای خداوند هر مستمندی را توانگر نما و هر دردمندی را درمان بخش. هر فقیری را به گنج روان دلالت کن و هر اسیر را

از زنجیر قیود آزادی بخش. توئی توانا و بینا و آگاه و شنوا. تأیید احسان نما.

عع

۱۵- مناجات در حق اماء الرحمن، یا از زبان ایشان:

هو الله

ای ورقه طیبه. دست تضرع بدرگاه احدیت دراز کن و آغاز عجز و نیاز کن که "ای بی‌نیاز. این کنیز ناچیز را در آستان مبارکت قبول فرما و این بال و پر شکسته را در هوای قدس عنایت پرواز ده. این فقیره را بکنز غنا دلالت فرما و این ذلیل را بدرگاه عزت هدایت کن".

عع

هوالبهی

ای امة الله. توجه به ملکوت صدق ابهی نما و بگو "ای مقصود من فی الوجود. ای معبود من فی الغیب و الشهود. کنیز ناچیزی را عزیز نما و در هر چیز تمیز بخش و شورانگیز فرما تا در سبیل عزیز مصر بقا، یوسف ملکوت جمال ابهیت، جان رایگان فدا نماید و در اشتیاق رویت بدلات نفعه قدس خویت بکویت شتابد و رخ از بیگانه بتابد و بیگانگیت بیرستد. توئی مقتدر و توانا".

عع

۱۶- مناجات طلب حفظ و هدایت:

هو الله

ای دلبر آفاق. شکر ترا که دیده بیدارت روشن گردید و دل و جان از نفحات قدست خبطه گلزار و چمن شد. نفحات انس مرور یافت و نفحات روح القدس منتشر شد. جان بجانان رسید و دل راه بارگاه یافت و بسر مکنون و روز مصون آگاه شد. ای پروردگار در صون حمایت مأوی ده و در کھف عنایت ملجأ و پناه بخش. ای مهربان اگر بنوازی جوهر وفا و حقیقت عطاست و اگر بگدازی اهل خطا مستوجب عذاب و جفاست. آنچه شایان آستانست رایگان فرما و آنچه لایق حقایق است ارزان کن. ذلیلی را بصرف موهبت عزیز ملکوت فرما و حقیری را بنهایت رأفت مظهر فیض لاهوت نما. ای پروردگار

حفظ کن، صیانت فرما تا قدم نلغزد و باسفل درجات نرسد. توئی مقتدر و عزیز
و توانا و توئی عالم و بینا. انک انت الغفور الرحیم.

- ۱۷- مناجات طلب تأیید در خدمت و تبلیغ. یاران می‌توانند این قبیل مناجات‌ها را به فراوانی در
مجموعه‌های مناجات حضرت مولی‌الوری^۱ ملاحظه و تلاوت فرمایند.
- ۱۸- مناجات مخصوص هیکل مبارک:

هوالبهی^۱

ای یاران مهربان من. عبدالبهاء دمی از یاد شما فراغت ندارد و همواره بعبئه
مقدسّه حضرت رحمانیت عجز و نیاز نماید که "ای پروردگار. عبدالبهاء
خاکسار را بخدمت ابرار موفق فرما و این بندهٔ بی سر و پا را بعبودیت احرار
مؤید کن، تا در انجمن عالم بنور محبت روشن گردد و چنان اشراقی نماید که
ظلمت کلفت زائل گردد و حقیقت الفت رخ بگشاید، آفاق انسانی نورانی گردد
و صلح و سلام و آشتی و فلاح فیض رحمانی شود. وحدت اصلیه جمال
بنماید و روابط قدیمه شاهد انجمن عالم گردد. هر یک دیگری را جان فشان
شود، هر فرد سائر افراد را قربان گردد، کلّ در ظلّ عبودیت درآیند و از بحر
احدیت نصیب برند، آیات مصحف توحید شوند و رایات لشکر تجرید گردند، تا
جهان فانی نمونهٔ عالم باقی شود و فرح و شادمانی جلوهٔ عالم انسانی" .ع.ع
(به یاران عزیز توصیه میشود مناجات لقاء را در عداد این بند زیارت
فرمایند.)

جلوه‌هایی از سیمای حضرت عبدالبهاء در مروری بر آثار ایشان

فاروق ایزدینیا

مقدمه

نفس مقدّسی که کوس عبودیت را به صدا درآورده و خویشان را وقف رهایی نوع بشر از قیود نفس و هوی فرموده و طریق آزادی و آزادگی به آنها بنموده و از قلم و لسانش جز در مدح مولایش و حمد خدایش و هدایت یارانش کلامی صادر نمی‌شود، چگونه می‌توان انتظار داشت در باره خویش سخن بگوید و به ذکر آنچه که بر او گذشته بپردازد؟ همان گونه که پدر بزرگوارش او را مثل اعلاّی امر مبارکش قرار داد و همگان را فرمود که این طلعت بی‌مثال را الگو و مثال خویش قرار دهند، اما او در گفتار و رفتار این مثال را به یار و اغیار نشان داد و کلّ را شیفته خویش ساخت، مگر نفوسی که وجودشان به هواجس نفسانی آلوده بود و داعیه سروری در سر پروراندند و جمال حضرتش را ندیدند و او را نشناختند.

با این همه در الواح و آثار بی‌شمارش اشاراتی را به زندگی پر از رنجش، آرزوهایش، بلاهایی که تحمّل فرمود، سفرهایش، حتی سفرهایی که می‌خواست برود اما حکمت ایجاب نکرد، کمبود فرصتش، اشتغالات بی حدّ و شمارش، نفی اتهاماتی که به او وارد می‌کردند، آنچه را که مایه تسلّی خاطرش بود، بیماری‌هایش، طلب صعودش از این دنیا و نکات دیگر می‌توان یافت. در این کلام کوتاه سعی می‌شود فقط با استناد به آثار مبارکش به بعضی از این نکات پرداخته شود، اما، بیان کلیه موارد مربوط به آن محبوب همگان و محسود دشمنان، مستلزم مطالعه جمیع آثار او است.

معنای نام و لقب مبارک

اگرچه آن حضرت از قلم جمال مبارک به القاب و نعوت فراوان ستوده شده‌اند، اما خود ایشان جز لقب "عبدالبهاء" را انتخاب نکردند و غیر از آن را از احدی نپذیرفتند. احباء با دو کلمه عبدالبهاء عبّاس (یا عع) در پایان الواح و مکاتیب آن حضرت آشنایی دارند. هیکل مبارک هر دو را به زیبایی تامّ معنا می‌فرمایند تا اسم و لقبی بامسمّی گردد.

در مورد معنای عباس می‌فرمایند " ای همنام همیشه مسرور و شادکام باشی ولی این نام را معنی و ظهوری باید و حقیقت و شئونی شاید چه که معنی این اسم شیر ژیان است و صفت او شجاعت بی‌پایان. ولی مردانگی به درندگی نه و شجاعت به ضرب و قوت نیست، بلکه مردانگی و فرزاندگی به آزادگی است. اگر چنانچه به قوت الهیه از چنگ نفس اماره نجات یابی رستم دستانی و ملازم آستان والا اگر تهمتن گردی یا پیلتن و یا روئین تن، اسیری و ذلیل و حقیری و کلیل، جبانگی و پرهراس و خانگی و پروسواس. " (مکاتیب، ج ۶، ص ۱۷۹)

و اما در مورد معنای عبدالبهاء، هیکل مبارک می‌فرماید " ای سَمی معنوی عبدالبهاء این نام مبارک را قدسیان تمجید نمایند و تقدیس کنند. زیرا دلالت بر بندگی آستان است که آزادگی دو جهان است و سلطنت بی‌پایان. تا توانی به مقتضای این نام نامی قیام کن تا مقتدای روحانیان گردی. " (مکاتیب، ج ۹، ص ۱۴۳)

اما مبادا به ذهن کسی خطور نماید که مقصود هیکل مبارک آن است که کُنه عبودیت همانا ربوبیت است، لذا برای رفع هر گونه شبهه تأکید می‌فرماید " از حدیث «العبودیة جوهرة کنهها الربوبیة» بیانی نموده بودید. ولی عبودیت عبدالبهاء عبودیتی بود که کُنهها العبودیة و ذاتها العبودیة و سرها العبودیة و باطنها العبودیة و اولها العبودیة و آخرها العبودیة. جز این آرزوی دل و جان نه و به غیر از این نهایت آمال نه و آئی بریء عن کل ذکر الا هذا الذکر الحکیم. " (مکاتیب، ج ۵، ص ۹۳)

عبودیت هیکل مبارک

چون سخن از عبودیت و بندگی طلعت میثاق به میان آمد، و این در نظر هیکل اطهر از هر امری مهمتر است، لذا در این باب به اشاراتی در آثار مبارک پرداخته می‌شود.

۱- نمونه سرمشق عبودیت: حضرت عبدالبهاء در موارد عدیده به احباء فرموده‌اند که عبودیت را از ایشان فرا گیرند، "به خدمت آستان مقدّسش به کمال عبودیت و فنا چون عبدالبهاء قیام نمائید؛ در این درگاه عبودیت لازم و در این آستان پاسبانی واجب. این بندگی آزادگی دو جهان است و این رقیبت بزرگی در ایوان. " (مکاتیب، ج ۹، ص ۲۵۰) و در بیان دیگر آن را شکر الطاف الهی می‌دانند، "ملحوظ نظر عنایت جمال قدمی؛ به شکرانه این فضل به عبودیت آستان مبارک چون عبدالبهاء قیام کن. " (مکاتیب، ج ۹،

ص ۱۸۴)^۱ و بر پیروی از این رویه نتایجی مترتب است، "توجه به غیب ملکوت کن و چون عبد بهاء به عبودیت جمال قدم بپرداز تا تاج مباحثات بر سر نهی." (مکاتیب، ج ۸، ص ۱۲۶). و البته ثمرات آن به همین جا ختم نمی‌شود، بلکه اثرات دیگری نیز بر آن مترتب است، "تا توانید در خدمت آستان احدیت حضرت مقدسه بکوشید و چون عبدالبهاء به عبودیت آستان جمال ابهی قیام نمائید تا سرور اهل توحید گردید و رهبر قافله دیار رب فرید؛ از جام صهباء الهی سرمست شوید و از فیض نامتناهی مستفیض؛ دست به ذیل جمال قدم زنید و توکل بر آن قوی قدیر بی‌مانند کنید و شب و روز را به بشارت الهیه نوروز نمائید." (مکاتیب، ج ۸، ص ۹۵)

باید دانست که سرمشق قرار دادن حضرت عبدالبهاء به چه معنی است، "امیدوارم که در عبودیت جمال قدم چون عبدالبهاء ثابت قدم گردی و جانفشانی نمائی و سر تا قدم خضوع و خشوع گردی و اسم اعظم نقش خاتم کنی و در اقلیم عزت پایدار چون سلیمان پرحشمت گردی و به خدمت دوستان و چاکری یاران پرداززی و کمر خدمت محکم بریندی." (مکاتیب، ج ۸، ص ۱۲۶)

بی‌مناسبت نیست ذکر شود که حضرت عبدالبهاء در موارد دیگر هم خود را نمونه و سرمشق برای احباء قرار داده‌اند. در موردی احباء را به قیام به تبلیغ فرا می‌خوانند "جمع احباء الهی را تحیات مشتاقانه عبدالبهاء برسان و بگو ای وجوه نورانیه و ای نفوس رحمانیه چگونه آرام و قرار یابید و عبدالبهاء بی‌قرار است؛ چگونه صبر و اصطبار کنید و این مسجون ساعی در لیل و نهار. وقت صمت و سکوت نیست و زمان هبوط و سقوط نه؛ دم نغمه و آهنگ است، هنگام عود و رود و چغانه و چنگ تا ولوله در آفاق اندازید و زلزله به بنیاد اهل نفاق در آرید..." (مکاتیب، ج ۸، ص ۷)

و البته خود تبلیغ هم راه و روشی دارد که باید از هیکل اطهر فرا گرفت، "حال مانند عبدالبهاء باید جمع احباء فکر خویش را حصر در اعلاء کلمه‌الله نمایند؛ بعد از حصول مقصود باید به نظم و ترتیب پرداخت؛ افکار را متفرق نمائید زیرا تشتت حاصل می‌شود؛ جمع همّت را حصر در امری که اعظم امور است نمائید و آن تبلیغ امرالله است ... عبدالبهاء بجهت اعلاء کلمه‌الله و نشر نجات‌الله از عتبه مقدسه که روح و روان اوست هجرت نموده و از تقبیل آستان، آرزوی دل و جان، مهجور گشته، محض این که بلکه

^۱ مورد مشابه در مکاتیب، ج ۶، ص ۱۵۸ ملاحظه شود.

موفق به خدمتی و عبودیتی شود و هیچ فکر و تربیتی جز اعلاء کلمة الله ندارد. چگونه سر ز خجالت بر آورم بر دوست که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم. " (مکاتیب، ج ۸، ص ۲۳۶)

در مقامی نیز نحوهٔ مقابله با اعداء را نشان می‌دهند، "ای یاران باید بنهایت حلم و سکون رفتار کرد و صبر در جمیع شئون نمود ... ملاحظه نمائید که این مسجون چه قدر تحمل اذیت گوناگون نماید. با وجود آن که ناقضان هر تیری که در ترکش داشتند پُرآن نمودند و هر تیغی که در نیام داشتند از غلاف در آورده بر جسم و جان زدند ... با وجود این من صبر و تحمل نمایم و تا به حال به قدر امکان رعایت کنم و اعانت نمایم؛ روش و سلوک این عبد را مُجری دارید تا سبب موهبت کبری گردد." (مکاتیب، ج ۹، صص ۲۶۰-۲۶۱) در جواب یکی از احباء که از آزار خلق محزون بوده توصیه می‌فرماید که از روش ایشان پیروی نماید، "باید بموجب تعالیم الهیه مُجری داری؛ دشمن را دوست شماری و به مدارا و مهربانی حرکت فرمائی. روش عبدالبهاء را دیدی، دستورالعمل نما، جمیع ابواب را مفتوح خواهی یافت." (مکاتیب، ج ۵، ص ۶۹)

۲- دعوت از احباء به شراکت در این عبودیت: هیکل اطهر لسان به شکرانه می‌کشایند که "الحمد لله احبای ارض ق در عبودیت آستان مقدس شریک و سهیم عبدالبهاء هستند. الیوم قریبتی اعظم از این نه و خدمتی اتم از این نیست." (مکاتیب، ج ۸، ص ۶۳) در موارد مختلف، هیکل مبارک احباء را تشویق می‌فرمایند که در عبودیت طلعت قدم شریک و سهیم ایشان شوند و در این راه چنان مخاطب را تشویق می‌فرمایند که او را به جبران قصور خودشان فرا می‌خوانند، "ای عبدالحسین، ای همنام این عبد حقیر. بیا بیا تا هر دو همدست شویم و همراز و به مقتضای این نام کامی پرشده نمایم و به عبودیت و خدمت پردازیم و حکم یک نفس یابیم؛ اگر من قصور نمایم تو اکمال نمائی؛ اگر من فتور یابم تو اقدام کنی. چون دو هیکل ضعیف را بر امری واحد قائم نمائی، حکم یک هیکل قوی پیدا نماید، بلکه به عون و عنایت در عبودیت کاری بکنیم." (مکاتیب، ج ۵، ص ۲۳) و زمانی آن را اوج خواسته‌ها می‌دانند، "ای خادم جمال قدم حمد کن که به عنایت خاصهٔ روح عالم موفق و مؤیدی و به عبودیت آستان مقدس با این عبد سهیم و شریک. دیگر چه خواهی و چه جویی و چه گویی و چه حرف شرعی داری؟" (مکاتیب، ج ۵، ص ۱۴۷)

و گاه در این دعوت کردن به دیگران به نوعی تعیین روش می‌پردازند که هر کس چه گوید و چه کند تا هم‌آواز آن حضرت گردد، "ای رفیق دیرین الحمدلله رفاقت و محبت و الفت پابرجا است، زیرا همدمی ما در عتبه مقدسه حضرت کبریا است. هر دو در آن استان هم‌رازیم و هم‌آواز. تو فریاد "یا بهاء‌الابهی" بر آری و من "یا ربی‌الابهی" نعره زنم. تو بانگ "مردگانند در این انجمن اندر ره دوست" زنی؛ من آهنگ "ای مسیحای زمان، هان نفسی گرم بر آر" بلند کنم؛ تو در خمخانه محبت‌الله کهنه‌باده نوشی و من در میکده عبودیت بهاء گریبان دریده و برهنه و دیوانه و مدهوش. پس بیا دست در آغوش کنیم و آنچه سروش در گوش می‌دمد متابعت نمائیم؛ یعنی بجوشیم و بخروشیم و فرح و شادمانی نمائیم و به جانفشانی سرور و کامرانی جوئیم." (مکاتیب، ج ۸، ص ۲۳۹)

و البته این سهیم‌شدن، لازم است و مستلزم فدای جسم و جان. در لوحی خطاب به احبای تبریز مصدر به "بواسطه جناب آقای میرزا علی بنکدار، تبریز احبای الهی علیهم بهاء‌الله‌الابهی، هوالله ای یاران عزیز عبدالبهاء... می فرمایند، "حال چون ربیع تبلیغ است و بهار اسرار، یاران الهی باید با عبدالبهاء هم‌عهد و همدم و هم‌راز گردند و در عبودیت استان مقدس و خدمت امرالله هم‌قدم و هم‌آواز شوند؛ در بندل جسم و جان شریک و سهیم گردند و در انجذاب و انبعاث روح و وجدان هم‌رنگ و هم‌آهنگ در آن اقلیم شوند،" که اگر احبای به این شراکت نائل شوند، به اعظم امور توفیق یافته‌اند، "و اما جمال مبارک بر سریر ربوبیت مستوی و جمیع ما در سلک عبودیت مبتدی و در بندگی استان مقدس در یک سلسله‌تیم. امری اعظم از این برای یاران تصور نتوان کرد که شریک و سهیم عبدالبهاء در عبودیت استان مقدسند." (مکاتیب، ج ۹، ص ۱۱)

این سهیم‌شدن نشانه شکر و سپاس به درگاه خداوند است، چه که احبای را از موهبتی برخوردار کرده که ابدی است و سرمدی، پس به پاس مواهب الهیه باید در عبودیت سهیم عبدالبهاء شد، "پس به شکرانه این اکلیل جلیل که بر سر دارید و پاداش این رداء عظیم که در بر دارید در عبودیت استان مقدس با عبدالبهاء شریک و سهیم گردید؛ زیرا نزد او دیهیم پادشاهی استان مقدس است و افسر جهانبنانی عبودیت درگاه جمال قدم." (منتخبات مکاتیب، ج ۳، ص ۱۷۴)

۳- **عدم قبول وصف حضرت عبدالبهاء در اشعار و کلام احبای:** بسیاری از احبای از شدت حبّ به آن مقتدای اهل بهاء در اشعار خود به نعت و وصف ایشان می‌پرداختند.

شعر جناب نعیم، موسوم به بهاریه (مصایح هدایت، ج ۳، صص ۱۶۱-۱۷۱) در ذکر طلعت میثاق معروف است. اما هیکل مبارک را این کلام خوش نمی‌آمد و احباء را هدایت می‌فرمودند که جز در نعت جمال قدم شعر نگویند و اگر در خصوص مرکز میثاق به تنظیم اشعار پردازند جز ذکر عبودیت در آن نباشد. در لوحی می‌فرمایند، "اشعار مانند ماء زلال بود و در نهایت فصاحت و بلاغت. ولی اگر صرف آئینه عبودیت عبدالبهاء بود، حلاوت منطقی و شیرینی مضمون در کام این عبد الی‌الابد حلاوت بخش بود." (مکاتیب، ج ۹، صص ۱۷۹-۱۸۰) گاه هدایت می‌فرمایند که چگونه باید در این باب سخن راند و شعر خواند، "ای شاعر بیگانه قصیده غرائی چون فریده نورا در ذکر عبودیت این عبد بهاء به درگاه کبریاء انشاء نما تا از حلاوتش کام شیرین گردد و مذاقم شکرین. جمیع اوصاف اولین و آخرین را اگر در حق ذره‌ای از خاک آستانش نمائی مقبول و محبوب چه که به او منسوب. ولی این عبد را وصفی جز وصف عبودیت محضه و رقیقت صرفه در کام شیرین نه. تا توانی فریاد برآور «ای عبد بهاء، ای بنده جمال ابهی، ای تراب آستانش، ای خاک درگاهش» تا از اینجا متتابع جواب بلی به گوش جان بشنوی. شما هنوز نگفته من بلی می‌گویم، بلی تم بلی." (مکاتیب، ج ۶، ص ۲۳)

و گاه بعضی از احباب را که صلاهی عبودیت حضرت عبدالبهاء را بلند نکرده‌اند تنبیه می‌کنند و از مکتوب و نامه محروم می‌فرمایند "ای فائزه مدتی است به شما مکاتبه نموده‌ام و سبب این که از دل و جان نداء «یا عبدالبهاء» بر نداستی و به عبودیت من به آستان جمال قدم زبان نگشودی. اگر جواب از من طلبی فریاد «یا عبدالبهاء» بلند کن؛ اگر سرور قلب من جوینی بندگی من را به ساحت اقدس ذکر کن ... اگر رضایت و قربیت و مسرت این عبد می‌طلبی، دهان به عبودیت من به عتبه سامیه بگشا، والا هیچ نعتی و وصفی و ستایشی و مدحی و حمدی در این بساط رونق ندارد." (مکاتیب، ج ۶، ص ۴) و زمانی آزادگی دو جهان را در بلند کردن ندا به عبودیت عبد بهاء می‌دانند، "در درگاه احدیت مقبولی، به عبودیت این عبد سخن گو، آزادگی دو جهان یافتی، بندگی عبدالبهاء را ورد زبان نما. طلعات قدس در قطب فردوس یاد تو نمایند، تو یاد این عبد نما و فریاد «یا عبدالبهاء» و «یا رقیق البهء» و «یا اسیر البهء» و «یا مستجیر البهء» بلند کن." (مکاتیب، ج ۶، ص ۵۱)

شاید نشان دادن راه بندگی است، شاید ارائه نهایت درجه فخر و مباهات است، به هر حال در نهایت لطافت یکی از احباء را دلالت می‌فرمایند که سخن به نعت و مدح ایشان نگشاید، "ای عبد جمال قدم منظوم چون لثالی منشور منظور گشت، فصیح و بلیغ بود ... به لسان فصیح مدح و ستایش جمال قدم بود. از این جهت نهایت مسرت رخ نمود ... اما آنچه تعلق به این عبد داشت، این نه اوصاف من است. وصف این عبد و نعت و محامدم عبودیت آستان مقدس است. جز این سمتی نجویم و بغیر از این صفتی ندانم. درمان هر دردم بندگی درگاه الهی است و مرهم هر زخم عبودیت بارگاه غیرمتناهی؛ ستایش باید موافق حقیقت و روش باشد والا آزمایش است. شخص ممدوح در امتحان و افتتان افتد و معاذالله از برای خویش قدر و شأنی بیند، آن وقت به اسفل نیران افتد. ما را فخر و مباهات به این است که بنده درگاهیم و خاک آستان این بارگاه ... ما که ایم؟ ما چه ایم؟ آنچه بوده و هست او است ... پس تو در این گلستان چون بلبل بدیع‌الآلحان شهنازی و آوازی در عبودیت آستان بهر این اسیر حرمان بر آر تا دل و جانم شادمان گردد و ضمیر و وجدانم کامران شود." (مکاتیب، ج ۸، ص ۱۲۶)

و چون حبیبی موفقی به ذکر عبودیت آن حضرت می‌شود آنچنان مسرور و مجبور می‌شوند که قلم در دست گرفته اینگونه باران عنایت را بر سر فرد مزبور می‌بارند "ای بنده جمال قدم حمد کن حق را که موفقی بر بیان عبودیت این عبد شدی و به این نعت و ستایش، قلب مشتاق را نهایت فرح و انبساط و نشاط مبذول نمودی. این مطرب از کجاست که برگفت نام من، عبدالبهاست اسم حقیقت مرام من. باری، نظم شما نظر به شمول این حقیقت ثابته راسخه بسیار مقبول و مطبوع واقع گشت. و البهائ علیک و علی کل ناظم ینطق بعبودیتی لله و فنائی و ذلی و انکساری فی عتبه السامیه." (مکاتیب، ج ۵، ص ۱۴۳)

در بیان عبودیت نباید طریق تفسیر و تعبیر پیمود بلکه صراحتاً زبان به ذکر بندگی باید گشود که فرمود "ای عندلیب معنوی ... فصاحت و بلاغت اشعار واضح و آشکار است؛ اما آرزوی عبدالبهائ خاکساری در عتبه بهاءالله است ... پس تا توانی در این گلستان نغمه‌سرایی کن و از عبودیت حقیقی عبدالبهائ بدون تأویل و تفسیر ترانه‌ای بنواز." (مکاتیب، ج ۵، صص ۲۰۹-۲۱۰) چه که این است مایه سرور عبدالبهائ و اوج انبساط

^۲ بیان مشابه در صفحه ۲۴ جلد هشتم مکاتیب عبدالبهائ مندرج است که لاجل رعایت اختصار از نقل آن خودداری شد.

قلب آن قدوه اهل بهاء، "همیشه در چمنستان عرفان به انواع نعمات و ابداع الحان به ذکر عبودیت این عبد تَعَنَى فرما تا روح مهتَز گردد و قلب مستبشر شود و جان روح و ریحان یابد و انوار سرور بتابد و فیض حبور بیفزاید." (همان، ص ۲۱۰)

و گاه نیز در نهایت لطافت احباء را به داد و ستد در این زمینه فرا می‌خوانند "اگر قریحه الهام صریحه داری و طبع روانی، نطق را به این حقائق و معانی بگشا و داد سخن ده. من بنده بهاء هستم و تو کنیز بهاء؛ من تو را به انتساب به آن آستان بستایم و تو مرا به عبودیت آن عتبه ستایش نما تا جان تو و من هر دو خوش شود و مانند گلشن الهی لطافت و طراوت بیفزاید." (مکاتیب، ج ۷، ص ۳۸)

اگر سخن در نعت حضرت عبدالبهاء بر زبان رانده نشود، پس چه باید کرد، چه کسی را باید ستود و از الوهیت چه کسی باید سخن راند، "ای طیب طیب اشعار بلیغانه ملاحظه گردید. این سخن آهنگ روحانی بلبل چمن بود، هرچند در نهایت حلاوت بود، ولی فصاحت و بلاغت آن است که قصائدی در ستایش جمال قدم انشاء و انشاء گردد، زیرا اسم اعظم وحده باید ممدوح روحانیان باشد و مقصود عارفان و محبوب عاشقان." (مکاتیب، ج ۸، ص ۱۲۴)

۴- **شوق عبودیت:** گاه هیکل مبارک از شنیدن وصف عبودیت خود چنان به شوق می‌آیند که شعری از شعرای سابقین را نیز تغییر می‌دهند تا به این بندگی شهادت دهند. در جواب یکی از احباء که در عبودیت هیکل مبارک غزلی سروده بود می‌فرمایند "غزلی که مرقوم نموده بودی در نهایت بلاغت و فصاحت است؛ ذکر عبودیت سبب نهایت مسرت بود، زیرا قوه سامعه عبدالبهاء از آهنگ عبودیت بهاء بی‌نهایت به اهتزاز آید.

اصم اذا نودیت باسمی و آنی اذا قیل لی عبدالبهاء لسمیع

این شعر از شعرای سابق است و مصرع ثانی چنین است «اذا قیل یاعبدها لسمیع» ولی من چنان مفتون مضمون این بیت شدم که یا عبدها را عبدالبهاء کردم." (مکاتیب، ج ۹، ص ۹۳)

و گاه احساس می‌شود که کلمات قادر به بیان این ذوق و شوق نیستند، "اذا نادینی یا عبدالبهاء حتی ینشرح به صدری و تقرّ به عینی و یطمئن فؤادی و یفرح روحی." (مکاتیب، ج ۷، ص ۱۷۸)

۵- **رضای حضرت عبدالبهاء:** اگرچه ثبوت و رسوخ در درگاه حق مقبول است، اما اگر مؤید به رضای او نباشد، کامل و تمام نیست. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "این ثبوت و رسوخ باید مؤید و مشفق به رضاء باشد. رضای این عبد بهاء از شما وقتی کامل گردد که ناطق به عبودیت محضه من در آستان جمال ابهی گردی و دلائل و براهین اقامه نمائی و فریاد یا عبدالبهاء و یا رقیق البهء بر آری. به جمال مقدسش قسم است که هیچ نامی و ندائی در مذاق روح و جان، چون این نام شیرین و پر حلاوت نه. من عبد بهایم تو نیز امة‌البهاء باش و از خدا بخواه و دعا کن که هر دو به خدمت موقت گردیم." (مکاتیب، ج ۷، ص ۱۸۳) و اگر فردی به جلب رضای مبارک در این مورد موفق گردد، البته امواج عنایت از هر سو احاطه نماید. خطاب به همان شخص می‌فرماید، "باری، اذن حضور داری، ولی در بین راه باید عبودیت این عبد را ناطق گردی و کلّ اماء را از این نفعه معطره، مشام معطر نمائی تا نظر عنایت در حق تو کامل گردد و تأیید ملکوت را از هر جهت مشاهده نمائی. حال، آنچه من می‌گویم بکن و ملاحظه تأیید نما." (همان، ص ۱۸۴)

۶- **قیام به عبودیت بسیار مشکل است:** در قرآن آیه‌ای است که خداوند امانت خود را خواست به کائنات بدهد، اما هیچ‌یک از عهده بر نیامدند تا قرعه فال به نام انسان افتاد که مظلوم است و قدرش مجهول. این امانت عظیم همان عبودیت است، که تحملش بسیار دشوار است. حضرت عبدالبهاء در دعوت به قیام به عبودیت به این دشواری نیز اشاره دارند، "وقت نطق و بیان است و هنگام قیام به عبودیت حضرت یزدان. عبودیت آن ذات احدیت امانت عظیمه است که ثقل اعظم است و آسمان و زمین و جبال از حملش عاجز. پس حاضر شو که این بار گران را در کمال روح و ریحان چون این عبد حمل نمائی و مورد طعن و سب و شتم و تکفیر و تفسیق و شبهات امم گردی تا قطره‌ای از بحر بلائی جمال قدم روحی لعباده الفدا نصیب بری." (مکاتیب، ج ۵، ص ۱۴۶)

۷- **اظهار عجز از عبودیت:** حضرت عبدالبهاء که در اعلیٰ مدارج عبودیت قرار دارند، خود را عاجز از عبودیت می‌خوانند و از احباء می‌خواهند که این عجز را تلافی نمایند، "عبدالبهاء در عبودیت آستان مقدس عاجز و بی‌نهایت خجل و شرمسار است. شاید یاران الهی تلافی نمایند و به خدمت موقت گردند." (مکاتیب، ج ۸، ص ۱۶) و زمانی

که در مصر تشریف داشتند از احبّاء خواستند که در حقّ ایشان دعا نمایند که شاید بتوانند به عبودیتی موقّق گردند، " ... شماها الحمدلله به آن موقّق و محظوظ. ولی من از شدّت خجالت چگونه سر بر آورم بر دوست. مگر آن که یاران دعا نمایند و عجز و ابتهال فرمایند و مرا تأیید و توفیق طلبند. " (مکاتیب، ج ۸، ص ۴۸) و گاه در مقام مقایسه بر آمده احبّاء را موقّق میدانند و اظهار امیدواری که خود نیز توفیق یابند، "عزت و منقبتی اعظم از خدمت دوستان حضرت احدیت نه و شرف و منزلتی اتمّ از عبودیت آستان ربوبیت نیست. الحمدلله شما در این مقام مؤید و موقّقید تا ببینیم ما چه خواهیم کرد. انشاءالله به عون و عنایت حق این عبد نیز موقّق خواهد شد گشت. فنعلم ما قال «چگونه سر ز خجالت بر آورم بر دوست که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم» " (مکاتیب، ج ۸، ص ۴۶)

۸- **افتخار به عبودیت و خدمت احبّاء:** هیکل مبارک را عقیده بر آن است که باید به عبودیت مباهات کرد و به خدمت یاران مفتخر بود. آن را منصب خود می‌دانند و گاهی دیگران را مأمور می‌فرمایند که از طرف ایشان این خلعت را به تن نمایند. در مقامی می‌فرمایند "ای مرتضی چه خوشبخت و فرخنده‌طالع بودی که به خدمت یاران و خصوصاً حضرت افنان موقّق گشتی. این خدمت نیست سلطنت است؛ خادمی نیست بزرگواری است؛ منصب من است و مأموریت من. در ملاً اعلی افتخار نمایم که کمترین خادم یاران جمال ابهی هستم و در ملکوت ابهی مباهات می‌کنم که کهین چاکر دوستان اسم اعظمم. پس تو نیز افتخار کن و مباهات نما. " (مکاتیب، ج ۸، ص ۱۳۵)

لوحی است معروف از الواح مزاح‌آمیز حضرت عبدالبهاء خطاب به مشهدی علی قهوه‌چی. "هوالبهی ای خادم احبّاءالله، ای غاصب حقّ عبدالبهاء، خدمت یاران و خادمی دوستان منصب ابدی و مأموریت سرمدی این عبد است و تو منصب مرا غصب نمودی و در کمال دلیری مشی و حرکت می‌نمائی. از خدا بترس، این رداء من است چرا در بر نمودی و این تاج من است چرا بر سر نهادی؟ یا عهد وکالت می‌کنی که بالنیابه از من در کمال خضوع و خشوع به خدمت احبّای الهی قیام نمائی و از ادعای اصالت بگذری و یا آن که شکایت به قاضی شهر و مفتی قصر می‌نمایم. الحمدلله مجتهدین بسیار. به یک نقض عهد رشوت، هر حکم می‌توان گرفت. والسلام. عع" (مائده آسمانی، ج ۵، ردیف الف، باب دهم)

۹- بیان یکی از اسرار برای یکی از ابرار: بیان مکنونات قلب و برملا کردن اسرار و رموز پنهان در ژرفنای دل برای دوستان راستان در بندگان شور و شعفی می‌افکند تا به آنچه که مولایشان خواسته قیام کنند و آنچه را که او اراده فرموده عملی سازند. در خطابی به جناب عندلیب می‌فرمایند، "چون آن جناب اهل راز این عبد هستی، لہذا از اسرار بیانی نمایم و آن این است که این عبد را نہایت آمال و آرزو این است کہ عبودیت خویش را در آستان مبارک در جمیع عوالم ثابت نمایم و این عبودیت محضہ را بہ هیچ رتبہ و مقامی تبدیل نمایم. آنچه از عبودیت این عبد ذکر شود سب مسرت دل و جان است و علت روح و ریحان ... آزادی این عبد در این بندگی است و عزت مقدّس‌اش در عبودیت آستان مقدّس ... قلم آن جناب باید ترجمان قلم این عبد باشد و آنچه از این قلم ترشح نماید از آن قلم بتراود، یعنی در ذکر عبودیت این عبد، قلم آن جناب انشاء اللہ آیت عظمی گردد، این است کہ می‌فرماید

تا نگردي فانی از وصف وجود ای مرد راه کی چسی خمر بقاء از لعل نوشین نگار
لہذا قصیدہ‌ای کہ تازه بجهت عشق آباد انشاء فرمودہ‌اید، این را تبدیل بہ قصیدہ ذکر بندگی و عبودیت این عبد نمائید، یعنی از بدایت تا نہایت ذکر عبودیت این عبد بہ آستان مقدّس باشد. بہذا یفرح روحی و ینشرح صدری و تنتعش نفسی و ہذا سدرتی المنتہی و مسجدی الاقصی و جنتی المأوی و ہذا مذہبی و دینی و طریقتی و حقیقتی و حیات و نجات مند ہومۃ اظفار." (مکاتیب، ج ۵، صص ۲۱۵-۲۱۷)

۱۰- فانی محض بودن هیکل مبارک: اگرچه در باب عبودیت وجود مبارک، بیانات بسیار از قلم آن حضرت صادر شده است، اما، برای رعایت اختصار بہ یک نکته دیگر اشارہ می‌شود. حضرت عبدالبهاء خود را در مقابل احباء نیز فانی می‌دانند چه رسد بہ این کہ از برای خود مقامی بخواهند یا رتبہ‌ای بطلبند. در مقامی می‌فرماید "این عبد خود را در نزد عبدی از عباد مخلصین او فانی می‌بیند و مضمحل و دانی می‌شمرد و گمان وجود را شرک محض می‌داند. با وجود این فنا و اضمحلال چگونه تصوّر مقامات و مراتب نماید. قطره را چه شأنی از نسبت خویش بہ دریا دم زند و ذرّہ را چه جسارت کہ از ارتباط خود بہ آفتاب شرح دهد. کلّ عباد لہ و کلّ بامرہ یعملون." (مکاتیب، ج ۸، ص ۲۴۸)

۱۱- هرکس عبودیت عبدالبهاء را تأویل کند از نصوص عدول کرده

است: حضرت عبدالبهاء هر ندایی را که جز عبودیت آن حضرت سخنی گوید یا تأویل نماید یا تفسیر کند به شدت مورد انتقاد قرار می‌دهند حتی به حزب شیطان تشبیه می‌کنند و سبب ضلالت و گمراهی بندگان خدا می‌دانند. در لوحی با مطلع "ای یاران عزیز عبدالبهاء آن دلبر بی‌همتا تحمل هر جفائی فرمود..." می‌فرمایند، "امیدم چنان است که آن یاران الهی مؤید و موفق گردند و به نصوص الهیه تمسک جویند؛ ابداً تأویل نکنند و تفسیر نمایند؛ نصّ صریح ظاهر ظاهر را گیرند و به اوهام هادم بنیان نپردازند. مثل بعضی سبک‌مغزان کور فرقان که نصّ قاطع شریعت‌الله را متروک و مهمل گذاشتند و تأویلات وهمیه مطابق نفس و هوای خود نمودند. آن قوم حزب شیطانند و سبب ضلالت انسان. عبدالبهاء بنده بنده بهاء است. هر کس غیر از این گوید از اهل ضلالت و هوا است. البته از او اجتناب نمائید."

۱۲- عبودیت و تهمت ادعای ربوبیت: طلعت میثاق که همیشه طوق بندگی حضرت بهاء‌الله را به گردن انداخته و به آن افتخار فرمودند، مدتی در مقابل افتراهای ناقصین سکوت اختیار کردند و زمانی که خود آنها به نشر اوراق ناربه پرداختند، زبان گشودند و نکاتی را برملا ساختند. از آن جمله این لوح مبارک است که "آهنگ عبودیت است که جهان را به اهتزاز انداخته و بانگ محویت و فنای عتبه کبریا است که خاور و باختر را به حرکت آورده؛ با وجود این نفوسی که به اثر کلک خویش و مهر و امضاء به عبارتی رکیک شلیک ربوبیت زدند و خویش را شمس‌الله الاکبر نامیدند و «کلّ شمس عنده من کلّ صغیر اصغر» گفتند و جمال مبارک تیشه بر ریشه این ادعا زد و بصریح عبارت فرمود «اگر آنی از ظلّ امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود»، وسیله‌ای نیافتند که این بنده آستان را متهم کنند جز این که زبان به بهتان گشایند که فلان ادعای ربوبیت دارد. آیا هدیانی اعظم از این می‌شود؟ لا والله. قطع نظر از جمیع بشر، حجر و مدر و شجر شهادت دهند که عبدالبهاء را آرزویی جز عبودیت آستان نه." (مکاتیب، ج ۶، ص ۱۸۵)

مرجعیت هیکل مبارک

حضرت عبدالبهاء اگرچه به عبودیت خود افتخار می‌کند و هیچ شأن و مقامی از برای خود نمی‌طلبند، اما این سبب نمی‌شود که از وظیفه‌ای که حضرت بهاء‌الله برای آن حضرت تعیین کرده‌اند و مواهبی که به ایشان عنایت کرده‌اند سخن نگوید. قلمشان ملهم است، واقف به اسرار قلوبند، میل ندارند احدی ایشان را امتحان کند، باید احباء از ایشان اطاعت کنند، آنچه که از قلم مبارک صادر شود همان صحیح است و مصون از هر خطایی. لہذا باید از کلام مبارک استعانت نمود و به ذکر مواردی چند پرداخت:

۱- امتحان کردن حضرت عبدالبهاء: گاهی غفلت بشری باعث می‌شود که آدمی

به فکر امتحان کردن خدایش بیفتد و عباد مخلصینش را بیازماید و مرکز مصون از خطایش را در بوتۀ آزمایش بگذارد. حضرت عبدالبهاء احباء را از این کار منع می‌کنند، چه که در شأن بنده نیست که خدای را بیازماید، بلکه خداست که باید عبادش را امتحان نماید. خطاب به یکی از احباء که قصد داشته ایشان را امتحان کند می‌فرماید "ای جویندۀ حق یابنده شو تا پابنده گردی. زنهار امتحان منما زیرا کفۀ میزان تحمّل این ثقل اعظم ندارد و زنجیر و حبل متین گسیخته شود، ترازو را خورد و ریز نماید؛ میزان خلق مانند خردل است، امتحان حق بمثابة جبل. خردل تحمّل جبل نتواند، البتہ مضمحل گردد. اما انشاءالله تو گوش هوش باز است و به نشانه و اشاره البتہ به مقصودت پی می‌بری." (مکاتیب، ج ۸، ص ۷۶) و خطاب به یکی دیگر از احباء که در این سبیل قدم برداشته بود، خود را "میزان الامتحان" می‌نامد و داستان حضرت امیر علیه‌السلام را تعریف می‌کنند که شخصی از ایشان خواست که اگر به خداوند ایمان دارند خود را از بلندی پرتاب کنند. حضرت امیر فرمودند که "هر عالی دانی را باید امتحان نماید نه هر کس در هر جا. للمولی أن یمتحن العبد و لیس للعبد أن یمتحن المولی." و در ادامه کلام ذکر قبایل عرب را می‌فرمایند که قصد داشتند حضرت رسول را بیازمایند. (مکاتیب، ج ۸، ص ۲۱۷)

گاه احساس می‌شود که هیکل مبارک از کسی که می‌خواهد ایشان را امتحان کند می‌رنجد اما با لحنی شفقت‌آمیز او را متنبه می‌سازند که چنین نکند، "یا من یمتحن عبدالبهاء لیس لک أن یمتحن عبداً متضرعاً الی‌الله. أمقرئت فی کتاب القوم من اعظم العرفاء أنه لا يجوز لطالب الحقيقة أن یمتحن المطلوب من يدعو الی الله مع ذلک

اقول لك الحق و التفت الى الاشارة بكنایة العبارة... " و بعد به بیان مقصود می‌پردازند.
(مکاتیب، ج ۴، ص ۱۹۸)

حضرت عبدالبهاء به کسی که ایشان را امتحان نماید جواب نمی‌دهند، مگر آن که نظر به زحمات عبدی مؤمن مبادرت به جواب فرمایند^۱ تا به حال چنین واقع نشده که نفسی در مقام امتحان از بنده‌ای از بندگان چیزی طلبد و یا سؤالی نماید، جواب بشنود. در آیات قرآن ملاحظه نمائید. اما این عبد نظر به زحمات ضجیع آن جناب و همت بلندش در خدمات مسجونین و اسراء و تحملش انواع بلايا و شماتت اعداء، با وجود سؤال از روی امتحان، جواب مرقوم نمود. " (مکاتیب، ج ۶، ص ۳۲)

۲- **ملهّم بودن قلم هیکل مبارک:** هیکل مبارک گاه به تعریف از قلم خود می‌پردازند و آن را شکرریز و قندبیز و شهدآمیز می‌خوانند، چه که گاه لازم است که به اثر قلم باید حرارت بخشید و به حرکت آورد، "جوابی از پیش مرقوم گردید و ارسال شد. حال مجدداً مرقوم می‌شود، زیرا حرارت به تبرید تسکین نیافته، چاره جز تسخین^۳ نیست. بلکه به این واسطه تسکین یابد؛ اگرچه تسکین خمودت آرد و بر جمودت افزاید. لهذا این قلم شکرریز است و قندبیز و شهدآمیز؛ زیرا حلویات از مسخّنات است نه مبرّدات. " (مکاتیب، ج ۹، ص ۶۲) و لابد بر این است که "آنچه از قلم میثاق صادر، یقین بدان محقق و ظاهر خواهد شد. " (مکاتیب، ج ۷، ص ۱۵۶) البته آنچه حضرت عبدالبهاء از ذات الهی بطلبند اجابت خواهد شد و عجز و زاری ایشان در درگاه جمال ابهی مقبول واقع خواهد گشت، "شبهه‌ای نیست که عجز و نیاز این عبد در درگاه کبریا مقبول خواهد شد. " (مکاتیب، ج ۷، ص ۴۰) و در این مورد ابدأ شک نباید داشت چه که "یقین است که رجای عبدالبهاء در ساحت کبریا روا خواهد گشت. " و بر ملهّم بودن قلم خود شهادت می‌دهند "الحمد لله آنچه از قلم این آواره در دو سال سه سال پیش صادر، جمیع در عرصه وجود حال جلوه نمود و اسرار هویدا گشت، تا کلّ بیدار گردند و هوشیار که این قلم مؤید و ملهّم است. " (مکاتیب، ج ۵، ص ۱۶۰)

هیکل مبارک در مواضع متعدده وقایعی را پیش‌بینی فرموده‌اند و بعد از وقوع اظهار تأسّف می‌فرمایند که احدی توجه ننمود.

^۳ تسخین = گرم کردن، حرارت بخشیدن

شاید بی‌مناسبت نباشد که نقل بیان حضرت عبدالبهاء در بارهٔ بیان خودشان از خاطرات نه‌سالهٔ عکا (ص ۵۲۱) در تأیید نکتهٔ فوق ذکر شود، "بارها می‌فرمودند من دعوی معصومیت نمی‌کنم. من اول گناهکار (استغفرالله)؛ اما جمال مبارک موهبتی به من عنایت فرموده‌اند که هر چه بگویم همان است."

۳- **لزوم اطاعت از این قلم:** بنابر این، از این قلم که موجب وحدت بین احبّاء است باید اطاعت نمود، چه که منصوص است. هیکل مبارک می‌فرمایند، "در مراتب عرفان و بیان آنچه از این قلم صادر بیان کن؛ چه که هر کس به آن مأمور، تا کلّ در ظلّ کلمهٔ واحده جمع گردند. چه که مرجع کلّ الیوم منصوص است." (مکاتیب، ج ۴، ص ۳۴) این اطاعت مشروط به هیچ شرطی نیست، "جمال مبارک به قلم اعلیٰ عهد وثیقی و میثاق عظیمی تأسیس نمود و بموجب عهد و میثاق باید کلّ اطاعت و انتقاد نمایند؛ مفری از برای نفسی باقی نگذاشتند و به شرطی مشروط نفرمودند. لهند، در هر امر مهمّی که تعلق به عموم دارد، باید احبّای الهی استیذان نمایند و اجازه طلبند و آنچه از قلم میثاق صادر، مجری دارند." (مکاتیب، ج ۸، ص ۲۳۵)

۴- **این قلم نشانی از فضل الهی است:** آنچه که از قلم مبارک صادر می‌شود نشانه‌ای از فضل الهی است. هیکل مبارک بر این نکته شهادت می‌دهند "فضل حضرت ربّ جلیل را ملاحظه فرما که چه قدر عظیم است، وجودش چه قدر بدیع که این عبدالبهاء در این وقت که شمس سماء آفل و انجمن گروه مختلف حافل، خامه برداشته و روی از کلّ برتافته و به یاد تو مشغول گشته... " (مکاتیب، ج ۶، ص ۴۴) و البته شکی نیست که لوح حضرت عبدالبهاء ورقه آزادی در ملکوت ابهی است، چه که خود گواهی می‌دهند بر این موضوع، "این خامه به یاد تو مشغول گشت و این نامه به نام تو صدور یافت. اگر دیدهٔ جان باز کنی و به ملکوت جانان نگری، ملاحظه نمائی که این خطّ آزادی است که در ملکوت الهی به آن بار خواهی یافت و از این ظلمتکدهٔ ترابی چون به عالم نورانی پرواز نمائی به خلوتگاه حق خواهی شتافت." (مکاتیب، ج ۵، ص ۵۹)

۵- **سؤال از حضرت عبدالبهاء:** بی‌گمان هر معضلی از مسائل الهیه را باید از مبین منصوص پرسید، چه که قلمش ملهم است و خود واقف بر اسرار و رموز الهیه و خود به آن شهادت می‌دهد، "اگر چنانچه در مسئله‌ای از مسائل الهیه شکّ و شبهه‌ای واقع، از این اسیر زندان فحص و استفسار نمائید." (مکاتیب، ج ۶، ص ۱۹۸) اما هر سؤالی را نباید

مطرح ساخت و ابتدا باید به آثار الهی رجوع نمود و چون جواب یافت نشد، به طرح آن مبادرت نمود، "ای بنده جمال ابهی مسائلی که سؤال نموده بودی ابدأ فرصت جواب نه. در هر روز مکاتیبی می‌رسد که در آن صد سؤال هست. عبدالبهاء با جمیع این مشاغل و غوائل که فرصت تنفس ندارد و مسجون و اسیر و از جمیع جهات هجوم متتابع، چه از داخل و چه از خارج، و این سؤالات اکثر جوابش در کلمات موجود ... این مسائل جمیع در کتب و الواح موجود؛ مراجعه به الواح الهی نمایند. اگر چنانچه مشکل حل نشد، آن وقت سؤال کنند، نه این که هر نفس آنچه به خاطرش خطور نماید، بدون مراجعت الواح الهی سؤال جدید نماید و جواب جدید خواهد." (مکاتیب، ج ۸، ص ۲۵ / مکاتیب، ج ۹، ص ۵۴) البته هیکل مبارک سؤالات مطروحه را در همان نامه به اختصار جواب داده‌اند. اما گاهی نیز جواب نمی‌دادند و به ملاقات حضوری موکول می‌فرمودند "ای حضرت حاجی علی مکاتیب متعدده شما که سؤال از مسائل متعدده بود؛ در صورتی که فرصت تحریر یک کلمه نه، چگونه قلم عبدالبهاء به تشریح و تلویح و تصریح این آیات بپردازد. به جان عزیزت که ابدأ فرصت نیست. این موقوف بر آن است که شفاهاً جواب داده شود، والا به تحریر ممکن نه. وقت ندارم." (مکاتیب، ج ۹، ص ۲۴۹)

۶- **وقوف بر اسرار:** هیکل مبارک بر اسرار قلوب واقف بودند و امور را حتی از راه دور ملاحظه می‌کردند. حتی نامه سفید را در مرتبه‌ای جواب دادند. نفس هیکل مبارک می‌فرمایند، "همچه گمان منما که چیزی مستور و مجهول است و امری غیرمعلوم. مکتوب ممهور ساده نگاشته و در آن نقطه‌ای نگذاشته از طهران ارسال شد و آنچه منوی ضمیر کاتب و نامق بود و مطلب راقم، جواب مرقوم گردید." (مکاتیب، ج ۶، ص ۱۷۷) البته گاه نظر به رأفت کبری ستر می‌فرمایند، اما غافلان حمل بر غفلت می‌کنند، "از جمله بلاء، بی‌وفایان ناقضان که بظاهر نزد یاران اظهار ثبوت می‌نمایند و در باطن خفیاً ترویج نقض می‌کنند و تیشه بر بنیان الهی می‌زنند و گمان دارند که عبدالبهاء غافل است و امر بر او مشتبه می‌شود. مقصود ایقاز آن جناب است که بیدار باشید که شخصی در طهران هست که الآن پنج شش سال است که خفیاً با ناقضین راه دارد و ترویج نقض در سر سر می‌نماید و عبدالبهاء محض ستاری سکوت می‌کند که شاید متنبه گردد و از این جفا و خطا دست بردارد. او، برعکس، توهم اثتبه در حق

عبدالبهاء می‌نماید ... در کمال مهربانی نصیحت کنید که ... گمان منما عبدالبهاء بیش از این تحمّل نماید زیرا نفوس دیگر نیز در خطر افت‌ند." (مکاتیب، ج ۵، صص ۲۲۹-۲۳۰)

۷- **لزوم کسب رضایت مبارک در اجرای امور:** اگرچه باید در امور سعی و کوشش کرد، اما اگر تأیید نرسد، کار انجام نشود و توفیق رفیق نگردد. رضایت حضرت عبدالبهاء شرط پیشرفت در امور است، "هیچ نفسی به سعی خود کاری از پیش نبرد. عبدالبهاء باید راضی باشد و امداد نماید." (مکاتیب، ج ۷، ص ۳۷)

۸- **اجرای امور به حکمت:** هر کسی به خیالی است و هر نفسی در تلاشی. اما، طلعت میثاق در انجام‌دادن امور حکمتی را به کار می‌برند که دیگران از آن خبر ندارند و فقط در عاقبت کار متوجه می‌شوند که کاری انجام شده و توفیقی حاصل شده است. یکی از آن موارد ترقی نسوان است. در لوحی می‌فرمایند "من در سعی و کوشش‌م که عالم نساء را به عون و عنایت جمال مبارک چنان ترقی دهم که کلّ حیران مانند، یعنی در روحانیت و فضائل و کمالات انسانیت و معرفت ... عبدالبهاء جمیع امور را بحکمت ترتیب می‌دهد؛ مطمئن باشید. عاقبت خود شما خواهید گفت ما هذه الحکمة العظمیٰ." (مکاتیب، ج ۷، صص ۳۶-۳۷)

۹- **رؤیای صادق:** اگر توفیق دست دهد و هیکل مبارک در رؤیا رویت شود، آن رؤیا صادق است و دالّ بر موهبت خداوندی، "شکر حضرت ربّ قیوم را که از موهوم رستی و در ظلّ عنایت جمال ابهیّ حضرت معلوم در آمدی؛ رؤیای صادق دیدی و عبدالبهاء را مشاهده نمودی و به خدمت امرالله قیام کردی؛ قدر این موهبت بدان و تا جان در بدن است شکرانه نما." (مکاتیب، ج ۷، ص ۱۸۶)

۱۰- **قدرت بیان هیکل مبارک:** حضرت عبدالبهاء بعد از آزادی از زندان و عزیمت به مصر با قدرت بیان خود نفوس را مجذوب نمودند و خود به این موضوع گواهی می‌دهند، "به مجرد ورود اسکندریه اعلاء کلمةالله شد و آهنگ ملکوت ابهیّ بلند گشت. جمیع جراید مقالات متعدده نوشته بعضی نهایت ستایش نمودند و بعضی فریاد برآوردند که ورود این شخص به این بلاد زلزله بر ارکان دین افکند و سبب توهین قواعد و آداب قدیم شود، زیرا به هر نفسی رسد او را منجذب نماید و در هر محفلی دم بگشاید سبب تصدیق منکرین گردد و هنوز جرائد مقالات مفصله می‌نگارد تا بعد چه

شود." (لوحی با عنوان "امریکا، احبّاء و اماء رحمن، علیهم و علیهن البهء الابهی، هوالله ای یاران و اماء رحمن، چون پادشاه مخلوع...")

۱۱- **مخالفت با حضرت عبدالبهاء اعظم انحراف است:** حضرت عبدالبهاء بعد از صعود جمال مبارک نام اخوی خود را، که بعدها ناقض شد، با احترام ذکر می‌کردند. فی‌المثل در لوحی خطاب به جناب سمندر می‌فرمایند، "جواب عرائض آن جناب از حضرت غصن‌الله الاکبر و حضرات غصنین ابدعین اطهرین انورین ارسال شد." (آیات بیانات، ص ۳۲۹) اما، او کمر به مخالفت حضرت عبدالبهاء محکم بیست و چنان قیامی کرد که با دشمنان امر همدست شد و انواع بهتان‌ها را به طلعت میثاق وارد کرد. حضرت عبدالبهاء در لوحی به این انحراف او اشاره کرده خود را "مظلوم آفاق" خواندند. این لوح در جواب شخصی صادر شد که معنای "بعد الاعظم" را که در کتاب عهدی آمده از ایشان سؤال کرده بود. در این لوح که مصدر به "تبریز، ارومیه، جناب وحید، حضرت لسان حضور علیه بهاء‌الله الابهی" است، می‌فرمایند، "چه انحرافی اعظم از تکفیر مرکز میثاق است؟ چه انحرافی اعظم از تألیف رسائل شبهات و نشر در آفاق بر ضدّ مرکز عهد است؟ چه انحرافی اعظم از افتراء بر عبدالبهاست؟ چه انحرافی اعظم از اتّفاق با اعدای عبدالبهاء است؟ ... این انحراف نیست، بلکه به جمیع قوی مخالفت و بغضاء و عداوت به عبدالبهاء مظلوم آفاق است، دیگر "بعد الاعظم" چه حکمی دارد."

۱۲- **جواب سؤال قبل از وصول آن:** حضرت عبدالبهاء در لوحی با عنوان "شیراز، جناب بشیرالهی علیه بهاء‌الله الابهی، هوالله ای ثابت بر پیمان نامه آن جناب رسید..." به تفصیل توضیح می‌دهند که چگونه قبل از وصول نامه محتوی سؤال به آن جواب داده‌اند "این مکتوب در پانزدهم رمضان رسید و جواب در بیست و یکم شعبان ارسال گردید، یعنی صدور جواب بیست و چهار روز قبل از وصول سؤال بود؛ البتّه تا به حال رسیده است. فی‌الحقیقه وصول سؤال به بقعه مبارکه مقارن وصول جواب به آنجا است. انّ فی ذلک لایة باهره و عبرة و افره للمتقرّسین. در نهم شعبان از شیراز مکتوب شما صادر و در بیست و یکم شعبان از اینجا جواب ارسال شده است. فاصله دوازده روز است و این دوازده روز نیز بجهت آن است که جواب مرقوم می‌شود و جناب میرزا منیر مرقوم می‌نمایند و از کثرت غوائل و شواغل ارسال اجوبه بعد از تحریر چند روز تأخیر می‌شود... پس چون بدقت ملاحظه نمائید یوم صدور سؤال از شیراز جواب از

بقعه مبارکه ارسال شده است. انّ هذا لهو الحقّ المعلوم. اگر انصاف باشد همین برهان کفایت است، علی‌الخصوص که جواب اول صادر شده بود، دوباره جواب ثانی صادر گشت. این جواب ثانی مقارن سؤال ثانی است."

۱۳- حضرت عبدالبهاء نمونهٔ تحمّل بلایا: هیکل مبارک در هر موردی مثل اعلای اهل بهاء و سرمشق یاران وفادارند، حتّی نحوهٔ تحمّل بلاها را نیز می‌آموزند، "از فضل خداوند مهربان امیدوار است که یاران مقاومت مصائب بی‌پایان نمایند و مانند عبدالبهاء در هر دمی دل و جان فدای جانان کنند، از هیچ بلائی نلغزند و به هیچ مصیبتی نلرزند و صمت و سکون نپسندند." (منتخبات مکاتیب، ج ۳، ص ۱۳۷) در هنگام نزول بلایا اگر به حضرت عبدالبهاء اندیشه شود و حضرتش در نظر آید، البتّه هر مشکلی آسان گردد، "رحمات و مشقّات در نزد عبدالبهاء معلوم و مشهود. تحمّل و اصطبار لازم و صبر و قرار واجب. قدری در بلایا و مصائب عبدالبهاء تفکّر نما؛ هر مشکلی آسان گردد و هر جفائی مثل وفا دیده شود، زیرا بعد از صعود آن دلبر مهربان، نفس راحتی بر کلّ حرام." (منتخبات مکاتیب، ج ۳، صص ۱۵۱-۱۵۲). زمانی که عبدی مشقّاتش مضاعف می‌گردد، هیکل مبارک خود را مثال می‌زنند و او را به تأسّی از خود دعوت می‌فرمایند، "از صدمات شدید و امتحانات عظیمه که بر شما وارد گشته نهایت حزن و کدورت حاصل گردید. تأسّی به عبدالبهاء کن ملاحظه نما که از زمان طفولیت تا نهایت در بلایا و محن شدید بوده. یک بلیّهٔ او چهل سال حبس عکّا است و بر این قیاس کن؛ لکن همیشه صبور و شکور بود و این بلایا را بنهایت سرور تحمّل می‌نمود." (منتخبات مکاتیب، ج ۳، ص ۱۵۳)

۱۴- حضرت عبدالبهاء مثل اعلی: بسیار دیده و شنیده‌ایم که حضرت عبدالبهاء مثل اعلای امر بهاء هستند و باید از ایشان تبعیت نمود یا باید چون ایشان بود. اما این کلام را از خود آن حضرت نیز بشنویم که در بحبوحهٔ هجوم بلایا در ارض اقدس به یاران توصیه می‌فرمایند، "ای یاران الهی شما تقیّد به حوادث بقعهٔ مبارکه نداشته باشید و ابداً تفکّر نکنید. آنچه واقع شود خیر است ... شما به کار خود مشغول شوید و به هدایت خلق پردازید و نفوس را به خُلق و خوی عبدالبهاء تربیت نمائید و بشارت ملکوت ابهی به خلق برسانید ... و در محبّت الهی و تعلق به عبدالبهاء هر بلا و مصیبتی را قبول نمائید؛ تحمّل شماتت اعداء کنید و صبر بر ملامت اهل جفا؛ پیروی عبدالبهاء نمائید و

در هر دمی آرزوی جانفشانی در سبیل جمال ابهی کنید... " (مکاتیب، ج ۴، صص ۱۲۶-۱۲۷)

آرزوهای حضرت عبدالبهاء

هر نفسی را آرزویی است و هر بنده‌ای را از درگاه خداوند خواسته‌ای که امیدوار است رجایش مقرون به اجابت مولایش گردد و دستش چون به ساحت حق دراز شود، هنوز فرود نیامده، نظر به فضل بیکران حضرتش، آرزوی عبد تحقق یافته باشد. اما آرزوهای حضرت عبدالبهاء با بندگان متفاوت است. نه مال و منال دنیا را خواهد، نه آسایش جهان را طلبد، نه تفریح و تفرج آرزو کند، و نه امیدی به ساختن قصرها و کاخ‌ها دارد. بلکه آرزوی او در عوالم روحانی است، اما عجبا که به لسان بندگان می‌گوید که اینها آرزوی اوست و امید دارد که این آرزوها برآورده گردد. هر یک از این آرزوها راهنمایی است برای ما که در تحقق آنها از جان و دل بکوشیم تا برآورده گردند. از قلمش عون و مدد می‌طلبیم و به ذکر این آرزوها می‌پردازیم:

۱- **تزیین هیاکل انسانی به خلعت رحمانی:** یکی از بزرگترین آرزوهای حضرت عبدالبهاء هدایت گم‌گشتگان است و راهنمایی گمراهان تا مگر بندگان خداوند به صراط مستقیم راه یابند و طریق ورود به ملکوت را بیابند، "نهایت آمال و آرزوی این عبد این است که هیاکل انسانی به خلعت رحمانی مزین گردد و قلوب به نور هدایت کبری روشن شود." (مکاتیب، ج ۸، ص ۴۱)

۲- **اشراق شمس حقیقت:** مجهودات حضرت عبدالبهاء در سراسر عمر مبارک برای اشراق شمس حقیقت بود تا که جملگی از پرتو انوار آن بهره و نصیب برند. در لوحی خطاب به احبای ارض ق می‌فرمایند "عبدالبهاء را سرور و فرحی جز انتشار انوار صبح احدیت نه و آرزویی بغیر از پرتو اشراق شمس حقیقت نیست." (مکاتیب، ج ۸، ص ۶۳)

۳- **خدمت احبّاء:** قبلاً در مورد عبودیت و خدمت به کلام مرکز میثاق اشاره شد. در اینجا آن را منتها آرزوی خود بیان می‌فرمایند "این عبد را منتها آرزو این است که در خدمت دوستان جمال ابهی خادم صادق گردم و چاکر موافق؛ شب و روز دامن خدمت بر کمر زنم و از شجره وجود ثمر برم. قامتی که در خدمت دوستان خمیده نگردد خشب

سَنَدَه است و قَدّی که در تحمّل مشقّت یاران منحنی نشود اعجاز نخل خاویه است." (مکاتیب، ج ۸، ص ۷۹)

۴- **جانفشانی در میدان قربانی:** حضرت عبدالبهاء در موارد مختلف به شهادت احبّای جان‌نثار غبطه می‌خورند و آرزو می‌کنند که همراه و همگام آنان باشند. مثلاً وقتی در لوحی از الواح درباره سرّ فدا سخن می‌گویند و به شرح شهادت جناب روح‌الله می‌پردازند، آرزو می‌کنند که "یا لیت کنت معه فافوز فوزاً عظیماً." لذا، احبّاء را به جانفشانی دعوت می‌کنند که "ای فرخنده رخی که به خون شهادت گلگون گردد و ای مبارک گردنی که در سبیلش اسیر زنجیر شود. نهایت آمال این عبد آستان جمال ابهی جانفشانی در میدان قربانی و البهء علی کلّ من انفق روحه و سرع الی مشهد الفدا فی سبیل الله." (مکاتیب، ج ۸، ص ۸۸) این آرزو را در لوح دیگری که شهادت جناب محمدجعفر صباغ در آن ذکر شده نیز عنوان فرموده‌اند "عبدالبهاء بنهات آمال آرزوی آن تیر نماید و مشتاق زخم شمیر در سبیل نیر منیر است." (مکاتیب، ج ۹، ص ۲۱) و زمانی که یکی از یاران تمنای شهادت می‌نماید، ایشان با او هم‌آواز می‌شوند و آرزوی او را آرزوی خود می‌دانند "نامه شما رسید. خلوص تیت و خواهش شهادت سزاوار ستایش است. ولی این حالت، خود عین شهادت است. شکر کن خدا را که چنین روش و سلوکی داری و چنین انجذاب آسمانی در دل حاصل نموده و به چنین حالت خوشی موفّق گشتی. این آرزوی تو اعظم آرزوی عبدالبهاء است. امیدواریم که هر دو به آن موفّق شویم." (یاران پارسی، ص ۱۲۴)

۵- **ممتاز بودن احبّاء:** در الواح متعدّد زيارت می‌کنیم که حضرت عبدالبهاء توصیه می‌فرمایند که احبّاء باید از جمیع ممتاز باشند و در این لوح آن را به صورت آرزو برای دو تن از احباب مطرح می‌کنند "به درگاه جمال مبارک عجز و لابه نمودم و تصرّع و زاری کردم که شما را به فضل و جود خویش از بیگانه و خویش ممتاز نماید و بر امر مستقیم و ثابت بدارد ... این آرزوی عبدالبهاء است. امیدم چنان است که به آن مؤید و موفّق گردید." (مکاتیب، ج ۸، ص ۸۳)

۶- **وصول احبّاء به اعلی افق کمالات معنوی:** عمری تلاش و کوشش و صبر و بردباری در هدایت بندگان حضرت باری فقط برای آن است که بندگان به مراتب عالیّه صعود نمایند و در این میان آنها که ایمان آوردند، باید که این آرزو هیکل مبارک را

برآورده سازند که فرمودند "از فیض حضرت ایزد پاک شما را دلی تابناک خواهم و جانی لطیف و روانی منیر جویم و آرزوی دل و جان آن است که در این سبیل طیّ مراتب وجود نموده به اعلیٰ افق کمالات معنویّه و ذروه فضاائل انسانیّه واصل گردید تا سائر مردم مشاهده کنند که بندگان حضرت دوست چگونه روشن و درخشنده و تابانند. این است نهایتِ آمال؛ این است اعظم موهبت حضرت ذوالجلال." (یاران پارسی، ص ۸۰) و لابد بر این است که این اعتلاء و ارتقاء را اثری و ثمری، بقوله الاحلی "عبدالبهاء را نهایت آرزو ترقی روحانی و انجذابات وجدانی احبّای رحمانی است و به هر وسیله آنان را کامرانی طلبم تا هر یک در این بهشت برین گلی معطر گردد و به روایح طیّبه تزیین یابد. امیدم چنین است که به فضل نور مبین روحی تازه یابید و به قوتی بی‌اندازه موفق شوید." (یاران پارسی، ص ۱۷۲)

۷- **جشن و سرور احباء:** هیکل مبارک همواره مشتاق بوده‌اند که احباء شادمان باشند و از قید غمها آزاد. در لوحی آن را به صورت آرزو بیان کنند "این مسجون را آرزو آن است که دوستان بزم محبت بیاریند و جشن مسرت مهیا سازند؛ در نهایت شادمانی به موهبت یزدانی کامرانی کنند و بفضل ربّ غفور محفل فرح و سرور مهیا سازند؛ عود و رود ساز کنند و به آهنگ تسبیح و تقدیس دمساز گردند؛ هر روز عیش روحانی ساز کنند و به باده محبت‌الله نشئه بدیعی آغاز نمایند." (م کاتب، ج ۸، ص ۱۸۳) برای تسریع خاطر احباء حتی کارها را زمین می‌گذارند تا به لوحی یا مکتوبی دلی را شاد بدارند و آرزوی سرور احباء را بیان کنند "هوالله ای زائر مشکین نفس چند نامه بواسطه شما مرقوم گردید و با وجود عدم فرصت بدون مهلت نگاشتم. حال شما گریه و زاری فرمودید و جناب آقای میرزا حیدرعلی را شفیع کردید. چاره جز نوشتن نه. کارهای خود را گذاشته و به تحریر این نامه پرداخته؛ قاعده این است که نامه غائبانه صدور یابد، به شخص حاضر کسی تحریری نگارد مگر این که شما بفرمایید من حاضر غائبم. به قول شیخ حافظ می‌بینمت عیان و سلامی می‌فرستم. این بیان من باب مزاح است والا آنچه سبب سرور یاران است منتهی آرزوی عبدالبهاء است و علیک البهائ الابهی عع" (یاران پارسی، ص ۲۷۵)

۸- **وحدت شمل اهل بهاء:** از قلم مرکز میثاق مکرراً در مورد لزوم حصول وحدت در جمع اهل بهاء بیانات مبارکه صادر شده است. در موردی نیز این توصیه را به

صورت آرزو مطرح می‌فرمایند "این زندانی را آرزو چنان که در میان یاران دو عنوان نماند؛ کلیمی و فرقانی گفته نشود؛ عنوان واحد بهائی ماند؛ زیرا کلّ امواج یک بحرند و گل‌های یک چمن ... چه خوش بودی اگر شروق و غرب به یک نام و عنوان مشهور و معروف گردیدی تا وحدت عالم انسانی مانند آفتاب بر باختر و خاور بدرخشد." (مکاتیب، ج ۴، ص ۱۲۸) وقتی که بدانیم از آرزوهای هیکل مبارک الفت و محبت بین احباء است، جمیع در این امر خیر خواهیم کوشید که فرمود "نهایت آرزوی قلب الفت و محبت بین احباء است. امیدم چنان است که تو در این امر خیر بکوشی." (یاران پاریس، ص ۱۷۱)

۹- **شادمانی بازماندگان شهداء:** نظر عنایت هیکل مبارک به شهداء و بازماندگان آنها در الواح و آثار زیارت شده است. آرزوی هیکل مبارک آن است همانطور که احباء شادمانند، بازماندگان شهداء نیز از این سرور بهره‌ای داشته باشند و از آن شادمانی نصیبی "ای یاران وقت شادمانی است و هنگام مسرت وجدانی. از خبر راحت و خوشی و مسرت بازماندگان شهدای الهی بی‌نهایت فرح و مسرت حاصل گردید. نهایت آرزوی عبدالبهاء خوشی و سرور بازماندگان شهداء است. من آرزوی خدمت آنان نمایم و منتهای آلمم این که کاری از دست بر آید که سبب راحت و آسایش آنان گردد." (مکاتیب، ج ۸، ص ۱۹۰)

۱۰- **تشکیل درس تبلیغ:** جناب صدرالصدور با تشکیل درس تبلیغ موجب سرور هیکل اطهر شد، اما با صعود خویش هیکل اطهر را مستغرق در بحر احزان ساخت، به طوری که جایگزینی طلبیدند تا با تداوم کلاس مزبور موجب تسلی قلب هیکل مبارک شود. لذا، این آرزو را با جناب نعیم در میان گذاشتند و به او فرمودند "عبدالبهاء را آرزو و مقصد چنان که این تاج را بر سر تو گذارد تا در محلّ آن بزرگوار نوجوانان را درس تبلیغ دهی و حجت و برهان بیاموزی و دلیل و آیات و اخبار بنمائی، نورسیدگان ملکوت ابهی را تربیت کنی و به فیض ملاً اعلی نشو و نما بخشی." (مکاتیب، ج ۸، ص ۲۳۷)

۱۱- **ملاقات با احبای ایران:** حضرت عبدالبهاء میل به سفر به ایران داشته‌اند و ذکری از آن به میان آورده‌اند. اما این سفر ممکن بود ایجاد اضطراب در ناس نماید، لذا صرف نظر کردند. در مقامی می‌فرمایند "الحمد لله قلوب مرتبط است و نفوس منجذب، لهذا عموم یاران الهی نهایت اشتیاق به ملاقات دارند و دیدار کلّ منوط به آمدن طهران است. اما در این اوقات انقلاب، ورود من سبب اضطراب گردد، زیرا غراب‌های کین در

کمینند و مفسدان منتظر بهانه‌ای چنین. لَهذا با کمال اشتیاق از حضور در این ایام
اعتذار می‌نمایم. ولی اگر به حقیقت نگری من همواره یار و ندیمم و همدم و همنشین.
اگر بجسم دورم، به جان نزدیک و به دل انیس و مونس قدیم. هر محفلی که به ذکر
حق آراسته گردد و یاران در نهایت محبت الفت نمایند، البته جان و دل عبدالبهاء حاضر
است و در آن وجد و سرور سهیم و شریک و غائب و زائر. " (مکاتیب، ج ۹، ص ۲۸۲) و
زمانی که عازم سفر امریک بودند بالصّراحه می‌فرمایند که قلب ایشان در شرق است "
قلب من در شرق است، زیرا مطلع شمس حقیقت است و جان و وجدانم به یاد یاران
الهی در ایران خشنود و شادمان. در ایام مصائب و بلا یا یاران شوق جانفشانی نمودند و
تحمل هر صدمه و بلائی کردند، هیچ صبحی راحت نجستند و هیچ شامی آرام
نخواستند ... لَهذا آرزوی عبدالبهاء لقای یاران ایران است، ولی چون موانع مجبره در
میان، لَهذا از خاور به باختر سفر می‌نماید. " (مکاتیب، ج ۵، صص ۱۸۰-۱۸۱)

۱۲- **ملاقات با جمیع احبّاء:** این آرزوی دیدار مختصّ احبّای ایران نیست، که
تفاوتی در میان نه. هر کس مهر عبدالبهاء در دل دارد، میل مولی به دیدار او نیز هست
که فرمود " ای یاران آرزوی دیدار دارید. من بیش از شما طالب دیدارم و امیدوارم که
در سایه آن سرو بهستی در آئیم و یکدیگر را بنوازیم و همدم و همراز شویم و آهنگ
خوشی بنوازیم. " (یاران پارسی، ص ۱۲۵)

۱۳- **ندای به ملکوت‌الله:** شبهه‌ای نیست که حضرت عبدالبهاء ندای به ملکوت را
بلند فرمودند و در ممالک غریبه در کنائس و کلیساها به اعلان امرالله پرداختند، اما باز
هم در الواح نقشه‌های تبلیغی خطاب به احبّای غرب، وقتی که آنها را به سفر به جزائر
پاسیفیک فرا می‌خوانند، می‌فرمایند " ای کاش از برای من میسر می‌شد که پای پیاده
ولو بکمال فقر به آن صفحات مسافرت می‌نمودم و نعره‌زنان در شهرها و دهات و کوه و
بیابان و دریا یا بهاء‌الابهی می‌گفتم و ترویج تعالیم الهی می‌نمودم. ولی حال از برای من
میسر نه، لَهذا در حسرتی عظیم هستم. " (مکاتیب، ج ۳، ص ۲۲) در بیانی دیگر این آرزو
را حیات دل و جان خود می‌دانند " بدان اعظم خدمت ندای به ملکوت‌الله است و این
منصب عظیم را اگر جمیع عالم جمع شوند از انسان سلب نتوانند. لَهذا به این خدمت
عظیم تشبّث نما که عزّتش ابدی است و بقایش سرمدی و این است صفت عبدالبهاء و

این است منتهی آرزوی عبدالبهاء و این است حیات دل و جان عبدالبهاء. " (منتخبات مکاتیب، ج ۳، ص ۱۵۳)

۱۴- **اتساع نطاق امرالله:** رب‌الجنود برای نجات اهل عالم آمد و جان فدا کرد و مرکز میثاقش نیز به او تأسی فرمود و سپس یارانش را هدایت کرد که همان طریق را در پیش گیرند و از او بیاموزند که چگونه ندای ظهور را به دور و نزدیک برسانند تا امر مبارک جهانگیر گردد و کل در ظل آن وارد شوند. خطاب به احبای امریکا می‌فرماید "موقفیت شما حال معلوم نه. امیدوارم که بزودی موقفیت شما زلزله در آفاق اندازد. لهدا، عبدالبهاء را آرزو چنان است که مثل خطه امریک در سائر قطعات عالم نیز موفق و مؤید شوید. یعنی صیت امرالله را به شرق و غرب رسانید و در جمیع قطعات خمسه عالم بشارت به ظهور ملکوت رب‌الجنود دهید." (مکاتیب، ج ۳، ص ۲۰)

۱۵- **مشارکت در بنای مدارس:** از جمله مواردی را که حضرت عبدالبهاء بسیار اهمیت می‌دادند بنای مدرسه بود و اشتغال به تحصیل فرزندان احباء. لذا بنای مکتب‌خانه را خدمتی عظیم می‌دانستند و میل داشتند در بنای آن شرکت نمایند. در یک مورد این تمایل را اظهار می‌فرمایند "... در خدمت امر مبارک بالنفس کوشیدید و دامن همت کمر زدید و در اشکول و بناء مکتب‌خانه بنفس نفیس کار کردید. قسم به جمال قدم که من آرزوی این خدمت می‌نمایم و البته اگر حاضر بودم بالنفس در زمره شما خدمت می‌نمودم و کار می‌کردم و خاک‌کشی می‌نمودم و این را سبب نورانیت وجه در ملکوت ابهی می‌شمردم." (منتخبات مکاتیب، ج ۳، ص ۱۲۵)

۱۶- **آرزوی ممتاز شدن مدارس بهائی:** در بسیاری از آثار حضرت عبدالبهاء تأکید فرموده‌اند که احباء باید ممتاز از دیگران باشند و مدارسشان بهتر از سایر مدارس. حتی در لوحی می‌فرمایند که بنات احباء نباید به مدارس دیگر بروند چه که وهن بر امرالله است. در لوحی در مورد مدرسه تربیت این آرزو را مطرح می‌فرمایند که آن مدرسه ممتاز شود "مسئله مدرسه تربیت نهایت اهمیت دارد. بر جمیع یاران الهی فرض قطعی است که به آن مدرسه خدمت نمایند. این اول مدرسه‌ای است که یاران در ایران تأسیس نمودند و جمیع اقوام می‌دانند که تعلق به یاران دارد. مسامحه و مساهله در امور آن توهین امرالله است ... مختصر این است آرزوی این عبد چنان است که آن مدرسه به تدریج از جمیع مدارس عالم ممتاز گردد؛ دیگر ملاحظه فرمائید که چه

قدر/همیت دارد." (لوحی با مطلع "هوالله ای ثابت بر پیمان نامه شما رسید، فرصت جواب مفصل نیست...")

۱۷- **استماع ندای احبای الهی:** حضرت عبدالبهاء در اسفار غرب به تبلیغ امرالله پرداختند و نفوس خفته را بیدار نمودند و بعد از مراجعت از احبّاء خواستند که آهنگ بدیع را بلند کنند تا ایشان بشنوند "عبدالبهاء در سنین متوالیات به جمیع جهات غرب رفته و در جمیع محافل و مجامع نعره‌زنان تبلیغ امرالله نموده؛ حال باید احبای الهی آهنگ بدیع بلند کنند و در شرق و غرب به تهلیل و تکبیر پردازند و عبدالبهاء استماع نماید. این است نهایت آمال و تمنای این عبد از درگاه احدیت..." (منتخبات مکاتیب، ج ۵، ص ۶۹)

۱۸- **مکاتبه با یکایک یاران:** حضرت عبدالبهاء علیرغم ضیق وقت و کثرت مشاغل مشتاق بودند که با تک تک احبّاء مکاتبه داشته باشند، حتی گاهی که بعضی از آنها نامه نمی‌نوشتند، حضرت عبدالبهاء سؤال می‌کردند که چرا خبری از او نمی‌رسد "ای بی سر و سامان مدّتی است که از شما خبری نرسیده و حال آن که قرار چنین بود که در هر نقطه‌ای هستی نامه بنگاری. اگر در جواب تأخیری یا فتوری حاصل، این از کثرت مشاغل و غوائل و مهالک و مصائب است." (مکاتیب، ج ۸، ص ۴۳) اما، اشتیاق ایشان به مکاتبه با تک تک یاران امری محال بود، زیرا فرصتی در کار نبود که به این امر اختصاص دهند و خود هیکل مبارک آن را بیان می‌فرمایند "عبدالبهاء را آرزو چنان که به هر یک از احبّاء الهی و اماء رحمانی فرداً فرداً نامه‌ای مرقوم نماید ولی جمال مبارک شاهد حال است که ابداً فرصت نیست و این قضیه در این ایام ممتنع و محال، لهذا جمعاً مکتوبی مرقوم می‌شود و مقصد ظهور انعطافات وجدانیه است و روابط روحانیه و این را جمعاً و تفریقاً به نگارش بیان ممکن، لهذا به یک نامه اکتفا می‌رود و شما نیز باید قناعت نمائید." (مکاتیب، ج ۷، ص ۲۱۲-۲۱۳)^۴ و برای آن که مبدا گمان رود که نوشتن نامه دالّ بر فراموش کردن احبّاء است، خطاب به "سمی حضرت مقصود" می‌فرمایند "گمان منما که این زندانی یاران ربّانی را فراموش نماید. اگر در صدور نامه قصور گردد، این از حصول موانع مجبره موفوره است. والاّ عبدالبهاء را آرزو چنان که به یاران هر دم نامه نگارد و به یادر روی و خویشان پردازد." (مکاتیب، ج ۷، ص ۲۳۵)

^۴ مضمون مشابه در صفحه ۲۳۶ کتاب یاران پارسی نیز مندرج است.

مکاتبات با احبّاء

چون ذکری از مکاتبات با احبّاء به میان آمد و سخن در این باب در آثار حضرت عبدالبهاء بسیار است، لذا در این باب نیز نکاتی چند مذکور می‌گردد. قلم مبارک همیشه در کار بود و شدیداً فعال آنچنان که گاه انگشتان خسته و نالان بودند، اما محبت یاران خامه و مداد را به حرکت در می‌آورد و نتیجه آن شد که کثیری از الواح و مکاتیب اینک به این عباد رسیده که راهنمای بندگان است و جوابگوی اشتیاق قلب مشتاقان و دلدادگان. پس باید نکاتی چند نیز در این باب گفت که آن سلطان وفا چه کرد و با احبّاء چگونه راز دل بیان نمود:

۱- **از کار افتادن انگشتان:** گاه آنقدر از قلم مبارک الواح و مکاتیب صادر می‌شد که انگشتان دست بی‌حس می‌گشت و قلم مایه آزار می‌شد "ای ورقه متحرکه مهتره از نفعات الله اصابع از کثرت تحریر از کار و حرکت افتاده؛ قلم حکم نوک خاری یافته، مداد و دوات قریب تمامی است؛ با وجود این به تحریر این ورقه مشغولم." (مکاتیب، ج ۵، ص ۴۲) با آن که انگشتان و ساعد خسته و فرسوده هستند، اما وفای هیکل اطهر باعث می‌شود که اعتنایی ننماید و مکتوب را بنویسد و به انتهی رساند، حتی اگر کوتاه و مختصر باشد، "جناب درویش الآن حاضر و خواهش نگارش این رقیمه نمودند. ولی از بامداد این خامه و مداد را اشتغال است. حال دیگر به فریاد آمده‌اند. با وجود این خواهش آقا درویش خامه را به حرکت آورد و اصلاً اعتنایی به انامل و دو ساعد نشد." (مکاتیب، ج ۶، ص ۱۴۴) اما ضعف انگشتان را نیز وقعی نمی‌نهند "ای دوست حقیقی اصابع از ضعف سفر پرارتعاش است، با وجود این به تحریر پرداختم." (یاران پارسی، ص ۶۷)

۲- **یاد احبّاء رفع خستگی کند:** ارتباط قلبی حضرت عبدالبهاء با بندگان آنقدر زیاد و قوی است که چون به یاد یاران می‌افتند، خستگی را فراموش می‌کنند و در میدان تحریر قلم را به جولان وامی‌دارند "ای مقرب درگاه گبریا بعد از غروب است و انامل عبدالبهاء از کثرت تحریر چون اسب خسته از کثرت حرور. با وجود این چون به یاد تو پرداخت، تعب رفت، خستگی زائل شد، چُست و چالاک گشت و جولان در میدان نمود، زحمت راحت شد و مشقت آسایش جان گردید. این نیست الا از پرتو فیوضات و عنایت جمال قدم روحی لاحتبانه الفدا که چنین ارتباطی در قلوب افکند و چنین انشراحی در

صدور که خستگی آزادگی آرد و درماندگی آسودگی. باری چه نگارم که بیان وجدان نمایم و حالت انجذاب دل و جان نگارم. اینقدر بدان که در آستان مقدّس به یاد یاران چنان در جذب و ولهم که وصف نتوانم و شرح ندهم." (مکاتیب، ج ۹، ص ۱۸۳) و گاه شدّت محبّت یاران سبب لرزش دستان شود "چون قلم به ذکر ایشان مشغول شد از هیجان محبّت اصابع به ارتعاش آمد." (یاران پاریسی، ص ۸۲)

۳- **استفاده از مزاح:** روز به آخر می‌رسد، تن و جان خسته، انگشتان مانده، قلم و مداد درمانده، چشم‌ها از کثرت بیداری طالب خواب، روان از غوائل و مشاغل بی‌تاب، اما مولای اهل بهاء به زبان طنز مکتوب را می‌نگارد تا دل حبیبی را شاد نماید "ای مهدی یاران روز تمام شد و آفتاب دم غروب است و خامه عبدالبهاء از بامداد تا به حال در رکوع و سجود. حال دیگر جواب نمی‌دهد و قسم می‌خورد که اگر اسب تازی بودم و یا سمند ترکمنی، حال از پا افتاده بودم و سر از سجود بر نمی‌داشتم. از برای خاطر خدا دست از من بدار والا زار زار گریه کنم. من می‌گویم، ای خامه، این جناب آقا میرزا مهدی یزدی است و خاطرش نزد عبدالبهاء بسیار عزیز است. از خدا بترس، فتور میار، سر بسپار، این ورق را رشک باغ ارم کن، بیان اشتیاق کن، رسم محبّت آشکار نما، قدری تحریر کن، اندکی تقریر نما. آن وقت هر چه می‌خواهی بکن. والا به ضرب تازیانه چنان ترا جولان دهم که تا دم صبح تُرکتازی کنی و گوشت و استخوان نذر جانبازی نمائی. قلم چون سطوت خطاب را شنید با حال شکسته و خسته و بی‌تابی در تکاپو آمد و تا آخر ورق جولان نمود. این است سرگذشت عبدالبهاء دم غروب آفتاب از افق دنیا." (مائده آسمانی، ج ۵، ردیف الف، باب دهم)

۴- **اعتراف به قصور و نفی آن:** کل می‌دانند که کثرت امور حضرت عبدالبهاء را از پرداختن به آنچه که به آن میل داشتند باز می‌داشت. فی‌المثل، وقتی که قصد عزیمت جهت دیدار با حضرت ورقه علیا را دارند، همین موانع حائل می‌گردد "یا شقیقتی الروحیه و شقیقتی الوجدانیه ... شب و روز به یاد شما هستم. می‌خواستم که این چند روز محض دیدن شما به حیفا بیایم. اما کثرت مشاغل و متاعب فرصت نداد. زیرا مسافری را می‌خواهم روانه نمایم و هر یک یک طومار اسماء مرقوم نموده بودند. الحمدلله جمیع را مرقوم نمودم..." (بهائیه‌خانم، ص ۱۷) با این حال به قصور خود در تحریر اذعان مینمایند "ای منادی پیمان عبدالبهاء را در تحریر و تقریر تفصیر واقع و

مانع کثیر حاصل. البته یاران معذور دارند و به قبول عذر مسرور نمایند. " (مکاتیب، ج ۹، ص ۱۸۵) و در کلامی دیگر است "عبدالبهاء هر چند در تحریر نامه قصور و فتور نماید زیرا مجال ندارد و حوادث فرصت ندهد ولی به جان و دل از احبای نجف‌آباد مسرور و از ربّ غفور فیض موفور طلبد. " (مکاتیب، ج ۹، ص ۲۶۴) اما در لوحی نیز نفی این قصور در انجذابات وجدانی می‌فرمایند که جبران قصور در تحریر باشد "جناب آقا سید آقا نامه نگاشته و نگارش مکاتیب متعدده خواهش نموده و من ابداً فرصت نامه یگانه به هریک از دوستان ندارم ... با وجود این محض خواهش ایشان این نامه مرقوم گردید تا بدانید که قلب منجذب به محبت احباء الهی است ... در هر صورت آنچه باید و شاید محبت و مهربانی است و انجذاب وجدانی. الحمدلله در آن قصور نه. " (مکاتیب، ج ۹، ص ۲۷۵)

۵- نوشتن نامه به خط خودشان: خط مبارک تواند که حزن را از خاطری بزاید و اندوه را از قلبی براند که فرمود "این نامه به خط خویش نگاشتم تا از اندوه و تشویش برهی. " (یاران پارسی، ص ۱۴۱) چه که اثر قلم مبارک سبب انبساط گردد "ای دوستان جانی عبدالبهاء جناب زائر ... در نزد این بنده درگاه الهی نیز یاد شما نمود و خواهش تخری این سطور کرد تا سبب انشراح صدور گردد. " (یاران پارسی، ص ۱۹۱)

از خود با چه عناوینی یاد می کنند؟

همگان دانند که هیکل مبارک از آن همه القاب و نعوت که مولایشان به ایشان عنایت فرمود، عبدالبهاء را برگزیدند و از همه خواستند جز به این عنوان ایشان را نخوانند و آن را سبب عزت ابدیه و منتهی آمال خود دانستند. اما در الواحی که خطاب به احباء از قلم مبارک صادر شده، عناوین دیگری را نیز در مورد خود ذکر فرموده‌اند که ذکر آنها، اگرچه به طور فهرست‌وار، می‌تواند سرمشقی برای عباد باشد که خود را چگونه بخوانند:

(مکاتیب، ج ۹، ص ۱۴۴) ذره فانیه؛

(در مکاتیب، ج ۸) عبد چاکر لاحق (۹۴)، بی‌نوا (۹۸)، این مشت استخوان (۱۱۶)، کمترین خادم یاران جمال ابهی (۱۳۵)، این پر قصور (۱۴۵)، این زندانی (۱۵۱)، این گمگشتگان بادیّه محبت‌الله (۱۷۰)، این مسجون (۱۸۰)، این مظلوم، این گمنام (۱۸۱)، این غریق بحر فنا (۱۸۸)، این قلعه‌بند (۲۰۲)، این پشه بی‌توشه (۲۱۱)، میزان‌الامتحان (۲۱۷)، این بنده گنهگار (۲۲۲)، این عبد حزین (۲۳۰)؛

(در مکاتیب، ج ۵) این عبد حقیر (۲۳)، این مشتاق (۶۰)، این بی سر و پا (۹۱)، این سرگشته سودایی و این سرمست جام الهی (۱۱۱)، این آواره (۱۶۰)، این اسیر (۱۷۷)؛
 (در مکاتیب، ج ۷) عبدالبهاء مظلوم عالم (۳۴)، این عبد بهاء (۱۸۳)، این عبد ضعیف (۱۸۵)، این عبد ممتحن (۲۳۳)؛
 (در مکاتیب، ج ۶) این عبد فانی (۸۶)، بلبل وفا، حمامه ذکر، غزال صحرای محبت الله (۸۸)، عبد منصوص (۱۵۹)؛
 (منتخبات مکاتیب، ج ۳) این مرغ ناتوان (۲۰۹)
 (یاران پاریسی) این بنده خدا (۲۲۷)، این بنده بهاء (۲۲۹)، این اسیر زندان (۲۶۰)، این بنده درگاه الهی (۱۹۱).

بعضی موارد متفرقه در مورد حضرت عبدالبهاء

نکات بسیاری را در مورد حالات و حرکات و محبت بی‌منت‌های حضرت عبدالبهاء در آثار ایشان میتوان یافت که جنبه کلی دارد و شاید نتوان آنها را به مقوله خاصی از حیات هیکل مبارک مربوط نمود. لذا، به اختصار به هر یک از این موارد با استناد به بیانات خود ایشان اشاره می‌شود:

۱- **نظم و ترتیب در امور مالی:** یکی از نکاتی که در جای‌جای تاریخ مشاهده می‌شود مسائل مالی هیکل مبارک و احتیاء است. زمانی یکی از احتیاء از پریشانی امور اظهار ناراحتی کرده و در رقیمه‌ای به حضور مبارک ابراز حزن نموده بود. هیکل مبارک در جوابش فرمودند "از پریشانی امور مکتدر و محزون مشوید. کار من بیش از شما پریشان است، ولی چنان حرکت نمایم که هر کس را گمان که در نهایت انتظام است. هر چه هست می‌گذرد. اما، امور شما امیدوارم حسن انتظام یابد و این پریشانی بکلی برطرف شود." (مکاتیب، ج ۵، ص ۶۰) اما جالبتر از آن موردی است که یکی از اهالی تبریز از آن حضرت مطالبه وجه نمود. در جواب او در لوحی با مطلع "هوالله تبریز جناب حاجی محمد حسین تبریزی علیه بهاء الله الابهی" می‌فرمایند "... اما قضیه مبلغی که بجهت اداء دین خواسته‌اید. اولاً آن که جمال قدم روحی لثرتبه الفدا هر چند ابواب خزائن وجود را بر وجه این عبادش مفتوح نموده و این بی سر و سامان را در بحر غنا مستغرق کرده، ولی موقتاً بحسب ظاهر نظر به حکمتی کمال عسرت را مقدر داشته؛ گنج در آستین و کیسه تهی تا جمیع یاران مابین عالمیان به تقدیس و تنزیه صرف

محشور و معروف گردند." و خودداری از اعانت مالی را اینگونه توضیح می‌فرمایند " این عبد با وجود آن که تا به حال اعانت ظاهریه از نفسی ننموده اهل فتور ولوله در آفاق انداختند که نفوس ثابته بر میثاق بجهت منفعت دنیا به وفا قیام کرده‌اند؛ و او بیلا اگر این عبد به نفسی اعانتی می‌نمود و چون حضرات بعضی حرکات می‌کرد." و چون یکی از احباء دچار مشکلات مالی شد و عریضه به هیکل مبارک عرض کرد مزاح‌آلوده فرمودند " ای پاکباز از قرار مسموع در جرگه مفلسان داخل شدید و در زمره بی‌نویان وارد؛ جمعت پریشان شد و شخصت بی سر و سامان؛ تجارت به غارت رفت و موجود غرامت گشت؛ اندوخته پراکنده شد و گنجینه ویرانه گردید؛ ثروت به عسرت تبدیل شد و توانگری به مفلسی تحویل گشت. طوبی لک ثم طوبی لک. شما اگر طبل افلاس را تازه بکوفتید، ما از قدیم شیپورش را بناختیم و توپش را انداختیم. با ما هم‌داستان گشتی و بر ما راستان در آمدی، لکن شرطش این است که خویش دوباره آلوده نمائی و در بحر تجارت که عاقبتش رسوائی و خسارت است باز خویش را مستغرق نمائی."

۲- **عواملی که سبب سرور آن حضرت بود:** هر معشوق و محبوبی به عاشق و حبیبش می‌گوید که چه امری او را مسرور سازد و چه حادثه‌ای قرین غم و اندوهش نماید. حضرت عبدالبهاء نیز آنچه را که مایه شادمانی هیکل مبارک است گاه در آثارشان بیان می‌فرمایند. از آن جمله است:

- **ترقیات روحانی یاران:** در لوحی می‌فرمایند "عبدالبهاء را در این جهان سرور و فرحی جز به نفحات معطره گلشن قلوب احباء نمانده. در یوم ظهور، سرور به مثل حضور مجلی طور داشت. لکن بعد از آن که شمس حقیقت در افق پنهان و غیب امکان متواری گشت، دیگر شادمانی جز به ترقیات روحانی یاران رحمانی ندارم." (مکاتیب، ج ۹، ص ۳۴)

- **بعث نفوس مؤمنه:** "به یاد شما مؤاجم و به ذکر شما چون سراج و هاج. سروری از برای عبدالبهاء نمانده مگر نفحات گلشن قلوب احباء. این است روح و ریحان من؛ این است سرور قلب و جان من که نفوسی مبعوث گردند که جز بهاء ندانند و به غیر از محبتش وجد و طرب نمایند؛ از صهباء عنایتش جامی سرشار باشند و از فضل و موهبتش سراج‌های پر انوار..." (مکاتیب، ج ۹، ص ۱۱۷)

- **ذکر یاران:** "ایتقدر بدانید که به یاد شما هستم نه یاد خویش و به ذکر شما مسرور گردم و خشنود شوم و روح و ریحان یابم و اسب در میدان آمال برانم." (مکاتیب، ج ۹، ص ۱۲۳)

- **قرائت اشعار در ذکر جمال مبارک:** "صدف قصیده همواره باید مملو از لثالی مدح و ستایش جمال مبارک باشد. چون چنین باشد از قرائتش روح عبدالبهاء به پرواز آید و نهایت فرح و سرور حاصل کند." (مکاتیب، ج ۶، ص ۱۲۶)

- **اتحاد اماء رحمن:** "از اتحاد و اتفاق اماء رحمن بسیار مسرور و شادمان شدم، علی‌الخصوص از عبارت «همه جان‌نثاریم و کنیزان یکدیگر»." (مکاتیب، ج ۷، ص ۱۰۸)

- **انجذاب و اشتعال احباء:** "امروز سبب سرور قلب و تسلی خاطر مژده انجذاب و اشتعال نفسی که به گوش انتظار رسد، زیرا شب و روز در نهایت انتظارم که از کجا آهنگ خوشی بر آید و نفعه معطره بوزد..." (مکاتیب، ج ۷، ص ۲۱۰)

- **هدایت عالم انسانی:** "این زندانی را سرور روحانی در این جهان فانی به هدایت عالم انسانی است. دیگر فرحی نخواهد و راحتی نجوید و نعمتی نطلبید و موهبتی آرزو ننماید." (مکاتیب، ج ۹، ص ۲۲۲)

- **تجسم روی و خوی یاران:** "عبدالبهاء در این تنگنای بلا و ابتلا به یاد شما دل را گشایش دهد و جان را آسایش بخشد و چون خوی و روی دوستان به خاطر آرد آندوه شادمانی شود و درد و غم کامرانی گردد..." (مکاتیب، ج ۹، ص ۲۳۸)

۳- مایه تسلی حضرت عبدالبهاء

در بحبوحه هجوم اعداء، بی‌وفائی ناقضان عهد، و مشکلات دیگری که به هر حال سد راه پیشرفت امرالله بود، و دل هر عاشق آن روی مهربار را قرین حزن و الم می‌ساخت، حضرت عبدالبهاء به آنچه که موجب تسلائی ایشان شود و بر جراحات ایشان مرهم نهد نیاز داشتند. در الواح مبارک گاه اشارتی می‌کنند که چه امری موجب تسلی خاطر مبارکشان می‌شود. به بعضی موارد اشاره می‌شود:

- **نفحات معطره گلشن قلوب احباء:** در مقامی می‌فرمایند "ای بنده جمال قدم ایام عبدالبهاء از کثرت هجوم اهل جفا و شدت فساد و تعرض هر بی‌وفاء چون لیالی لیلیاء می‌گذرد و بادهای مخالف از هر جهت شمع افروخته جان‌سوخته را احاطه نموده است، مگر آن که نفحات معطره گلشن قلوب احباء سبب تسلی گردد و این

زخمها را مرهم گردد. پس شب و روز کلّ را دلالت به آنچه سبب سلوت دل عبدالبهاء است فرما و به خُلق و خوی مبارک هدایت کن و دلیل سبیل روح و ريحان رحمانی..."
(مکاتیب، ج ۶، ص ۱۱۵)

– **یاد یاران:** "ای بندگان الهی، عصر است و در کنار حدیقه انبیه به نگارش این وثیقه پرداختم و به ذکر یاران فرح و تسلی خاطر یافتم..." (منتخبات مکاتیب، ج ۳، ص ۴۲)

– **خلوص و ثبوت احبّاء:** اگر احبّاء آنچنان که باید در امر مبارک ثابت و راسخ باشند و خلوص تامّ داشته باشند، قلب عبدالبهاء نیز تسلی یابد که فرمود "هر چه مسطور بود مشهود شد، ارواح به لطائف معانیش مسرور شد ... هر کلمه‌ای که از منبع خلوص در امرالله صادر چون ماء زلال که از غمار بهار نازل دل را طراوتی بخشد و روح را لطافتی و نفوس را بشارتی. فی الحقیقه از برای این گمگشتگان بادیّه محبت‌الله تسلی مفقود جز نفعات قلوب احبّاءالله و فسحتی معدوم جز مشاهده آثار ثبوت و رسوخ بر امرالله."
(مکاتیب، ج ۸، ص ۱۷۰)

– **محبت بین احبّاء:** بی‌مناسبت نیست که اشاره شود گاهی اوقات مواردی موجب اغبرار خاطر مبارک میشد، به این معنی که نه تنها قلب مبارک تسلی نمی‌یافت بلکه جراحی بر جراحاتش افزوده می‌گشت، چه که انتظار هیکل مبارک از احبّاء بیشتر است تا اعداء. لهذا به نقل بیان مبارک در این خصوص نیز مبادرت می‌شود "همیشه تأثرات قلب عبدالبهاء از اغبراری است که در میان احبّاء حاصل گردد؛ مصائب خارجه تأثیری ندارد؛ بلایای وارده را حکمی نه. زیرا هر چه هست از خارج است؛ توقّعی از آنان نیست. ولی اگر در میان احبّاء رنجش و اغبراری حاصل گردد، بی‌نهایت تأثیر دارد... امید آن دارم که سبب شوی در میان احبّای الهی نهایت التیام حاصل گردد، غمخوار یکدیگر شوند، جوانان حرمت و رعایت سالخوردگان کنند و سالخوردگان به جوانان پدر مهربان باشند."
(مکاتیب، ج ۵، ص ۱۵)

۴– **بلایای حضرت عبدالبهاء:** می‌دانیم که بلایای حضرت عبدالبهاء حدّ و حصری نداشت و گاه در میان آن همه شواغل و مشاغل احساس تنهائی می‌کردند. زمانی که در مورد شهادت احبّاء و مصائبی که بر آنها وارد شد صحبت می‌کنند، ذکری از شدت بلایای خود می‌فرمایند "اگر جمیع مصائب را به غوائل و متاعب عبدالبهاء قیاس خواهی، حکم قطره و دریا دارد. بکت علی ضرّه و بلائه اهل المألا الاعلی و ارتفع نحیب البکاء

من اهل ملکوت الابهی. از جمله بلاء بی‌وفایان ناقضان که بظاهر نزد یاران اظهار ثبوت می‌نمایند و در باطن خفياً ترویج نقض می‌کنند و تیشه بر بنیان الهی می‌زنند." (مکاتیب، ج ۵، ص ۲۲۹) در مقامی به بلایای دیگر اشاره دارند "ای احبای الهی دریای بلایا در تلاطم است و امواج رزایا در تنهاجم. دقیقه‌ای بر عبد بهاء نمی‌گذرد مگر آن که سهام شدیده از جهات متعدده وارد و ذآب کاسره و سیاع مفترسه از جهات عدیده در هجوم؛ کأس احزان سرشار است و سحاب آلام مدرار." (مکاتیب، ج ۴، ص ۹) اما این بلایا نه باید سبب حزن گردد "ای یاران از بلایای عبدالبهاء محزون مگردید، محمود شوید، بلکه باید این بلا سبب مسرت کبری باشد، زیرا در سیل جمال ابهاست..." (مکاتیب، ج ۵، ص ۸۲) و نه آن که در یاران فتوری پدید آورد "مقصود این است که آنچه وارد گردد و هر مصیبتی رخ نماید به عبدالبهاء، مبدا دوستان را فتوری و یاران را قصوری حاصل گردد، بلکه باید بیشتر از پیشتر در وله و انجذاب آیند و در نشر امرالله کوشند..." (مکاتیب، ج ۴، ص ۹) حضرت عبدالبهاء طالب بلا هستند و سینه را هدف تیر بلا کرده‌اند "تا نفوس منقطعه و کیونات منجذبه و حقائق نورانیه و مطالع فیوضات رحمانیه در ظلّ کلمه الهیه محشور گردند." (مکاتیب، ج ۸، ص ۷۹)

ختم کلام

کلام حضرت عبدالبهاء در مورد خود ایشان به همین جا ختم نگردد، بلکه موارد عدیده است که قابل ذکر است، محبت آن حضرت به احبای الهی، اعمال ناقضین علیه هیکل مبارک، قیام هیکل مبارک به تبلیغ، ارتباط قلبی ایشان با احبای الهی، تهدیدات به وجود مبارک، وظائف کثیره هیکل مبارک، شایعات پشت سر ایشان، مقام هیکل مبارک، و بسیاری از نکات دیگر که در این مختصر نگنجد. اگر یاران الهی جلد پنجم منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء را زیارت نمایند، به بسیاری از این نکات پی خواهند برد. اما کلام آخر را به بیان جان‌سوز آن حضرت اختصاص می‌دهیم که تمنای صعود از این عالم را داشتند. زمانی که در طبریه بودند فرمودند "این عبد را خیال بقائی در این عالم نه." (مکاتیب، ج ۶، صص ۱۹۲-۱۹۳) زمانی که خبر شهادت حضرت ملاّ صادق به ایشان رسید، فرمودند "ای کاش آن تیر بر سینه این اسیر بود و آن رصاص در قلب این مشتاق داخل می‌شد. ولی نصیب او بود و سهم مصیب او. طعمه هر مرغکی انجیر نیست."

(مکاتیب، ج ۵، ص ۱۷۷). در یکی از لوح مبارک که ذیلاً نقل می‌شود به آرزوی صعود خود اشاره دارند:

هوالبهی ای مشتعل به نار محبت‌الله چه نویسم و چه نگارم جان هوای کوی جانان دارد و دل آرزوی صعود از عالم آب و گل دارد؛ روح مستبشر به نفحات ملکوت ابهی است و وجدان از نسائم حدائق رحمن در کمال روح و ریحان. حقیقت وجود رجای مقامات شهود نموده و کینونت و ذات موجود تمنای انعدام و فقود که شاید به فضل و موهبت حضرت بیچون از جهان چند و چون رها یافته در فضای جان‌فزای یزدان داخل و به ملکوت تقدیس رهنمون گردد. قسم به اسم اعظم و هویت قدم که بشارت عروج و صعود از برای این عبد در این دم چون نفحات قدس صبحدم است و یا از برای گیاه پژمرده فیض باران و شبنم است. یا ربّ دعای خسته‌دلان مستجاب کن. باری چه موهبتی اعظم از این تصوّر توان نمود که از این تنگنای ظلمانی خلاصی یافت و چون شمع در زجاجه ملکوت برافروخت. عبدالبهاء ع (منتخبات مکاتیب، ج ۵، ص ۲۰۵)

در مناجاتی که ذیلاً نقل می‌گردد از خداوند طلب صعود از این عالم نموده اند:

هوالبهی، ای خدا رحمی فرما و این جان پژمرده مرا آزادی عطا فرما و بزودی در آستان خاصانت حاضر کن. قسم بجمالت که خانه دل بشدتی تنگ و مغموم است که دل کلوخ و سنگ پرخون است. از جمیع جهات بحر احزان است که پرموج است و ناله و فغان است که متواصل به اوج است. تعجیل فرما نه تأجیل تا این روح به تنگ آمده از تن از ظلمات مهلکه امکان و عسرت و فرقت و حرقت نجات یافته در آستان مقدّست توجه نماید و در سایه الطاف دوستانت مقرر گزیند. ع ع (مکاتیب، ج ۷، ص ۷۴)

مروری بر حقیقت روح و موضوع تناسخ در ادیان سالفه و در آثار دیانت بهائی *

محمد قاسم بیات و ساطع بیات

مقدمه

تعداد معتقدان به تناسخ یعنی بازگشت روح و یا جنبه‌ای از حقیقت انسانی پس از مرگ به این جهان مادی در دههٔ اخیر بر اساس سنجش افکار عمومی در بین مردم امریکا از مرز ۲۵ در صد نیز گذشته و امروزه میتوان معتقدین به این اصل را در بین کثیری از پیروان ادیان سامی و غیرسامی و حتی در میان غیر معتقدان به مذاهب نیز در این کشور یافت.

نظر به اهمیت تأثیرات این اعتقاد بر رفتار و جهان‌بینی فردی و اجتماعی بشری ابتدا مروری کوتاه بر پیدایش و محتوا و اقسام این عقیده در اعتقادات ملل خواهیم نمود و سپس به بررسی آثار الهی در امر مبارک و خصوصاً الواح نازله از قلم حضرت مولی‌الوری در رد تناسخ و اشکال گوناگون آن می‌پردازیم. در این بررسی نشان خواهیم داد که امر مبارک تناسخ را رد نموده و بجای آن مؤمن را به یک نظام بدیع و وسیع و کلی اعتقادی راهنمایی میکند که مختصر آن بدین قرار است:

این نظام علت خلقت انسان را عرفان و عشق حق توصیف نموده، هدف حیات مادی را که اولین مرحلهٔ سیر روح است کسب فضائل روحانی و معنوی هم برای زیستن در این عالم و هم بجهت تعالی در عوالم دیگر معرفی میکند. این نظام اعتقادی امرالله انسان را از قید تفسیرات ناصواب از کتب آسمانی و تصورات جهنم و بهشت آنچنانی و ترس از این و حرص بدان که مشغولیات اساسی زندگی خلق در غالب ادیان و در ازمنهٔ سابقه بوده میرهاند. روح و نفس ناطقه را توصیفی نوین می‌کند و رابطه‌اش را با جسم عنصری تعلقی روحانی میخواند. روح انسان را طلسم اعظم میگوید و مسیر ترقی‌یافتنش را بسوی حضرت حق پس از قطع تعلق از جسد عنصری در عوالم لاتحسی و پر از عشق و جذب و شوق در پهنهٔ لامکان و در ورای زمان ترسیم میکند. فضل و رحمت حق را بی‌منتهی و عشق و محبت خالق را برای این اشرف مخلوقاتش بی‌حد و اندازه می‌داند. عالم خاک را عرصهٔ حدودات و قیودات و تاریکی همچون عالم جنین میخواند و عوالم روحانی را عوالم جان و جانان و نور و آزادی از حدود و قیود دنیا و سیر و صعود و عروج بسوی حی قدیر میخواند. از این رو در این نظام امر الهی نیازی به ادامهٔ ابدی رابطهٔ روح انسانی و این

عالم خاک چه در قالب انسانی دیگر و چه بصور گیاهان و جانوران فروتر نمی‌باشد. روح انسانی با عطیة الهی، که ارادة آزاد انسانی است و لازمه و نشانه عشق حق به وی است، در عوالم لایتناهی به سیر و سلوک می‌پردازد و در هر عالمی به فضل حق شایستگی بیشتری برای رسیدن به درگاه بی‌نیاز می‌یابد. توضیح این نظام کامل اعتقادی امر مبارک و مقایسه‌اش با اعتقاد تناسخ‌یون موضوع این بررسی را تشکیل می‌دهد.

معنی "تناسخ"

تناسخ ارواح به معنی منتقل شدن ارواح به اجساد دیگر بعد از مرگ است (فرهنگ لغات منتخبه). تناسخ تداوم ابدی و مسلسل دائره تولد، عذاب حیات، مرگ و تولد مجدد است، بدین معنی که هر هنگام فردی بمیرد روح و یا حقیقت او در قالب فردی دیگر بدنیا می‌آید. پس تناسخ یک موجود عبارت از تولد ذات اوست که قبلاً حیاتهای متعدد را در قوالب متعدد گذرانده است. اعتقادی دیگر که وابسته به تناسخ است عقیده به "حرکت روح در بین اجسام" یا تناسخ روح است که نفس انسانی به عنوان حقیقتی ابدی پس از مرگ به جسدی دیگر چه انسانی، چه حیوانی، چه گیاهی، و حتی به اجسام منتقل میشود. پیروان به این اعتقادات غالباً از هندوان و یا بودائیان و ساکنین آسیا می‌باشند ولی در چند دهه اخیر این اعتقادات به پیروان سایر ادیان نیز بسط یافته تا بدانجا که مثلاً بر اساس سنجش افکار عمومی بیش از ۲۵ درصد امریکائیان از معتقدان به این اصولند و بیش از ۲۰ درصد دیگر از امریکائیان در باره این مطلب هنوز نظری قطعی ندارند (آمار سازمان گالوپ در ماه می ۲۰۰۱). بنا به اعتقاد هندوان روح خصوصی انسانی "آتمان" به هنگام پاکی و طهارت کامل دارای خصوصیات الهی چون پاکی، حضور در همه حال، آگاهی، دانائی، قدرت و توانائی است. این روح که در بند قانون کارما (اعمال) قرار دارد بعد از پاکی از آلودگیهای جهان خاکی در مرحله "مکشا" (آزادی و نجات) از قید سلسله مرگ و تولد خلاصی یافته و با وجود حق یکی میشود.

معنی "کارما"

"کارما" در لغت به معنی عمل و یا پاداش عمل است و از زبان سنسکریت هندی گرفته شده است. پیروان آئین هندو معتقدند که روح انسانی از طریق تجربه حیات در طول عمرهای متعدد و در قوالب مختلف از آلودگیها پاک شده و بالاخره مدارج ترقی را می‌پیماید. به اعتقاد آنان شکل و

خصوصیات هر حیاتی را تناسخ بر مبنای چگونگی حیات قبل تعیین میکند. مثلاً اگر زندگی شخصی در حیات قبل ناصواب بوده است در حیات جدید وضعی اسفبارتر از حیات قبل خواهد داشت، و این مطابق اصلی است که "انسان هرچه کاشت درو میکند". بنابر این سرنوشت چیزی جز پاداش حیات قبل نیست، و این همان اصل اعتقادی "کارما" است. پس "کارما" عرضه قانون روحانی قضا در قالب مادی قانون علت و معلول است. بنا بر این اعتقاد وقتی که این "کارمای" بد فردی منتفی گشت او به مرحله‌ای میرسد که در آئین بودائی "نیروانا" (نجات) و در آئین هندو "مکتی" (آزادی) نامیده میشود. و این همانا مرحله آزادی از "سمسارا" (تناسخ) است و منحل شدن، و به عبارتی پیوستن، به حقیقت خالقه روحانی و حق است.

پیروان حضرت بودا معتقدند که "نیروانا" غایت تلاش انسانی است برای رسیدن به حکمت و شفقت. از این رو آن را آزادی نهائی نفس از عذاب حیات و تولد و مرگ، و غایتاً مرحله فنا گشتن در روح بودا می‌نامند.

در میان پیروان آئین هندو این آزادی "مکتی" در رها شدن از قید نادانیها، و گسستن قیود تعلق و وابستگی است از هر آنچه که مادی است. در آئین هندو دو اصل قضا (سرنوشت) و "کارما" که ظاهراً مغایر یکدیگرند با هم پذیرفته میشوند. مطابق اصل قضا سرنوشت هر انسانی در هر مرحله‌ای از قبل معین شده، و تلاش انسانها هیچ تغییری در سرنوشت آنان نمیدهد، در حالیکه طبق قانون "کارما" هر انسانی مسئول اعمال خویش است. در آثار مذهبی هندو چنین آمده است که اگر انسانی مطابق اصل "کارما" خود را مسئول نتیجه زندگی خود بداند و در ضمن در ترقی و تعالی روحانی خویش بکوشد، در مرحله‌ای روحانی قرار میگیرد که اراده خود را در اراده حق منحل میسازد، و خود را فقط آلتی در دست حق می‌بیند، که در آن حالت اصل قضا و سرنوشت تغییرناپذیر حق برای او صادق می‌آید. این اعتقادات و مفاهیم "مکتی" و "نیروانا" در طول تاریخ راه به تصوف ایرانی و اسلامی یافت و با تغییراتی منشأ اعتقاد به اصل "فنا از نفس و بقاء بالله" گشت. برای درک بیشتر مفهوم این مقام در سیر و سلوک به کتاب "هفت وادی" جمال قدم مراجعه بفرمائید (هفت‌وادی، ص ۱۲۹).

در این مقاله خواهیم دید که چگونه و به چه عللی اعتقاد به تناسخ و انواع آن که در آثار اولیه آئین هندو و بودائی یا وجود نداشته و یا به صورتی استعاری مطرح بوده، در بین این ملل به طریقی که امروز دیده میشود، پدید آمده و پایه گرفته است. خصوصاً در معانی اشارات استعاری

آثار مذهبی این ادیان در باره اعتقاد به تداوم حیات روحانی حقیقت انسانی پس از مرگ و سیر تکاملی آن، تحقیق خواهیم نمود، تا سبب برداشت نادرست اعتقاد به تناسخ را روشن نمائیم. قبل از بررسی عقاید ادیان سالفه در باره تناسخ لازم است متذکر شویم که این اعتقاد به دو وجه جلوه‌گر گشته است:

اول - اعتقاد به اینکه عرصه کون و عالم هستی فقط بدین ارض خاکی محدود گشته و دنیائی روحانی ورای این عالم خاک وجود ندارد. روح و یا حقیقت انسانی مرتباً به این دنیا باز می‌گردد و پاداش و عقاب خود را می‌گیرد و به عبارت دیگر این جهان بهشت و جهنم هر وجودی است. دوم - اعتقاد به وجود عوالم روحانی ورای این عالم خاکی، و اینکه تناسخ وسیله تزکیه نفس و تهذیب و تصفیه روح انسانی در این جهان است تا او را برای سفرش به عوالم روحانی آماده نماید.

ریشه‌های اعتقاد به تناسخ

در این تحقیق و ریشه‌یابی مشکلی که گریبان‌گیر هر محققى است آنست که اولاً آئین هندو بسیار قدیم است و ثانیاً این آئین را حقیقتاً یک دیانت واحد و هندوان را معتقد به یک کتاب روحانی نمیتوان دانست. عنوان هندو بدو اشاره به مردمی بود که در ورای رود هند "ایندو" میزیستند. این رود سرچشمه از کوههای هیمالیا گرفته و از کشورهای تبت و کشمیر و پاکستان گذشته و آنگاه بدریا میریزد. مردم این شبه‌قاره و سرزمین پهناور در طول تاریخ به یک سلسله اعتقاداتی پایبند گشته‌اند که برخی سرچشمه از پیامهای آسمانی گرفته، و برخی ساخته پندار جستجوگر این مردم بوده است. مجموعه این باورها، گرچه موارد اختلاف زیادی را نیز شامل است، ولی بدلیل تشابهات و موارد مشترک فراوان، جمعاً بنام آئین هندو شناخته‌اند. نامی که خود هندوان بر این آئین مینهند "ستانا دارما" (زندگی ابدی) است.

بالاترین مقامی که هندوان می‌ستایند حقیقتی است جاودانه و ورای هر حقیقتی، که آنرا منحل در وجود میدانند، ولی در عین حال حقیقتش را بیشتر از مجموع همه هستی که مخلوق اوست میدانند. این حقیقت جاودانه را "برهمن" مینامند که در طول زمان خود را بگونه‌های مختلف به هستی نمایانده است، و به نامهای "برهما"، "ویشنو"، و "شیوا" نامیده‌اند. بنا به اعتقاد پاره‌ای از هندوان، و منطبق با آموزش امرالله، همه این ظهورات صفات و اسماء گوناگون خدای واحد یعنی

"برهن" در عالم انسانی است. گروهی از هندوان را عقیده بر اینست که "ویشنو" تا کنون برای نه بار بصور مختلف در عالم ظاهر گشته و اینان منتظر ظهور جدید ایشانند.

قدیمی‌ترین اثر مذهبی هندوان مجموعه کتب "ودا" است که شامل سرودهای مقدس آنان میباشد و به زبان "سنسکریت" در حدود ۹۰۰ تا ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح از روایات نقلی رایج در میان هندوان به تحریر آمده است. آنان معتقدند که مطالب این کتب که شامل همه حقائق آئین آنانست همیشه وجود داشته ولی در زمان بخصوصی تحریر گشته است. مضامین این مجموعه اثری قاطع بر سایر کتب مذهبی و اعتقاد عمومی هندوان داشته است. کتب "ودا" شامل چهار کتاب است که بترتیب قدمت به نامهای "ریگ ودا" (علوم والا - شاهانه)، "ساما ودا" (علم ذکر و سرود)، "یاچور ودا" (علم مراسم قربانی)، و "اتهارا ودا" (علم تناسخ) شناخته میشوند. مضامین مجموعه این کتب بیشتر در رابطه با مراسم قربانی و ترتیبات آنست.

اثر مقدس دیگر هندوان کتب "برهمانا" می‌باشد که شامل دستورهای اعمال مذهبی آنان است و در حدود سالهای ۶۵۰ تا ۱۰۰۰ قبل از میلاد مسیح بتحریر آمده‌اند. هریک از کتب "برهمانا" وابسته به یکی از کتب "ودا" می‌باشد.

اثر مقدس دیگر مجموعه "آپانیشاد" است که در حدود سالهای ۰ تا ۴۰۰ قبل از میلاد تحریر گشته ولی انشاء و سبک نگارش بعضی از این کتب بسیار قدیمی‌تر از سالهای ذکر شده است. مطالب این کتب نتیجه تحقیقات منطقی و کشفیات روحانی فلاسفه و روحانیون هندوست که در توضیح و تفسیر و بسط مطالب کتب "ودا" تحریر گشته، و برای گروهی از هندوان غیر قابل تفکیک از کتب "ودا" و با همان تقدس دیده میشوند. "آپانیشاد" بمعنی "نشستن در کنار استاد" و یا "در تحت حقیقت" است که خود بیانگر مضمون و معرف مؤلفین این کتب است. تعداد این کتب را متجاوز از ۳۰۰ نوشته‌اند ولی کتب معروف در این سلسله را ۱۰ تا ۱۲ میدانند.

و نهایتاً کتاب مقدس دیگر پیروان آئین هندو کتاب "بهاگواد گیتا" (سرودهای بهاگواد - ستایش‌شونده) است که تقریباً در حدود ۲۰۰ سال قبل از میلاد تنظیم شده و شامل دستورات برای ایمان و اعتماد کامل به حضرت کریشنا است. قسمتی از مطالب این کتاب تعالیم حضرت کریشنا است که در میدان جنگ و در باره معنی حقیقت انسانی، حقیقت "کارما" حقیقت خداوند، خصوصیات یک مؤمن و مطالبی از این قبیل خطاب به "ارجونا" قهرمان جنگ "کوروک شترا"

نازل شده. اين كتاب تأثيری فوق العاده در تفکر و زندگی هندوان داشته است. البته هندوان کتب کثير ديگری نيز دارند که اشاره به آنها خارج از محدوده این بررسی مختصر است. اکنون با این توضیحات مقدماتی بحث پيرامون تناسخ در میان پيروان آئين هندو را دنبال ميکنيم. در بخشی از سرزمينهای وسيع جنوب شرقی آسيا که کشور کنونی هند را تشکیل ميدهد اصل اعتقادی تناسخ "سمسارا" تولد يافت ولی اين پديده‌ای نسبتاً جديد در تاريخ طولانی و درخشان مردم اين سرزمين است و از آن نشانه‌ای تا قبل از قرن نهم ميلادی نيست. مثلاً در کتب سرودهای "ودا" که از قديمی‌ترين آثار ديانت هندو است ذکری از تناسخ نيست. اين اعتقاد برای اولين بار در کتب "برهمانا" ذکر شده که در قرن نهم قبل از ميلاد تحرير شده. سپس بتدريج در قرون هفتم تا پنجم قبل از ميلاد با تحرير کتب مذهبی "آپانيشاد" اعتقاد به تناسخ جزء اصول اعتقادات پيروان آئين هندو و سپس آئين بودائی و جینی درآمد. با گسترش آئين بودائی در چين اعتقاد به تناسخ پس از قرن سوم قبل از ميلاد در مذهب تائوئی سرزمين چين نيز پذيرفته شد.

بنا به مندرجات سرودهای "ودا" انسان پس از مرگ هم بصورتی کامل باقی ميماند ولی هرگز با خدای خود یکی نميشود. بنابر اين تا زمان تحرير اين سرودها يعني ۹۰۰ تا ۱۵۰۰ سال قبل از ميلاد هنوز ذکری از الحاق حقيقت انسانی به منشأ هستی در میان نبوده است. کتاب "آپانيشاد" برای اولين بار مرگ دومی را مطرح ساخت و بازگشت حقيقتی از انسان را به عالم مادی عنوان نمود. مطابق اين کتاب آنچه مجدداً حيات يافته و تجسد می يابد نفس غيرخصوصی انسان است و از اين رو خصايص انسانی و آموخته‌های یک حيات به حيات ديگر منتقل نميشود. اين مطلب به خودی خود عبث بودن تناسخ را برای يافتن کمال انسانی نشان ميدهد. زيرا مطابق اين عقیده هيچ موجودی اطلاعی از گذشته خویش برای جبران مافات ندارد.

مردم مصر باستان نيز به حيات اخروی اعتقاد داشتند و از اين رو مردگان خویش را با وسايل لازم برای حيات اخروی به خاک سپرده و حتی المقذور در نگاهداری مناسب اجساد مردگان خود سعی مينمودند. پس از ورود و سکني يافتن و تسلط گروهی از اقوام آریائی به شبه‌قاره هند اعتقاد اين تازه‌واردان به حيات اخروی در میان هندوان نيز پذيرفته گشت. نتيجتاً هندوان نيز مردگان خود را با غذای کافی و وسايل لازم برای حيات ديگر بخاک سپردند. اين عقیده در میان هندوها بتدريج تبديل به "ساتی" گشت که اعتقاد به سوزاندن همسران زنده مردان مرده بود تا در جهان ديگر هم همدم همسرانشان باشند. بقایای اين اعتقاد "ساتی" که در زمان حکومت انگلستان بر هند

ملغی شده بود و در جمهوری هند نیز غیرقانونی اعلام شده هنوز گاه‌گاهی در نقاط دورافتاده هند بروز می‌کند.

بررسی کتاب "ریگ ودا" که اولین کتاب از مجموعه "ودا" است نشان می‌دهد که هندوها نیز چون چینیان معتقد بودند که مردگانشان به ارواح گذشتگان می‌پیوندند و پس از یک سال اجرای مراسم سوگواری برای آنان نام این مردگان را نیز با مراسمی ماهیانه به اسامی گروه گذشتگان می‌افزودند. (مضمون از "ریگ ودا" کتاب ۱۰، سرود ۱۵، آیات ۱۱-۱). نیاز به این مراسم از آنجا ناشی می‌شود که هندوها معتقد به اثرات مثبت و یا منفی ارواح گذشتگان بر ارواح بازماندگان بودند (مضمون از "ریگ ودا" کتاب ۱۰، سرود ۱۵، آیه ۶).

ترک اعتقاد به حیات روحانی و عذاب اخروی و پذیرش تناسخ

مطابق متون کتاب "ریگ ودا" نفس انسانی پس از مرگ به وسیله یکی از خدایان "یاما" که رب‌النوع مرگ و سلطان ارواح است مورد سنجش قرار می‌گیرد و چنانچه خطایش بیش از اعمال صوابش باشد برای همیشه به درون زندانی تاریک می‌افتد که گریزی برایش از آن نخواهد بود (مضمون از "ریگ ودا" کتاب ۷، سرود ۱۰۴، آیات ۱۷-۳). بستگان هر انسانی می‌توانند برای پیشرفت ارواح مردگان خویش خیرات نمایند تا سبب خشنودی و رهایی بستگانشان از عذاب این زندان تاریک گردد. مطابق این کتاب "یاما" اولین کسی است که برای ما مسکن یابد و همه آنان که بدنیا آیند راه خود را بدانجا خواهند یافت (مضمون از "ریگ ودا" کتاب ۱۰، سرود ۱۴، آیه ۲).

به نظر می‌رسد که کتاب "برهمانا" (قرن نهم قبل از میلاد) در آثار مذهبی هندو اولین کتابی است که اشاره به ختم حیات روحانی نموده و سخن از مرگ ثانوی و بازگشت روح انسانی به عالم خاکی می‌کند. این اثر راه جلوگیری از این مرگ ثانوی را استمرار و کشف حقائق باطنی در طول حیات مادی معرفی می‌کند. سپس می‌بینیم که این مرگ ثانوی در عالم روح در کتاب "آپانیشاد" به مرگ در عالم مادی نیز تعبیر می‌شود، و راه جلوگیری از این مرگ و بازگشت مجدد به عالم خاک را عرفان روح انسانی-الهی معرفی می‌کند. البته عدم دستیابی به این عرفان سبب شروع اصل "کارما" یعنی قانون علت و معلول در حیات این موجود می‌شود. طبق مضمون این کتاب "هر انسانی از رفتار و کردارش منتفع می‌شود، عمل خوب او را خوب میدارد و عمل ناصواب بد. انسان خوش‌سیرت از خوشی صفاتش بدین حال آمده و انسان دیوسیرت از پستی صفاتش" (مضمون از بیرها دارانیاکا آپانیشاد، ۱۵، ۴، ۴).

بنابر این اعتقاد به تناسخ آن چنان که امروز به ما رسیده نتیجه منطقی این اصل "کارما" است. در این کتاب چنین میخوانیم: "بوسیله فکر و احساس و بینائی و نیاز و با فراوانی غذا و نوشیدنی روح متجسد پیشرفت میکند، و بنا بر اعمالش روح جسدها و شرایط گوناگون می‌یابد" (مضمون از شواتش واتارا آپانشاد، ۵، ۱). پس پذیرش تناسخ و ترک اعتقاد به حیات روحانی پس از مرگ جسمانی، و نیاز به تولدهای مکرر در عالم خاک و اصل "کارما" به صورتی که امروز به ما رسیده از ابداعات کتب "آپانشاد" است.

در کتاب "ریگ ودا" صحبت از ابدیت حیات روحانی پس از مرگ است و اشاره‌ای به تناسخ و تولدهای مکرر در عالم مادی در میان نیست زیرا چنین میسراید: "مرا از مرگ برهان و نه از حیات جاودان" (مضمون از ریگ ودا، کتاب ۷، سرود ۵۹، آیه ۱۲). و در همین کتاب در ضمن یک دعای میت چنین میخوانیم: "ای روح این مرده بسوی آن راه‌های ابدی روانه شو که پدرانمان رفتند و به آنان بپیوند، و با "یاما" (سلطان ارواح مردگان) با پاداش نذرهایت و اعمال نیکت در بهشت اعلی جای گیر. پس در اینجا همه نقصها را بجا گذار، بخانهات رو و با یک پیکر پرشکوهی بیامیز" (مضمون از "ریگ ودا" کتاب ۱۰، سرود ۱۴، آیات ۸-۷). در اینجا میبینیم که ادامه یک حیات ابدی با همنشینی ازلی با ارواح پیشینیان و با جسمی پرشکوه در مملکت "یاما" آرزوی معتقدین به کتب "ودا" بوده است. در دعایی دیگر در "ودا" خطاب به "آگنی" (رب النوع آتش مراسم جسدسوزان هندوها) چنین میخوانیم: "او را تماماً مسوزان ای آتش، و او را کاملاً در بر مگیر، پوست و گوشتش را مسوزان تا وقتی که او را به تمام و کمال پخته نمائی، پس آنگاه او را به سوی پدران روانه کن" (مضمون از کتاب ریگ ودا، کتاب ۱۰، سرود ۱۶، آیه ۱). باز میبینیم که اعتقاد بر آن بوده است که پس از پاک شدن روح از ناپاکی تن و عالم خاک، روح جسدی مناسب حیات روحانی می‌یافته تا بتواند حیات ابدی را در معاشرت با پیشینیان بسر برد.

مجموعه کتب "برهمانا" هم اشاراتی به اصل اعتقادی "حرکت بین جسمی - تواسخ" ندارد. در این کتب نیز همچون کتب "ودا" ارواح مؤمنین در آرزوی پیوستن به ارواح پیشینیان و زندگی جاودانه‌اند. در این کتب سخن از مرگ است و انجام مراسم گوناگون برای غلبه به ترس از مرگ. بنظر میرسد که یکی از انگیزه‌های پیدا شدن اعتقاد به تناسخ و اشکال گوناگون آن از میان برداشتن ترس از مرگ بوده است، زیرا تصور مجازات و مکافات در عوالم روحانی ورای عالم مادی مشکل‌تر از پذیرش آنها در این عالم خاک بوده است.

شاید اولین اشاره‌ای که بتوان آن را به اعتقاد "حرکت بین جسمی - تواسخ" تعبیر کرد در کتاب "هاپاتها برهمانا" باشد که البته هیچ صراحتی باین مطلب ندارد بلکه اشاره به مرگها و تولدهای متعدد ارواح در عوالم روحانی است. این کنایات متأسفانه به معنی تناسخ در عالم مادی تعبیر گشته‌اند. این کنایه به مرگها و تولدهای مسلسل در عوالم ارواح پیشینیان بعدها در کتب متعدد "آپانشاد" که تفاسیر فلاسفه و معلمین آئین هندو بر کتب "ودا" و "برهمانا" است بصورت تناسخ روح در اجساد متعدد انسانی و حیوانی و گیاهی در عالم خاک و بصورت سیارات و ثوابت آسمانی و فرشتگان و شیاطین تعبیر گشته‌اند. در یکی از کتب "آپانشاد" (کاوشی تاکی)، این اعتقاد با صراحت بیشتری مطرح گشته است: "او در اینجا بصورت یک کرم، و یا پروانه، و یا ماهی، و یا پرنده‌ای، و یا شیری، و یا ماری، و یا پلنگی، و یا یک انسان، و یا بصورت موجودی دیگر، و با شرایطی دیگر، مطابق اعمالش و عرفانش تولد مجدد می‌یابد" (کاوشی تاکی، ۲۰۱).

این اعتقاد پس از ترکیب با اصل "کارما" بصورتی مخرب و عامیانه در کتب مذهبی جدیدتر هندو جای گرفت. در کتاب "پورانا" (اصول دین برای عام) چنین می‌خوانیم: "اگر برهمنی را بقتل برسانی در حیات بعد به بیماری سل مبتلا میشوی، قاتل یک گاو در حیات بعد به گوزپشتی ناتوان تناسخ می‌یابد، قاتل یک دختر در حیات بعد بیماری خوره می‌گیرد و هر سه گروه در طبقه پست دنیا می‌آیند؛ قاتل زن و جنین در حیات جدید وحشی شده و پر از بیماریهای ناعلاج گردد، مرد زناکار خواجه میشود، کسی که به همسر مرشدش خیانت کند در عمر دیگر به بیماری پوست مبتلا شود؛ مصرف‌کننده گوشت در حیات دیگر به بیماری پوست سرخ آلوده شود، فرد شراب‌خوار به دندانهای بد رنگ معذب میشود، کسی که غذا بدزدد با جسم موش بحیات آید، کسی که گندم بدزدد بصورت ملخ دنیا می‌آید؛ کسی که گناهان غیر طبیعی مرتکب شود به خوک دهکده تناسخ یابد ... و بدین طریق هرکسی مرتکب خطا شود با قسمتی از کارمای بد خود دنیا می‌آید" (مضمون از کتاب گارودا پورانا، بند ۵).

حضرت کریشنا در کتاب بهاگواد گیتا می‌گوید: "همچنانکه نفس انسانی، روح، در این جسم انسانی در مراحل کودکی و جوانی و پیری درحال پیشرفت است بهمین صورت در قالب جسمی دیگر پیشرفت خواهد کرد. همانگونه که جسم لباس فرسوده را بدور می‌اندازد و لباس جدید در بر میکند، بهمین طریق روح نامحدود و جاودانه اجساد فرسوده را بدور میریزد و در اجساد جدید وارد میشود" (مضمون از مهابهاراتا ۲: ۱۳، ۲: ۲۲). این بیان حضرت کریشنا بدون در نظر گرفتن منابع متعدد ذکر شده پیشین در باب حیات معنوی و تولدهای متعدد در عوالم ارواح پیشینیان به اعتقاد

به تناسخ تعبير شده است. ميبينيم که سرودهای "ياما" که در پيش ذکر شد بفراموشي سپرده شده و جای به اعتقاد به تناسخ داده. در همين کتاب بهاگواد گيتا در باره حقيقت نفس و يا روح چنين ميخوانيم: "همانگونه که خورشيد جهان را روشني ميبخشد حقيقت زنده وجود انسانی هم انسان را بوسيله خودآگاهی روشن ميکند" (مضمون از بهاگواد گيتا، ۱۳: ۳۴). و مجدداً در همين کتاب در خطابی به "آرجون" در باره روح چنين ميگويد: "برای روح نه تولدی است و نه مرگی در هيچ زمانی ... زيرا که روح بهنگام مرگ جسم نميميرد" (مضمون از بهاگواد گيتا، ۲: ۲۰).

در اينجا يکی از بيانات جمال قدم در باره حقيقت روح را برای درک ارتباط استعارات آثار مذهبی گذشته با اين امر برای نمونه ذکر کنيم: "... اوست [روح انسانی] آيتی که از دخول و خروج مقدس است و اوست ساکن طائر و سائر قاعد، شهادت ميدهد بر عالمی که از برای او اول و آخر است و همچنين بر عالمی که مقدس از اول و آخر است ..." (منتخبانی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۰۸).

سبب بروز اعتقاد به تناسخ و دو دليل عقلي بر رد آن

آنچنانکه مذکور شد کتب اوليه هندوان اعتقاد به تناسخ و "کارما" را بصورتی که در اين ایام مطرح است نمی آموخت و اين عقايد بعدها بوسيله متفکران و معلمان هندو، شايد برای توضیح و توجيه نابرابریهای اجتماعی و عدم عدالت اجتماعی در جوامع هندو، عرضه شده است. نکته قابل تأسف در آنست که اين اعتقادات خود سبب تداوم همان نابرابریها و اجحافات در طول تاريخ به کثیری از مردم سرزمين پهناور هند شده. یکی از علل تداوم نابرابریهای اجتماعی در اين جامعه آن بوده که بنا بر اعتقاد "کارما" دخالت هر فردی در زندگی و شرايط ديگران سبب ايجاد "کارمای" بد برای هر دو طرف ميگشته زيرا در اين اصول تناسخ و "کارما" فرض آن بوده که هرکس بايستی بدبختیهای خود و ديگران را بپذيرد تا بتواند در اين حیات جبران مافات خود نموده و برای تناسخ بعد توشه بهتری بردارد.

اعتقاد به نظام "کاست" (طبقات اجتماعی) در اين ایام و عدم تمايل عمومی به ريختن اين عقیده به زباله دان تاريخ خود یکی از نتايج اعتقاد به تناسخ و "کارما" است و عواقب آن شبیه و يا بمراتب بدتر از اعتقاد و عمل به نظام برده داری سنتی بوده. اين عقیده اجتماعی حتی در اين ایام هم از اعتقادات سنتی پاره ای از هندوان خارج نشده و هنوز آنچنان بر نحوه تفکر و عمل گروهی از هندوان اثر دارد که با وجود وضع قوانين متعدد جهت بهبود امور طبقات کم بضاعت در پارلمان

هند، مردم این سرزمین بیش از ۱۵۰ میلیون از هم‌مسلمان خود را از طبقه "نجس" دانسته و آنان را ناپاک میدانند و بر خلاف قوانین مدون هند آنان را از بسیاری از حقوق اجتماعی و روابط آزاد با دیگران محروم میکنند. اعضای این طبقه اجتماع هنوز هم مجبورند بیشتر کارهای سخت و کثیف و به اعتقاد هندیان "ناپاک" را انجام دهند. حرکت به بالا در بین طبقات و ازدواج و حتی صرف غذا با طبقات بالاتر برای این گروه عظیم از هندیان در بسیاری از موارد هنوز ممکن نیست.

گذشته از مضرات فراوان انسانی و اجتماعی، و هم بنا بدلائل عدم تطبیق با کتب اولیه هندیان که به پاره‌ای از آنان اشاره شد، تناسخ و "کارما" بدلائل منطقی هم مردود است. در اینجا به ذکر دو دلیل کفایت میشود:

- ۱- چون پس از مرگ بنا باین اعتقاد فقط نفس غیرمختص فرد "اتمان" است که تجسد می‌یابد عادلانه بنظر نمی‌رسد که فرد و جسم جدید عذاب خطاهای فرد قبل را ببیند. دیگر آنکه این نفس غیرمختص هیچ آگاهی از حیات گذشته ندارد تا سبب پند وی و احترازش از معاصی آینده شود.
- ۲- نظام عقیدتی "کارما" سبب رهایی و خلاصی روح غیرمختص از عذاب تولدهای مکرر نمیشود زیرا جسم جدید بایستی با فروتنی هر غذایی که به او در این حیات میرسد بپذیرد تا سبب "کارمای" بد بیشتری نشود. توجه به تاریخ جوامع هندو نشان میدهد که کاربرد این اصل عموماً غیرممکن بوده و سبب بهبود وضع اجتماعی خلق ضعیف در این جوامع نگشته. پذیراندن اعتقاد به قضا و سرنوشت در بین همه ملل غالباً وسیله‌ای در دست طبقات حاکم برای خنثی کردن جنبشهای مردمی برای احقاق حقوقشان بوده است.

اعتقاد به تناسخ در فرقی از یهودیان اعتقاد به انواع و اقسام تناسخ در بین اکثر ملل و ادیان به طرق گوناگون راه یافته است. مثلاً در کتاب زوهر که از کتب اهل باطن تورات میباشد مضمون بیانی را چنین میخوانیم: "ارواح بایستی به ماده‌ای که از آن آمده‌اند باز گردند و برای این بایستی تمام کمالاتی را که هسته آن در وجودشان به ودیعه گذاشته شده بیابند. و اگر نتوانند آن را در یک حیات بیابند بایستی در هر چند

حيات که لازم است بيابند تا پاک و پاکيزه شده و شرايط و قابليات اتحاد با خدا را بدست آرند" (زهر، ج ۲، ص ۹۹).

گرچه در تورات تأيیدی بر اصول تناسخ نمی‌بينيم ولی اين امر مانعی برای معتقدان يهودی تناسخ نبوده است. مثلاً يهوديان اهل باطن در توجيه عمل حضرت موسی در قتل یک مصري حضرت موسی را تناسخ هابيل و فرد مصري را تناسخ قابيل ميدانند، و مطابق قانون تورات، حضرت موسی با اين عمل قصاص قتل هابيل را از قابيل گرفته.

در کتب ديگری هم از آثار يهودی چون "براپوت" و يا "روش‌هشانه" مضامين مربوط به قيامت و رستاخيز به صورت تناسخ تعبير شده. شايد به همين دليل کتاب ايوب که از کتب تورات است در پاسخ به يهوديانی که چنين اعتقادی داشتند ميگويد: "به همانگونه که ابرها پراکنده ميشوند هر کسی نيز که به قعر قبر رفت ديگر باز نگردد. او هرگز به خانه‌اش باز نگردد و خانه‌اش ديگر او را نشناسد" (مضمون از کتاب ايوب در تورات، فصل ۷، آيات ۹-۱۰). و همچنين: "به جائي که من ميروم، سرزمين تاريخی و در سايه مرگ، از آن ديگر بازگشتی نيست" (مضمون از کتاب ايوب در تورات، فصل ۱۰، آيه ۲۱). و همچنين: "کجاست انسانی که مرد و جسمش متلاشی شد و روحش را از دست داد؟ همچنانکه آنها خشک ميشوند و سيلابها ساکن شده و فرو می‌نشينند، انسان نيز ميميرد و برنميخيزد، تا زمانی که آسمانها بزير آيند او برنميخيزد و از خواب بيدارش نمی‌کنند" (مضمون از کتاب ايوب در تورات، فصل ۱۴، آيات ۱۲-۱۰). و باز هم چنين ميخوانيم: "پس از چند سال ديگر من به راهی ميروم که هرگز بازگشتی ندارد" (مضمون از کتاب ايوب در تورات، فصل ۱۶، آيه ۲۲).

اعتقاد به تناسخ در ميان پيروان آئين بودائی

تعاليم اساسی آئين بودا هم می‌آموزد که روح انسانی در اين عالم مادی نياز به تربيت روحانی دارد تا خصوصيات ناشايسته چون خشم، حرص، حسد، خودخواهی و نادانی را تبديل به مهربانی، بخشندگی، خير خواهی برای عموم، عشق به ديگران و آگاهی نمايد، تا در اين جهان مادی و در ورای آن عالم روحانی مخلد گردد. در کتاب "دهاما پندا" از حضرت بودا چنين مضمونی را ميخوانيم: "برخيز و بيکاره مباش! از اصول پاک و اخلاقی پيروي کن، انسان پاک در اين جهان و در عالم بعد هر دو در آسایش است" (داما پادا، فصل ۱۳، آيه ۱۶۸).

و همچنین در باره نیاز به اندوختن توشه‌ای برای حیات روحانی چنین میخوانیم: "تو اکنون چون برگی زرد و خزان‌زده‌ای که قاصد مرگ (یاما) به نزد تو آمده؛ در کنار در خروجی ایستاده‌ای و توشه‌ای برای راهی که در پیش داری نیندوخته‌ای. خود را بی‌نیاز از دیگران کن، سخت‌کوش باش و آگاه، چون ناپاکی‌ها را از خود بدور راندی و از قید گناهان رستی، به درون عالم بهشتی برگزیدگان (آریا) درآئی. عمرت به سر آمده و به نزدیک مرگ (یامی) رسیده‌ای، برای تو دیگر جایی نیست. خود را بی‌نیاز از دیگران کن، سخت‌کوش باش و آگاه، چون ناپاکی‌ها را از خود بدور راندی و از قید گناهان رستی دیگر تولد و نابودی را نخواهی دید" (داما پادا، فصل ۱۸، آیات ۲۳۸-۲۳۵).

یکی از اهداف آئین بودائی عرضه راه نجاتی برای رهائی هندوان از ترس و عذاب مداوم تناسخ بوده است. تعالیم حضرت بودا به روش همه مظاهر ظهور قبل و بعد در ظاهر به نفی و انکار اعتقاد پیشینیان سخنی نگفته و بیشتر توجه خود را به ارائه راهی برای گریز از امکان تناسخ معطوف داشته است. این روش انبیاء در مواردی سبب پاره‌ای از سوءتفاهمات گشته و در این مورد نیز در میان گروهی از بودائیان به دلیلی که ذکر شد اعتقاد به تناسخ همچنان باقی ماند.

اعتقاد به تناسخ در میان پیروان آئین مسیح

گروهی از پیروان اولیه آئین مسیح نیز بنا به اعتقادات قبل خویش تا قرن‌ها همچنان معتقد به تناسخ باقی ماندند و دلائل متعدد از آثار مسیحی را مستمسک می‌گرفتند. این اعتقاد در میان قلیلی از رهبران کلیسا نیز حامیانی داشت. مثلاً اولین رهبر کلیسای ارتودوکس که تعالیم مسیحیت را پس از پولس تدوین کرد بنا به روایت پاره‌ای از الهیون مسیحی از مروجان و طرفداران اعتقاد به قدمت روح انسانی بوده است. اعتقاد به قدمت روح انسانی و تناسخ در اروپا ریشه در آموزشهای مکاتب فلسفی چون افلاطونیان و نوافلاطونیان داشته است. گروهی معتقدند که این معتقدات در کلیسا تا زمان کنگره پنجم اتحادیه مسیحیان در شهر قسطنطنیه در سال ۵۴۳ میلادی هنوز ادامه داشته و تنها پس از قتل دو پاپ که هنوز از این عقاید طرفداری میکردند این تعالیم از مجموعه اعتقادات کلیسا برداشته شد.

اکثر مسیحیان اعتقاد به تناسخ را مخالف تعالیم حضرت مسیح میدانند چه اگر اصل "کارما" و تناسخ را بپذیرند دیگر نمیتوانند معتقد به این باشند که شهادت حضرت مسیح سبب نجات روحانی معتقدین میگردد. همچنین پذیرش این اصول خداوند قادر توانا را به تماشاگر ناتوانی در

بازی خلقت مبدل میکند که مغایر تعالیم مسیح است. در آئین مسیح مؤمنان به آسایش ابدی در عالم ملکوت و گناهکاران به آتش جهنم وعده داده شده‌اند. از این رو جایی برای سخن از تناسخ نمیماند. برای اطمینان به ذکر مضامین چند مثال از انجیل قناعت میکنیم:

"پس اگر دست و پایت سبب گناه برای تو گردد آنان را قطع کرده و از خود دور کن. برای تو بهتر است که بدون دست و پا در حیات باشی تا با داشتن دست و پا به آتش ابدی مبتلا شوی" (انجیل متی، فصل ۱۸، آیه ۸).

"پس او به آنان خواهد گفت از من دور شوید و به آتش ابدی بسوزید که برای شیطان و همیارانش تهیه شده ... پس آنان به عذاب ابدی مبتلا شوند و آن انسان پاک به زندگی ابدی" (انجیل متی، فصل ۲۵، آیات ۴۱ و ۴۶). و بالاخره در بیان زیر: "همانگونه که برای انسان مقدر شده که فقط یک بار بمیرد و پس از آن با قضاوت اعمالش روبرو شود، مسیح نیز یک بار قربانی شد تا گناه کثیری از انسانها را بدوش گیرد، و دوباره باز گردد نه آنکه گناه خلق را برگیرد بلکه برای آنان که در انتظار اویند نجات آورد" (انجیل، کتاب یهودان، فصل ۹، آیات ۲۸-۲۷).

اعتقاد به تناسخ در میان پیروان آئین اسلام

در آئین اسلام نیز تناسخ و قدمت روح انسانی تأیید نشده ولی گروهی از مسلمین نیز چون پیروان سایر ادیان به تناسخ و یا قدمت روح انسان و یا هر دو معتقد بوده‌اند.

مثلاً مضمون زیر از قرآن مجید به وسیله برخی به تناسخ تعبیر شده: "توئی که شب را بر روز چیره گردانی و روز را بر شب فائق آوری. توئی که به مردگان حیات بخشی و از زندگان قبض حیات کنی، و توئی که رزق به هرآن کس که اراده کنی میرسانی" (قرآن، سوره آل عمران، آیه ۲۷).

یکی از خصوصیات کثیری از صوفیان اسلامی اعتقاد به قدمت روح انسانی بوده که این فکر همچون اندیشه مسیحیان اولیه که ذکر آن شد مقتبس از فلسفه افلاطونیان و نوافلاطونیان بوده است. کتاب مثنوی معنوی اثر مولانا جلال الدین رومی به ظاهر با حدیث شکوه نبی آغاز میشود که از نیزار بریده شده و از درد هجران و فراق وطن ناله سر داده، ولی در معنی حدیث درد هجران روح خویش را بیان می‌کند که پس از تولد در این عالم خاکی از بارگاه وصلت محبوب ابدی به دور افتاده و آرزوئی جز بازگشت در سر ندارد:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند از جدائیهها شکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا ببریده‌اند از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

سینه خواهیم شرحه شرحه از فراق
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش
بشنوید ای دوستان این داستان
تا بگویم شرح درد اشتیاق
باز جوید روزگار وصل خویش
خود حقیقت نقد حال ماست آن

و میبینیم که مولانا با صراحت بیان می‌کند که این حدیث نقد حال خود اوست.

مولانا در شعری دیگر اشاره به گذشتن از مراحل جمادی و نباتی و حیوانی و رسیدن به مرحله انسانی می‌کند، با این توضیح که از این مرگها چیزی از دست نداده و این مرگها خود سبب ترقی و نمو او بوده است:

از جمادی مردم و نامی شدم
مردم از حیوانی و آدم شدم
حمله دیگر بمیرم از بشر
تا برآرم چون ملائک بال و پر
وز ملک هم بایدم جستن ز جو
کل شیء هالک الا وجهه
بار دیگر از ملک پران شوم
آنچه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم کردم عدم چون ارغنون
گویدم انا الیه راجعون
آب کوزه چون در آب جو شود
محو گردد در وی و چون او شود.

البته میتوان این شعر مولانا را به عنوان دلیل اعتقاد وی به تناسخ و وحدت وجود گرفت. ولی از نظر دیگر میتوان دید که رومی در این شعر در باب رشد روحانی انسان که در تمثیل مراحل جمادی و نباتی و حیوانی را گذرانده تا به مرحله انسانی رسیده و سپس در عوالم حق چون ملائک آرزوی پرواز دارد سخن میگوید. با این تعبیر بیان مولانا ارتباطی با تناسخ ندارد. بررسی موضوع وحدت وجود که در این دو شعر ذکر شده و از رومی به آن اشارت رفته خارج از حیطه این مقاله مختصر است.

اسلام نیز چون آئین مسیح با عقیده به پاداش و عذاب اخروی در بهشت و یا جهنم و بازگشت روح انسانی به سوی حق راهی برای اعتقاد به تناسخ نمیگذارد، گرچه همانگونه که قبلاً بیان شد این اعتقاد خصوصاً در بین گروهی از صوفیان رایج بوده است.

تعالیم دیانت بهائی در باره حقیقت روح انسانی و انکار نظریه تناسخ

در این مبحث به علت خلق انسان و ماهیت روح انسانی، مبدأ و مقصد روح، اختیار روح انسانی، علت تعلق روح به جسم و سیر روح در عالم مادی، و نهایتاً به عاقبت روح در عوالم الهی توجه

می‌کنیم. در این مبحث روشن خواهد شد که رد نظریه تناسخ و تواسخ نتیجه منطقی اعتقادات بهائی در باره مطالب مذکوره است.

علت خلق انسان و ماهیت روح انسانی

بنا به تعالیم امر بهائی روح انسانی مخلوق الهی است، پس جدید است و نه قدیم، ذاتش غیر قابل شناخت است و ابدی است، به علت حب حق خلق شده، و برای رسیدن به بارگاه ملکوت و جبروتش هستی یافته و هدایت شده. عصاره این تعالیم را در چند بند از کلمات مکنونه عربی حضرت بهاءالله در زیر زیارت می‌کنیم:

"یا ابن الانسان، كنت فی قدم ذاتی و ازلیت کینوتی، عرفت حبی فیک، خلقتک و القیت علیک مثالی، و اظهرت لک جمالی".

"یا ابن الانسان، احببت خلقتک فاحببنی کی اذکرک و فی لوح الحیاة اثبتک".

"یا ابن الوجود، رضوانک حبی و جنتک وصلی فادخل فیها و لاتصبر، هذا ما قدر لک فی ملکوتنا الاعلی و جبروتنا الاسنی".

"یا ابن الروح ببشارة النور أبشرك فاستبشر به والی مقرالقدس أذعوك تحصن فیہ لتستریح الی ابدالابد".

"یا ابن المنظر الاعلی، اودعت فیک روحاً منی لتکون حبیباً لی لم ترکتنی و طلبت محبوباً سوائی".

برای درک رابطه روح با جسم انسانی ابتدا مضمون فارسی بیان انگلیسی جناب ادیب طاهرزاده را ملاحظه می‌کنیم:

"رابطه روح و جسم همچون ارتباط نور و آئینه است. نور درون آئینه قرا ندارد بلکه از منبعی دیگر بر روی آئینه منعکس میشود، از این رو شکستن آئینه تأثیری بر نور ندارد. هنگامی که روح انسانی با جسم وی مرتبط میشود سبب خلق انسانی با خصوصیات بی‌مانند میشود. این خلقت هر روحی مبدأش زمان ایجاد نطفه هر انسانی است ولی روح ابدی شده و فنائی ندارد. حضرت عبدالبهاء میفرماید: 'روح انسانی در عالم زمان ابتدائی دارد ولی انتهائی ندارد و برای ابد ادامه می‌یابد.' پس روح انسانی ابدی است و در عوالم روحانی الهی برای ابد در حال کمال است. چنین مفهومی از حیات ابدی حقیقتاً ایده‌ایست تعالی‌بخش برای نژاد انسانی. این فکر حیات

ابدي است که احساس شفق و سپاسگزاري از حق توانا را در قلب هر مؤمني پديد مي آورد". (عهد و ميثاق بهاءالله، ص ۷)

حضرت عبدالبهاء در کتاب *مفاوضات* (صص ۱۰۱-۱۰۳) در باره انواع و ماهيت روح ميفرمايد که ارواح به پنج گونه اند، روح نباتي، حيواني، انساني، ايماني، و روح القدس، و سپس خصوصيات آنها را بر ميشمرند. ابتدا در تعريف روح نباتي آن را قوه اي مرکب از ترکيب عناصر و امتزاج مواد حاصل شده مثل قوه برق ميدانند که چون اين اجزاء از هم تفريق شود آن قوه ناميه نيز محو گردد. سپس در تعريف روح حيواني ميفرمايد که آن هم از امتزاج عناصر ترکيب شده، گرچه اين ترکيبي مکمل تر است، و روح حيواني يا قوه حساسيه ناميده ميشود. اين قوه نيز چون اجزائش تفريق گشت محو شود، مانند نور چراغي که چون روغن و فتيله اش تمام شود و بسوزد آن نور نيز محو گردد. سپس در شرح روح انساني ميفرمايد که اين روح چون نور آفتاب است و جسم انسان چون آئينه ايست که فنانش اثری بر فيض آفتاب نکند. ايشان روح انساني را نفس ناطقه و قوه کاشفه انساني ميدانند که محيط بر جميع اشياء است. و سبب بروز بدايع و صنايع و مشروعات عظيمه و اعمال نفوذ در وقايع مهمه تاريخ است، و عقل قوه روح انساني است. ايشان اين روح را مختار در انتخاب عمل خير و شر مي بينند. اين روح است که اگر کسب کمالات کند اشرف ممکنات گردد و چنانچه اکتساب قبائح کند پست ترين موجودات خوانند. اما اين روح انساني نياز به تربيت و هدايت دارد. اگر اين روح متصف بروح ايماني که از نفثات روح القدس است گرديد آن وقت آسماني گردد و روحاني شود و مطلع به اسرار الهي و حقائق لاهوتيه شود و به هدف خلقت خویش که لقای حضرت حق است رسد. روح القدس در امر مبارک واسطه بين حق و روح انساني و رساندن انوار تقديس از شمس حقيقت به حقائق مقدسه تعريف گشته است. پس روح القدس به عبارتي قوه مظاهر ظهور است که به واسطه آن عالم وجود و ارواح انساني را منقلب مي کنند.

حضرت عبدالبهاء در *مفاوضات* (صص ۱۳۵-۱۳۲) وجه تمايز انسان و حيوان را در روح انساني و نفس ناطقه مي بينند زيرا انسان و حيوان در جسم و روح حيواني شريکند. ولی در عين حال کثيري از حيوانات را در قوت حواس و قدرت جسماني برتر از انسان ميدانند. از اين رو منطقاً بايستي حيوانات در اين عالم بر انسان برتری جسته باشند، در حالي که مي بينيم انسان اکثر قواي طبيعت و حيوانات را به خدمت خود آورده. ايشان اين برتری انسان را نتيجه قدرت روح انساني و نفس ناطقه وی ميدانند.

روح انسانی از کجا آمده و به کجا میرود؟

نظريه قدمت روح انسانی، آنچنانکه قبلاً ذکر شد، از طريق پيروان فلاسفه افلاطونيان و نوافلاطونيان به مسيحيت و سپس به فلاسفه اسلامى و ايرانى و متصوفه منتقل شده است. متفکرين و پيشوايانى چون جلال الدين رومى بر اين عقیده بودند که روح انسانی از روح حق صادر شده و چون جرقه ايست که از همان جنس نور حق است، پس به همین دليل حقيقت و ذات انسانی ميتواند مجدداً به او بپيوند و با او يکى شود. از انواع ديگر و افراطى تر اين عقايد که در ميان پيروان آئين هندو ديده ميشود اين است که هستى را تجلى ظهورى حق ميدانند، همچون ظهور شاخه و گل و ميوه از تخم. بنا به اين اعتقاد حق در درجات گوناگون هستى را ايجاد کرده و به درجات متفاوت در آن منحل گشته. مثلاً نهايت ظهور حق را در انسان دانند و سپس در حيوان و آنگاه در گياهان و بالاخره در جمادات. از اين رو گياهخوارى را برگزيده و خوردن گوشت حيوانات را ممنوع ميدانند.

قبلاً مطلبى از کلمات مکنونه عربى را در باره رابطه حق و خلق زيارت کرديم که ممکن است با توجه به اعتقادات پيشينيان و زبان استعاره اى اين بيانات سبب سوء تفاهم گردد. بيان مبارک اين بود: "يا ابن المنظر الاعلى، اودعت فيك روحاً منى لتكون حبيباً لى لم تركنتى و طلبت محبوباً سوائى" (کلمات مکنونه عربى). حضرت عبدالبهاء در تبیین اين بيان مبارک ميفرمايند: "تعلق حق به خلق تعلق موجد است به موجود، تعلق آفتاب است به اجسام مظلّمه از ممکنات، و تعلق صانع است به مصنوعات ... انوار آفتاب از آفتاب صدور یافته نه ظهور یافته ... تجلى ظهورى در حق بارى تعالى نقص صرف و ممتنع و مستحيل است زيرا لازم آيد که قدم محض بصفه حدود متصف گردد و غناى صرف فقر محض شود و حقيقت وجود عدم گردد و اين محال است. لهذا جميع ممکنات از حق صدور یافته است. يعنى مايتحقق به الاشياء حق است و ممکنات به او وجود یافته است. و اول صادر از حق آن حقيقت کليه که به اصطلاح فلاسفه سلف عقل اول نامند و به اصطلاح اهل بهاء مشيت اوليه نامند ... عقل اول شريك حق در قدم نگرده ... (مفاوضات، صص ۱۴۴ - ۱۴۵).

در نزد اهل بهاء حق در ذات غيب منبع لايدرک خود هميشه بوده و خواهد بود و قيام و بازگشت ارواح انسانی هم بسوى حق قيام صدورى است. حضرت عبدالبهاء در باره دميدن روح الهى و يا وديعه گذاردن در آدمى ميفرمايند: "قيام ارواح انسانی به حق قيام صدورىست، و اينکه در تورات

میفرماید که خداوند روحش را در آدم دمید این روحیست که مانند نطق است از ناطق حقیقی صدور یافته و در حقیقت آدم تأثیر نموده " (مفاوضات، صص ۱۴۴-۱۴۷).

چند نکته دقیق و ظریف دیگر در باره روح بدین قرار است:

فرموده حضرت بهاءالله درک ماهیت و ذات روح خارج از توانائی بشر است: "و اگر الی مالانهایه بعقول اولیه و آخریه در این لطیفه ربانیه و تجلی عز صمدانیه تفکر نمائی البته از عرفان او کما هو حق خود را عاجز و قاصر مشاهده نمائی" (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، لوح ملاحادی قزوینی، شماره ۸۳). ولی البته بفضل حق جنبه‌هایی از این حقائق روح در آثار الهی بیان شده است که در اینجا به صورتی خلاصه عنوان میشوند.

روح و یا نفس انسانی به فرموده حضرت ولی عزیز امرالله "هم‌زمان با انعقاد نطفه جسمانی بوجود می‌آید" (ترجمه از انگلیسی از پیام‌های حضرت ولی‌امرالله به آلاسکا، ص ۷۱). و به فرموده حضرت عبدالبهاء "روح انسانی را بدایت است ولی نهایت نه، الی‌الابد باقی و برقرار است" (مفاوضات، ص ۱۱۴). از روح انسانی در آثار مبارکه به نامهای دیگری چون نفس ناطقه و قوه کاشفه نیز یاد شده و عقل انسانی یکی از قوای روح را تشکیل میدهد یعنی "عقل قوه روح انسانی است، روح بمنزله سراج است عقل بمنزله انوار که از سراج ساطع است، روح بمنزله شجر است و عقل بمنزله ثمر، عقل کمال روح است و صفت متلازمه آن است، مثل شعاع آفتاب که لزوم ذاتی شمس است ... ولی تا به روح ایمانی مؤید نگردد مطلع به اسرار الهیه و حقائق لاهوتیه نشود" (مفاوضات، ص ۱۴۸). روح انسانی بمدد قوای خمسۀ ظاهره مادی ادراک کائنات جسمانی کند. ولی روح انسانی به فرموده حضرت عبدالبهاء (مفاوضات، ص ۱۴۹) قوای معنویه‌ای دارد که عبارتند از قوه مخیله که تخیل اشیاء کند، و متفکره که تفکر در حقائق امور نماید، و مدرکه که ادراک حقائق اشیاء کند، و حافظه که آنچه ادراک نموده حفظ نماید، و قوه مشترکه‌ای رابط میان قوای خمسۀ ظاهره و قوای باطنه است.

در باره این مطلب که حیات روحانی چیست و مکان روح و عالم ملکوت کجاست حضرت عبدالبهاء میفرماید: "ملکوت موقع جسمانی نیست، مقدس است از زمان و مکان، جهان روحانی است و عالم رحمانی، و مرکز سلطنت یزدانی ... روح مکان ندارد بلکه لامکانست ... اما داخل شدن در ملکوت به محبت‌الله است، به انقطاع است، به تقدیس و تنزیه است، به صدق و صفاست، و استقامت و وفاست، به جانفشانیست" (مفاوضات، صص ۱۶۹-۱۷۱).

توجیه شرایط جهان و روابط نابسامان جوامع بشری

قبلاً ذکر شد که شاید اعتقاد به تناسخ برای توضیح و توجیه شرایط نابسامان در روابط انسانی، و ظلم و اجحافات و بی‌عدالتی‌های رایج جامعه بشری، و ترس از فنا و نابودی و در نتیجه جلوگیری از تصور پوچی زندگی انسانی، ابداع و منتشر شده است. با عنایت به قسمتهائی از کلمات مکنونه و مضامین بیانات حضرت عبداله‌ه‌ه که قبلاً درج شد دیگر جائی برای استناد به علل مذکور در تأیید اعتقاد به تناسخ نمی‌ماند ولی این مسائل فردی و اجتماعی که گریبان‌گیر عالم است نیاز به توجیهی جدید می‌یابد.

به فرموده جمال قدم علت آفرینش ممکنات حب بوده، پس انسان حاصل عشق حضرت حق است. شرط لازم در هر رابطه عاطفی حبيب و محبوب، و انسان و حق، اختیار است، چه که اجبار و عشق متقابل با هم هماهنگی ندارند. پس روح انسانی آزاد خلق شده و آزادانه و از روی اختیار به محبوب ابدی خویش عشق می‌ورزد و یا از او دوری می‌جوید. درک علل مشکلات جوامع بشری و اختلافات و جنگ و جدالهای چند هزار ساله به همین آزادی انسانی در انتخاب خوب و بد برمیگردد.

به اعتقاد بهائی تاریخ چند هزار ساله بشر با همه فجایع و مظلّمش دلیل بر خودخواهی و پستی و خسونت ذاتی انسانی نیست، بلکه این صفحات تاریخ خود نشانه امید به آینده درخشان نوع انسانی است. حضرت عبداله‌ه‌ه (مفاوضات، صص ۱۲۹-۱۳۰) در باب پیشرفت تدریجی انسان از بدو پیدایش در عالم خاک می‌فرمایند که انسان در رحم کره ارض چون نطفه در رحم مادر به تدریج نشو و نما نموده، و در بدایت به این حلاوت و ظرافت و لطافت و هیأت و شمایل و حسن و ملاحظت نبوده. ولی در عین حال نطفه نوع ممتاز بوده نه نطفه حیوان، و نوعیت و ماهیتش تغییر نکرده است. مدنیت سبب شده که انسان که از بدو خلقت قابلیت و استعداد اکتساب کمالات صوریه و معنویه را داشته از حالت جنگلی بیرون آمده، و چون اثمار درختان جنگلی که به واسطه باغبانی تربیت شوند لطیف‌تر و شیرین‌تر شده. و باغبان عالم انسانی انبیای الهیند. با وجود پیشرفتهای فراوان در تمدن مادی و معنوی در دو قرن اخیر، و خصوصاً در نیم قرن اخیر، باز هم بسیاری از شرایط نامناسب و ناسالم در روابط بین افراد و ملل باقی مانده و نظم بدیع جهان‌آرای امر الهی برای حل همین مسائل و مصائب به نجات بشر آمده. با افزایش روزبروز نقش امرالله در پیشبرد تمدن مادی و معنوی بشر، امید به صلح و برابری و برادری و وحدت عالم انسانی بیشتر خواهد شد و این خود به این روند سرعتی فوق تصور کنونی ما خواهد بخشید.

باش تا صبح دولتش بدمد کین همه از نتایج سحر است.

علت و هدف از تعلق روح انسانی به جسد در عالم مادی

گروهی از پیروان آئین هندو انسان و حقیقت وجود وی و همه هستی را تجلی ظهوری حق دانند. از این رو معتقدند که حقیقت انسانی باید خود را از ناپاکیهای مادی و جسد و زندگی برهاند تا موفق به عروج بسوی حق و یا بحق گردد. و این فلسفه اهداف و وظایف مؤمن هندو را در این جهان مشخص میکند.

در آثار مذهبی ادیان سامی (یهود و مسیحیت و اسلام) علت گذار روح انسانی و انسان در این عالم خاک بگونه‌ای دیگر ترسیم یافته. در فصول اول و دوم سفر تکوین کتاب تورات شرح خلقت جهان و همه نباتات و حیوانات و آدم و حوا آمده است. در این متن است که همچنین شرح اعمال آدم و حوا را در باغ عدن میخوانیم. مطابق مندرجات این کتاب حوا و آدم به علت نافرمانی، و خوردن میوه درخت ممنوعه، و یافتن قوه درک خوب و بد، مورد غضب حق قرار گرفته و برای تنبیه از بهشت رانده شده، و بصورت تبعید در زمین مسکن می‌یابند. این اعتقاد با تغییراتی در متون مذهبی و فلسفی و هنری پیروان این ادیان بازتابی مؤثر داشته است. پس حیات مادی در عمل بگونه‌ای زندان تشبیه گشته که از آن گریزی نیست و هر فردی ناچار است دوره این زندان خود را بگذراند.

متن حکم تبعید و تنبیه آدم و حوا در ارض چنین است: "خداوند خطاب به زن فرمود: من درد زایمان و فغان را بیشتر میکنم و بارداریت با درد خواهد بود. همیشه در اشتیاق شوهرت خواهی بود و او صاحب تو خواهد بود.

و خداوند خطاب به آدم فرمود: چون به حرف همسرت گوش دادی و از میوه درخت ممنوعه خوردی زمین بخاطر تو مورد غضب من است. با زحمت و مشقت روزی خود را تا آخر الحیات از زمین برگیری. زمین برای تو خار و خس ببار آرد و گیاهان وحشی برای خوراکت برویاند. با عرق جبینت نان خود را درآوری تا به خاک برگردی." (فصل دوم سفر تکوین تورات، آیات ۱۶-۱۹)

این مفاهیم تورات در آیات قرآنی نیز آمده و غالباً به همان معانی تعبیر گشته‌اند. حافظ شیرازی (دیوان حافظ) در این باره به زبان حال عموم میگوید:

فاش میگویم و از گفته خود دلشادم بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم
طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق که درین دامگه حادثه چون افتادم

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب آبادم
و باز رندانه میگوید: (دیوان حافظ)

پدرم روضه رضوان بدو گندم بفروخت ناخلف باشم اگر من به جوی نفروشم.

این برداشت منفی از حیات مادی روح عواقب وخیمی در درک هدف حیات و کیفیت زندگی و روابط انسانی معتقدین به این ادیان داشته است که تفصیل آن خارج از موضوع این مقاله است. اصل داستان چنانچه به ظاهر خوانده شود به فرموده حضرت عبدالبهاء "در نهایت غرابت است و عقل در قبول و تصدیق و تصور آن معذور ... اگر این ظواهر این حکایات را به شخص عاقلی نسبت دهند البته عموم عقلا انکار کنند ... لهذا این حکایت آدم و حوا و تناول شجره و خروج از جنت جمیعاً رموز است و از اسرار الهیه و معانی کلیه و تأویل بدیعه دارد." (مفاوضات، ص ۸۹).

این داستان در بین مسیحیان کاربردی تازه یافت. پیروان اولیه حضرت مسیح که در پی یافتن توجیهی عام‌پذیر برای علت شهادت و مرگ زودرس مولای خود بودند ظاهر این داستان تورات را وسیله‌ای برای نیت خویش یافتند. مسیحیان خطا و نافرمانی آدم و حوا را به گناه اولیه تعبیر و تفسیر نمودند و به این علت همه نسلهای آینده بشر را از آدم و حوا گناه کار و مستوجب عقوبت دیدند. بنا به اعتقاد آنان فقط شهادت و قربانی تنها فرزند خداوند می‌توانست خشم وی را فرو نشاند و گناه اولیه فرزندان آدم و حوا را بشوید.

برخورد مسیحیان و کلیسا با بسیاری از مسائل اجتماعی در طول تاریخ ناشی از این برداشتها از این داستان سفر تکوین بوده. به عنوان مثال، اعتقاد به بی‌ارزشی زندگی مادی، تصور آنکه غیرمسیحیان را جز بار گناه در این جهان و پاداش جهنمی در عالم دیگر توشه‌ای نبوده و نیست، پایمالی حقوق زنان و ندادن نقشی شایسته به نسوان را میتوان نام برد. با این اعتقاد، گروهی از مسیحیان، چه مرد و چه زن، در کلیه ادوار ترک دنیا نمودند و در صومعه‌ها جای گرفتند. جنبه‌هایی از این طرز تفکر دامن اسلام و خصوصاً متصوفه را گرفت تا آنجا که به دنیا پشت کرده و زاویه خانقاه را بر مجلس درس و علم ترجیح دادند.

به اعتقاد اهل بهاء علت خلقت انسان عشق بوده ولی بشر همیشه نیاز به تعلیم و تربیت داشته و خواهد داشت تا شایسته رسیدن به بارگاه حق شود. این تعلیم و تربیت به صورت تدریجی از طریق ظهور انبیاء و رسل به انسان رسیده و این نیز خود نشانه‌ای از عشق حق است که خلقتش را به حال خود نگذارد. حضرت بهاءالله هدف از ظهور خویش را اینچنین بیان میفرماید: "مقصود این عبد از حمل شدائد و بلایا و انزال آیات و اظهار بینات اخمد نار ضغینه و بغضاء بوده

که شاید آفاق افنده اهل عالم به نور اتفاق منور گردد و به آسایش حقيقي فائز گردد." (کتاب عهدي، ادعيه حضرت محبوب، ص ۴۱۲)

آئين بهائي اعتقاد به تبعيد آدمي و يا روح انساني را از بهشت به عالم خاک به جهت عصيان و نافرمانی از حق رد ميکند و بجای آن اصل نياز روح انساني را به کسب کمالات از طريق سير و سلوک در اين جهان مادي با تعلق به جسمي عنصری مي پذيرد. جمال قدم در بندي از کلمات مکنونه فارسی ضمن به کاربردن کلمات و لغات مرتبط با اعتقادات پيشينيان تبیین و تفسيري زيبا از خلقت و هدف آن و نقش حق در حمايت و حراست و هدايت اين اشرف مخلوقاتش ارائه مي فرمايند. اين بيان در ضمن گويای شکوه ايشان از غفلت بشر از مصاحبت دوست حقيقي و انهماک وی در بازی آب و گل نیز می باشد: "ای پسر وجود- در باديه های عدم بودی و ترا بمدد تراب امر در عالم ملک ظاهر نمودم و جميع ذرات ممکنات و حقائق کائنات را بر تربيت تو گماشتم، چنانچه قبل از خروج از بطن ام دو چشمه شیر منير برای تو مقرر داشتم و چشمها برای حفظ تو گماشتم و حب ترا در قلوب القا نمودم و بصرف جود ترا در ظل رحمتم پروردم و از جوهر فضل و رحمت ترا حفظ فرمودم و مقصود از جميع اين مراتب آن بود که بجبروت باقی ما درائی و قابل بخششهای غيبی ما شوی و تو غافل چون بثمر آمدی از تمامی نعيم غفلت نمودی و بگمان باطل خود پرداختی بقسمی که بالمره فراموش نمودی و از باب دوست بايوان دشمن مقرر يافتی و مسکن نمودی." (ادعيه حضرت محبوب، صص ۴۴۰ - ۴۴۱)

حضرت عبدالبهاء در حکمت ظهور روح انساني در جسد در عالم مادي مي فرمايند: "حکمت ظهور روح در جسد اينست، روح انساني وديعه رحمانيست، بايد جميع مراتب را سير کند، زيرا سير و حرکت او در مراتب وجود سبب اکتساب کمالات است. مثلاً انسان چون در اقاليم و ممالک مختلفه بقاعده و ترتيب سير و حرکت کند البته سبب اکتساب کمال است ... بهمچنين روح انساني چون سير در مراتب وجود کند و دارنده هر رتبه و مقام گردد حتی رتبه جسد، البته اکتساب کمالات نمايد." (مفاوضات، ص ۱۴۲) بنا بر اين هدف انسان در حيات مادي نیز چون عوالم الهي حصول تربيت در کليه شئون انساني و روحاني است. حضرت عبدالبهاء با توجه به جنبه های مختلف وجود انساني مي فرمايند: "اشرف موجودات انسان است، انسان در نهايت رتبه جسمانيست و بدایت روحانيات. يعنی نهايت نقص است و بدایت کمال، در نهايت رتبه ظلمت است و در بدایت نورانيت ... جنبه حيوانيت دارد و جنبه ملکيت. و مقصود از مربي اينست که نفوس بشريه را تربيت بکند تا جنبه ملکيت بر جنبه حيوانيت غالب شود." (مفاوضات، ص ۱۶۵) پس حيات

انسانى دانشگاهى است براى ترقیات انسانى و روحانى و به فرموده مبارک: "انسان آیت کبرای الهى است، يعنى کتاب تکوين است، زيرا جميع اسرار کائنات در انسان موجود است. پس اگر در ظل مربى حقيقى بيفتد و تربيت شود جوهرالجواهر گردد، نورالانوار شود، ... مهبط الهامات ربانى گردد. و اگر چنانچه محروم بماند مظهر صفات شیطانى گردد، جامع رذائل حیوانى شود ... و چون به اشرف مقامات عالم انسانى رسد آن وقت ديگر ترقى در مراتب کمالات دارد ... زيرا کمالات انسانیه غيرمتناهیست ... و چون کمالات انسانیه غيرمتناهی است پس بعد از صعود از این عالم نیز ترقیات در کمالات تواند نمود." (مفاوضات، ص ۱۶۶)

از بیانات اخير روشن میشود که تعلق روح انسان به جسمى عنصرى در طول حیات عین فضل و موهبت و عنایت و رحمت حق در تربیت و تنزیه و تکمیل روح انسانى است. مقصد ديگر از حیات عنصرى تقلیب و تنزیه این جهان مادى است تا چون آئینه‌ای نورانیت عوالم روح را در خود منعکس سازد. یکى از اهداف نظم بدیع جهان‌آرای حضرت بهاءالله تقلیب این عالم خاک و تمدن مادى است که شرح آن خارج از مطلب این بررسی است.

عاقبت روح انسانى پس از مرگ جسمانى

قبلاً بیان شد که بنا به متون اولیه آئین هندو روح درگذشتگان نهایتاً به بارگاه "ياما" رسیده و پس از سنجش اعمال در صورت خیر برای ابد به گروه ارواح پاک پیشینیان می‌پیوست و در صورت شر به قبیل ارواح شروران. همین اعتقاد با تغییراتی در ادیان سامی نیز وجود دارد. خصوصاً در آئین اسلام و مسیحیت روز رستاخیز به روزى موعود برای قیام جسمى مردگان و سنجش خطا و صواب خلق اختصاص یافته که در غایت هر کس پاداش اعمال نیک و یا بد خود را برای ابد در فردوس و یا دوزخ دریافت میکند. تأثیرات تعالیم آئین زردشت نیز بر اعتقادات مسیحیان و مسلمانان در مورد روز رستاخیز و حیات پس از مرگ درخور ذکر است. موضوع بهشت و جهنم از مضامین محکمت کتب عهد جدید و قرآن مجید در میان اکثر مؤمنین این ادیان شناخته میشود و کتب محققین و معلمان این ادیان در شرح و بسط جزئیات این دار آخر جائى برای کنجکاوى باقى نگذارده‌اند.

امر مبارک در این زمینه نیز خط بطلان بر ظاهرنگرى به این مضامین در آثار مقدسه و کتب علمای ادیان می‌کشد. در بسیاری از الواح مبارکه عوالم روحانى الهى نامحدود و نامتناهی خوانده شده‌اند و عموماً کل طائف این عالم مادى‌اند، گرچه ما در این حیات آگاهی به آن عوالم نداریم

(حضرت بهاءالله، مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۰). حضرت بهاءالله در لوحی رابطه این عوالم را چنین بیان میفرماید: "فرق این عالم با آن عالم مثل فرق عالم جنین و این عالم است" (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، شماره ۸۱). تا زمانی که جسم انسانی قدرت حفظ حیات دارد رابطه تعلق روح به جسم ادامه دارد و در غیر آن جسم به خاک باز میگردد و روح به سیر روحانی خویش ادامه میدهد. حضرت عبدالبهاء در این باره میفرماید: "روح غیر جسد است و بقایش مربوط به بقای جسد نیست بلکه روح در نهایت عظمت در عالم جسد سلطنت نماید و اقتدار و نفوذش مانند فیض آفتاب در آئینه ظاهر و آشکار گردد و چون آئینه غبار یابد و یا بشکند از شعاع آفتاب محروم ماند." (مفاوضات، ص ۱۶۲) ایشان به دو نوع ادراک روح انسانی در حیات عنصری بشر اشاره میفرمایند، یکی ادراک از طریق قوای محسوسات انسانی چون چشم و گوش که در حقیقت بیننده و شنونده روح است؛ و نوع دیگر که این ادراک بدون واسطه این قوا و مستقیماً صورت میگیرد، چون ادراکات در عالم رؤیا (مفاوضات، صص ۱۵۹-۱۶۲). این خود دلیل دیگری است بر استقلال روح از جسم. به فرموده مبارک "روح انسانی بر حالت واحده است نه به مرض جسد مریض شود و نه به صحت جسم صحیح گردد. نه علیل شود، نه ضعیف گردد، نه حقیر گردد نه خفیف شود، نه صغیر. پس معلوم و محقق گشت که روح غیر از جسد است و بقایش مشروط به بقای جسد نیست".

و اما پس از مرگ روح انسانی چه سرنوشتی دارد؟ در آثار امر مبارک اشارات فراوانی به حالات ارواح پس از ترک تعلقات جسمانی گشته. جمال قدم در لوحی میفرماید: "و اینکه سؤال نمودید روح بعد از خراب بدن به کجا راجع میشود، اگر به حق منسوب است به رفیق اعلی راجع، لعمرالله به مقامی راجع می شود که جمیع السن و اقلام از ذکرش عاجز است، هر نفسی که در امرالله ثابت و راسخ است بعد از صعود جمیع عوالم از او کسب فیض مینمایند، اوست مایه ظهور عالم و صنایع او، و اشیاء ظاهره در او، به امر سلطان حقیقی و مربی حقیقی. در خمیر ملاحظه نمائید که محتاج است به مایه، و ارواح مجرده مایه عالمند، تفکر و کن من الشاکرین" (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، شماره ۸۲). و چنان ارواحی بفرموده مبارک "بعد از خروج از بدن بقدرت و قوت و غلبه ای ظاهر که شبه آن ممکن نه، و ارواح لطیفه طیبه مقدسه بکمال قدرت و انبساط بوده و خواهند بود" (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، شماره ۸۰).

ایشان در لوحی به چند مطلب در باره حالات روح انسانی در عوالم الهی اشاره میفرمایند: "... اینکه سؤال از بقای روح نمودی این مظلوم شهادت میدهد بر بقای آن، و اینکه سؤال از کیفیت

آن نمودی انه لایوصف و لاینیغی ان یذکر الا علی قدر معلوم. انبیاء و مرسلین محض هدایت خلق به صراط مستقیم حق آمده‌اند، و مقصود آنکه عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند ... ایشانند مایه وجود و علت عظمی از برای کمال ظهورات و صنایع عالم، بهم تمطراسحاب و تنبت الارض، هیچ شیء از اشیاء بی سبب و علت و مبدأ موجود نه، و سبب اعظم ارواح مجردة بوده و خواهد بود ... بعد از صعود بین یدی الله حاضر میشود به هیكلی که لائق بقا و لائق آن عالم است. این بقاء بقاء زمانی است نه بقاء ذاتی، چه که مسبوق است بعلت، و بقاء ذاتی غیر مسبوق، و آن مخصوص است بحق جل جلاله طوبی للعارفین" (مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاءالله، لوح عبدالوهاب، ص ۱۶۴).

در کتب همه اديان به عناوین مختلف ذکر بقای روح و مجازات و مکافات آمده است. حضرت عبدالبهاء این مجازات و مکافات را به دو نوع تقسیم میکنند: "یک نوع ثواب و عقاب وجودی" و دیگری "اخروی" و میفرمایند که "این نعیم و جحیم وجودی در جمیع عوالم الهیه است چه این عالم و چه عالم روحانی ملکوتی، و حصول این مکافات سبب وصول بحیات ابدیه است". بفرموده مبارک کسب کمالات و فضائل در این جهان سبب تولد روحانی و نزدیکی به حق و جنت حقیقی در این جهان است، و بالعکس انهماک در شهوات و شؤون نفس و هوی و صفات ظلمانی در این جهان. اعظم عقوبات و سرنگونی در نیران در این عالم است. و در باره مکافات اخروی میفرمایند: "نعم و الطاف روحانی است ... و حصول آرزوی دل و جان و لقای رحمن در جهان ابدی" و عذاب اخروی "محرومیت از عنایات خاصه الهیه و مواهب لاریبیه و سقوط در اسفل درکات وجودیه است، و هر نفسی که از این الطاف الهی محروم ولو بعد از موت باقیست ولی در نزد اهل حقیقت حکم اموات دارد." (مفاوضات، صص ۱۵۷-۱۵۸)

و اما چه عواملی در عوالم روحانی سبب کسب فیوضات و ترقی روح و لقای رحمن میشود؟ بفرموده حضرت عبدالبهاء، در حیات مادی انسان دارای اختیاری نسبی و در پاره‌ای از امورات خویش چون اعمال خیریه و افعال شرّیه است، و در اموری چون خواب و ممت و عروض امراض و انحطاط قوی اراده انسانی نسبتاً مجبور است. در امور اختیاری انسان مسؤل است، و در امور اجباری غیرمسؤل. ولی در عین حال هر عمل انسانی چه خیر و چه ناصواب موقوف بمدد پروردگار است، چه اگر مدد نرسد نه بر خیر مقتدر و نه بر شرّ توانا. (مفاوضات، صص ۱۷۴-۱۷۶)

قبلاً بیان شد که این اختیار نسبی از عنایت حق به خلق و لازمه عشق است. در عوالم دیگر الهی نیز این اختیار نسبی روح انسانی در انتخاب خیر و شرّ ادامه دارد. دلیل اول بر این مطلب

شرط عشق است که در عوالم روحانى به درجاتی بس لطيفتر و شديدتر در کار خواهد بود، چه که روح انسانى در عوالم ملکوت از مشاغل فرينده آب و گل که مناسبت با جسم مادى او دارد به دور است. و دليل ثانى بيان حضرت عبدالبهاء است که ميفرمايند در عوالم روحانى نيز انسان توانائى آن را دارد که برای ترقى روحانى خویش به تضرع و رجا طلب مغفرت کند. اين مضمون در رابطه با امکان ترقى برای كسانی است که در گناه و عدم ايمان مرده‌اند ولى البته در حق نيکوکاران نيز صادق است، و اين نشانه اختيار روح انسانى در عوالم الهى است. بيان مبارک اين است: "چنانچه ما در اينجا قوه داريم که در حق اين نفوس دعا کنيم همين طور در عالم ديگر هم که عالم ملکوت باشد همين قوه را دارا خواهيم بود. آيا جمیع خلق آن عالم مخلوق خدا نيستند. پس در آن عالم هم ميتوانند ترقى کنند. همچنانکه در اينجا ميتوانند بتضرع اقتباس انوار نمايند در آنجا هم ميتوانند طلب غفران نمايند، بتضرع و رجا اقتباس انوار کنند. پس چون نفوس در اين عالم بواسطه تضرع و ابتهال يا دعای مقدسين تحصيل ترقى مينمايند بهمچنين بعد از فوت نيز بواسطه دعا و رجاى خود ميتوانند ترقى کنند، على‌الخصوص چون مظهر شفاعت مظاهر مقدسه گردند." (مفاوضات، ص ۱۶۴)

ايشان در بيانى ديگر شرايط و وسائى ديگر ترقى ارواح را در عوالم ملکوت روشن ميفرمايند: "ترقى روح انسانى بعد از قطع تعلق از جسد ترابى در عالم الهى يا بصرف فضل و موهبت ربانى، و يا بطلب مغفرت و ادعيه خيريه سائر نفوس انسانى، و يا بسبب خيرات و ميراث عظيمه که بنام او مجرى گردد حاصل شود ... اطفالى که پيش از بلوغ صعود نمايند يا قبل از وعده از رحم سقوط کنند ... اين اطفال در ظل فضل پروردگارند چون سيئاتى از آنان سر نزده و باوساخ عالم طبيعت آلوده نگرديده‌اند، لهذا مظاهر فضل گردند و لحظات عين رحمانيت شامل آنها شود." (مفاوضات، ص ۱۶۹)

کاربرد صحيح اين اختيار نسبي روح انسانى که هديه حق است برای هر انسانى در هر يك از عوالم الهى سؤالى است بجا. بنا به مضمون کلی کتاب هفت وادى شايسته آن است که انسان نهايتاً اراده خویش را با اراده حق آنچنان منطبق و همنوا و سازگار سازد که گوئى اراده‌ای از خود ندارد، و در او جز اراده حق حکمفرما نيست. و اين مفهوم حقيقى فناء فى الله و بقاء بالله در امر مبارک است. اميد و هدف غائی هر روح پاکی آن است که با رسيدن به اين مرحله ترقى روحى در اين عالم و در عوالم حق چون برگی آزاد از تعلق، با نسيم اراده او به حرکت آيد و در انوار عشق او چون ذره‌ای به رقص و دست‌افشانی و پايکوبى بسوى او اوج گيرد. اين است پاسخ

شایسته روح انسانی به هدیه اختیار و عشق بی‌منت‌های حق، و این است معنی وصلت روحانی و اتحاد با محبوب ابدی. آیا پس از این جائی برای اصرار بر تناسخ و تواسخ در عالم مادی میماند؟ در خاتمه برای اطمینان خاطر بیان حضرت عبداله‌ه‌اء را در رد عقیده به انواع تناسخ و تواسخ را در اینجا زینت این مقاله می‌کنیم. ایشان ابتدا ضمن ذکر این مطلب مهم که "ما را مقصد بیان حقیقت است، توهین عقاید ملل دیگر نیست" فرق معتقدین به تناسخ را تقسیم‌بندی و خلاصه می‌فرمایند، که از یک سو نشانه تنوع در این عقاید است، و از سوی دیگر احاطه پاسخ ایشان به این عقاید غامض است که تا حدودی در این مقاله عرضه گشته: "پس بدان که تناسخیان بر دو قسمند، قسمی معتقد بعقاب و ثواب معنوی در عالم اخروی نیستند، لهذا برآنند که انسان بتناسخ و رجوع باین عالم مجازات و مکافات بیند، و نعیم و جحیم را حصر در این جهان دانند، و بجهان دیگر قائل نیستند. و این فرقه ایضاً بر دو قسمند، بعضی برآنند که انسان گاهی در رجوع باین عالم بصورت حیوان درآید تا مجازات شدید بیند و بعد از حمل عذاب الیم از عالم حیوان دوباره بعالم انسان آید و این را تواسخ گویند. و قسم دیگر برآنند که از عالم انسان بعالم انسان رجوع کند و در رجوع ثواب و جزای زندگانی اول مشاهده نماید، و اینرا تناسخ گویند. و هر دو فرقه بجهانی غیر این جهان قائل نیستند. و فرقه دیگر از اهل تناسخ بعالم اخروی قائل و تناسخ را واسطه تکامل شمرند که انسان بذهاب و ایاب و در این جهان بتدریج کسب کمالات نماید تا آنکه بمرکز کمال رسد. یعنی نفوس ترکیب از ماده و قوتند، ماده در بدایت یعنی دور اول ناقص است و چون مکرر باین عالم آید ماده ترقی نماید و صفا و لطافت حاصل کند تا مانند آئینه شفاف گردد، و قوت که عبارت از روح است بجمع کمالات در آن تحقق یابد. این است مسأله اهل تناسخ و تواسخ مختصراً بیان شد." (مفاوضات عبداله‌ه‌اء، صص ۱۹۶-۲۰۲) دلائلی که ایشان در رد تناسخ و تواسخ در مفاوضات ذکر می‌فرمایند فراوان و متنوع است و فقط به ذکر چند مورد از آنها در اینجا کفایت می‌شود.

ایشان ابتدا اشاره می‌فرمایند که تکرر در عالم ملک که آئینه عوالم ملکوت است وجود ندارد زیرا "اگر خزائن وجود مملو از دانه گردد دو دانه را من جمیع‌الوجود مشابه و مطابق و مماثل و بدون امتیاز نیایی لابد فرق و تمایزی در میان. چون برهان توحید در جمیع اشیاء موجود و وحدانیت و فردانیت حق در حقائق جمیع کائنات مشهود پس تکرر تجلی واحد ممتنع و محال، لهذا تناسخ و تکرر ظهور روح واحد بماهیت و شؤون سابق در این جهان تجلی واحد است، و این مستحیل و

غيرممکن". آنگاه مي‌فرمايند که روح انساني نيز که از کائنات ملکوتيه است تکررش در مقامي از مقامات چه در قوس نزولي و چه در قوس صعودي ممتنع و محال است.

بايد توجه نمود که ايشان آمدن فصول را که ظاهراً همان اشجار همان برگها و ميوه‌ها را ظاهر ميکنند تکرر نوعي گویند، يعني برگ و ميوه امسال را دقيقاً همان برگ و ميوه پارسال نميدانند، بلکه معتقدند که از ترکيب عناصر جديده "نوعيت" است که باز آمده. ديگر آنکه ايشان تکرر و رجوع به عالم ناسوتي را سبب تغيير ماهيت و مورث کمالات نميدانند، "بر فرض تصديق اين مطلب، در تجدد و عود تغيير ماهيت ممکن نه، زيرا جوهر نقص به عود و رجوع حقيقت کمال نگرده ... شجره زقوم آنچه تکرر يابد ثمر شيرين ندهد".

ايشان آنگاه به بي قدری اين جهان ناسوت در مقايسه با عالم ملکوت اشاره کرده و دليل ديگري بر رد تناسخ عرضه مي‌فرمايند: "عالم ناسوتي را چندان قدر و مزيتي نه که انسان بعد از نجات از اين قفس دوباره آرزوي آن دام نمايد، بلکه بفيض ابدی استعداد و قابليت حقيقت انسان بسير در مراتب وجود ظاهر و عيان گردد نه به تکرر و رجوع ... و رجوع روح بعد از صعود منافی حرکت طبيعي و مخالف نظم الهی ... مانند آنست که انسان بعد از خلاصی از عالم رحم دوباره بعالم رحم رجوع کند". ايشان پيداشدن اين عقايد را در گروهی از تناسخيون به علت "تصور حصر وجود در اين جهان فانی و انکار جهان‌های الهی" ميدانند، و مي‌فرمايند که "اگر عوالم الهی به اين عالم جسمانی منتهی گردد ايجاد عبث شود بلکه وجود ملعبه صبيان گردد ... مانند عقول قصيره فلاسفه سلف مثل بطلميوس و سائرين که چنين اعتقاد و تصور مينمودند که جهان حیات و وجود محصور در اين کره ارض است و اين فضای نامتناهی وجود محصور در طبقات تسعة آسمانی و جميع فارغ و خالی. ملاحظه نمائيد که چقدر فکرشان قصير و عقولشان ضعيف بود".

و نهايتاً به موضوع رجعت انبياء اشاره نموده که پاره‌ای آن را دليلی بر تناسخ ميدانند و آن نظر نادرست را نيز چنين اصلاح مي‌فرمايند: "در کتب مقدسه و صحف الهيه ذکر رجعت موجود ولی نادانان پی به معانی آن نبردند و تناسخ گمان نمودند. زيرا مقصود انبيای الهی از رجوع رجوع ذاتی نيست، بلکه رجوع صفاتی است، يعني رجوع مظهر نيست رجوع کمالاتست. در انجيل مي‌فرمايد که يحيی بن زکريا حضرت ايلياست، از اين بيان مراد رجوع نفس ناطقه و شخصيت حضرت ايليا در جسد حضرت يحيی نه، بلکه مراد اينست کمالات و صفات حضرت ايليا در حضرت يحيی جلوه و ظهور نمود".

برای تبرک با این بیان جمال قدم در وصف خلقتش آنچنانکه در کلمات مکنونه آمده این بحث را خاتمه میدهیم:

"ای دوست - تو شمس سماء قدس منی، خود را بکسوف دنیا میالای. حجاب غفلت را خرق کن تا بی پرده و حجاب از خلف سحاب بدرائی و جمیع موجودات را بخلعت هستی بیارائی".

یادداشت

* این مقاله حاصل تحقیقی است که در ماه می سال ۲۰۰۴ در مدرسه بهائی بوش در ایالت کالیفرنیا در پنجاه و دومین مجمع عرفان ارائه گشت.

مرحبا! مرحبا!

لادن پاکدامن

وقتی در بارهٔ حیات حضرت عبدالبهاء مطالعه می‌کنیم به نکات و موضوع‌های بسیار جالبی برمی‌خوریم که هر یک شایستهٔ پژوهش و بررسی جداگانه‌ایست. فضائل اخلاقی، نوع نگرش هیکل مبارک و منش و رفتار آن حضرت، اینها همه مواردی هستند که حضرت عبدالبهاء را به عنوان مثل‌اعلای آئین بهائی از سایر نفوس متمایز و ممتاز می‌نماید. یکی از این موارد موضوع جالب و جذاب تشویق است. به راستی وقتی که متوجه اهمیت تشویق در پیشرفت اهداف الهی می‌شویم این سؤال در ذهن ما ایجاد می‌گردد که هر یک از ما چگونه می‌توانیم در اثر تشویق خدمتی به آستان الهی بنمائیم؟ جواب این سؤال در تعالیم بهائی و در شیوه و آثار مبارکهٔ حضرت عبدالبهاء یافت می‌شود، زیرا ایشانند مثل اعلا در شیوهٔ زندگانی و راهنمای زندگی روزمرهٔ برای ما. در این مقاله سعی می‌شود تا به سؤالاتی بپردازیم چون تشویق به چه معناست؟ حضرت عبدالبهاء چگونه نفوس را تشویق می‌فرمودند؟

بیت‌العدل اعظم الهی در پیام ۹ ژانویهٔ ۲۰۰۱ می‌فرماید: "در همهٔ رشته‌های خدمت، احباء به تشویق مداوم نیازمندند."

جناب علی‌الله نخبجوانی نیز در یکی از نطق‌های خود یادآور شده‌اند که: "همه می‌دانید که ارادت من به جناب سمندری فوق‌العاده است ... یکی از نکاتی که از ایشان مکرر شنیده‌ام این است. می‌فرمودند که اگر احکام و تعالیم و اوامر و نواهی را از آثار مبارکه خارج کنیم، آنچه باقی می‌ماند، خلاصه و جوهر آن تشویق است ... حضرت مسیح در یکی از موعظه‌های خود چند طوبی ذکر می‌کنند: طوبی^۱ به حال پاک‌دلان، طوبی^۲ از برای آنان که گرسنه و تشنه‌اند، طوبی^۳ ... طوبی^۴ ... بنده به یکی از یاران عزیز غرب عرض می‌کردم "ای کاش یکی از پیغمبران هم یک طوبی^۵ تازه به این طوبی‌های حضرت مسیح اضافه می‌کرد و می‌فرمود 'طوبی' از برای آنان که سبب تشویق دیگرانند." "والله این جوهر مطلب است. حضرت ولی‌امرالله می‌فرماید "به جای تنقید تشویق کنید." (جزوهٔ مستخرجاتی از نطق جناب علی نخبجوانی، ص ۲۸)

۱- تشویق به چه معناست؟

تشویق کلمه‌ایست عربی از ریشه شوق و به معنای اظهار اشتیاق و علاقه نسبت به کسی یا چیزی است. اما تشویق به این معنا کمتر رایج است، بلکه بیشتر معنای روانشناسی آن به کار می‌رود. در روانشناسی تشویق تقویت‌کننده‌ایست مثبت و عبارت است از "نیرومند شدن یک رفتار پس از ارائه تقویت‌کننده مثبت به دنبال آن." (روانشناسی پرورشی، ص ۲۴۵)

تشویق عملی است که در مقابل تنبیه قرار دارد. ما با تشویق سعی می‌کنیم تا نفوس را امیدوار نمائیم و رغبتی برای انجام‌دادن یا ادامه بهتر عمل در آنان ایجاد کنیم. البته در مباحث روانشناسی انواع تشویق و ویژگی‌های آن توصیف شده است؛ مثلاً اینکه تشویق باید متناسب با عمل باشد، باید به وقت باشد، نیاز شدید شخص باشد، فرد نتواند خودش به راحتی به آن دسترسی داشته باشد، برای او جالب و جذاب باشد، و غیره.

از نظر روانشناسی تشویق می‌تواند هم کلامی باشد و هم غیرکلامی. اینکه ما احساسات خودمان را از عمل نیک یک فرد به او ابراز کنیم و یا اینکه محبت خودمان را به عناوین مختلف بیان کنیم، همه از انواع تشویق به حساب می‌آیند.

اما در این مقاله بیشتر سعی شده است تا به تشویق به معنای به شوق آوردن دیگران پرداخته شود. زیرا، وقتی به حیات و آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء رجوع می‌کنیم می‌بینیم که هیکل مبارک دائماً جمیع نفوس را به شوق می‌آورند، و این است که این تعریف را اساس قرار می‌دهیم که "تشویق به معنی به شوق آوردن دیگران" است.

همه زندگانی هیکل مبارک، نوع حرکات و سکنااتشان، حتی راهرفتن هیکل مبارک، لحن صحبت‌هایشان، تبسم‌هایشان، همه و همه، اطرافیان و سایر نفوس را به شوق می‌آورد، چنانکه در کتب مختلف از نویسندگان مختلف شرقی و غربی، بسیار به این نکات اشاره شده است.

ممکن است که حضرت عبدالبهاء در به شوق آوردن دیگران به آنان پاداشی و یا هدیه‌ای عنایت می‌کردند، و یا آنکه با لحن ملیح و جملات نمکین نفوس را دلگرم و پراشتیاق می‌نمودند. اما این روح قدسی و محبت الهی و سرور روحانی که در وجود مبارک موج می‌زد سبب می‌شد که این چنین نفوس شیفته مبارک شوند و آن چنان به شوق آیند که حتی ترک مال و جان کرده و در مسیر تحقق اراده مبارک بی‌دریغ به تبلیغ و خدمت پردازند.

۲- حضرت عبدالبهاء نفوس را چگونه تشویق می فرمودند؟

پاسخ به این سؤال هدف اصلی این مقاله است. در حیات عنصری مبارک و آثار و الواح مبارکه راه‌های مختلف و متفاوتی مشاهده می‌شود که هیكل مبارک برای تشویق نفوس از آنها استفاده می‌کردند. اما نکته‌ای که در خصوص تشویق در الواح و حیات مبارک مشترک است این است که حضرت عبدالبهاء به تناسب استعداد، موقعیت، و میزان توانائی نفوس، آنها را تشویق می‌کردند. مثلاً خطاب به مهندسی فرمودند: "چنانچه در یک مدرسه به نفوس مختلفه هندسه تعلیم میدهی، امیدوارم در معلّم‌خانه الهی امم متنوعه را از حقیقت و اساس ادیان الهیه آگاه نمائی." به سرادمیرال پری، کاشف قطب شمال، فرمودند: "امیدوارم مجهولات عالم ملکوت را معلوم کنی." به رئیس اساقفه فرمودند: "امید چنان است تقالید مضره را دور و حقیقت تعالیم مسیحی را ترویج نمائی." (بدایع‌الآثار، ج ۱، ص ۵۷)

و همین توجه به استعداد افراد در امر تشویق باعث شد که یک نفر مثل لوآ گتسینگر بعد از ملاقات با حضرت عبدالبهاء آن چنان به شوق آید که هر لحظه طلب شهادت کند و عاقبت شهره آفاق گردد و یک نفر دیگر چون پورسارجنت (مدیر مدرسه‌ای که جناب استان‌وود کاب به عنوان یکی از کارکنان آن مدرسه در آنجا مشغول به کار بودند و به اصرار جناب کاب به زیارت حضرت عبدالبهاء در پاریس به سال ۱۹۱۳ میلادی شرفیاب شدند.) بعد از ملاقات با هیكل مبارک فقط بگوید: "او (حضرت عبدالبهاء) شخصیتی سالخورده، ارجمند، و مهربان است." (خاطراتی از حضرت عبدالبهاء، ص ۲۹)

حضرت عبدالبهاء یک نفر را فقط با یک نگاه جذّاب به شوق می‌آوردند، اما دیگری را با دادن یک هدیه و ... گواه این موضوع مطلب ذیل است: "وقتی از پزشک ایرانی حضرت عبدالبهاء در احتفال میلوآکی خواستند که حضرت عبدالبهاء را توصیف کند، اظهار داشت که چنین کاری بسیار مشکل است، زیرا حضرت عبدالبهاء در مواقع مختلف وجه‌های گوناگونی داشتند، و در هر موقع به تناسب موقعیت رفتار می‌فرمودند." (خاطراتی از حضرت عبدالبهاء، ص ۳۳)

اکنون با توجه به مطالب فوق به بررسی روشهای تشویقی حضرت عبدالبهاء می‌پردازیم، و همانطور که قبلاً ذکر شد روشهای تشویق را در دو قسمت (الف- حیات عنصری هیكل مبارک، و ب- الواح و آثار مبارکه) به طور جداگانه بررسی می‌کنیم.

الف- روشهای تشویقی حضرت عبدالبهاء در حیات عصری

۱- یکی از روشهای هیکل مبارک برای تشویق نفوس ذکر مدایح نفوس است. حضرت عبدالبهاء با تیزی با تیزی و مهارت، محاسن و نکات و ویژگیهای مثبت شخصیت افراد را به آنان یادآوری می‌کردند و تحسین می‌فرمودند، به طوریکه آنان از شنیدن آن ویژگیهای مثبت که متعلق به خودشان بود به شوق آمده و تحت تأثیر قرار می‌گرفتند. ذیلاً به چند نمونه اشاره می‌شود:

- وقتی که کشتی مبارک به سوی اروپا شناور بود، هیکل مبارک به یکی از خدام سبد میوه‌ای عنایت فرمودند که جزوه‌دان مبارک تصادفاً در این سبد افتاده بود. بعد از چند دقیقه آن خادم جزوه‌دان را آورده تقدیم نمود. خیلی قلب مبارک از امانت او خوشنود شد. لهذا جزوه‌دان را به او بخشیدند و یک دلار هم به او انعام عنایت نموده فرمودند "من از صداقت و امانت تو بسیار خوشم آمد." بعد شرحی مبسوط از فواید امانت فرمودند که خیلی سبب تنبّه و تذکر بود. (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۱۵)
- خطاب به دکتر حبیب‌الله مؤید فرمودند: "... شما مدتی است کارتان تمام شده و ابوی پیر و شکسته شده، خصوصاً بعد از شهادت اخوی که خیلی صدمه دیده. ولی از رفتن شما یک روحانیت و نورانیت تازه‌ای پیدا می‌کند. دیگر آنکه ایران هم خیلی خوب است. کار زیاد است. نفوس بدیعه‌ای پیدا خواهند شد. خیلی محتاج به طیب هستند، خصوصاً به شما که طیب الهی هستید و منجذب به نفعات رحمانی. نفس شما شفاست. امیدوارم علم هدایت کبری بلند کنید." (خاطرات حبیب (تک‌جلدی)، ص ۳۲۲)
- در آلمان وقتی دکتر فیشر مشرف شد فرمودند که "حقیقتاً منادی ملکوت هستی. قلبت پاک است و نیت و قصدت لله. این بود که در نشر نفعات الهیه موفق شدی... من همیشه در آمریکا یاد تو بودم." (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۲۱۴)
- خانم آلن، یکی از مؤمنات غربی، از هیکل مبارک پرسید "میل دارم بدانم آیا به خانه من در برکلی رحمت و موهبت الهی عنایت می‌کنید تا حظیره‌القدس شود؟" در جواب، حضرت عبدالبهاء فرمودند: "بسیار خوب. همین که آرزو داری خانه‌ات در برکلی حظیره‌القدس شود نشانه قابلیت توست. خدا تو را مساعدت و رحمت عنایت کند تا نیت تو تحقق یابد." (خاطراتی از حضرت عبدالبهاء، صص ۵۵ و ۵۶)

علاوه بر اینکه نفوس را در حضور خودشان تشویق می‌فرمودند، گاهی نیز ذکر خیر و مدایح آنان را در حضور دیگران بیان می‌فرمودند. با این روش، هم به تشویق فرد مورد نظر می‌پرداختند، و هم سبب به شوق آوردن حضار و شنوندگان می‌شدند. ذیلاً چند نمونه درج می‌گردد:

- "صبح ترجمه بعضی از عرائض دوستان آمریکا از لحاظ مبارک می‌گذشت. از جمله در عریضه یکی از اماء واشنگتن که اسم آسیه به او عنایت شده بود، شرحی مذکور. (فرمودند:) چه مؤمنه مقدسه‌ای است. همیشه به خدمت و تبلیغ امر مشغول است." (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۲۴۳)

- از احوال جناب حاجی میرزا حیدرعلی جويا شدند و بعد فرمودند: "پیرمردیست در نهایت روحانیت. فی‌الحقیقه جمیع قوایش را در سبیل الهی صرف نموده. چقدر خوب است که انسان جانش را فدای امر مبارک کند." (خاطرات حبیب، ص ۳۹۸)

- "حضرت عبدالبهاء خیلی زیاد به تورنتون چیس محبت داشتند. روز ۱۹ اکتبر با چند نفر از یاران به قبرستان اینگلوود، که نزدیک لس‌آنجلس واقع است، تشریف بردند ... در آنجا آن حضرت تورنتون چیس را به خاطر خدمات برجسته‌اش به امر مبارک مورد تحسین و تمجید قرار دادند. حضرت مولی‌الوری^۱ بر مرقدش گل پخش کردند و بر خاکش نشستند و مناجات زیبایی از لسان مبارک صادر شد." (خاطراتی از حضرت عبدالبهاء، ص ۳۲)

۲- یکی دیگر از روشهای حضرت عبدالبهاء برای تشویق نفوس دادن القاب و اسامی مناسب و دلپذیر به آنان است که به تناسب موقعیت و حالات اشخاص عنایت می‌شد. برای مثال، خطاب به جناب دکتر حبیب‌الله مؤید فرمودند "یا حبیبی، یا طیبی" (خاطرات حبیب، ص ۳۴۶)، و یا به لیدی بلامفیلد اسم ستاره‌خانم را عنایت فرمودند. همچنین هیکل مبارک بنا به معانی اسامی نفوس آنان را به وجد و شوق می‌آوردند و هدایت می‌فرمودند. مثلاً، خطاب به لوا گتسینگر فرمودند "لوا در زبان فارسی به معنی پرچم است، و تو باید رایت و پرچم من باشی و آن را در شرق و غرب به اهتزاز آوری" (خاطراتی از حضرت عبدالبهاء، ص ۱۴) و یا به دیگری خطاب نموده‌اند "چراغ‌علی، انشاءالله چراغ خدا شوی." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۶، ص ۱۳۹)

۳- روش دیگری که هیکل مبارک به کار می‌بردند این بود که چون از عملی احساس رضایت می‌کردند می‌خواستند که آن عمل دوباره تکرار شود، و این تکرار را با ذکر مدایح عمل همراه می‌کردند. برای مثال، خطاب به خانمی که در حضور مبارک مناجاتی را زیارت کرد فرمودند

"یکی دیگر بخوان". بعد از پایان مناجات باز فرمودند "خوب می‌خوانی، یکی دیگر بخوان." (یادداشت‌هایی در باره حضرت عبدالبهاء، ج ۲، ص ۷۱۲)

۴- گاهی اوقات حضرت عبدالبهاء برای اینکه شخص را به عمل خاصی تشویق کنند، مقام و منزلت آن کار را به فرد بیان می‌فرمودند. با این کار او به شوق آمده و با طیب خاطر برای انجام آن عمل دست به کار می‌شد. برای مثال، خطاب به جناب دکتر حبیب‌الله مؤید در خصوص تشویق به سفر تبلیغی فرمودند "این سفر شما بسیار عظیم است. مانند سفر اشعیا است. حضرت اشعیا در جمیع اراضی مقدّسه سیر و حرکت نمود و به اسرائیل روح جدیدی دمید. امیدوارم شما هم احبّاء را به نفحات قدس زنده کنید." (خاطرات حبیب، ص ۳۳۵)

۵- در ملاقات‌های بسیاری که حضرت عبدالبهاء با نفوس داشتند به کرات دیده شد که هیکل مبارک در حضور آن نفوس دست به دعا برداشته و در حقّ آنان طلب تأیید و توفیق از آستان جمال اقدس ابهی^۱ می‌فرمودند، و همین دعا و مناجات به جهت نفوس سبب تشویق آنان میشد. چنانکه، برای مثال، وقتی در یکی از مجامع غرب تشریف داشتند "از پلکانی که از تالار به طبقه دیگری می‌رفت بالا رفتند. وقتی که ایشان بالا می‌رفتند سکوت محض برقرار شد ... حضرت عبدالبهاء روی بالکن کوچکی در نیمه‌راه طبقه دوم در مقابل پنجره زیبائی توقّف فرمودند. بعد، قدمی به جلو برداشتند و دستها را گشودند و در حالی که کف دستها رو به بالا بود به لحنی ملیح این دعا را تلاوت کردند "ای پروردگار مهربان این جمع مشتاق روی تو اند و عاشق جمال تو ..." (خاطراتی از حضرت عبدالبهاء، ص ۵۰)

۶- حضرت عبدالبهاء علاوه بر اینکه ذکر مدایح نفوس را می‌کردند به ذکر خیر اعمال هم می‌پرداختند، و به همین وسیله احبّاء را به انجام آن عمل تشویق می‌فرمودند، چنانچه "وقتی حاج خدابخش در اراضی مقدّسه برای مسافرین مسافرخانه‌ای تهیه کرده بود، چون ذکرش در ساحت اقدس شد، فرمودند 'بسیار بسیار مبارک است. خیلی خوب است که در هر شهری و در هر قصبه و دهی این کار را بکنند و به جهت نزول احبّاء محل مناسبی فراهم سازند ...'" (خاطرات حبیب، ص ۲۹)

۷- یکی دیگر از روشهای حضرت عبدالبهاء برای تشویق نفوس ابراز محبّت بی‌دریغ به آنان بود، یعنی اینکه این محبّت بی‌دریغ را به زبان می‌آوردند و بیان می‌فرمودند. مثلاً فرمودند "من امروز ماست خوردم چون آقا میرزا حبیب را دوست می‌دارم. هر چه می‌گوید می‌شنوم. من ماست نمی‌خوردم، به جهت این است که دوست نمی‌دارم." (خاطرات حبیب، ص ۳۳۷) و یا روز ۵ ژانویه

پس از اذکار و اوراد بعضی از دوستان چون در بیرونی جمعیت زیاد بود تشریف‌فرمای آن جمع شده فرمودند "احوالم خوب نبود. محض خاطر شما بیرون آمدم." (بدایع‌الآثار، ج ۲، ص ۵۹) هر چند این نمونه‌ها بسیار کوچک و جزئی است، اما مثالهایی نمکین و جالب از میزان محبت حضرت عبدالبهاء به نفوس می‌باشد. در هر حال، به گواه یکی از زائرین، میزان محبت حضرت عبدالبهاء به حدی بود که جمیع را تسخیر می‌کرد. وی می‌نویسد "حضرت عبدالبهاء بانی و موجد چنین هماهنگی و وحدتی بودند. هر زمان که ما در حضور هیکل اطهر بودیم به طریقی ما را نسبت به محبت خود مطمئن و دلگرم می‌ساختند. ایشان چنان محبتی به ما ابراز می‌داشتند که اگر یکی از ما غمگین بود ایشان در نهایت رأفت او را مسرور می‌ساختند. حضرت مولی‌الوری همواره وجد و شغف را در محیط ایجاد می‌کردند ... در آن ایام همه ما در محبت خالصانه به ایشان احساس وحدت می‌کردیم. حضرت عبدالبهاء غالباً به ما می‌فرمودند 'محبت اعظم از تمامی قوای موجود است.'" (خاطراتی از حضرت عبدالبهاء، ص ۴۱)

۸- یکی دیگر از روشهای هیکل مبارک که بسیار حائز اهمیت است توجه به تک‌تک نفوس است. اینکه حضرت عبدالبهاء به جمیع توجه و عنایت می‌کردند سبب دلگرمی و تشویق افراد بود. هرگز نفسی از خاطر مبارک محو نمی‌شد و یا دور از چشم مبارک قرار نمی‌گرفت، از فقرا گرفته تا خدام، حتی نفوس عادی، افراد ثروتمند، یا مخالفین و یا اشخاص غیربهائی همه و همه مورد لطف و عنایت هیکل مبارک قرار می‌گرفتند و همین توجه و عنایت حضرت عبدالبهاء به تک‌تک افراد سبب تشویق آنان بود. ذیلاً نمونه‌هایی درج می‌گردد:

- "رابرت ترنر یک سیاه‌پوست بود که خادم خانم فیبی بود، و از غرب به همراهی وی به اراضی مقدسه آمده بود. در یوم ورود زائرین به بیت حضرت عبدالبهاء در عکا، وقتی که شام داده می‌شد، حضرت عبدالبهاء متوجه شدند سر میز هیچ جائی برای رابرت پیش‌بینی نشده است، بلکه به نظر می‌رسد از او انتظار داشتند جزء خدمه حاضر به خدمت بماند. حضرت مولی‌الوری به جستجوی رابرت شتافتند و او را سر میز آوردند و روی صندلی خود نشانند و شخصاً برای دادن شام به احباء به خدمت شتافتند." (خاطراتی از حضرت عبدالبهاء، ص ۲۱)

- "چون جناب عزیزی از حضرت عبدالبهاء خواستند تا برای کارگران مغازه‌اش لوحی به عنوان تشویق آنها صادر فرمایند هیکل مبارک خطاب به آن نفوس لوحی صادر فرمودند که نام تک‌تک کارگران را در آن لوح مبارک ذکر می‌فرمایند." (تاج وهاج، ص ۳۹۴)

- "یکی از زائرین غربی می‌نویسد 'وقتی فقراء در بیت مبارک جمع می‌شوند هیکل مبارک وارد می‌شوند، از میان جمع می‌گذرند و در عین حال در کف دستهای باز آنان چند سکه می‌گذارند. با همه آنها آشنا هستند و در عین ملاطفت دست نوازش به سر و رویشان می‌کشند. از بعضی سؤالاتی می‌کنند. با سیاه سالخورده‌ای گرم گفتگو می‌شوند. برابر زنی که طفلی در آغوش دارد می‌ایستند و کودک را نوازش می‌کنند ... خطاب به هر یک مرحبا می‌گویند ...'" (یادداشت‌هایی در باره حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۵۳)
- "در چینی که قرار بود حضرت عبدالبهاء سنگ زاویه مشرق‌الاذکار شیکاگو را بگذارند رو به یکی از زندهای شرقی (قدسیه اشرف) کرده فرمودند 'بیا تو هم به نمایندگی زندهای ایران بیلی بزن.''" (یادداشت‌هایی در باره حضرت عبدالبهاء، ج ۲، ص ۷۰۳)
- "وقتی که از اراضی کوه کرمل دیدن می‌فرمودند و شرحی در خصوص آینده این اراضی بیان می‌فرمودند رو به آقا رحمت‌الله خادم (باغبان آن اراضی) کرده فرمودند 'دو سه دانه از این کدوهایی که کاشته‌ای بیر در خانه که برای من آش کدو درست کنند.' دیگر معلوم است که آن باغبان به چه وجد و شعفی امریه مبارک را اجرا نمود، زیرا می‌دانست که آن کدوها به منتهای مطلب خویش نائل شده‌اند." (خاطرات حبیب، ص ۸۱)
- "در یکی از مجامع آمریکا، پس از پایان مجمع، خادم آنجا را طلبیدند. کنیز، غلام، مهتر، و طباخ همه در محضر انور صف کشیدند. بعد از نطقی ملیح در تشویق و تحریص آنها به حسن خدمت و صداقت و امانت و اظهار مسرت از خدماتشان فرمودند 'من چون سمت پدری نسبت به شماها دارم لهذا می‌خواهم یادگاری به شماها بدهم.' و به هر یک دو جینه عنایت فرموده سوار شدند." (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۳۱۳)
- ۹- یکی دیگر از روشهای حضرت عبدالبهاء برای تشویق نفوس بیان قدردانی از خدمات و زحمات آنان است. مثلاً، "در جواب خانم هلن گودال که توانسته بود مستخدم خود را که ژاپنی بود تبلیغ کند و به عنوان اول مؤمن ژاپنی معرفی شود لوح منیعی را صادر فرمودند که در آن به تشویق و تحسین و قدردانی از این خدمت جلیل پرداخته‌اند." (خاطرات نه‌ساله، ص ۳۵۶)
- و یا "وقتی در اسفار غرب خانم کاترین اورایی دسته‌گل رز بزرگی را به حضور مبارک تقدیم نمود، ایشان فرمودند 'هدیه بسیار خوبی است. سفید رنگ خیلی عالی و فوق‌العاده‌ای است. متشکرم.'" (خاطراتی از حضرت عبدالبهاء، ص ۵۱)

"وقتی هلم و إلا وارد شدند، حضرت عبدالبهاء به آنها فرمودند 'خسته شدم. پس بلند نمی‌شوم. خوش آمدید. دیشب به زحماتی که کشیدید فکر می‌کردم و از طرف شما به درگاه خدا دعا کردم. حضرت بهاء‌الله به شما اجر موفور دهد، چون خیلی زحمت کشیدید.'" (خاطراتی از حضرت عبدالبهاء، ص ۳۲)

۱۰- یکی دیگر از روشهای حضرت عبدالبهاء ایجاد ارتباط نزدیک با نفوس است. مثلاً وقتی که آنان را از وابستگی و متعلقین خویش می‌خواندند آنچنان احساس شوق و شعفی آن نفوس را در بر می‌گرفت که بی‌دریغ خود را وقف ارادهٔ مولایشان می‌کردند. برای مثال چند نمونه ذکر می‌گردد:

- "جرجی برای دیدار حضرت عبدالبهاء با هلم و إلا به نیویورک رفت ... موقعی که وارد اطاق شد ... حضرت عبدالبهاء قدم پیش نهادند و دستهٔ بزرگی از گل سرخ را به او دادند و فرمودند 'تو دختر من هستی.' جرجی به من گفت 'وقتی حضرت عبدالبهاء او را دختر خود خواندند او آنقدر خوشحال و متأثر گردید که به گریه افتاد و مدتی اشک ریخت. او می‌گفت از آن لحظه به بعد زندگی او کاملاً وقف حضرت عبدالبهاء و امر مبارک گردید.'" (خاطراتی از حضرت عبدالبهاء، ص ۲۵)

- "در اسفار غرب حضرت عبدالبهاء مهمانی بزرگی ترتیب دادند که در آن مهمانی یک هندوی جوان نیز حضور یافته بود. حضرت عبدالبهاء در بارهٔ او فرمودند 'این پسر هندو پسر من است.'" (خاطراتی از حضرت عبدالبهاء، ص ۴۸)

- یکی از خانمهای غربی موسوم به إلا نقل می‌کرد که "یک مرتبه موقع یک مصاحبه با حضرت عبدالبهاء آن حضرت مدت طولانی از پنجره به بیرون خیره شدند و نام او را چندین بار تکرار کردند 'إلا بیلی، إلا بیلی، إلا بیلی.' بعد روی مبارک را به سوی او برگرداندند و فرمودند 'کسی که إلا بیلی را دوست داشته باشد مرا دوست دارد.'" (خاطراتی از حضرت عبدالبهاء، ص ۲۹)

۱۱- حضرت عبدالبهاء برای بعضی از نفوس ذکر خیر پیشینیان و نیاکان آنان را می‌نمودند تا تشویقی باشد برای آن نفوس که فرزندان آن قهرمانان و مؤمنان محسوب شوند. برای مثال، وقتی که عیال و دختران جبران افندی مشرف شدند به آنان فرمودند "جبران مرحوم در امرالله مؤمن خالص بود و یک رسالهٔ استدلالیه در اثبات امرالله نوشت. امیدوارم شماها شاخ و برگ سبز و خرم آن شجرهٔ طیبه شوید و اثمار آبدار به بار آرید." (بدایع‌الآثار، ج ۲، ص ۱۲۷)

۱۲- حضرت عبدالبهاء برای اینکه نفوس را به کاری تشویق کنند آنان را به تأییدات جمال اقدس ابهی 'مطمئن می‌ساختند. "وقتی جناب یونس خان افروخته می‌بایست به امر هیکل مبارک یک دسته از الواح را در عکا به انگلیسی ترجمه می‌کرد، هیکل مبارک به او فرمودند 'ملفت باش مثل انجیل و تورات ترجمه نکنی.' جناب خان عرض کردند 'اگر مثل انجیل و تورات هم ترجمه کنم کلاهم را می‌اندازم به هوا.' هیکل مبارک قدری تبسم فرموده، فرمودند 'توجه به جمال مبارک کن، خوب ترجمه می‌کنی. برو مطمئن باش.' (خاطرات نُه‌ساله، ص ۱۵۰)

۱۳- یکی دیگر از روشهای هیکل مبارک دادن پاداش بعد از عمل است به این منظور که شخص تشویق شود و از عمل خویش احساس رضایت و شوق کند و حتی در ارتقاء سطح کیفی آن نیز بکوشد:

- "در کشتی بعد از شام حال مبارک خیلی بهتر بود و تا دیروقت بیرون جالس بودند و ناله و نغمه موزیک هم هر صبح و عصر پس از ناهار و شام بلند. آن شب یکی از نغماتشان را بسیار تمجید فرمودند و چهار لیره هم به موزیگانچه‌ها عنایت فرمودند." (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۲۱)

- چون جناب دکتر حبیب مؤید در حضور هیکل مبارک ذکر خیر جناب حاجی موسی کلیمی را نمودند "که در ایران در حق این عبد (جناب مؤید) خیلی زحمت کشید و حال لاله نقره‌ایی تقدیم نموده، در حق او رجای تأیید دارم؛ حضرت عبدالبهاء در جواب فرمودند 'بسیار خوب. لاله را چند شبی روی میز نگه می‌دارم. بعد شما ببرید و با دست خود در روضه مبارکه بگذارید. این محبت در مقابل رأفتی که در باره شما نمود.'" (خاطرات حبیب، ص ۳۲)

۱۴- گاهی حضرت عبدالبهاء برای تشویق نفوس سکوت اختیار می‌کردند، و در حالی که شنونده خوبی برای سخنان فرد بودند او را به شوق می‌آوردند، چنانچه در کتاب درگه دوست آمده است "امتیاز برجسته دیگر هیکل مبارک سکوت بود ... مسائل را ابتدا با سکوت جواب می‌فرمودند. البته سکوت خارجی بود، و الا دائماً در باطن طرف را تشویق به تکلم می‌نمودند. خودشان با نهایت ادب و رأفت گوش می‌دادند ... در اثر تشویق هیکل مبارک زائر آنچه داشت ابراز می‌داشت و هر چه در بطن روح و قلبش مدتها پنهان مانده بود ظاهر می‌ساخت، و همینکه از کلمات خالی می‌گردید حضرت عبدالبهاء فوراً به جواب بر نمی‌خواستند، سکوت می‌فرمودند و وعظ نمی‌کردند، نصیحت نمی‌نمودند." (درگه دوست، ص ۲۶۱)

۱۵- یکی دیگر از روشهای هیکل مبارک برای تشویق نفوس بیان محاسن و ذکر خیر اهالی شهر و یا کشور آنان بود. مثلاً، در خصوص اهالی آمریکا می‌فرمودند "اهالی آمریکا استعداد روحانیت دارند." (یادداشت‌هایی در باره حضرت عبدالبهاء، ج ۲، ص ۷۷۸) و یا در باره اهالی ژاپن می‌فرمودند "من از ژاپنیها خیلی خوشم می‌آید، زیرا با همت و زکات‌تند. چون در امری اقدام نمایند از پیش می‌برند." (یادداشت‌هایی در باره حضرت عبدالبهاء، ج ۲، ص ۷۷۸) همچنین خطاب به خبرنگاران آمریکائی که از هیکل مبارک خواستند تا عقیده‌شان را در باره آمریکا بیان کنند فرمودند "آمریکا را دوست دارم. آمریکائیها خوش‌بین هستند. وقتی احوالشان را می‌پرسی می‌گویند 'خوبیم.' وقتی از وضع زندگیشان سؤال می‌کنید می‌گویند 'خوبست.' این خوش‌بینی بسیار خوب است." (خاطراتی از حضرت عبدالبهاء، ص ۲۰) و به این ترتیب حضرت عبدالبهاء دل از خبرنگاران ربودند.

۱۶- گاهی اوقات حضرت عبدالبهاء برای تشویق نفوس به عمل، ذکر نتایج درخشان آن عمل را پیشاپیش می‌فرمودند، و همچنین هدایاتی در خصوص نحوه انجام آن مبذول می‌داشتند که سبب به شوق آمدن فرد برای انجام هر چه سریع‌تر آن عمل می‌شد. مثلاً، خطاب به لواء فرمودند "باید در هدف خویش محکم و تزلزل‌ناپذیر باشی. تو را به هندوستان می‌فرستم تا به حصول نتایج قطعی توفیق یابی. باید با روحانیتی کامل، ایمانی راسخ، اشتیاقی ثابت، اشتعالی خاموش‌نشده، اعتقادی محکم به مملکت مزبور وارد شوی ... اگر با این ظاهر ثابت و باطن راسخ عزیمت نمائی مشاهده می‌کنی که ابواب تأیید به روی تو مفتوح است و حیات تاجی از ازهار آسمانی گردد و خود را در اعلیٰ مراتب فتح و ظفر ملاحظه نمائی ..." (خاطراتی از حضرت عبدالبهاء، صص ۱۷ و ۱۸) مرحبا، مرحبا.

۱۷- یکی دیگر از روشهای حضرت عبدالبهاء که به طور دائمی از آن استفاده می‌فرمودند بیان کلمه مرحبا (خوش‌آمدید) است. هیکل مبارک با استفاده از این کلمه نفوس را به خود جذب می‌نمودند و به شوق می‌آوردند. در احوال‌پرسی‌ها، پایان فرمایشات، و صحبت‌های معمولی، دائماً از این استفاده می‌فرمودند. "همه ایستاده و عمده در مورد سفر کورتیس از نیویورک صحبت می‌کردند که ناگهان دری باز شد و حضرت عبدالبهاء ظاهر شده مستقیماً به طرف کورتیس رفتند. عبای کرم‌رنگی به تن و مولوی سپیدی بر سر داشتند و چشمان مبارک خندان بود. حضرت مولوی الوری دست کورتیس را فشردند و فرمودند 'مرحبا، مرحبا.' (عشق و بندگی، ص ۳۳)

۱۸- وقتی که به حیات عنصری مبارک نگاه می‌کنیم می‌بینیم که هیکل مبارک چقدر از ملاقات احبّاء مسرور می‌شدند و همین بیان سرور مبارک باعث به شوق آمدن آن نفوس می‌شد: "به جهت جمع دیگر که از فیض حضور اظهار شعف و سرور نمودند فرمودند که 'من هم از ملاقات شماها خیلی مسرورم. هر یک از شماها را می‌بینم مثل اینست که یکی از عزیزان خود را می‌بینم.'" (بدایع‌الآثار، ج ۲، ص ۲۶۳)

۱۹- یکی دیگر از روشهای مبارک که نفوس را به شوق می‌آورد استفاده از مزاح و شوخیهای ملیح بود. چنانکه یکی از مؤمنین می‌نویسد "امان از وقتی که کلماتی را بر سیل مزاح می‌فرمودند. بلی، مزاح‌های مبارک چنان تأثیری در قلب و فؤاد می‌نمود که مستمعین از شوق و شعف مدهوش می‌شدند. روزی احبّاء از اقامت مبارک اظهار شکر کردند. فرمودند 'احبّای اینجا استحقاق دارند. علی‌العجالة من تب و زکام کردم و منفعت را شما بردید.'" (یادداشت‌هایی در باره حضرت عبدالبهاء، ج ۲، ص ۶۵۱)

خطاب به شیخ قمی که به خاطر دیانتش از زوجة حلالش گذشته بود فرمودند "امیدوارم انشاءالله در ملکوت ابھی^۱ به لقای حوریات معانی مسرور و مشعوف شوی. تلافی مافات خواهد شد. غصه مخور، زیرا عدد حوریات معانی نامتناهی است. انشاءالله یتبدل درهمک بدینار." (یادداشت‌هایی در باره حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۵۳)

۲۰- وقتی هیکل مبارک می‌خواستند تا نفوس را به عملی تشویق کنند، این کار را با چنان سرور و شادی انجام می‌دادند که آن عمل در مذاق یاران لذّت‌بخش جلوه می‌نمود. مثلاً "وقتی می‌فرمودند باید اشخاص را حتی وقتی غیر قابل تحمّل باشند بپذیرند از نحوه بیان ایشان مفهوم نمی‌شد که گوئی وظیفه سنگین و طاقت‌فرسائی را به ما ابلاغ می‌فرمودند. برعکس، ایشان با چنان بشاشت و انبساط خاطر این موضوع را بیان می‌فرمودند که گوئی به زبان حال می‌گفتند انجام چنین امری بسیار لذّت‌بخش و روح‌افزا خواهد بود." (خاطراتی از حضرت عبدالبهاء، ص ۱۲)

۲۱- گاهی اوقات هیکل مبارک برای تشویق نفوس از مثال و تشبیه استفاده می‌نمودند. مثلاً می‌فرمودند "این جلسه‌ای است که اعضاء آن مانند دانه‌های مروارید هستند." (خاطراتی از حضرت عبدالبهاء، ص ۵۳) و یا "در اوّل شب ستاره درخشنده‌ای که تازه طلوع کرده بود به نظر انور رسید. خدام حضور را صلا زده فرمودند 'بیائید ببینید چه ستاره روشنی است. من می‌خواهم احبّای جمال مبارک مثل این ستاره روشن باشند.'" (بدایع‌الآثار، ج ۲، ص ۱۳) و یا "در حضور احبّاء رو به

مستر فوند کرده فرمودند^۱ این مثل شیر است، بلکه از شیر بهتر، زیرا شیر تنها قوه جسمانی دارد، ولی این هم قوه جسمانی دارد و هم قوه روحانی.^۲ (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۲۲۰)

۲۲- حضرت عبدالبهاء به تناسب موقعیت و استعداد افراد و به منظور ایجاد شوق و شغف در آنان به آنها هدیه و یادگاری عنایت می فرمودند، چنانکه جناب عزیزی در کتاب خود می نویسد^۳ این عنایات حضرت عبدالبهاء بی نهایت سبب انبساط خاطر این عبد گشت. از جمله هدایائی که به او عنایت کردند انگشتی اسم اعظم، تاج مبارک، قلم دان، سکه عباسی و ... است.^۴ (تاج وهاج، ص ۳۷۴)

۲۳- "گاهی اوقات نگاه نافذ حضرت عبدالبهاء سبب تشویق و شغف نفوس بود، به طوری که انسان سرگردان می گردید بگرید، یا بخندد، و یا حیران بماند." (یادداشتی در باره حضرت عبدالبهاء، ج ۲، ص ۶۶۷)

۲۴- استفاده از حکایات، شرح حیات عنصری، و بیانات مظاهر مقدسه روش دیگری است که هیکل مبارک به تناسب وقت از آن برای تشویق نفوس استفاده می فرمودند. به مناسبت جزوه ردیه ای که در طهران نوشته اند فرمودند^۵ "البته احباء هم در صدد رفع شبهات هستند. خداوند وعده فرموده و به نص صریح به کسانی که خدمت به امر می کنند وعده نصرت داده می فرماید و نصر من قام علی نصره امری ..."^۶ (خاطرات حبیب، ص ۳۵)

۲۵- بعضی از حالات و رفتار هیکل مبارک که فقط و فقط مخصوص خود آن هیکل انور است سبب تشویق هر بیننده و شنونده ای می گشت، و آنچه آنان را به وجد و شغف و شوق و وله می آورد که گاهی مبهوت می ماندند. مثلاً، آن وقت که ذکر شهادت جناب عبدالوهاب شیرازی را می کردند، وقتی به توصیف صحنه شهادت او رسیدند، آنچه آنان به وجد آمدند که در آن بین بشکن زنان به پایکوبی پرداختند، به طوری که حضار از آن حالت شدیداً تحت احساسات لطیفه روحانی قرار گرفتند.

۲۶- یکی دیگر از روشهای هیکل مبارک در به شوق آوردن نفوس نحوه احوال پرسی و مصافحه با آنان است. وقتی هیکل مبارک دست یک نفر را می گرفتند، او را در آغوش می کشیدند، سرش را نوازش می کردند، گونه هایش را می بوسیدند، و یا آن وقت که مرحبامرحبا گوین می پرسیدند^۷ "آیا خوشحال هستید، آیا مسرور هستید" (خاطراتی از حضرت عبدالبهاء، ص ۷) اینها همه سبب به شوق آمدن آن نفوس انسانی می گشت.

۲۷- یکی دیگر از روشهای تشویقی حضرت عبدالبهاء مشارکت در عمل است. وقتی هیکل مبارک شخص را به عملی تشویق می‌فرمودند خودشان نیز به طور مستقیم یا غیرمستقیم در آن عمل شرکت می‌فرمودند و همین باعث می‌شد تا شخص به شوق آید و وظیفه‌اش را بهتر و کامل‌تر انجام دهد. برای مثال "هنگامی که هیکل مبارک در شیکاگو تشریف داشتند در مراسمی که برای ساختمان مشرق‌الاذکار بر پا شده بود شرکت فرمودند و اولین سنگ بنا به دست مبارک گذارده شد." (مَثَلِ اَعْلَى، ص ۹۹)

۲۸- یکی دیگر از روشهای تشویقی هیکل مبارک این بود که خود به نفسه به ملاقات بعضی از نفوس می‌رفتند. مثلاً آنان که بیمار بودند، یا محدودیتهایی داشتند، وقتی می‌شنیدند و یا می‌دیدند که هیکل مبارک محبوب قلبشان در خانه آنان است و به ملاقات آنها آمده چقدر مشعوف و شادمان می‌گشتند. "وقتی خانم فامر در منزل خود دید که حضرت عبدالبهاء به ملاقاتشان آمده‌اند چنان حالتی به او دست داد که هر قلبی از دیدن آن به رقت می‌آمد." (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۹۹)

۲۹- گاهی اوقات حضرت عبدالبهاء با خنده‌ها و تبسم‌های ملکوتی خود سبب تشویق قلوب نفوس می‌گشتند: "برای آخرین بار که در نیویورک حضور اقدسش مشرف گشتم که وداع گویم ... حضرت عبدالبهاء ایستادند و دستهای مبارک را روی شانه‌های من گذاشته تا دم در با من آمدند و مرا اطمینان بخشیدند که در جمیع عوالم الهی با حضرت عبدالبهاء خواهم بود. بعد خنده‌ای از اعماق دل نمودند که صدای شیرینش در فضا تنین‌انداز شد ... بعدها دانستم که طنین خنده مبارک روشنی‌بخش سبیل حیات من در سراسر سالیان دور بوده است."

۳۰- گاهی اوقات حضرت عبدالبهاء از جملات کوتاه، اما پر معنی، برای تشویق نفوس استفاده می‌کردند. مثلاً، خطاب به یک خانم غربی سه بار فرمودند "به محبت ملکوت مشتعل باش" (خاطراتی از حضرت عبدالبهاء، ص ۲۶) یا "به حقیقت مهربان باشید، نه به ظاهر و صورت." (مکاتیب، ج ۳، ص ۱۲۱)

۳۱- یکی دیگر از روشهای تشویقی هیکل مبارک توجه به نیازهای شخصی افراد است. مثلاً "وقتی جناب کرتیس کلسی کار برق‌کشی روضه مبارکه را آغاز کردند هیکل مبارک خطاب به خدام بیت مبارک می‌فرمودند مراقب غذای کرتیس باشید. با آنکه در بیت مبارک برای صبحانه رسم نبود تخم‌مرغ سرو شود، اما برای کرتیس، به امر مبارک، حتماً تخم‌مرغ گذاشته می‌شد." (عشق و بندگی، ص ۴۵)

۳۲- یکی دیگر از روشهای مبارک استفاده از بیاناتی بود که در فرد ایجاد رغبت برای کسب مقام بهتر و بالاتر نماید، یعنی شخص را به ارتقاء مقام تشویق می‌فرمودند، چنانکه "خطاب به جناب دریفوس فرمودند 'شما با آن دریفوس نسبت و غرابت دارید؟' عرض کرد 'خیر. من از آن عائله نیستم.' فرمودند 'او در عالم سیاست مشهور آفاق شد. امیدوارم تو در عالم امر از او معروفتر شوی.'" (خاطرات نه‌ساله، ص ۱۹۳)

۳۳- در این قسمت جا دارد تا ذکرى هم از اطفال شود. همه ما می‌دانیم که هیكل مبارک چقدر به اطفال علاقه داشتند، و چه بسیار که آنان را به عناوین مختلف با دادن گل و شیرینی و دادن وجه نقد و در آغوش گرفتن و بوسیدن به شوق می‌آوردند، به طوری که روزی یکی از آنان خطاب به هیكل مبارک عرض کرد "من اول شما را دوست دارم، بعد پدرم را." (یادداشت‌هایی در باره حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۲۰)

۳۴- اکنون که به ذکر ۳۳ مورد از روشهای تشویقی حضرت عبدالبهاء پرداختیم، جا دارد در این قسمت به یک روش بسیار مهم از هیكل مبارک اشاره کنیم، و آن قرار دادن وجود مقدس خودشان به عنوان یک مشوق برای سایر نفوس است. در واقع، حضرت عبدالبهاء با دارا بودن تمامی فضائل اخلاقی و کلیه محاسن چون آینه تمام‌نمائی مشوق اصلی ما در کلیه لحظات حیات هستند. حضرت عبدالبهاء مثل اعلا و الگوی ما و بهترین مشوق ما برای رسیدن بم کمال هستند. وقتی یکی از خانمهای غربی از حضور انورش سؤال کرد که در آینده چه کنم که برای امر مبارک ارزش بیشتری داشته باشم؟ جواب فرمودند "در همان سبیلی که من سلوک می‌کنم قدم بردار. ملاحظه کن چگونه شب و روز به خدمت امرالله مشغولم." (خاطراتی از حضرت عبدالبهاء، ص ۵۵)

در پایان این قسمت به اظهار نظر یکی از زائرین حضرت عبدالبهاء در خصوص شخصیت هیكل مبارک ایشان اکتفا می‌شود: "حضرت عبدالبهاء دارای قوه‌ای بودند که باعث شد مشتاق گردم یک بهائی نمونه شوم. هر دفعه که در حضور حضرت عبدالبهاء بودم ایشان مرا متوجه نوع جدیدی از محبت نسبت به جمیع نفوس می‌نمودند که در قلب من وجود دارد. هر کلام ایشان الهامی برای من بود تا بهائی بهتری بشوم. حضرت مولی‌الوری^۱ با هر شخصی به نحوی خاص برخورد می‌کردند و باران محبت خویش را بر جمیع احباء می‌باریدند. احدی نمی‌توانست در مقابل محبت پرلمعان ایشان مقاومت نماید. وقتی کلام حضرت عبدالبهاء را می‌شنیدم که سؤال می

فرمودند 'خوشحالید؟ مسرورید؟' تمام روز ما آکنده از وجد و شغف می‌شد. ایشان مظهر کمالات حیات بودند. ایشان جمیع نفوس را هدایت می‌فرمودند که بر اثر اقدام ایشان حرکت کنند. این بود جادوی ایشان." (خاطراتی از حضرت عبدالبهاء، ص ۴۰)

ب- روشهای تشویقی حضرت عبدالبهاء در الواح و آثار مبارکه

بعد از بررسی فیشهای جمع‌آوری شده از آثار و الواح حضرت عبدالبهاء این نتیجه حاصل شد که روشهای تشویقی هیکل مبارک در مکاتیب و سایر آثار مبارکه تا حدود زیادی شبیه به موارد استخراج‌شده فوق می‌باشد، و به همین سبب از تکرار مکررات خودداری شد. اما چند نکته‌ای در خصوص مکاتیب و الواح مبارکه وجود دارد که ذکرشان خالی از لطف نیست. اول اینکه نام‌بردن تک تک نفوس و اینکه هیکل مبارک مثلاً ده نفر از افراد عادی یک قریه را می‌شناختند و در یک لوح جمیع آنان را مورد لطف و مرحمت خویش قرار داده و از تک تک احوال‌پرسی می‌کردند نکته جالب و در عین حال شگفت‌آوری است که هر خواننده‌ای را به حیرت وا می‌دارد. مثلاً خطاب به حاجی یا میرزائی لوحی ارسال می‌فرمودند و در آن لوح احوال چندین نفر دیگر را می‌پرسیدند. آیا این سبب به شوق آمدن آن نفوس به ظاهر عادی نیست؟ واقعاً هیکل مبارک با وجود آن همه مشاغل و مشاغل چگونه نام و یاد نفوس را در ذهن و قلب خود داشته‌اند؟ نکته دیگر در خصوص الواح استفاده از سبک موزون و آهنگین است، که واقعاً هر خواننده‌ای را به شوق می‌آورد. برای مثال، این لوح مبارک زینت این اوراق می‌گردد:

"هوالله"

ای رخسند به نور محبت‌الله، تابنده باش و در گلشن معرفت‌الله سازنده و خواننده شو تا حلقه‌اماء رحمن را زبینه‌گری و به حیات ابدیه پاینده شوی. و علیک البهائ الابهی. ع" (مکاتیب، ج ۷، ص ۲۲۲)

و نکته آخر اینکه استفاده از مطلع الواح به تناسب موقعیت و حالت صاحب لوح است. مثلاً خطاب به یک شاعر می‌فرمایند "هوالله، ای هزار هزار دستان" (مکاتیب، ج ۵، ص ۲۰۵) و یا خطاب به یک نوازنده موسیقی می‌فرمایند "ای باربد الهی" (مکاتیب، ج ۵، ص ۲۰۶) و ... البته نکات بسیاری در خصوص ویژگیهای تشویقی هیکل مبارک در الواح و آثار مبارکه وجود دارد، اما از آنجا که مبادا این مقاله طولیل گردد به همین چند نکته اندک بسنده می‌شود.

۳- تأثیرات تشویق در نفوس

تا این قسمت به معنای تشویق و ذکر روشهای تشویقی حضرت عبدالبهاء پرداخته شد، و دیدی، هر چند اندک، در خصوص روشهای تشویق از نظر هیکل مبارک به دست آمد. اما در این قسمت این سؤال مطرح است که وقتی حضرت عبدالبهاء بنابه موقعیتهای و حالات مختلف روشهای تشویقی متفاوتی را به کار می‌بردند چه تأثیری بر نفوس داشته است. بهتر است پاسخ این سؤال را از خلال یادداشتهای و اظهارات مؤمنین و مؤمناتی داده شود که افتخار حضور هیکل مبارک را داشته‌اند.

الف - "خانمی چون دم در مجلس رسید غش کرد. چون به هوش آمد گفت 'آنچنان این حالت مرا گرفت که احساس می‌کردم مجلسیان در آسمانها می‌روند.'" (یادداشتهایی در باره حضرت عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۲۰)

ب - "ناهار را ظهر و زیر مالیه در حضور مبارک صرف نمود، و حین مرخصی، از شدت شوق، متبسم و خندان بود." (بدایع‌الآثار، ج ۱، ص ۵۶)

پ - "چون تشریف‌فرمای منزل یکی از افسران برای خداحافظی شدند، او هیکل انور را در آغوش گرفته از شدت شوق گریان گردید." (بدایع‌الآثار، ج ۱، ص ۵۶)

ت - "خلیل جبران در وصف هیکل مبارک می‌گوید 'برای اولین بار وجود مبارکی را زیارت کردم که شایستگی وجود روح‌القدس در آن هیکل شریف مشهود بود.'" (یادداشتهایی در باره حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، ص ۳۴۴)

ث - "مستر لی مک‌کلانگ، وزیر دارائی ایالات متحده، می‌گوید 'چنین احساس می‌کردم که در حضور یکی از انبیاء هستم؛ در حضور حضرت مسیح؛ نه، این هم درست نیست. حقیقت این است که در حضور پدر آسمانیم بودم.'" (یادداشتهایی در باره حضرت عبدالبهاء، جلد ۱، ص ۳۴۴)

البته ذکر احساسات و عواطف و تأثیرات تشویقات مؤثر هیکل مبارک بیش از اینهاست، اما به علت محدودیت از ذکر آنها صرف نظر می‌شود. فقط می‌توان گفت بعضی از آن نفوس آنچنان به شوق آمده که بی‌دریغ سبیل محبت و بندگی پوئیدند، و ما تأثیرات تبلیغات و خدمات بی حد و حصر آنان را امروز در پیشرفت امر الهی می‌بینیم. اکنون باید پرسید که مگر این تشویقات دارای چه قوه‌ای هستند که این چنین نفوس را منقلب و مشتعل می‌کنند. البته پاسخ به این سؤال را

هیکل مبارک داده‌اند. ایشان می‌فرمایند "جسم انسان محتاج قوای مادی است، ولكن روح محتاج نفثات روح القدس است." (خاطراتی از حضرت عبدالبهاء، ص ۳۴)

هیکل مبارک چون آئینه شفافی در مقابل قوه روح القدس قرار داشتند. پس تشویق‌های آن هیکل نورا سبب انقلاب نفوس می‌شد، زیرا تأثیری از قوه روح القدس بود که به آن نفوس منتقل می‌گردید. همچنین می‌فرمایند "اگر سرور و روحانیت من چنانکه باید دست دهد و فکر من آسوده باشد آن وقت می‌بینید چگونه قلوب منجذب می‌شوند و نفوس مشتعل." (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۳۸)

۴- حضرت عبدالبهاء ما را به چه اخلاق و رفتاری تشویق می‌فرمایند؟

با مطالعاتی که در الواح و حیات مبارک انجام شد موضوعاتی جمع‌آوری گردیده که می‌تواند پاسخ‌گوی این سؤال باشد. در واقع می‌توان گفت حضرت عبدالبهاء نفوس را به موارد زیر هم تشویق می‌فرمایند: "اخلاق حمیده و روش و سلوک پسندیده" (مکاتیب، ج ۷، ص ۴۰)، "الفت و محبت بین شرق و غرب" (خطابات، ج ۲، ص ۱)، "خدمت به جمال مبارک" (مکاتیب، ج ۵، ص ۲۷)، "سرور و نشاط روحانی" (خاطراتی از حضرت عبدالبهاء، ص ۱۳)، "ترقی و تربیت نساء و کسب کمالات و تحصیل فضائل و آداب عالم انسانی و علوم نافع و صداقت" (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۳۸۱)، "قیام به تبلیغ" (یادداشت‌هایی در باره حضرت عبدالبهاء، ج ۲، ص ۵۴۷)، "نشر نفحات الهیه" (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۳۸۱)، "کسب علوم و ادامه تحصیل" (خاطرات نُه‌ساله، ص ۴۳۵)، "دادن تبرعات" (خاطرات نُه‌ساله، ص ۲۹۸)، "دعا و مناجات و ذکر الهی" (خاطرات نُه‌ساله، ص ۲۳)، "رفتن به مهاجرت". (تاج وهاج، ص ۲۴۵)

حال که تا حدودی به اهمیت تشویق و نوع نگرش و روش‌های حضرت عبدالبهاء در خصوص این موضوع پی بردیم باید به ذکر وظیفه خویش در این خصوص بپردازیم. به راستی هر یک از ما برای تشویق سائرین چه نقشی داریم؟ متأسفانه با نگاهی به اطراف به راحتی این نکته قابل درک است که در جامعه امروزی به تشویق کمتر بها داده می‌شود، و این در حالی است که تشویق معجزه می‌کند و می‌تواند نفوس را فعال کند. با بررسی تشویق در حیات و الواح حضرت عبدالبهاء این نتیجه حاصل می‌شود که تشویق به معنای گفتن کلمات مثبت و یا اهداء پاداش و هدیه نیست، بلکه انجام دادن عملی است که سائرین را به شوق آورد و در قلوبشان محبت‌الله و عشق به جمال اقدس ابهی^۱ و سرور روحانی ایجاد نماید و این مطلب که هر یک از ما با دعا و

تفکر و با توجه به آثار مبارکه و حیات عنصری حضرت عبدالبهاء باید ببینیم چگونه می‌توانیم دیگران را به شوق آوریم.

ما چه وقت دیگران را تشویق می‌کنیم؟ وقتی که می‌خواهیم آنها موفق شوند. چرا موفق شوند؟ برای اینکه به پیشرفتشان علاقه داریم. و چرا به پیشرفت آنها علاقه‌مندیم؟ برای اینکه وجود آنها برای ما مهم است و در واقع آنها را دوست داریم. پس می‌توانیم نتیجه بگیریم که ما کسانی را تشویق می‌کنیم که دوستشان داریم و این در حالی است که حضرت عبدالبهاء جمیع نفوس را تشویق می‌فرمودند. چرا؟ چون همه آنها را دوست داشتند. حالا باید از خودمان بپرسیم: آیا ما دیگران را دوست داریم؟ منظورم از دیگران همه انسانها هستند. چرا باید آنها را دوست داشته باشیم؟ برای اینکه آنها مخلوق خداوندند، و چون خالقشان را دوست داریم پس باید آنها را دوست داشته باشیم. می‌خواهم بگویم که ما وقتی می‌توانیم تشویق کنیم و در تشویق دیگران موفق باشیم که محبت‌الله در قلبمان دائماً موج زند. به نظر من تشویق نفوس با عشق الهی، سرور روحانی و محبت‌الله رابطه مستقیم دارد. این نتیجه‌ای است که بنده پس از مطالعاتم در باره این موضوع گرفته‌ام و برای خودم بسیار باارزش است. امید آنکه توانسته باشم خدمتی، هر چند اندک، به جامعه بهائی تقدیم نمایم.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند "اگر نفسی به ستایش دیگری پردازد و به مدح و ثنا لسان بگشاید مستمعین به روح و ریحان آیند و به نفعات‌الله مهتز گردند. قلوب را فرح و سرور آید و ارواح را بشارت احاطه کند." (مکاتیب، ج ۱، ص ۳۶۵)

یادداشت

مطالب جمع‌آوری شده در باره موضوع "تشویق در حیات عنصری حضرت عبدالبهاء و الواح مبارکه ایشان" حدوداً ۴۳۰ عدد فیش با عناوین مختلف در باره همین موضوع از کتب مختلفه می‌باشد، که ذکر جمیع آنها در حد این مقاله نبود. لهذا، سعی شد تا برای هر مورد کاملترین و جالبترین مطلب انتخاب گردد، که حقیقتاً کار سخت و دشواری بود.

همچنین در متن این مقاله سعی شد تا بیشتر به اصل موضوع پرداخته شود و مطالب بیشتری ارائه گردد. بنابر این، ممکن است که این مقاله رسمی و یا مطابق با قوانین آیین نگارش و رسم‌الخط نباشد، که بدین وسیله از وجود این نقیصه پوزش می‌طلبد.

تحلیلی بر مبانی تاریخی و اجتماعی لوح احتراق

فریدالدین رادمهر

بسیاری از الواح جمال ابهی اختصاص به شأن دعا و مناجات دارد. کثرت اینگونه ادعیه و مناجات به قسمی است که می‌توان مجموعه‌های بسیاری از آنها پرداخت و تاکنون نیز چندین مجموعه به طبع رسیده است.^۱ بررسی دقیق همه این مناجات‌ها وظیفه‌ای است سنگین و مهم که به عهده عموم اهل بهاء است تا علاوه بر آنکه به تلاوت ادعیه می‌پردازند، در مبادی و مفاد آنها نیز امعان نظر کنند. ابعاد روحانی و معانی وفیری که در این دعاها نهفته است، یکی از غنی‌ترین مجموعه‌هایی را تشکیل می‌دهد که حاوی عناصری از حوزه‌های عقلانی و عرفانی و روحانی است که بر سنگینی بار تحقیق و تتبع در آنها می‌افزاید. غفلت از این حوزه اندیشه دینی، علاوه بر عواقب دهشتناکی که دارد، خالی از داوری آیندگان نیز نیست.

یکی از این ادعیه، لوحی است بسیار مشهور و البته مهجور به نام لوح احتراق یا (قَدْ احْتَرَقَ الْمُخْلِصُونَ). مشهور از آن حیث که کمتر کسی از اهل بهاء هست که نام این دعا را نشنیده و یا گاه آن را تلاوت نکرده باشد. حتی برخی از قدماء روزگار ما، گواهند که در چند مقطع تاریخی به دستور مراجع امر بهائی و به روزگاران تضيیقات شدید بر امر مبارک، عموم اهل بهاء مأمور به تلاوت آن شدند. اما مهجور است از این حیث که مانند بسیاری از الواح دیگر حضرت ابهی مورد تدقیق و تحقیق قرار نگرفته است، به رغم آنکه در همین لوح تأکید بسیار بر آئین تفکر و اندیشه رفته است. در این مقاله سعی بر ارائه نخستین قدم‌ها در این زمینه است تا در آینده تکمیل گردد.^۲ نخست از طریق سیر حوادث تاریخی مربوط به لوح، و تعیین دقیق تاریخ نزول آن، نکته‌ای عبرت‌آموز خواهیم یافت تا در این روزگاران به کار آید؛ سپس، معرفی محتوایی لوح ارائه خواهد شد و بعد از آن از میان نکات عدیده مندرج در لوح به ذکر دو نکته ظریف اکتفاء خواهد شد. نخست باید به مخاطب و زمان و شأن نزول لوح پرداخت.

مبانی تاریخی نزول لوح احتراق

این لوح به نام سید علی اکبر دهجی در عکّا و به تاریخ رجب یا شعبان سال ۱۲۸۸ ه.ق. و برای بیان شدت تزییقات وارده بر جمال ابهی و امر بهائی نازل شد؛ معدودی اندک از محققان بهائی در این تاریخ تدقیق کرده‌اند. اینک تفصیل مطلب.^۳

نخست باید به نام لوح توجه کرد. این لوح را به نام «احتراق» می‌شناسند^۴ و گاه آن را لوح «قد احترق المخلصون» یاد می‌کنند که این دومی قدیمی‌تر است و نزد قدماء مشهورتر.^۵ جالب این است تا آنجا که نگارنده می‌داند هیچیک از این دو نام توسط هیاکل قدسی امر بهائی به لوح مزبور اطلاق نشده است.^۶ با این همه لوح احتراق به همین نام، نزد عموم اهل بهاء شناخته شد.^۷

مخاطب این لوح شخصی است به نام حاج سید علی اکبر دهجی، که برادرزاده سید مهدی دهجی معروف و ملقب به اسم الله المهدی است.^۸ نکته مهم این است که در متن لوح به هر دو نفر اشاره شده است. سید مهدی دهجی در زمان حضرت بهاء الله بسیار معزز و محترم بود و الواح بسیاری از جمال ابهی به اعزاز او نازل شد^۹ و بعد از صعود جمال ابهی مدت‌ها علی‌الظاهر به تحکیم عهد و میثاق خدمت کرد ولی عاقبت سوء اعمالش عیان گشت و نقض عهد نمود. محققان در باره زمان نزول لوح مبارک نکته روشنی نگفته‌اند. جناب اشراق خاوری در موردی می‌گوید که این لوح در دوره استنطاق نازل شده است،^{۱۰} اما معلوم نفرمودند منظور ایشان از دوره استنطاق چیست. احتمالاً ایشان ناظر به بیان حضرت ولی امرالله بودند که می‌فرمایند:

سپس فتنه داخله منضم به انقلابات خارجه و احزان وارده و رزایای متتابعه گردید. دجال خبیث و ابلیس پرتدلیس ... عرصه را بر مهاجرین به حدی تنگ نمود که عده‌ای از اصحاب به قتل پنج نفر از آن نفوس خبیثه با وجود نهی اکید سرّاً اقدام نمودند. ولوله عظیمی بر پا شد و جمال ابهی در مقر حکومت احضار گردید و غصن اعظمش در لیمان اسیر غلّ و زنجیر گشت و بیست و پنج نفر از اصحاب در زندان محبوس گشتند. صرصر امتحان بشدتتی بوزید که جمال ابهی در مناجاتی که در بحبوحه انقلاب سجن اعظم نازل به این بیان ناطق قوله جلت عظمته: قد تبلیل اجساد الاصفیاء علی ارض البعد این بحر قریب یا جذاب العالمین ...^{۱۱}

که منظور، ذکر یک رویداد تاریخی در عکا است و به نکات اخلاقی بسیاری می‌توان در خلال آن دست یافت. مختصر واقعه از این قرار است که وقتی فصل اکبر یعنی جدائی میان اهل بهاء با طرفداران یحیی ازل در ادرنه (یعنی میان سال‌های ۱۸۶۳ - ۱۸۶۸ م. یا ۱۲۸۰ - ۱۲۸۵ ه.ق.) رخ داد، دولت عثمانی برای آنکه دو گروه را از هم دور کند، حضرت بهاء‌الله را به عکا و ازل را به قبرس تبعید کرد. و برای آنکه کار هیچ یک از دو طایفه بالا نگیرد، چند نفر از هر طایفه را به همراه گروه رقیب به محل تبعید فرستاد. از جمله بهائینی که همراه ازل به قبرس تبعید شدند، میتوان از مشکین قلم نام برد. درست به همین گونه، گروهی از ازیان به سرکردگی سید محمد مجتهد اصفهانی به عکا آمدند تا به جاسوسی احباب مشغول شوند. اینان در محلی نزدیک به دروازه عکا می‌نشستند و از آمد و شد احباب، خبر به دولت می‌رساندند و از این بابت باعث شدند بسیاری از احباء که قصد زیارت جمال ابهی را داشتند، به مقصود خود نرسند. من جمله، نبیل زرنندی نتوانست در آن دوران، به زیارت جمال ابهی نایل آید.^{۱۲} حتی این جاسوسان باعث شدند که بخشی از الواح جمال ابهی که توسط قاصد برای احباء فرستاده شده بود، به دست اعداء افتد. این عوامل باعث شد که ابواب لقاء مسدود گردد و هر گونه ارتباطی با جمال ابهی با حزم و احتیاط صورت پذیرد. در بسیاری از الواح از این سد ابواب لقاء شکوه و شکایت شده است.^{۱۳} در یکی از این الواح که احتمالاً در همان دوران یکی میان سال‌های ۱۲۸۶ - ۱۲۸۸ ه.ق. نازل شده، جمال ابهی فهرست‌وار به برخی از اعمال گروه ناقضان اشاره می‌فرماید:

الاقدرس الاعظم، یا معشر الاصفیاء لم یدر البهاء من ای مصائبه یدکر لکم؟
 ایندکر ما ورد علیه من الذین ظلموا؟ او ما ورد علیکم من حزب الشیطان
 الذی کفر برّبه الرحمن؟ انا نکون جالساً فی السجن و قعداً فی المرصدین
 اللذان بهما منعت السحاب و سعت النیران. و اذا دخل احد باب المدینة
 مقبالاً الی الله اخبرنا رئیسها؛ لذا منعت الاحیاب عن شطر ربهم الوهاب. کذلک
 یخبرکم جمال القدم بعد الندی اخذته الاحزان و اذکر از دخل نبیل قبل علی
 و اراد ان یحضر تلقاء العرش اخذه الناقلون و اخرجوه من المدینة بذلک
 ناحت الورقاء و بکت الاشیاء و اصفرّت وجوه الذین اقبلوا الی الله العزیز
 المّان. فی کلّ حین ورد علینا منهما ما لا ورد علی احد من قبل، عند ربک
 علم ما یکون و ماقد کان. اذا نرسل الواحاً یوسوسان فی الصدور لیأخذوا لوح

^۱ یعنی سید محمد اصفهانی و آقاخان کج کلاه

الله و اثره، لذا منع ماء الحیوان و غلقت ابواب اللقاء علی الذین توّجهوا الی وجه ربّهم العزیز المستعان، یشاوران فی کلّ الاحیان لسفک دمی بعد الذی حبسنا فی السّجن بما اکتسبت ایدیها و ایدی الذین اعرضوا عن الحجّة و کفروا بالبرهان. اذا دخلا مقرّ الحكومة قالوا کفرنا بالله و اذا رأیا احداً مثلهما قالوا نحن من الذین اتّبعوا بما نزل فی البیان. تشهد کلّ الدّرات علی کذب هؤلاء و یلعنهم الملاء الاعلی ان ربّک لهو العزیز العلام انا نذکر الله فی کلّ حین و نبّغ رسالاته علی شأن لم یمنعنا اهل الادیان ان الذین اعرضوا بعد الذی اتی الله علی السحاب البیضاء بقدره و سلطان انهم ممّن رقم فی جبینه من القلم الاعلی هذا من اهل الخسران ...^{۱۴}

به این مضمون که ای اصفیای الهی جمال ابهی نمی‌داند کدام یک از مصائب خود را برایتان باز گوید. آیا از آنچه ظالمان بر او کرده‌اند سخن راند یا از آنچه حزب شیطان بر او وارد می‌آورند؟ ما در سجن نشسته‌ایم و دو نفر بر سر راه در کمین می‌نشینند و مانع سحاب الهی می‌شوند. اگر کسی از احباب وارد شهر (عکّا) شود تا به زیارت حقّ بشتابد، این دو نفر به رئیس شهر یا حکومت خبر می‌دهند و به همین سبب احباب از ورود به ساحت کبریاء باز می‌مانند. این چنین جمال ابهی شما را اخبار میدهد در حالی که احزان او را احاطه کرده است. موقعی که نبیل خواست داخل شهر شود و به لقاء الهی برسد، غافلان او را گرفتند و از شهر اخراجش کردند.^{۱۵} به همین سبب ورقاء الهی نوحه کرد و اشیاء خون گریه کردند و روی اهل بهاء زرد گشت. در هر حین از این دو نفر چنان بلایایی بر این عبد وارد می‌شود که تاکنون دیده نشده است و خداوند به همه چیز داناست. هنگامی که الواح می‌فرستیم، این دو نفر در قلوب و سوسه می‌کنند و الواح الهی را می‌گیرند و مانع جریان آب زندگانی‌بخش می‌شوند و ابواب لقاء را بر وجه احباب می‌بندند. در هر آن در مشورتند برای قتل این عبد، و حال آنکه به خاطر اعمالی که اینان مرتکب می‌شوند، در سجن محبوسیم. این دو نفر، هنگامی که به مقرّ حکومت می‌روند، می‌گویند ما توبه کردیم و از بهائیان نیستیم ولی زمانی که میان احباب می‌آیند می‌گویند ما از شمائیم و شریعت بیان را تابعیم. همه ذرات به دروغ‌گویی ایشان گواهی می‌دهند و ملاء اعلی ایشان را لعنت می‌کنند. اما ما همیشه به ذکر الهی مشغولیم و رسالات الهی (منظور الواح ملوک و سلاطین است) را به اهلس می‌فرستیم و هیچکس نمی‌تواند مانع ما گردد.

از این لوح و نظایر این می‌توان فهمید که چقدر اوضاع سخت بود. از طرفی دشمنان خارجی به اذیت احباب مشغول بودند و از طرفی این فتنه داخلی باعث تضییع امر می‌شد. برخی از اصحاب که از پذیرش این رخدادهای دل‌پریز بسیار پشیمان گشتند، در دو مرحله اقدام به نابودی ازلیان کردند که این اقدام، سخت با روح امر بهائی مابینت داشت.^{۱۶} در زمره این اصحاب، نفوس بسیار مؤمنی قرار داشتند که سخت مفتون جمال ابهی بودند مانند، آقا حسین آشچی و نیز جناب سلمانی که از شعرای بسیار به‌نام بود.^{۱۷}

این واقعه سبب دستگیری بسیاری از اصحاب من جمله حضرت بهاءالله و حضرت غصن‌الله‌الاعظم گشت که باعث وهن به امر شد. به رغم این، بی‌گناهی حضرت بهاءالله معلوم و ایشان به محلّ خویش باز گشتند و در ضمن لوح بسیار معروفی به نام استنطاق تمام این وقایع را ذکر فرمودند. در بخشی از این لوح مطلبی موجود است که به فهم زمان لوح احتراق کمک می‌کند و نیز معلوم می‌سازد که لوح احتراق قبل از واقعه مزبور نازل شده بود؛ جمال ابهی در لوح مزبور، بعد از ذکر اعمال شنیعه سید محمد مجتهد اصفهانی و آقا جان بیگ و نیز رضاقلی، به لسان خادم‌الله می‌فرمایند:

امر به مقامی رسید که جمال قدم در بیت عاکف و امر به سدّ باب از کلّ فرمودند و به هیچ وجه ملاقات از برای احدی ممکن نه؛ و برحسب ظاهر آنچه از مفتربات مشرکین و حیل مبغضین استماع می‌شد ابداً از مطلع اوامر الهی، امری ظاهر نه. تا آنکه یومی از ایام، در شهر رجب او شعبان، مکتوبی از جناب آقا سید ۱۱۰ قبل اکبر ابن اخ جناب آقای اسم الله م علیه من کلّ بهاء ابهه، لدی العرش حاضر. بعد از عرض ما فی المکتوب لدی الوجه جواب لوح امنع اقدس الذی جعله رحمة للمخلصین و نعمة للمشرکین از مطلع بیان رحمن نازل. بعد از تنزیل آن لوح مبارک، افق این ارض تغییر نموده و به حمرة تمام ظاهر؛ و در هر یوم در ازدیاد بود. تا آنکه یومی از ایام آیات عنایت از مطلع رحمت نازل؛ بعد از استماع آن، این عبد مطمئن شد که الحمدلله غضب الهی مخصوص نفوس خبیثه بوده، بعضی آیات آن لوح مبارک در شوق و اشتیاق عشاق بوده و بعضی در قهر و اقهتھار اهل نفاق. و صورت آن لوح مبارک این است قوله جلّ کبریائه: «ان یا اسمی المهدی قد حضر لدی الوجه ما انشأه ابن اخیک فی ثناء مولاه و عرفنا منه الشوق و

الاشتیاق و نزلنا له ما يحدث به الشَّغف و الاحتراق فی حبِّ الله مالک یوم الطلاق، طوبی لمن یقرء و یتفکر فی ما نزل من لدی الله المقتدر القدر، بسم الله الاقدم الاعظم قد احترق المخلصون من نار الفراق الی آخره انتهى»^{۱۸} این عبد تا آن یوم از لسان عظمت آیات قهریه به این شأن استماع نموده، لذا بسیار متفکر که چه واقع خواهد شد و چه امری از مطلع غیب ظاهر شود. باری در هر یوم فساد و اعراض اشقیاء در تزیاید بوده تا آنکه رضاقلی بستۀ کبیر سواد نوشتجات که نزدش بود بعضی فقرات آن را به فقرات کفرآمیز مخلوط نموده و به دست اکثری از اهل این بلد داده و چنان مذکور نمود که من از حضرات بودم و حال تائب شدم و مسلم گشتم. او آقا جان و سید محمد هر سه نزد ناس اظهار ندامت نموده و خود را از اهل سلام قلم دادند. و به قسمی این بلد منقلب شد که اکثر ناس، جهره به شتم و بغضاء قیام نمودند و سید محمد خبیث چون مشاهده نمود که جمال قدم در بیت ساکن و باب برحسب ظاهر مسدود و حضرت غصن اعظم هم از مابین اصحاب خارج، فرصت غنیمت شمرده با بعضی از اصحاب بنای مرآوده و دوستی گذاشتند و این عباد ساکن و صابر ابدأ در این امور امری از مصدر امر صادر نه. متوکلاً علی الله در محل نشسته تا چه ظاهر شود و از سراق غیب به عرصه ظهور چه جلوه نماید. تا آنکه در یوم اثنین ثانی عشر شهر ذی القعدة ساعت یازده از روز غوغا برخاست.^{۱۹}

و بعد به ذکر وقایع دستگیری حضرتشان و آنچه در جریان استنطاق پیش آمد، می‌پردازند. در بیان فوق، آشکارا به زمان دقیق نزول لوح احتراق اشاره شده است. در ماه رجب یا شعبان لوح احتراق نازل می‌شود و در ۱۲ ذیقعدة، یعنی تقریباً چهار ماه بعد، واقعه کشته شدن چند تن ازلی و استنطاق رخ می‌دهد. در تواریخ بهائی به رغم آنکه به این حادثه اشاره شده ولی در غالب اسناد، تاریخ دقیقی برای آن تعیین نشده است.^{۲۰} از معدود کسانی که به این تاریخ اشاره می‌کنند، فاضل مازندرانی است که این واقعه را در سال ۱۲۸۸ ه.ق. یا ۱۸۷۱ میلادی ضبط می‌کند.^{۲۱} بنابر این، سال نزول لوح احتراق معلوم می‌شود و آن سال ۱۲۸۸ ه.ق. می‌باشد، یعنی رجب یا شعبان سال ۱۲۸۸ ه.ق.

باید افزود که چهار رویداد، تقریباً به تسلسل روی دادند که شدائد سنوات نخست اقامت در عکا را نشان می‌دهند. نخست شهادت جناب بدیع در اواخر سال ۱۲۸۶ ه.ق. ۲۲ یا ۱۸۶۹ م. و بعد شهادت حضرت غصن‌الله‌الاطهر به تاریخ ۲۳ ربیع‌الاول سال ۱۲۸۷ ه.ق. مطابق با ۲۳ ژوئن سال ۱۸۷۰ میلادی و بعد نزول لوح احتراق در رجب یا شعبان ۱۲۸۸ ه.ق. و بعد قتل ازلی‌ها در ذی‌قعدة ۱۲۸۸ ه.ق. ۲۳

همانطور که معلوم می‌گردد دو واقعه بسیار ناگوار یعنی شهادت جناب بدیع و نیز صعود غصن اطهر بسیار جانگداز بود، و افزون بر اینها، واقعه شهادت جناب اشرف و جناب ابابصیر نیز میان این دو شهادت کبری اتفاق افتاد ۲۴ و اینها تأثیر بسیار بر جمال ابهی نهاد. شاید این بیان در لوح احتراق خطاب به واقعه جناب بدیع و شهدای مزبور باشد که فرمودند: «قد تبلبل اجسادُ الاصفیاء علی ارض البُعد، این بحر قریب یا جذاب العالمین. ۲۵» افزون بر این، در لوح احتراق به شهادت غصن اطهر اشاره شده است، زیرا در همان لوح می‌فرمایند: «قد کسرت اغصانُ سدرةالمنتهی من هبوب اریاح القضاء، این آیات نصرتک یا منصور العالمین.» ۲۶ لذا نزول لوح احتراق در بحبوحه شدائد و فشارهای وارده بر امر بهائی بالخصوص جمال ابهی نازل شده است و رنگ قهرآمیز بودن آن به همین خاطر است. شدت بلایای وارده بر جمال ابهی در عکا به قسمی بود که به همین سبب، جمال ابهی آن را سجن اعظم نامیدند. ۲۷ هیکل مبارک در لوحی از زبان خادم‌الله می‌فرمایند که در ابتدای سجن عکا، یعنی دوره‌ای که مورد نظر ماست، اجازه معاشرت با دیگران را، ولو دلاک حمام باشد، نداشتند:

چنانچه در اول ورود این سجن را به سجن اعظم نامیدند و فرمودند بعد سر این ظاهر خواهد شد، قسم به آفتاب افق معانی بشانی امرالله در این ارض مرتفع شد که احدی از عهده ذکر علی ما ینبغی بر نخواهد آمد، و باب سجن مفتوح مع آنکه در اصل فرمان دولت، که عبدالعزیز صادر نموده بود این فقره بوده که احدی را نگذارید نزدیک شود، حتی دلاک را به جهت خلق رأس و غیره را نگذارند بدون ضابطیه ملاقات نماید، مع ذلک باب سجن بشانی مفتوح شد که اصحاب به هر دیار که اراده می‌نمودند من غیر سؤال و جواب سفر می‌کردند. ۲۸

و این أسر و حصر، به نوعی شد که حتی اجازه استحمام به جمال ابهی ندادند، در لوحی می‌فرمایند:

اخرجونا من ارض السَّرِّ و ادخلونا فی عکاء و آنها اخرب مدن الدنيا کلها فلما دخلت السجن اخذ بابه عبأد ما وجدوا رائحة الايمان من مصر الايقان، و ما مرّت على قلوبهم نسائم السبحان، قد قضت ثلثة اشهر متوالیات و مادخلنا الحمام كذلك ورد على الغلام من الذين كفروا بنعمة الله بعد انزالها تالله ما جزعنا عما ورد علينا و لانجزع بحول الله و قوّته.^{۲۹}

به این مضمون که از اردنه ما را به عکّا نفی بلد کردند و عکّا خراب‌ترین شهرهای عالم است. چون وارد سجن عکّا شدیم، کسانی که ایمانی در دل نداشتند همه باب‌ها را به روی ما بستند. سه ماه گذشت و ما نتوانستیم به حمّام برویم و این چنین بر این غلام بلایا نازل شده است از طرف کسانی که بعد از نزول نعمت خداوندی^{۳۰} به آن کافر شدند. قَسَم به خدا ما از این بلایا فرع و جزع نکرده‌ایم و انشاءالله نیز نخواهیم کرد. به عبارت دیگر، سجن عکّا شدیدترین دوره حیات حضرت بهاءالله محسوب می‌گشت. این به قسمی بود که غصن اطهر خود را برای فتح باب لقاء و روزگار رخاء و البته برای حیات عالمیان فدا کرد.^{۳۱} همانطور که دیدیم بعد از شهادت غصن اطهر بود که لوح احتراق نازل شد و بعد از لوح احتراق بود که ابواب رخاء گشوده گشت.

پیش از این معلوم گشت لوح احتراق در ببحوحهٔ دسائس ازلی‌ها بالاخصّ دو نفر از آنان، یعنی سید محمد مجتهد اصفهانی و رضاقلی نازل شد. عمدهٔ نزول لوح مربوط به اعمال ناپسند اینان است. این اعمال از چشم جمال ابهی دور نمی‌ماند، ولی همواره سعی در ستر آن داشتند. هیکل اقدس بارها در الواح به کردار سوء اینان اشاره و از این بابت شکوه می‌فرمودند. در یکی از الواح که احتمالاً در همان دوران نازل شده است به این دسائس اشاره می‌فرمایند.^{۳۲}

گفته شد که لوح احتراق چهار ماه پیش از واقعهٔ استنطاق نازل شده است، یعنی چهار ماه پیش از آنکه پنج ازلی به دست اصحاب کشته شوند. جالب این است که کشتن ازلی‌های مزبور به فکر برخی از اصحاب رسیده بود. بعداً در این مقاله از آن یاد خواهد شد. ولی شدت ایداء ازلی‌ها به قسمی بود که دیگر طاقت از همه بُرید. به خصوص آنکه سید محمد و رضاقلی در ملاء عامّ به شرب خمر و لحم خنزیر مبادرت کردند و خود را به امر منتسب داشتند و این بر اصحاب بسیار گران آمد.^{۳۳} برای همین هفت نفر از اصحاب یعنی استاد محمدعلی سلمانی و استاد عبدالکریم خراط اصفهانی و نیز احمد کاشی با دو پسرش حسین و حسن و نیز آقا حسین آشچی و محمدجعفر یزدی به قتل سید محمد اصفهانی و میرزا رضاقلی و کج کلاه مبادرت ورزیدند. بعد از

قتل، گرفتاری عظیم برای جمال ابهی حادث شد. ایشان را به لیمان خواندند و به تفتیش پرداختند. جمال ابهی جریان استنطاق را از زبان خادم‌الله چنین می‌فرمایند:

لیله اولی حین صلوة عشاء بود که در مجلس پاشا تشریف بردند و در آن مجلس جمع کثیری مجتمع بوده و جمیع در کمال وحشت و اضطراب. جمال قدم در صدر مجلس متکئاً جالس و ابدأً تکلم نفرمودند چه که اهل مجلس به شوراء و مکالمه بین خود مشغول بودند و در آن مجلس جز حضرت غصن اعظم احدی را همراه نبردند بعد پاشا برخاسته معروض داشت که در محلّ دیگر تشریف ببرید... باری سؤال از اسم مبارک و وطن نمودند و معروض داشتند که موجب قانون این است که این سؤالات بشود و نوشته گردد. فرمودند انه اظهر من الشمس. مجدّد سؤال شد فرمودند لا ینبغی ذکر الاسم فانظر فی فرمان الدولة الذی عندکم. بعد به کمال ملامت عرض نمودند خود شما بفرمائید. اذا جلس هیکل العظمة مستویاً علی السریر و نطق بلسان القدرة و القوة اسمی بهاء الله و مسکنی نور اذا فاعرفوا ثم توجّه وجه القدم الی المفتی و قال عزّ کبریائه لو عرفتم لاسمعنا کم هدیر و رقاء العظمة علی غصن سدره الربانیة...^{۳۴}

این عمل، یعنی کشتن ازلی‌ها، آن هم به دست برخی از معاریف احبای الهی، سبب حزن عظیم جمال ابهی شد. مستمسک اینان در توجیه کرده خویش برخی از فقرات لوح احتراق بود که در خلال آن می‌فرمایند:

«قد قام المشرکون بالاعتساف فی کلّ الاطراف، این تسخیر قلم تقدیرک یا مسخر العالمین.»^{۳۵}

به این مضمون که مشرکون از همه اطراف به ستم قیام کرده‌اند، کجاست تسخیر قلم تقدیر تو ای تسخیرکننده عالمیان؟ و یا: «قد طالت الاعناق بالنفاق، این اسیاف انتقامک یا مهلک العالمین.»^{۳۶} مضمون این است که گردن‌ها به نفاق بلند شده است، کجاست شمشیر انتقام تو ای به‌هلاکت‌رساننده عالمیان. البته باید گفت که این فقط در لوح احتراق نبود که جمال ابهی از ظلم این نفوس شکوه می‌کردند، زیرا در چند لوح دیگر به اعمال شنیعه ایشان اشارت شده بود. این بیانات حضرت بهاء‌الله و البته مشاهدات عینی بود که دیگر طاقت برخی از محبّان حضرت دوست را طاق کرد و هفت نفر از اصحاب، بعد از نزول لوح احتراق صبر از کف دادند و از فرط شوق و

اشتیاق به حضرت حق، قصد کشتن مسیبان این ایذاء و اذیت را کردند. محتملاً آنان می‌توانستند به این فقرات بیان حضرت اعلی متمسک گردند و از آن، برای کرده خویش توجیهی بیابند که می‌فرمایند هر کس سبب حزن و اذیت من یظهره‌الله بپردازد باید او را معدوم نمود.^{۳۷}

با این همه، در اینجا این پرسشی مطرح می‌گردد که آیا این محمل‌ها و بهانه‌ها برای کشتن آن عده ظالم، موجّه است یا خیر. ضرورت طرح این پرسش از آن روست که در خدمات خویش به این روزگاران، قدری تأمل ورزیم و نصرت امر را آسان نگیریم. به زودی به جواب آن پرسش خواهیم پرداخت. اما در ابتدا باید به صورت و محتوای لوح نظری اندازیم تا به مددِ مدلولات لوح مبارک پاسخ مزبور قدری روشن‌تر گردد.

صورت و محتوای لوح احتراق

نکته قابل‌تعمّق آن است که سبک لوح احتراق به گونه‌ای است که آن را از سایر الواح دیگر ممتاز می‌سازد. لوح عمده شامل یک مقدمه و سه بخش اصلی و یک مؤخره است. متأسفانه بخش مقدمه لوح در بسیاری از نسخ چاپی وجود ندارد ولی همانگونه که فوقاً در لوح استنطاق آمد، این بخش در صدر نسخه اولیه لوح وجود دارد. از جمله معدود کسانی که به این مقدمه اشاره کرده است، حضرت فاضل مازندرانی است؛ می‌سزد تا این مقدمه، بار دیگر در اینجا نقل گردد:

*ان یا اسمی قد حضر لدی الوجه ما انشأه ابن اخیک فی ثناء مولاہ و
عرفنا منه الشوق و الاشتیاق و نزلنا ما یحدث به الشغف و الاحتراق فی
حبّ الله مالک یوم الطلاق طوبی لمن یتفکر فی ما نزل من لدی الله
المقتدر القدیر. بسم الله الاقدم الاعظم قد احترق...^{۳۸}*

در این مقدمه سبب نزول لوح و مخاطب آن آمده است و جالب این است که اهل بهاء را در همین مقدمه، دعوت به تفکر در مضامین آن می‌نمایند. این مقدمه، به رغم اختصارش، شامل نکات برجسته بسیاری است که در جای دیگر در باره آن توضیح داده خواهد شد. بعد از این مقدمه، متن لوح، شامل سه بخش اصلی می‌آید.

بخش نخست شامل استغاثه‌ای است که مظهر ظهور الهی به درگاه خداوند تقدیم می‌دارد و تقریباً هفتاد درصد متن لوح را شامل می‌گردد یعنی از جمله «قد احترق المخلصون» تا آخر جمله «قد بقی الغلام فی ارض جدباء، این غیاث سماء فضلک یا غیاث العالمین»^{۳۹} در این بخش

شأن مظهریت کاملاً هویدا است زیرا می‌فرمایند: «تری مشرق‌الآیات فی سبحات الاشارات این اصبع قدرتک یا اقتدار العالمین»^{۴۰} ظرافت کلامی حضرت بهاء‌الله در پایان‌دادن این بخش در ضمن کلمه غیاث آمده است که یادآور کلمه مستغاث است و مُراد از این کلمه مهلت ظهور من‌یظهره‌الله بر طبق آئین بابی بود. می‌دانیم که مستغاث و غیاث و مستغیث از اسماء الهی و آخرین اسم از کتاب‌الاسماء می‌باشد که حضرت باب به این نام، کتاب اسماء را ختم بخشیدند، کتابی که حاوی ۳۶۱ اسم الهی بود.^{۴۱} در این بخش از لوح احتراق، حضرت بهاء‌الله به عنوان مظهر ظهور، به خداوند عرض شکایت می‌فرمایند که مصائب وارد بر ایشان عظیم و فوق‌العاده است. غربت جمال ابهی چند بار تأکید می‌شود و ستم و ظلمی که بر او رفته است، یاد می‌گردد. مطلع ظهور محزون است و بر او افتراء زده‌اند. وی را از سخن‌گفتن باز داشتند و مقامش را نشناختند. این بخش از غم‌انگیزترین آثار جمال ابهی است که خون از چشم قاریء آن جاری می‌سازد.

بخش دوم از جمله «ان یا قلم‌الاعلی قد سمعنا ندائک الاحلی» شروع شده و به جمله «یا من بک ارتفع نوح‌العالمین» خاتمه می‌یابد که شامل تقریباً بیست و پنج درصد متن لوح می‌باشد و در اینجا شأن الوهیت آشکار می‌گردد. در اینجا خداوند می‌فرماید ای قلم‌اعلی ندای تو را شنیدم و بعد به تسلیت خاطر وی می‌پردازد. یکی از زیباترین و دلکش‌ترین بخش‌های ادبیات بهائی همین بخش از لوح احتراق است که فی‌الحقیقه منظر الهی را در وصف حضرت بهاء‌الله پدید می‌آورد. در این بخش جمال قدم در شأن الوهیت به صراحت می‌فرماید که مصائب برای اعتلاء امر ضروری است و بلاء در این مذهب، آئین دینداری است. مظهر ظهور، و بالتبع احبایش، برای تحمّل بلاء خلق شده‌اند، و باید امور را به خداوند تفویض کنند، بلکه باید از آن مسرور باشند.

بخش سوم که فقط پنج درصد لوح را شامل می‌گردد رجوعی است به همان شأن مظهریت که از جمله «قد سمعت ندائک یا محبوب‌الابهی» شروع و به جمله «ناظراً رضائک یا مقدر العالمین»^{۴۲} ختم می‌گردد. در این بخش، که کوتاه‌ترین بخش لوح است، حضرت بهاء‌الله در شأن مظهریت خویش، رسالتی را که [حضرت بهاء‌الله] در شأن الوهیت خویش مقرر می‌فرماید، می‌پذیرند. در این بخش سرّ فداء و رضاء و وفاء معلوم می‌گردد زیرا مظهر ظهور از این مقامات و جهی منور می‌یابد. این بخش به رغم اختصارش، وظیفه اهل بهاء را معلوم می‌دارد.

اما مؤخره لوح، که دیگر شأن مناجات ندارد، بازگشت به مخاطب لوح است و جمال ابهی به او می‌فرمایند:

ان یا علی قبل اکبر (= علی اکبر دهجی) ان اشکرالله بهذا اللوح الذی تجد
منه رائحة مظلومیتی و ما انا فیہ فی سبیل الله معبود العالمین. لو یقرؤه
العباد طراً و یتفکرون فیہ لیضرم فی کل عرق من عروقهم ناراً یشتل منه
العالمین.^{۴۳}

مضمون این است که ای علی اکبر، به سبب نزول این لوح مبارک شکر الهی را به جا آور، لوحی که در آن بوی خوش مظلومیت من را می یابی. اگر همه مردم این لوح را بخوانند و در آن فکر کنند، در هر رگ از رگهای بدنشان آتشی برپا می شود که جهان و جهانیان را به آن مشتعل می سازند.

اما صورت لوح مبارک به گونه ای است که در میان سایر الواح نادرالظیر است. یکی از این وجوه نادر، آهنگ و وزنی است که در هر آیه آن تکرار می گردد. تمام آیات استفهامی است و با کلمه «آین» به معنای «کجاست» توأم است. این شباهت تا آنجا که نگارنده می داند، فقط در یکی دو لوح دیگر، آن هم به اختصار، وجود دارد. یکی از این الواح که در شأن مناجات نازل شده است، چنین است:

الاقدس الاعظم الابهی فسبحانک یا الهی قد احاطت المصباح ارباح الغلّ و
البغضاء این زجاجة حفظک یا حفاظ العالمین، و تری الوراق فی مخالف اولی
الفحشاء این شؤونات قدرتک یا قدار العالمین، تری المظلوم بین جنود الظلم و
النفاق این ظهورات سطوتک یا قهار العالمین. استلک یا من بیدک زمام
الموجودات بان تنصر احبائی و تخلّصهم من ایادی الظالمین من خلقک و
الفاجرین من بریتک ثم احفظ هذا السراج من انفاس الذین حرکتهم اهوائهم
علی شأن قاموا علی اطفاء نورک و اضلال خلقک ای ربّ خذهم بقدرتک ثم
اکف شرّهم بسلطانک انک انت الذی احاطت قدرتک و ظهرت سلطنتک و
انک انت علی کلّ شیء قدير.^{۴۴}

مناجات دیگری که فقط در دو آیه نخست خود شبیه به لوح احتراق است این است:

الاقدس الابهی، قد ظهر الاعتساف فی کلّ الاطراف این اسیاف جزائک یا
مجزی العالمین، قد حبس البهاء فی القبة البيضاء بما اکتسبت ایدی الاشقیاء
این ظهورات مواهبک یا سلطان العالمین استلک یا فاطر السماء...^{۴۵}

جالب این است که این دو فقره لوح نیز از لحاظ محتوا و سبک، احتمالاً در همان دوره عکاً نازل شده‌اند و همان مضامین را تکرار می‌کنند. به هر حال ریتم لوح احتراق آن را از سایر الواح ممتاز می‌سازد. نوعی سجع و جناس نیز در لابلای آیات لوح وجود دارد که لحن موسیقایی خاصی به آن می‌بخشد.

ابعاد اجتماعی و اخلاقی لوح احتراق

ابعاد اخلاقی این لوح و اعمال احباء با توجه به جنبه جامعه‌شناختی امر بهائی مستلزم بررسی دقیق است که در حوصله این مختصر نمی‌گنجد. اما با این همه، باید گفت که جمال ابهی بارها اهل بهاء را دعوت به تفکر در بلایا نموده‌اند و همواره از احباء می‌خواستند و می‌خواهند پیرو آئین اندیشه و تفکر باشند. خصوصاً در لوح احتراق سه بار خواننده را به تفکر دعوت می‌فرمایند؛ یکبار در همان ابتدای لوح: «طوبی لمن یتفکر فی ما نزل من لدی الله»^{۴۶} به این معنا که خوشا به حال کسانی که در آیات تفکر می‌کنند و بار دوم در وسط لوح، اتفاقاً در باره کیفیت نصرت امر مبارک، می‌فرمایند: «هل تری من ینصر نفسک او یتفکر فیما ورد علیها فی حبک» به این مضمون که ای خداوند آیا می‌بینی کسی را که تو را نصرت کند و در آنچه بر او وارد آمده است تفکر کند. و عاقبت در خاتمه لوح می‌فرمایند: «لو یقرؤه العباد طراً و یتفکرون فیه...» یعنی اگر کسی این لوح را بخواند و در آن فکر کند، مشتعل می‌گردد. اینکه جمال ابهی در یک لوح و سه بار، هم در ابتدا و هم در وسط و هم در انتهای آن، عموم اهل بهاء را به تفکر و اندیشه می‌خوانند، نکته بسیار دقیقی است. حال بی‌آنکه قصد قضاوت در احوال دیگران باشد، می‌توان این پرسش را طرح کرد که آیا هفت نفر از اصحاب که به قتل ازلی‌ها مبادرت کردند در کار خویش مُحق بودند یا خیر؟ آیا این عذر و بهانه که حضرت اعلی کشتن کسی را به سبب اذیت من یظهره‌الله، جایز دانسته‌اند، کافی دانست یا نه؟

نخست به این نکته خیر بپردازیم. کتاب بیان با نزول کتاب اقدس نسخ شد، نزول کتاب اقدس پیش از اقدام اصحاب به این عمل زشت آغاز شده بود.^{۴۷} در کتاب اقدس قتل نهی شده است. حتی حکم مُدارا و عدم تعرض نیز آمده است: «لا یعترض احد علی احد و لایقتل نفس نفساً هذا ما نهیتم عنه فی کتاب»^{۴۸} مضمون این است که نباید کسی بر کسی اعتراض کند و کسی نباید کسی را بکشد، در کتاب الهی از اینگونه امور نهی شده‌اید. افزون بر این، برخی از آیات

کتاب اقدس دلالت بر عدم فساد می‌کند. بنا بر این، از این جهت توجیهی برای کُشتن افراد وجود ندارد.

این احتمال هست که کتاب اقدس هنوز به دست آنان نرسیده بود بالاخص که در انتشار آن قدری تأخیر رفته بود:

این بسی واضح که کتاب اقدس از سماء مشیت نازل شد و در سنین معدوده مستور بود تا آنکه جمعی از نفوس مقبله موقنه از اطراف از احکام الهی سؤال نمودند و به کمال عجز و ابتهال سائل شدند، لذا امر به ارسال کتاب اقدس شد.^{۴۹}

اما این دلیل نمی‌شد که اصحاب، برخلاف میل جمال ابهی عمل کنند و دست به قتل آن نفوس زنند. زیرا اگر آنان از کتاب اقدس خبر نداشتند، یقیناً از لوح سلطان مطلع بودند زیرا همانطور که از پیش نقل شد، قتل ازلی‌ها و نزول لوح احتراق مدتها بعد از واقعه صعود جناب بدیع و لوح سلطان روی داد. آنان مطمئناً میرزا بزرگ ملقب به بدیع را دیده بودند که در همان ایام ابتدائی ورود به عکا به محضر ابهی رسید و حامل لوح سلطان شد. لوح سلطان بارها در همان ایام استنساخ گشت و به دست عموم اهل بهاء رسید و احباء در کار تبلیغ از آن بهره می‌بردند. در لوح سلطان، جمال قدم اهل بهاء را از هر گونه عمل مفسده‌آمیز برحذر داشتند و سابقه این نهی عظیم را به ادرنه، بلکه بغداد مسبوق فرمودند، یعنی از همان دوران ادرنه و قبل تر یعنی بغداد، اهل بهاء را از این گونه اعمال تحذیر فرمودند، در لوح سلطان نازل شده است:

ذات شاهانه شاهد و گواهند که در هر بلد که معدودی از این طائفه بوده‌اند، نظر به تعدی بعضی از حکام نار حرب و جدال مشتعل می‌شد ولکن این فانی بعد از ورود عراق کل را از فساد و نزاع منع نموده و گواه این عبد عمل اوست چه که کل مطلعند و شهادت می‌دهند که جمعیت این حزب در عراق اکثر از جمیع بلدان بوده مع ذلک احدی از حد خود تجاوز ننموده و به نفسی متعرض نشده، قریب پانزده سنه می‌شود که کل ناظرأ الی الله و متوکلاً علیه ساکنند و آنچه بر ایشان وارده شده صبر نموده‌اند و به حق گذاشته‌اند. و بعد از ورود این عبد به این بلد که موسوم به ادرنه است بعضی از اهل عراق و غیره از معنی نصرت که در کتاب الهی نازل شده، سؤال نموده‌اند، اجوبه شتی در جواب ارسال، یکی از آن اجوبه در این ورقه عرض می‌شود...

مقصود از نصرت این نبوده که نفسی به نفسی محاربه و یا مجادله نماید... لم یزل ارادة سلطان لایزال این بوده که قلوب عباد را از اشارات دنیا و مافیها طاهر نماید تا قابل انوار تجلیات ملیک اسماء و صفات شوند... پس نصرت الیوم اعتراض بر احدی و مجادله با نفسی نبوده و نخواهد بود. بلکه محبوب آن است که مدائن قلوب که در تصرف جنود نفس و هوی است به سیف بیان و حکمت و تبیان مفتوح شد لذا هر نفسی که اراده نصرت نماید باید اول به سیف معانی و بیان مدینه قلب خود را تصرف نماید و از ذکر ما سوی الله محفوظ دارد و بعد به مدائن قلوب توجه کند، این است مقصود از نصرت، ابدأ فساد محبوب حق نبوده و نیست و آنچه از قبل بعضی از جهال ارتکاب نموده اند ابدأ مرضی نبوده. ان تقتلوا فی رضاه لخیر لکم من ان تقتلوا.^{۵۰}

با این تفصیل، معلوم شد که حضرت بهاءالله اینگونه کردار را که ناشی از فساد باشد، نمی‌پسندیدند و مایل بودند که اهل بهاء کینونت اصلاح و صلاح باشند. بر طبق تعلیم جمال ابهی سلاح به صلاح تبدیل شد. ممانعت حضرت ابهی مر عباد خویش را از هر گونه فساد، به دوره بغداد باز می‌گردد. بنا بر این هفت نفری که به قتل ازلی‌ها پرداختند از این منع شدید باخبر بودند ولی با این همه درست مخالف تعلیم حضرت حق عمل کردند. اینان که خودسرانه به این کار پرداختند و پندار خویش را بر گفته‌های خدا ترجیح دادند، اگر برای کار خویش به مشورت می‌پرداختند یقیناً جمال قدم آنان را از این کار باز می‌داشتند، درست همانگونه که در مورد حاجی عباس چنین کردند. حاج عباس یکی از بهائیان عرب و موسوم به ناصر (یا نصیر) بود که چون از عمل همان ازلی‌ها در عکا باخبر شد، به قصد ساکت کردن و کُشتن آنان به عکا آمد. ولی همینکه قصد خویش را برملا کرد، جمال ابهی نه فقط کار او را تأیید نکردند بلکه وی را به بیروت باز گردانیدند.^{۵۱} در ضمن لوحی به این عمل او اشاره شده است:

هوالنصر، اشهد انک نصرت ربک و کنت من الناصرین، بشهادتی یشهد کل
الاشیاء هذا لهو الاصل لو انت من العارفين، ما تعلمه بامر و رضائه انه حق
النصر عند ربک العزیز الخبیر، ان اخرج ولا ترتکب ما تحدث به الفتنة.^{۵۲}

به این مضمون که اینکه تو قصد نصرت امر داشتی ما به آن گواهی می‌دهیم و به گواهی من همه چیز گواهی می‌دهد و این اصل نصرت است. هر چه به امر و رضای خدا انجام دهی این

نصرت است، پس به شهر خود باز گرد و فتنه ایجاد مکن. بنا بر این، هفت نفر مزبور، به احتمال بسیار زیاد از این واقعه باخبر بودند و می دانستند که جمال ابهی مایل نیستند که نصرت امرش با قتل و خونریزی توأم باشد. در لوح استنطاق می فرمایند:

والله المهيمن القيوم که ابدأ بر حسب ظاهر از مقرر امر صادر نشد و لازال
کلّ را از ارتکاب این امورات نهی می فرمودند و می فرمودند ان الکلّب ينيح
و الذئب يعوى، ان اترکوهما و لاتتعرضوا بهما و كانوا من الصابرين.^{۵۳}

از طرف دیگر، یکی از این هفت نفر، شخصی وجیه‌المنظر و بسیار مقربى بود به نام سلمانی که به شغل سلمانی مشغول و در عین حال، به خدمات جمال ابهی در ایام اقامت در بغداد و ادرنه قائم بود. او خود در موردی شاهد بود که جمال ابهی شخص وی را از اینگونه کارها باز می داشتند. قضیه مربوط به ادرنه می شود که در آنجا یحیی ازل، در حمام، استاد سلمانی را تشویق به قتل جمال ابهی می کند. او بسیار خشمگین می شود و همانجا قصد می کند که ازل را بکشد. ولی جلوی خویش را می گیرد و از حمام بیرون می آید. ولی توطئه ازل را به میرزا موسی کلیم و نیز حضرت عبدالبهاء و عاقبت به جمال ابهی عرض می کند و حضرت بهاءالله دستور می فرمایند که این راز را آشکار نکنند ولی او طاقت نمی آورد و این راز فاش می شود؛ و ازل که اینک رسوا شده بود، نیت خود را به جناب سلمانی نسبت می دهد.^{۵۴} بنا بر این خود جناب سلمانی می دانست که جمال ابهی ابدأ مایل به اینگونه اقدامات نبودند. با این وصف، درست مانند روزگار اندرنه که نتوانست مانع خویش شود و راز را فاش ساخت، در ایام عکا نیز نتوانست از کشتن ازلی‌ها به رغم ممانعت جمال ابهی باز ایستد.

عجب‌تر از همه این است که درست بیست سال پیش از این، بعد از شهادت حضرت اعلی، برخی از احباء به فکر انتقام افتادند و نابخردانه کوشیدند تا از عامل شهادت حضرت اعلی، یعنی ناصرالدین شاه، شاه جوان، به پندار خویش، انتقام گیرند. همین عمل آنان افزون بر آنکه بی نتیجه ماند، سبب واقعه دهشتناک «رمی شاه» گشت که عاقبتش این شد که جمال ابهی به سیاه‌چال طهران دچار آیند و بسیاری از معاریف امر بای شهید گردند.^{۵۵} مدارائی که جمال ابهی با سلطان ایران در طی سالیان دراز کردند، معلول همین قضیه بود که ذهن سلطان با این عمل نسجیده مخدوش شد و باور ذهنی غلطی نسبت به امر مبارک یافته بود. یعنی آن عمل جاهلانه سبب تأخیر عقاب الهی نیز گشت و لااقل بهانه‌ای شد تا بیگناهان بسیاری نیز به قتل رسند.^{۵۶} شاید

این تجربه به وضوح آشکار می‌ساخت که احبّاء برای قتال و نزاع خلق نشده‌اند و کشتار با روح امر بهائی مباینت دارد.

از طرف دیگر حضرت بهاءالله خود را از این رفتار زشت اصحاب خویش، در قتل ازلی‌ها، بری کردند و آن، هنگامی بود که بعد از قتل ازلی‌ها، حکومت، ایشان را به استنطاق کشید و همینکه ارباب حکومت جمال ابهی را دیدند، گفتند آیا صحیح است که اصحاب شما به چنین مفاسدی بپردازند؟ جمال ابهی فرمودند اگر یکی از سربازان شما قانون شکنی کند شما را باید مسئول دانست و از شما بازخواست نمود؟^{۵۷}

در اینجا معلوم است که حضرت بهاءالله این رفتار را زشت می‌دانستند و برای اهل بهاء نمی‌پسندیدند و در عین حال معلوم می‌کرد که فی الواقع چه عملی سبب ذلت جمال ابهی می‌شد، زیرا در بسیاری از الواح به این مورد اشاره می‌فرمایند که اعمال احبّاء بیش از ضرر اعداء سبب ذلت امر می‌گردد:

*اگر احبّاء عامل بودند به آنچه مأمورند حال اکثر من علی الارض به ردای
ایمان مزین بودند.*^{۵۸}

بعد از این واقعه در بسیاری از الواح به صراحت نازل شد که سجن علت ذلت جمال ابهی نیست بلکه عمل احبّاست که امر الهی را ذلیل می‌کند و ضرر مستقیم به جمال ابهی راجع می‌گردد:

*لیس ضرری سجنی بل عمل اللذین ینسبون انفسهم الیّ و یرتکبون ما ناح به
قلبی و قلمی.*^{۵۹}

مضمون بیان مبارک این است که سجن من، ضرری برای من ندارد بلکه آنچه سبب ضرر من است عمل کسانی است که خود را به من منسوب می‌دارند و مرتکب کاری می‌شوند که فغان از قلم و قلب من بلند می‌گردد. و در لوحی دیگر:

*لیس ذلتی سجنی لعمری انه عزّ لی، بل التلّة عمل احبّائی الذین ینسبون
انفسهم الینا و یتبعون الشیطان فی اعمالهم الا انهم من الخاسرین.*^{۶۰}

مضمون این است که زندان شدن من سبب ذلت من نیست، بلکه برعکس، برای من عزت نیز هست، ذلت حقیقی برای من، عمل احبّای من است که خود را به ما منسوب می‌دارند و در عمل تابع شیطان می‌شوند، بدانید که اینان در خسران می‌باشند. این گروه از احبّاء ترجیح دادند آن طور که خود صلاح می‌دانند به امر خدمت کنند، ولو آنکه مرضی مخدوم حقیقیشان نباشد. شاید برخی بگویند که آنان از این همه نصائح قلم اعلی بی‌خبر بودند ولی آیا از لوح احتراق نیز اطلاعی

نداشتند؟ لا اقل مستمسک آنان بخشي از همان لوح احتراق بود که مظهر ظهور می فرمایند «قد طالت الاعناق بالنفاق این اسیاف انتقامک یا مهلک العالمین» و اینان خود را سیف انتقام حق می دانستند، ولی نکته این است که آیا آنان در قرائت لوح احتراق، یعنی همان لوحی که محمل اعمالشان شد، قدری فکر کردند؟ کافی بود آنان به بخش دوم لوح احتراق مراجعت کنند که در آن به مراتب صبر و سکون و استقامت اشاره شده بود، صبری که مظهر ظهور و اجابش در مواقع بلا باید به آن رفتار می کردند. گوئی که بخش اول لوح احتراق از زبان همه ماست که چون به سختی و گرفتاری دچار می آئیم، به حق شکوه می کنیم تا حق ما را بازستاند و از مظلوم دفع ظلم کند و از ظالم انتقام بگیرد. بخش دوم لوح احتراق سخن خدا به اجاب است که سکون پیشه کنید و از سختی مترسید زیرا شما نه برای انتقام و جدال بلکه برای صبر و استقامت آفریده شدید، بلکه از سختی ها در راه خدا شکوه مکنید و صبوری کنید. به این بخش دوم لوح احتراق باید بسیار توجه کرد زیرا درست شبیه به قصیده عز و رقایبه در مراتب سلوک است، و جالب این است که قصیده عز و رقایبه نیز مانند لوح احتراق، مکالمه میان دو شأن مظهریت و الوهیت جمال ابهی است. در لوح احتراق سه بخش ولی در قصیده عز و رقایبه چهار بخش به این حالت اختصاص یافته است. در بخش دوم لوح احتراق می فرمایند:

لو لا البرودة كيف تظهر حرارة بيانك... لو لا البلية كيف اشرفت شمس
اصطبارك... لا تجزع من الاشرار قد خلقت للاصطبار يا صبر العالمين... ما
احلى اشراقك من افق الميثاق بين اهل النفاق و اشتياقك بالله يا عشق
العالمين... بوحدتك اشرفت شمس التوحيد و بغربتك زين وطن التجريد
ان اصطبر يا صبر العالمين، قد جعلنا التلة قميص العزة و البلية طراز
هيكلك يا فخر العالمين، ترى القلوب ملئت من البغضاء و لك الاغضاء يا
ستار العالمين، اذا رأيت سيفاً ان اقبل، اذا طار سهم ان استقبل يا فداء
العالمين.^{۶۱}

به این مضمون که اگر سردی قساوت نبود چگونه حرارت بیان تو آشکار می گشت، اگر بلیت نبود چگونه آفتاب صبوری تو عیان می شد، از اشرار جزع مکن، تو برای صبر آفریده شدی، ای صبر عالمیان، چقدر شیرین است ظهور تو از افق میثاق، آن هم میان اهل نفاق، و چقدر دلنشین است اشتیاق تو به خداوند، ای عشق عالمیان. به تنهایی تو آفتاب توحید برآمد و به غربت تو، وطن تجرید مؤنس یافت، صبوری کن صبوری، ذلت را پیراهن عزت مقرر داشتیم و برای تو لباسی از

بلیت و سختی دوختیم ای فخر عالمیان، اگر قلوب از بغض پُر است، تو چشم‌پوشی کن، تو بگذر ای ستارِ عالمیان. چون شمشیر کین دیدی، سینه سپر کن و چون تیرهای دشمنی پُران یافتی، به جان، مشتاق تیرها شو، ای فدای عالمیان.

آیا اهلِ بهائی که این فقرات از لوح احتراق را می‌خوانند بیشتر به مظلومیت حضرت بهاء‌الله پی نمی‌برند و بر احوال مظهر حقّ بیش از پیش آگاه نمی‌شوند و به وظیفهٔ خویش وقوف نمی‌یابند؟ آری، می‌یابند، مشروط بر آنکه فکر کنند. بسی حیرت‌انگیز است که در خودِ لوح احتراق، درست در جائی احباء مأمور به تفکرند که بحث از نصرت امر الهی است: «هل تری من ینصر نفسک ان یتفکر فی ما ورد علیها فی حبک، اذا توقّف القلم یا محبوب العالمین.»^{۶۲} به این مضمون که ای خداوند آیا می‌بینی کسی را که به نصرت تو قیام کند یا در آنچه بر مظهر ظهور به سبب محبت تو وارد آمده قدری بیندیشد، در اینجا قلم توقّف کرد. توقّف قلم از چه روی است؟ شاید منظور جواب نفی به پرسش بود یعنی خیر! کسی یافت نمی‌شود که فکر کند و نصرت نماید. اما به نظر می‌رسد توقّف قلم بیش از آنکه این بار منفی را داشته باشد، به این معناست که قلم می‌دانست برخی از احباء با عمل زشت باعث ضرر مظهر ظهور می‌شوند اما همهٔ احباء از این دسته نیستند، لذا در ارائهٔ پاسخ توقّف کرد.

بلی، توقّف قلم شاید به این سبب است که احبائی که سر آن دارند تا به خدمت حقّ کوشند، باید اهل فکر و تعمق باشند. خدمت را نمی‌توان ساده انگاشت و نباید نیز چنین کرد. برای هر فرد بهائی به هنگام قرائت لوح احتراق باید این پرسش پیش آید که خطای آن احبائی که کشتند و باعث ضرر جمال ابهی شدند، کجاست. از طرفی آنان کوشیدند تا دشمنان امر را از میان بردارند ولی از طرفی دیگر این خدمت را به قیمت زیر پا نهادن تعالیم اساسیهٔ امر بهائی صورت دادند که بیش از آنکه در نیتشان چنین باشد، ناشی از نحوهٔ تفکر و یا، به عبارت بهتر، بی‌تفکریشان بود. نمی‌توان به هر اسبابی، ولو به ظاهر موجّه، به خدمت امر پرداخت تا چه رسد به اسبابی که با روح امر بهائی منافات دارد. اما اینک این پرسش مهمّ مطرح می‌گردد که مرز میان خیانت به ظاهر خدمت با خدمت مقبول خدا کجاست، و البته شاید پرسش مهمّ‌تر این است که چه مرجعی تعیین این مرز می‌کند؟

طُرُق خدمت گوناگون است، ولی روح خدمت یکی است. شاید روشن‌ترین مرز خدمت حقیقی با اعمالی که ظاهراً خدمت است ولی هیچگونه جائی ندارد، همانا آن است که نباید با روح تعالیم بهائی و احکام الهی مباین باشد. چطور می‌توان دستور صریح لوح سلطان را که خطاب به احباء

است مبنی بر آنکه «ان تقتلوا فی رضاه خیر لکم من ان تقتلوا» نادیده گرفت. می‌فرماید اگر کشته شوید بهتر است که بکشید، و بارها تعلیم یافته‌ایم که حیات و ممات، هم ظاهری است و هم باطنی. اگر آن اصحاب که ازلی‌ها را کشتند، به قتل جسمانی دست یازیدند، اینک ما را باید به عبرت آورد که مبادا خدمتی نمائیم که به قتل ارواح و آنفس بیانجامد، زیرا اینک خوب می‌دانیم که نباید جسماً کسی را کُشت، ولو دشمن کینه‌توز امر باشد؛ اینک خوب می‌دانیم که دستِ قاتل را باید بوسید ولی باید بر این تعلیم بیافزاییم و مُراقبِ روح و نفس دیگران باشیم. چقدر این نکته لطیف در باره مخاطبِ همین لوح، یعنی لوح احتراق، مصداق دارد، زیرا سید مهدی دهجی که شاهد عمل منفور اصحاب در آن واقعه بود، در لوحی که خود مخاطبش بود، هرگز نیندیشید و به ذهنش خطور نکرد که ممکن است زمانی نه چندان دور، خود به همان عمل، اما این بار، به قتلِ روحِ عباد خواهد پرداخت؛ او ناقض شد. شاید این عمل او - که از نظر او خدمت محسوب می‌شد - روی اصحابی که ازلی‌ها را کُشتند، سفید نمود. کدام شرم‌آورتر است، قتل جسم یا کُشتن روح؟

اما مرجع تعیین این مرز، همانی است که در لوح احتراق سه بار تأکید شده است و آن تفکر در آیات است، تفکر و اندیشه از صاحبِ وجدانی بیدار. این تفکر برای آنکه با عقل‌گرایی زمانه تفاوت یابد، در آئین بهائی به نام خرد درآمده است و اصطلاح جاودانه برازنده «حکمت» را ساخته است. حکمت پیش از امر بهائی، اطلاق به راه دانائی یا فلسفه می‌شد، اما اینک پیراهن زبینه خادم است. جالب این است که در لوح حکمت (دقت در نام لوح کنید که به قلم حضرت بهاء‌الله تسمیه شده است) که اتفاقاً نزولش اندکی پس از لوح احتراق صورت گرفت، به این جنبه خدمت اشاره شده است:

من قام لخدمة الامر له این یصدع بالحکمة و یسعی فی ازالة الجهل عن
بین البریة.^{۶۳}

مضمون این چنین است کسی که به خدمت امر قیام می‌کند می‌سزد که حکمت را ملازم باشد و در نابودی نادانی مردم بکوشد. بنابر این، خادمِ امر بهاء، فرهیخته است و فرزانه و بصیر، حکیم است و دانا و خبیر. او با خدمتش بر آگاهی مردمان می‌افزاید و از شعورشان نمی‌کاهد. به بهانه مصلحتِ امر، به تحمیق مردم نمی‌کوشد؛ زیرا مصلحت، نامی است که سیاستمداران عصرِ روشنگری و میراث‌خوران ماکیاولی بر زبان می‌رانند تا به دور از اندیشه فرزائگان که به نور فراست می‌نگرند، پرده‌ای بر جهل خویش کشند. خدمت جسمی است که روحش حکمت و تفکر

است و اگر از این روح باز ماند، درخور سیاستمداران نابکار است و البته، امر بهائی را با سیاست نسبتی نیست. اینها را با تعمیق در لوح احتراق می‌توان یافت.

اگر اصحاب مزبور لوح احتراق را درست می‌خواندند و در مطاوی آن درست فکر می‌کردند، دیگر آیه «قد طالت الاعناق بالنفاق» را بهانه کار خویش نمی‌کردند. چون درست تعقل نکردند و معنای آیات را نفهمیدند، آن شد که دیدیم و آن کردند که دریافتیم. خود هیکل اطهر معنای آن را در ضمن لوحی معلوم فرمودند:

به لسان پارسی ندای الهی را بشنو، امروز باید دوستان طراً به اخلاق و اعمالی که سبب ارتفاع کلمة الله و ابقاء نفوس است، مشغول گردند، رایت اخلاق مرضیه از هر رایتی سبقت گرفته و علم اعمال طیبه مقامش از جمیع اعلی و اقدم بوده و هست. بگو ای دوستان لعمرا الله جدال منع شده و نزاع و فساد و سفک دماء و اعمال خبیثه کلّ نهی شده نهیاً عظیماً فی کتابه العظیم، بلی از قبل بعضی از بیانات نظر به طغیان حزب شیعه از قلم مطلع نور احدیه نازل شده مثل آنکه در یک مقام فرموده قد طالت الاعناق بالنفاق، این اسیاف انتقامک یا قهار العالمین، مقصود از امثال این عبارات اظهار کثرت خبائث معرضین و منکرین بوده، ظلم متعدین به مقامی رسید که کلّ دیده و شنیده‌اند باری قسم به آفتاب حقیقت که از افق سماء سجن اعظم مشرق و ظاهر است ابدأ اراده جمال قدم نزاع و جدال و مایتکدر به القلوب نبوده و نیست به الواح رجوع نمائید... اذکروا العباد بالخیر و لا تذکر و هم بالسوء و بمایتکدر به انفسهم، ذکر سوءهم در این سنه (۱۳۰۶ هـ.ق.) نهی شده.^{۶۴}

شاید به همین سبب بود که از این پس، هر جا در لوحی از الواح، کلمه‌ای نازل می‌شد که ممکن بود سبب سوء تعبیر گردد، خود به تشریح آن می‌پرداختند.^{۶۵} حال که معلوم شد که باید در الواح دقت کرد و تفکر، و با ذکر این نکات که برشمردیم، آیا می‌توانیم معنای دقیق این آیه را بفهمیم که در لوح احمد نازل شده بود: «و کن کشعلة النار لاعدائی و کوثر البقاء لاحبائی»؟

اوصاف زمانه در لوح احتراق

قدری تقلیل‌گرایی^{۶۶} خواهد بود که لوح احتراق را فقط مربوط به آن دوران خاصّ اولیه اقامت در عکاء بدانیم. با قدری تعمق در لوح احتراق می‌توان دریافت که برخی از توصیفات که جمال ابهی از زمانه به دست می‌دهند، بیش از آنکه شکوه ایشان از اعمال چند نفر ازلی بوده باشد، شکایت از مردم روزگار در تمام دنیا بوده است. فقرات زیر در بخش نخست لوح توصیف اخلاق زمانه است: «قد اخذت البرودة کلّ البریة»^{۶۷} به این مضمون که سردی همه مردم را فرا گرفته است؛ «قد احاطت الظلمة اکثر الخلیقة» یعنی سیاهی همه مخلوقات را احاطه کرده است؛ «قد اخذ الهمّ کلّ الامم» به این مضمون که غم و اندوه همه ملل را اخذ کرده است؛ «قد اخذ الحرص من فی الابداع» یعنی حرص همه آفرینش را اسیر خود ساخته است؛ «قد اخذت سكرات الموت کلّ الآفاق» مضمون کلام این است مرگ و نیستی بر همه آفاق چیره شده است؛ «قد تتعیر اکثر الوری، من سكر الهوی» مضمون گفتار این که اکثر مردم از مستی هوی و هوس مدهوش و بیهوشند؛ «قد غشتّ الظنون و الاوهام اکثر الانام» به این مضمون که وهم و پندار واهی بر همه آدمیان مستولی شده است؛ جمله اینها نشان می‌دهد که مدّ نظر هیكل اطهر بیش از آنکه معطوف به جریانات عکاء بوده باشد، ناظر به همه عالم است و فراتر از آنکه فقط به زمان جمال قدم ناظر باشد، توصیف عصری است که اگر چه به ظاهر در قرن نوزدهم می‌زیست ولی ریشه‌هایش به قرون قبل باز می‌گشت و تا قرن بیستم ادامه می‌یافت. از میان همه مندرجات لوح احتراق، به اختصار، اکتفاء به ذکر یکی دو نکته خواهد شد.

یک نکته الحاقی

در بیان جمال ابهی در لوح احتراق، ذکر از سكرات موت شده است. یکی از معانی سكرات موت، سایه مرگی است که بر همه شئون بشری سایه افکنده است. سكرات موت برای اهل بهاء آشناست، بلاخص در باره انظمه کهنه عتیق که می‌بایست رو به زوال نهند تا نظم بدیع از ویرانه‌های آن سر برون کشد. حضرت ولی‌امرالله در توقیع قد ظهر یوم المیعاد مورخ ۱۹۴۱ م. بیانی می‌فرمایند که مضمونش این است:

ما در عصری زندگی می‌کنیم که اگر بخواهیم به طور صحیح آن را توصیف کنیم عصری است که در آن آثار دو سانحه عظیم دیده می‌شود: سانحه اول سكرات موت نظمی را نشان می‌دهد که فرسوده و غافل از خدا شده و با

لجاجت تمام با وجود علائم و اشارات یک ظهور صدساله (منظور زمان نزول توفیق مبارک است) نخواسته است وضعیت خود را با دستورات و مبادی آن دیانت آسمانی وفق دهد. سانحه دوم درد زه نظم جدیدی را اعلام می‌دارد که ملکوتی و متضمن نجات و فلاح عالم است.^{۶۸}

این سكرات موت همه جنبه‌های این نظم عتیقه بلیه را فرا گرفته است و چاره‌ای جز نابودی ندارد. در توفیق ظهور عدل الهی به تاریخ ۱۹۳۸ م. می‌فرمایند:

عالم وجود که در اثر عروض امراض هائله مهلکه و اغراض مظلمه نفسانیه در پرتگاه فنا و اضمحلال قرار گرفته، اکنون خود را در شدیدترین مراحل حیات و حساس‌ترین دقایق تاریخ، با ظهور و اعتلاء امر بدیع الهی مواجه می‌یابد.^{۶۹}

حضرت ولی‌ام‌الله در توفیقی دیگر به صراحت می‌فرمایند که در آستانه عصری به سر می‌بریم که اضطرابات و تشنج‌اتش هم نماینده سكرات موت نظمی کهنه و فرسوده است و هم حالیک از درد زه نظمی بدیع و جهان‌آرای الهی است.^{۷۰} نباید گمان کرد که سكرات موت محدود به همان زمان حضرت ولی‌ام‌الله متوقف ماند چه که هنوز در شروع قرن بیست و یکم بیت‌العدل اعظم به تداوم آن اشاره می‌فرمایند.^{۷۱} برای درک ظلمتی که همه جا را فرا گرفته است، می‌بایست به فرمان جمال ابهی قدری به بنیان‌های تمدن نوین تفکر کنیم، دنیای مدرنی که از قرن پانزدهم میلادی تا ورود جمال ابهی به عکا راهی سخت و دشوار را طی کرده بود. همزمانی وقایعی که در ایران، موطن جمال ابهی، مهدام‌الله رخ می‌داد با رخدادهایی که در مهد تمدن غربی، در اروپا شکل می‌گرفت، عبرت‌آموز است. درست در زمانی که مارتین لوتر انقلاب عظیم برپا کرد^{۷۲} و به قصد احیاء دینی، بر علیه بنیادهای مذهبی اسقفان کاتولیک شورید و مآلاً توجه را از مسائل مذهبی به مسائل دنیوی معطوف کرد^{۷۳} و کوشید تا برای فهم درست دین، به عقل روی آورد و سیاست را از حوزه دین خارج کرد، درست در همین زمان، در ایران عصر صفوی برعکس، سیاست به آغوش مذهب پناه بُرد و سیاستمداری فقیهان آغاز شد، آخوندهائی که از عمق وجودشان، کریمه «نحن احق بالملک» برمی‌خاست.^{۷۴} اروپائیان کوشیدند تا دست از خرافات مذهبی بشویند، و در عوض، ایرانیان تا گردن در منجلاب گزافه‌های مذهبی فرو غلطیدند. هنگامی که دکارت^{۷۵} و اسپینوزا^{۷۶} کوشیدند تا به عقل و علم حتی فلسفه را اعتلاء بخشند، ملاصدرا و میرداماد در ایران حکمتی تأسیس کردند که فلسفه را در بطن دین موهوم فرو برد.

همان زمان که در غرب و مهد تمدن، دیوید هیوم و کانت و هگل کوشیدند تا چشم مردم را به عقل باز گشایند، نادر افشار و آقا محمد خان قاجار مشغول کور کردن مردم ایران بودند.^{۷۷} میانه‌پرده کریم‌خان را می‌توان با ظهور عارفان مسیحی در آن زمان برابر دانست. درست آن زمان که فرانسویان برای برپائی حقوق خویش و حقوق بشر انقلاب می‌کردند تا آزادی را به بهای خون به چنگ آورند، در ایران، استبداد مذهبی با استبداد سیاسی دست به دست هم دادند تا بر گرده مردم طوق اسارت اندازند. دانشمندان غربی مشغول کشف تازه‌های علم بودند و خردمندان ایرانی - اگر بتوان نام خرد بر آن گذاشت - مشغول نوشته‌ شرح لمعه و تدریس فقه بودند.^{۷۸} و به تعبیر ملیح جمال ابهی بهترین دست‌آورد علمیشان این بود که ببینند مقام جبرئیل بالاتر است یا قنبرعلی.^{۷۹} به جای تساهل و تسامح که در کلیه شئون در اروپا مطرح بود،^{۸۰} در ایران تعصب جای تدین گرفت. سال ۱۸۴۸ م. که اوج انقلابات مردمی بر کسب حقوق خویش در اروپا به شمار می‌آید،^{۸۱} در ایران مشغول محاکمه حضرت باب بودند و ریشخند بر پیامبر خدا را طراز دادگاه‌های خویش شمردند. به راستی، درست در سپیده‌دمان علم و عقل، که آفتاب تمدن در غرب تابید، و جمال ابهی از سر انصاف به آن گواهی دادند،^{۸۲} شب تاریک حماقت، و ظلمت ظلم، بر ایران چیره گشت، که بارها در الواح به مذمت آن پرداختند. به راستی قیاس ایران و غرب، قیاسی است مع الفارق.

اما غربیان این همه را آسان به چنگ نیاوردند، اینک دیگر به هیچ وجه عقل آدمی، شئون مذهبی را بر نمی‌تابید.^{۸۳} با رفتن مذهب - ولو شکل خرافی آن - از میان مردم، گوئی اخلاق و ایمان را نیز با خود برد. اوج درخشش صنایع غرب توأم شد با تاریکی اخلاق و هرزگی. اگر غربیان به نور علم و عقل مستظهر شدند اما اینک روشنائی ایمان و دین دیگر دیده نمی‌شد و از این بابت در دل روز، مایه‌های تاریکی حقیقی جان می‌گرفت. اما در ایران هم شب تاری نادانائی حائل بود و هم قیر سیه‌فام دنائت اخلاقی. اگر غربیان دچار یک بلیه شدند، ایرانیان با بلیات افزونتر روبرو بودند. غربیان این جهان را به نفی جهان بعد، پذیرفتند و حماقت ایرانی، سبب شد که مردمش خسارالدنیا و الآخرة شدند. این است که جمال ابهی می‌فرماید: «قد احاطت الظلمة اکثر الخلیفة».

اما اگر ایرانیان در خواب غفلت، کابوس تجدّد و سنت می‌دیدند، اهل غرب خود، به مدد عقل بیدار بودند و دریافتند که در تمدنشان نقصان نیز هست. درست در زمانی که امر بابی به سال ۱۸۴۴ م. در آسیای سراسر ظلمت و جهل به دنیا آمد، فردریک نیچه فیلسوف شهیر آلمانی و

البته وارث حکمت جاودان ایمانوئل کانت و هگل و آرتور شوپنهاور^{۸۴} نیز در اروپای مُدرن پا به عرصه حیات گذاشت و درست در زمانی که جمال ابهی به عکّا تبعید گشت و مقارن با نزول لوح احتراق، آثار نیچه نیز چاپ و منتشر گشت. او درست در همین زمان، یعنی ۱۸۷۲م، به چاپ زایش تراژدی پرداخت.^{۸۵} وی در سراسر آثار خود برخلاف بسیاری از متفکران عصر خویش، که غریب روشنگری و پیروزی بر می‌آوردند، به آن سیاهی که همه عالم بالاخص ملل متمدن را فرا گرفته است، اشاره کرد و بر آن تاخت و شاید به همین سبب است که او را پُست‌مُدرن قلمداد می‌کنند.^{۸۶} نخست او بر عقل‌باوری عصر روشنگری خویش که فیلسوفان و دانشمندان علمدار آن بودند تازید و تأکید بر عنصر عقل را با نادیده‌انگاشتن عنصر عشق و محبت یکی از دشواری‌های عصر مدرن یافت. شدت هجوم وی بر عقل‌باوری چنان بود که بوی نیهیلیسم از آثار او می‌وزید.^{۸۷} چقدر جالب است که نیچه در همان زمان غریب مرگ خدا را در کتب خویش اعلام کرد و باعث جنجال بسیار شد، ولی می‌توان گفت که مرگ خدا، در اصل، مرگ انسان کامل و انسانیت بود و این شاید همانی باشد که جمال ابهی در لوح احتراق فرمودند: «قد اخذت سكرات الموت كلّ الافاق، این رشحات بحر حیوانک یا حیاة العالمین.» مرگی که همه آفاق را فرا گرفت، آدمی را کُشت، و اگر انسان است که مرده است، دیگر خدائی بر این انسان، معنا ندارد، مرگ آدمیت است که نیچه اعلام کرد و رنگ مرگ خدا داشت.^{۸۸}

هم‌عصر وی، یعنی سورن کی یرکه گور، به سال ۱۸۴۰م. با توجه به عنصر فرتوت مذهب مسیحی دریافت که دیگر نمی‌توان به مسیحیت برای نجات عالم دل بست. او درست پیشگویی می‌کرد که «اروپا ظاهراً به سوی اضمحلال کامل رهسپار است.»^{۸۹} آشی که در مطبخ عقلای روزگار پخته شد و بر سر میز شاهان و سیاستمداران میل گشت، عاقبت سبب سوء هاضمه شد و به صورت جنگ‌های پی در پی، اوراق تاریخ را آلود.^{۹۰} عجبا که دو تا پنج سال قبل از نزول لوح احتراق، الواح ملوک و سلاطین نوشته شد و به دست صاحبانش رسید. در آن الواح، هرگز از صاحبان قدرت، استخلاص خویش را تقاضا نفرمودند بلکه برعکس، استخلاص شوکت‌مندان سیاست را از بندگی آز و حرص و بلاهت خواستند. این جمله لوح احتراق از همین روی است که: «قد اخذ الحرص من فی الابداع.» حرصی که همه مردم را فرا گرفته بود، گریبان اهل سیاست را به شکل مسابقه تسلیحاتی گرفت و مگر این همانی نبود که در لوح ملکه ویکتوریا به مصارف باهضة تسلیحات نامیده شده بود و آنان را به صلح اصغر می‌خواند؟^{۹۱} اما این ملوک عالم بی‌اعتناء از الواح حضرت بهاء‌الله گذشتند و دود عمل خویش را به چشم فرزندانشان پسندیدند. اما این

سلاطین یک قدم از سلطان ایران پیش تر بودند، زیرا او سفیرِ خدا، حاملِ پیغام را کُشت. عمل پادشاه قجر، در مقایسه با کردار زمامداران غربی، نمادی است از روحیهٔ سیه‌گون و نگون‌بخت ایرانیان در برابر روحیهٔ برآمده از عقل‌مداری عصر روشنگری.

اما اینک عصر روشنگری به عصر ماشینیسم مبدل می‌شد و ماشین‌گرایی خود به حکومت تکنولوژی منجر گشت. اگر دغدغهٔ فیلسوفان روشنگری بحث معرفت‌شناسی بود و توجهٔ دورهٔ رمانتیک به عقل معطوف گشت، اما اینک فکر فیلسوف قرن بیستمی مانند مارتین هایدگر را افزون بر اینها، تکنولوژی نیز به خود مشغول داشت.^{۹۲} مشکلات دنیای مدرن بیش از آن شد که می‌پنداشت و عجا که خود اهل غرب بر نقد دنیای مدرن کوشیدند، بگذریم از افراط پُست‌مدرنیسم که برخی از بهترین آنان نیز خود نمی‌دانند که چه می‌گویند^{۹۳} ولی آنانکه از سر انصاف به مدرنیسم پرداختند، آن را ناقص یافتند و سعی بر اکمالش نمودند. یورگن هابر ماس مدرنیسم را پروژه‌ای ناتمام می‌داند که به راستی باید امید داشت که عاقبتش - عاقبت جهان مدرن - خیر گردد.^{۹۴} اما آنچه بدیهی است این است که نمی‌توان دنیا را بدون ایمان نگاه داشت، چه که اگر ایمان حقیقی نباشد، شأن و جلال آدمی فرو می‌ریزد و عاقبت هنرش آن می‌شود که مارس دوشان ظرف ادرار را به تماشا گذاشت^{۹۵} و به شهرت دست یافت؛ یعنی او نیز می‌خواست سیاهی اخلاقِ آدمی و بی‌هویتیِ عصرِ خویش را نمایش دهد؟^{۹۶} هنگامی که ایمان حقیقی فرو نشیند، اخلاق هرزگی جای عفاف و پاکدامنی را می‌گیرد و آدمی، ولو پا به کره ماه می‌گذارد، در اخلاق نمی‌تواند به فراتر از اخلاق جنسی برتر رود. آیا این تعبیر جمال ابهی در لوح احتراق گویای احوال این انسان نیست: «قد بلغت الذلّة الی النهایة این آیات عزّتک یا عزّ العالمین.» این جهانی که در آن عقلِ معطوف به سکولاریزم، خدای دنیای مدرن محسوب می‌گشت، و اینک خود به افسردگی و ناتوانی چنان فرو غلطیده است که مظاهرش چون فلسفه در اضطراب است و بحران،^{۹۷} و تمسک بیش از حدّ به آن سبب حزن و اندوه و بیماری‌های فراوان شده است، آیا مصداق این بیان مبارک در لوح احتراق نیست: «قد اخذ لهم کلّ الامم این اعلام ابتهاجک یا بهجة العالمین»؟

این همه از آن روی گفته آمد که لوح احتراق را باید به دقتی بیش از این خواند که تاکنون خوانده‌اند، بلکه می‌بایست آن را احوالِ روزگارِ خود دانست. آیا به حقیقت، وقتی می‌خوانیم که جمال ابهی بزرگترین نالهٔ خویش را ممنوعیت از گفتار می‌دانند و می‌فرمایند: «ترانی ممنوعاً عن البیان من این تظهر نغماتک یا ورقاء العالمین» به فکر فرو نمی‌رویم که دیگر کسی را از

سخن گفتن باز نداریم؟ مانع ابراز عقاید نگرديم و از گفتن حقيقت نهراسيم؟ دردی است جانکاه که مظهر ظهور، جمال ابهی نیز از آن بی‌نصیب نماند، و آن، محرومیت از آزاد اندیشیدن و آزاد سخن گفتن است؛ باشد آنان که از این موهبت برخوردارند، دیگران را نیز از آن نصیب بخشند. از آنان که به شجاعت حرف خویش را می‌زنند، نباید ترسید بلکه باید دلگران آنانی شد که بر دهان می‌کوبند و اگر از دستشان برآید بر آن مهار و افسار می‌بندند.

مهد امرالله - ارض طاء - فریدالدین رادمهر - آگوست ۲۰۰۴ م.

یادداشت ها و مآخذ

- ۱- برای برخی از این ادعیه بنگرید به حضرت بهاءالله: ادعیه حضرت محبوب، به اهتمام فرج‌الله زکی الکردی، مصر ۱۳۳۹ ه.ق. و نیز حضرت بهاءالله: آثار قلم اعلی، مجموعه مناجات، مؤسسه مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع و حضرت بهاءالله: آثار قلم اعلی، مجموعه مناجات ج ۲، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع و نیز اشراق خاوری: اذکار المقرّبین ج ۱، مؤسسه مطبوعات امری ۱۱۴ بدیع، و حضرت بهاءالله: مناجاة، منشورات دارالنشر البهائیه فی البرازیل، ۱۹۸۱ م. و حضرت بهاءالله: آثار قلم اعلی، مجموعه مناجات، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع و مانند اینها.
- ۲- مختصری از این کار بوسیله راقم این سطور انجام شده است. بنگرید به فریدالدین رادمهر: احتراق، نسخه خطی، حدود ۳۵۰ صفحه.
- ۳- تنها فاضل مازندرانی است که به این واقعه و تاریخ آن اشارت درستی دارد. بنگرید به فاضل مازندرانی: ظهورالحق ج ۵.
- ۴- بنگرید به جزوه لوح مبارک احمد و احتراق، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۷ بدیع.
- ۵- بنگرید به اشراق خاوری: گنج شایگان، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع، ص ۱۸۸. باید گفت که فاضل مازندرانی نیز آن را به همین نام قد احترق المخلصون می‌شناسد. بنگرید فاضل مازندرانی: اسرارالآثار ج ۱، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ بدیع، صص ۶۳-۶۴ ذیل کلمه احترق.
- ۶- برای نمونه حضرت ابهی در لوح استنطاق به لوح احتراق اشاره می‌فرمایند بدون آنکه نام خاصی بر آن بنهند. بنگرید به اشراق خاوری: مائده آسمانی ج ۴، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع، ص ۲۳۵ به بعد. و حضرت ولی امرالله نیز هم در لوح قرن احتبای شرق و هم در لوح

- قرن اجبای غرب با آنکه به این لوح اشاره می‌فرمایند، به نام خاصی آن را نمی‌نامند. بنگرید به حضرت ولی‌ام‌الله: توفیق نوروز ۱۰۱، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع، ص ۴۵.
- ۷- این لغت احتراق در صدر لوح مزبور نیز نازل شده است: «نزلنا له ما يحدث به الشعف و الاحتراق في حب الله مالك يوم التلاق.» اسرار الآثار ۶۴/۱.
- ۸- اسرار الآثار ۶۴/۴ در این مقاله سعی در ارائه اجمالی شرح حال علی اکبر دهجی و یا سید مهدی دهجی نبود. با این وصف برای این نکته بنگرید به ظهور الحق ج ۶ / صفحات عدیده.
- ۹- برای برخی از این الواح بنگرید به اسرار الآثار ج ۵ / صص ۲۵۵-۲۵۸ ذیل هادی.
- ۱۰- گنج شایگان / ص ۱۸۸.
- ۱۱- توفیق نوروز ۱۰۱ / صص ۴۴-۴۵ در ادامه این بیان فقراتی چند از لوح احتراق نقل شده است.
- ۱۲- بنگرید به ظهور الحق، ج ۵ / ص ۲۲۳ نسخه خطی.
- ۱۳- برای برخی از این الواح بنگرید به آثار قلم اعلی، ج ۱ / صفحات عدیده.
- ۱۴- جمال ابهی: آثار قلم اعلی، ج ۱، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۰ بدیع، صص ۲۳۹ - ۲۴۰.
- ۱۵- در تذکره الوفا ذکر نبیل قائنی شده است ولی گاهی مراد از این نبیل همان نبیل زرنندی است. بنگرید به بهاء‌الله، شمس حقیقت / ص ۳۷۴. و نیز محمد علی یا نبیل قائنی نیز توانست در همین دوران به حضور فائز گردد. همان / ص ۳۷۴.
- ۱۶- بنگرید به جزوه لوح مبارک احمد و احتراق / ص ۳۱.
- ۱۷- جناب استاد سلمانی از جمله نفوس مؤمن و مخلص امر محسوب می‌شدند و اشعار نغز ایشان مشهور است. بنگرید به زکائی بیضائی: تذکره شعرای قرن اول بهائی، ۲/ ۲۱.
- ۱۸- مضمون بیان این است که ای اسم‌الله المهدی (مهدی دهجی) عریضه پسر برادر تو به محضر حق رسید و از آن بوی شوق و اشتیاق را یافتیم و لوحی نازل کردیم که از آن شعف و احتراق در محبت الهی حادث می‌شد. خوشا به حال کسی که بخواند و در آن فکر کند.
- ۱۹- مائده آسمانی، ج ۴ / ص ۲۳۶
- ۲۰- برای نمونه بنگرید به محمد علی فیضی: حضرت بهاء‌الله، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ بدیع، ص ۲۳۱ به بعد. و نیز حسن موقر بالیوزی: بهاء‌الله شمس حقیقت، ترجمه مینو

- ثابت، نشر GR، ۱۹۸۹م، صص ۴۰۱-۴۱۵ و نیز حضرت ولی امرالله: قرن بدیع، ج ۲، ترجمه نصرالله مودت، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ بدیع، صص ۳۰۱-۳۱۱.
- ۲۱- ظهورالحق، ج ۵/ص ۲۵۱ ذیل وقایع سال ۲۹.
- ۲۲- فاضل مازندرانی: رهبران و رهروان، ۲، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع، صص ۲۵-۲۷. زیارتنامه جناب بدیع به قلم حضرت بهاءالله در ژوئیه ۱۸۶۹ یا سال ۱۲۸۷ هـ.ق. نازل شده است. بنگرید به تاریخ حضرت بهاءالله/ص ۲۱۴.
- ۲۳- اشراق خاوری: تقویم تاریخ امر، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۲ بدیع.
- ۲۴- منظور جناب اشرف زنجانی است که همراه با جناب ابابصیر به شهادت رسیدند. اشرف زنجانی را نباید با اشرف اصفهانی، که حوالی سال ۱۳۰۶ هـ.ق. شهید شد، اشتباه گرفت. از اشرف زنجانی و ام اشرف، یعنی مادر وی، در الواح بسیاری یاد شده است. برای تفصیل بنگرید به اشراق خاوری: محاضرات، ج ۲، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۹ بدیع، ص ۱۰۳۵ به بعد. یک نمونه از ذکر نام آنان در آثار جمال ابهی، در لوح شیخ نجفی است. حضرت بهاءالله: لوح شیخ نجفی، مصر، قاهره، صص ۸۶-۸۷.
- ۲۵- ادعیه حضرت محبوب/ص ۱۷؛ یعنی اجساد اصفیای الهی بر ارض بعد، پرو بال می‌زند، کجاست دریای قرب تو ای خدای عالمیان.
- ۲۶- ادعیه حضرت محبوب/ص ۱۷۴ یعنی اغصان الهی از تندباد قضاء شکسته شد، کجاست رایات نصرت تو ای خدای عالمیان.
- ۲۷- در بیان علت شدت سجن عکا به سجن اعظم بیانات بسیاری از حضرت بهاءالله وجود دارد، فی الجمله در لوحی می‌فرمایند: «أنا سمینا هذا السجن الاعظم ینبغی لکل ان یتفکر فیه و ماسمی به من لدی العزیز الحکیم»، مائده آسمانی، ج ۸/ص ۱۴۱ و نیز در لوحی دیگر می‌فرمایند: «ذکرت بلسانه اذ کان مسجوناً فی هذا السجن العظیم قد سمی هذا السجن بالسجن الاعظم تفکروا فیه لتعرفوا ما اراد ربکم العظیم الحکیم و من قبل کنا تحت السلاسل و الاغلال اذ کنا فی سجن الاشرار فی ارض الطاء و مع ذلك ما سمی بالاغظم کذلک نبأت مالک الامم لتکون من المتفرسین.» حضرت بهاءالله: آثار قلم اعلی، ج ۵، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع، ص ۴۹. و نیز اسرار الآثار، ج ۴/ص ۱۲۱، و نیز ریحیق مختوم، ج ۲/ص ۱۷.
- ۲۸- حضرت بهاءالله: آثار قلم اعلی، ج ۶، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع، صص ۳۱۰ - ۳۱۱ و نیز مائده آسمانی، ج ۸/ص ۱۴۲.

- ۲۹- آثار قلم اعلى، ج ۱/ص ۲۳۵.
- ۳۰- مُراد از نعمت الهی، همان نفس مقدّس خودشان می‌باشد. یکی از معانی نعمت در آثار الهی و توقیعات حضرت باب همانا مظهر ظهور الهی است.
- ۳۱- رحيق مختوم، ج ۲/ص ۲۰۰.
- ۳۲- آثار قلم اعلى، ج ۱/ص ۲۳۳.
- ۳۳- ظهورالحق، ج ۵/ذیل واقعه ۱۲۸۸.
- ۳۴- مائده آسمانی، ج ۴/صص ۲۴۰-۲۴۲.
- ۳۵- ادعیه حضرت محبوب/ص ۱۷۰.
- ۳۶- ادعیه حضرت محبوب/ص ۱۷۱.
- ۳۷- اشراق خاوری: رحيق مختوم، ج ۲، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع، ص ۱۴۱.
- ۳۸- اسرارالآثار، ج ۱/ص ۶۴.
- ۳۹- ادعیه حضرت محبوب/ص ۱۷۶.
- ۴۰- ادعیه حضرت محبوب/ص ۱۷۲.
- ۴۱- بنگرید به فریدالدین رادمهر: معرفی آثار حضرت نقطه، ۱۳۶۴ ش.
- ۴۲- ادعیه حضرت محبوب/ص ۱۷۸.
- ۴۳- ادعیه حضرت محبوب/ص ۱۷۸.
- ۴۴- آثار قلم اعلى، مجموعه مناجات/صص ۱۶۲-۱۶۴.
- ۴۵- همان/ص ۱۵۶.
- ۴۶- این جمله در صدر لوح احتراق است، اسرارالآثار/۶۴۱.
- ۴۷- نزول کتاب اقدس در تاریخ ۱۲۸۷ هـ.ق. آغاز شده بود. تقویم تاریخ امر/ص ۸۶ و حتی فاضل مازندرانی آن را ۱۲۸۶ هـ.ق. می‌داند، اسرارالآثار، ج ۱/ص ۱۶۱.
- ۴۸- حضرت بهاءالله: کتاب اقدس، مرکز جهانی بهائی، ۱۹۹۵ م.، ص ۶۹، بند ۷۳.
- ۴۹- اسرارالآثار، ج ۱/ص ۱۶۸.
- ۵۰- حضرت بهاءالله: آثار قلم اعلى، ج ۱، مؤسسه معارف بهائی کانادا، ج ۳، ۱۹۹۶ م.، صص ۶۷-۶۹. در سایر الواح نیز منظور از نصرت را بیان فرمودند: «قد قدر النصر فی الذکر و البیان هذا ما امر به کلّ نفس من لدی الرحمن یشهد بذلك کلّ موقن بصیر.» آثار قلم اعلى، ج ۵/ص ۹ و نیز: «احبای حقّ الیوم به منزله مفتاحند انشاءالله باید کلّ به قوت اسم اعظم آن

- ابواب را بگشايند اين است نصرت حقّ که در جميع زبر و الواح فالق الاصباح جاری شده است.»
حضرت بهاءالله: مجموعه اقتدارات، بی تاريخ و محل طبع، ص ۳۲۴.
- ۵۱- بهاءالله شمس حقيقت/ص ۴۰۹.
- ۵۲- همان/ص ۴۰۹.
- ۵۳- مائده آسمانی، ج ۴/ص ۲۳۸. معنی جمله عربی این است که سگ پارس می کند و گرگ زوزه می کشد ولی باید آنها را به حال خود گذاشت و متعرضشان نباید شد.
- ۵۴- قرن بدیع، ج ۲/صص ۲۳۰-۲۳۳.
- ۵۵- بنگرید به تاريخ نبیل و نیز نصرت الله محمد حسینی: حضرت باب، نشر کانادا، ۱۹۹۸ م. و نیز سایر تواریخ.
- ۵۶- قرن بدیع، ج ۱/ص ۳۷۸ به بعد.
- ۵۷- بهاءالله، شمس حقيقت/ص ۴۱۲ و حضرت ولی امرالله نیز این مرآده را نقل فرموده اند.
قرن بدیع، ج ۲/صص ۳۰۸-۳۰۹.
- ۵۸- حضرت بهاءالله: مجموعه الواح مبارکه، به اهتمام محیی الدین صبری کردی، مطبعه سعاده، قاهره، مصر، ۱۹۲۰ م، ص ۲۲۶.
- ۵۹- قرن بدیع، ج ۲/ص ۳۰۷.
- ۶۰- قرن بدیع، ج ۲/ص ۳۰۷.
- ۶۱- ادعیه حضرت محبوب/صص ۱۷۶-۱۷۷.
- ۶۲- ادعیه حضرت محبوب/ص ۱۷۴.
- ۶۳- مجموعه الواح مبارکه/ص ۳۸ و نیز آثار قلم اعلی، ج ۲/ص ۸۷. برای تحقیق در لوح حکمت بنگرید به فریدالدین رادمهر: ارباب حکمت در لوح حکمت، مؤسسه معارف بهائی کانادا، ۲۰۰۳ م. و نیز برای ابعاد عرفانی لوح حکمت بنگرید به فریدالدین رادمهر: دیدار دلدار، و برای مراتب حکمت بنگرید به فریدالدین رادمهر: مفاتیح در حکمت.
- ۶۴- جمال ابهی: آثار قلم اعلی، ج ۶، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع، صص ۳۰۲-۳۰۳.
- ۶۵- چنانکه نمونه ای از آن را می توان در لوح اتحاد یافت. جمال ابهی در لوح اتحاد که در اواخر ایام عکا نازل شده است، به پنج مرتبه اتحاد اشاره می فرماید و مقام پنجم را اتحاد نفوس ذکر می کنند: «از جمله اتحاد نفوس و اموال است» (این بیان و چند بیان آتیه از ادعیه حضرت

محبوب/اصص ۳۹۸-۴۰۱ می باشد). ولی چون ممکن بود برای بعضی سبب توهم گردد، منظور از اتحاد اموال را روشن می فرمایند: «از این اتحاد مواسات ظاهر، و این مواسات در کتب الهی از قبل و بعد محبوب بوده و هست و این مواسات در مال است نه در دوش نه در فوکش.» و چون منظور از اتحاد نفوس، مبهم به نظر می رسيد بلافاصله می فرمایند: «مقصود از اتحاد نفوس، محبت الله و کلمه الله است که کل بر او جمع شوند و به او تمسک نمایند.» این حزم و احتیاط به نظر ضروری می رسيد زیرا اگر این بیانات در توضیح آن نمی آمد یقین است که برخی از اصحاب، امر بهائی را مروج سوسیالیسم اقتصادی و کمونیزم سیاسی می دانستند.

۶۶- مسئله تقلیل گرائی *Reductionism* آفتی است که در دو قرن اخیر، بسی بیش از روزگاران پیش، گریبان محققان را گرفته است. (آندره لالاند: فرهنگ علمی و انتقادی فلسفه، ترجمه غلامرضا وثیق، نشر فردوسی، ۱۳۷۷ش/ص ۶۷۸) تقلیل گرائی که در ابتدا به تحلیل آموخته ها بر اساس تجزیه می کوشید به آنجا رفت که در تحلیل وقایع به علت واحده اکتفاء کند. جملاتی نظیر «چیزی نیست جز...» به قول ارنست کاسیرر، شروع تقلیل گرائی مزمن است. بنگرید به: *I.M. Crombi: Philosophy of Theological Statement, Oxford Univ. 1971*

۶۷- چند جمله بعدی از لوح احتراق است که از مآخذ ادعیه حضرت محبوب/ص ۱۷۰ به بعد نقل شد.

۶۸- توقیع قد ظهر یوم الميعاد یا روز موعود فرا رسيد *The Promised Day is Come* مورخ ۲۸ مارس ۱۹۴۱ م. از *Word Order. P33* این توقیع ترجمه شده و بوسیله لجنة ملی ترجمه آثار امری به تعداد محدود چاپ شد. قد ظهر یوم الميعاد/ص ۱۱.

۶۹- حضرت ولی امرالله: ظهور عدل الهی، ترجمه نصرالله مودت، ۱۳۲ بدیع، صص ۱۰-۱۱.

۷۰- نظم جهانی بهائی/ص ۱۱۰. (؟؟؟)

۷۱- برای نمونه بنگرید به پیام بیت العدل اعظم الهی مورخ ۲۴ می سال ۲۰۰۱ به مناسبت افتتاح طرح های قوس کرمل.

۷۲- بنگرید به کتاب بسیار مهم *Heiko Oberman: Luther, Man Between God and the Devil, Yale Univ. Press, 1981* که به زودی به ترجمانی این

قلم به چاپ خواهد رسيد.

۷۳- برای مبانی مدرنیته کتاب زیر مفید است: *Peter Osborn: Modernity, Transition From Past to the Present, Oxford, Blackwell, 1997.*

۷۴- برای فهم این معنا بنگرید به سید جواد طباطبائی: دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، نشر نگاه معاصر، ج ۳، ۱۳۸۲ ش. و نیز برای نحوه عملکرد روحانیون شیعی در برابر جریان تفکر بنگرید به ژانت آفاری: انقلاب مشروطه ایران، ترجمه رضا رضائی، نشر بیستون، ۱۳۷۹ ش.

۷۵- برای دکارت بنگرید به محمدعلی فروغی: سیر حکمت در اروپا، نشر هرمس، ج ۱، ۱۳۸۳ ش، ص ۱۳۶ به بعد.

۷۶- بنگرید به کارل یاسپرس: اسپینوزا، ترجمه محمدحسن لطفی، طرح نو، ۱۳۷۵ ش و نیز کتاب ماندگار زیر: *Roger Scuton: Spinoza (Past Masters), Oxford University Press, 1986.*

۷۷- بنگرید به علی‌رضا قلی: جامعه‌شناسی نخبه‌کشی، نشر نی، چ ۲۲، ۱۳۸۳ ش.

۷۸- بهترین کتاب دوره قاجار مکاسب شیخ انصاری است که بارها مورد شرح و تفسیر قرار گرفته است. توجه به علم اصول فقه آنقدر بود که سبب احیاء تفکر اصولی در برابر اخباری گشت.

۷۹- بنگرید به تاریخ نیبل.

۸۰- جالب است که یکی از بهترین کتاب‌های درباره تسامح و رواداری نوشته جان لاک است که در همان دوران نوشته شده است. جان لاک: نامه در باره تسامح، ۱۳۷۸ ش. بنگرید به مازیار مهمی و محمدرضا شیخی (مترجمان): تسامح از دیرباز تا امروز، نشر ثالث، ۱۳۷۸ ش. و نیز ژولی سادا- ژاندرون: تساهل در تاریخ اندیشه غرب، ترجمه عباس باقری، نشر نی، ۱۳۷۸ ش.

۸۱- بنگرید به کارل بکر: سرگذشت تمدن، ترجمه علی‌محمد زهما، نشر امیرکبیر، ۱۳۴۴ ش، ص ۳۴۰.

۸۲- منظور این بیان جمال ایهی است: «اهل بهاء باید اجر احدی را انکار نمایند و ارباب هنر را محترم دارند، و به مثابه حزب قبل لسان را به بدگوئی نیالیند امروز آفتاب صنعت از افق آسمان غرب نمودار و نهر هنر از بهر آن جهت جاری، باید به انصاف تکلم نمود و قدر نعمت را دانست.» ارباب حکمت در لوح حکمت/ص ۴۵.

۸۳- بنگرید به مراد فرهادپور: عقل افسرده، تأملاتی در باب تفکر مدرن، طرح نو، چ ۱، ۱۳۷۶ش.

۸۴- ایرانیان هگل و کانت و نیچه را بهتر از شوپنهاور می‌شناسند، ولی عمق تفکرات او، بالاخص بدینی او، ریشه تمدن غربی را بیش از پیش عیان می‌سازد. بنگرید به *Thomas Taafe: The Philosophy of Schopenhauer, blask, 1986.*

۸۵- بنگرید به ژیل دلوز: نیچه، ترجمه پرویز همایون پور، نشر گفتار، ۱۳۷۸ش، ص ۷۹.

۸۶- بنگرید شاهرخ حقیقی: به گذار از مدرنیته، نشر آگه، ۱۳۷۹ش، صص ۱۹-۲۲.

۸۷- فریدریش ویلهلم نیچه: شامگاه بتان، ترجمه عبدالعلی دستغیب، نشر پرسش، ۱۳۷۶.

۸۸- پیر ابر سوفرن: زرتشت نیچه (شرحی بر پیشگفتار چنین گفت زرتشت) ترجمه بهروز صفدری، نشر فکر روز، ۱۳۷۶ش، ص ۴۶ به بعد.

۸۹- *William Hubben: Four Prophets of Our Destiny, NB. 1979, pp12-19.*

۹۰- در باب نقد مدرن بنگرید به آلن تورن: نقد مدرنیته، ترجمه مرتضی مردیها، نشر گام نو، چ ۱، ۱۳۸۰ش.

۹۱- برای جریان صلح اصغر بنگرید به فریدالدین رادمهر: طوفان عداوت و سفینه عدالت.

۹۲- برای اندکی از این گونه مطالعات بنگرید به مراجع زیر:

Michael E. Zimmerman: Heidegger' Confrontation with Modernity, Technology,

Politics and Art, Indiana Univ. Press, 1990.

Don Ihde: Heidegger's Philosophy of Technology, in Technics and Praxis, D. Reidel, 1979.

برای متون فارسی از این دست بنگرید به شاپور اعتماد (مترجم): فلسفه تکنولوژی، نشر مرکز، چ ۱، ۱۳۷۷ش.

۹۳- بنگرید به کتاب پُر معنای زیر

Lawrence E. Cahoon: From Modernism to Postmodernism, An Anthology, Blackwell Pub.1996.

Jurgen Habermas: System and

۹۴- بنگرید به

Lifeworld,

Boston, 1987.

- ۹۵ - ارنست گامبریج: تاریخ هنر، ترجمه علی رامین، نشر نی، ۱۳۷۹ش، ص ۵۹۰ به بعد.
- ۹۶ - هانری ژری ارس: علم، شبه علم، و علم دروغین، ترجمه عباس باقری، نشر نی، چ ۱، ۱۳۷۹ش، ص ۹۲.
- ۹۷ - دقت باید کرد که روزگاری متن فلسفه برنوشته مسائل وجودشناسی بود و چندی نگذشت به معرفت‌شناسی محدود گشت و اینک از هر دو روی برتافته به جای اندیشیدن، به الفاظ پناه برده است. مشکل اندیشیدن نیست، بلکه معضل اصلی تقدّم فرع بر اصل است، که نوعی نیندیشیدن است.

لوح لاهه و الواح دیگر مربوط به صلح عمومی

شاپور راسخ

مقدمه

آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء که در آن موضوع صلح عمومی مطرح است با خطابات آن حضرت در اروپا و آمریکا آغاز نمی‌شود. سال‌ها قبل از آن، در همان دوران حیات عنصری حضرت بهاء‌الله، حضرت عبدالبهاء "رسالة مدنیة" را به سال ۱۸۷۵ تحریر فرمودند و در آن اشاره‌ای به صلح عمومی و کیفیت تأسیس آن نمودند.^۱ در طی سفرهای آن حضرت به اروپا و آمریکا (۱۹۱۰-۱۹۱۳)، موضوع صلح عمومی به تفصیل تشریح شد، اما این موضوع پس از خاتمه جنگ جهانی اول، که حضرت عبدالبهاء آن را به کمال صراحت پیش‌بینی فرموده بودند، و حتی پس از تشکیل مجمع اتفاق ملل، مسکوت نماند و برخی از الواح و آثار آن حضرت که مربوط به این دوره اخیر، یعنی سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۲۱، است، از جمله لوح اول و دوم لاهه که مورد بحث ماست، به همین موضوع مهم صلح عمومی ارتباط دارد.

لوح مبارکه حضرت عبدالبهاء در باره صلح عمومی که موضوع بررسی ما خواهد بود شامل این آثار است:

۱- لوح اول لاهه، که در منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، صص ۲۸۵-۲۹۷ آمده، و نیز در مکاتیب مبارکه، ج ۳، صص ۱۰۰-۱۱۸.

۲- لوح دوم لاهه، که در "مصابیح هدایت"، ج ۹، ضمن شرح حال جناب احمد یزدانی نقل شده.

۳- لوح خطاب به جناب احمد یزدانی که در مکاتیب، ج ۳، صص ۴۴۷-۴۴۸، و نیز در منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، صص ۲۹۷-۲۹۹ مندرج است، و پاسخی است بر نامه مورخ ۱۴ جون ۱۹۲۰ نامبرده.

۴- بعضی الواح مربوط به صلح که در همان منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، صص ۲۸۴-۲۸۵، ۲۹۷-۲۹۹، و ۳۰۲ آمده است.

۵- لوح "سلام عام" که در کتاب "حیات حضرت عبدالبهاء"، اثر جناب محمدعلی فیضی، نقل شده (صص ۲۶۲-۲۶۶)، و در آن پیش‌بینی جنگ اول جهانی شده است (ر.ک. ضمیمه ۳).

۶- لوح "هفت شمع وحدت"، که تفصیل آن را باید به بعد محول کرد، و در منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، صص ۲۷-۳۱ درج شده است.

علاوه بر این‌ها، در بسیار الواح مبارکه دیگر در مورد صلح عمومی اشاراتی آمده، مثلاً در لوح "دو ندای فلاح و نجات" (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۱، صص ۲۷۲-۲۸۴)، که شامل بحثی است در باره این که عالم پر از مخازن مواد جهنمی شده و سعادت عالم انسانی در صلح و وحدت است. لوح مزبور قبلاً در همین سفینه عرفان (دفتر هشتم، صص ۱۸۹-۲۰۰) مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است (و نیز ر.ک. ضمیمه ۴).

سابقه اندیشه صلح در مغرب‌زمین

می‌توان گفت که اندیشه صلح عمومی قبل از قرون جدیده مفقود بود و متفکران بزرگ غالباً جنگ را به وجهی توجیه می‌کردند.

در یونان قدیم هراکلیوس جنگ را پدر وقایع و سلطان وقایع می‌انگاشت و بر آن بود که شرایط کنونی انسانیت بر اثر جنگ پدید آمده و در نتیجه جنگ بوده که بعضی از نفوس آزاده شده‌اند و بعضی برده. افلاطون هم جنگ را شرط لازم و دائم هستی انسانی می‌پنداشت.

هر چند در میان مسیحیان نخستین جریان نیرومند مساعدی نسبت به صلح‌طلبی مطلق وجود داشت، و حتی مؤمنان اولیه را عقیده بر آن بود که با ظهور و استقرار مسیحیت جنگ معدوم خواهد شد، و نیز در قرن دوم میلادی ترتولین می‌گفت برای فرد مسیحی شغل نظامی ناپذیرفتنی

است، اما وقتی امپراطوری روم به آیین مسیحی وارد شد صلح طلبی مسیحیان اولیه به زودی از دست رفت و حتی آباء کلیسا چون سنت آگوستن در قرن چهارم میلادی گفتند که سربازی که برای اطاعت از یک قدرت و مقام قانونی کسی را بکشد مسئول قتل نیست. در همان زمان بود که اندیشه صلح صحیح یا عادلانه (just) مطرح شد و جزئی از عقائد رسمی کلیسا گردید. کلیسا سعی نمی کرد که جنگ را از میان بردارد، بلکه می خواست جنبه اخلاقی بدان دهد و آن را در حد امکان محدود سازد.

چه اسلام، و چه مسیحیت در مراحل بعدی، "جنگ مقدس"، یعنی جهاد، بر ضد کفار را تجویز کردند. به این ترتیب، قبول جنگ به عنوان یک واقعیت زندگی، هم در جمهوری روم، و هم در قرون وسطی، بر افکار غلبه داشت.

سنت توماس داکن هر چند صلح را بزرگترین هدفی شمرد که آدمیان باید در تحقق آن بکوشند، اما در عین حال بر عهده سلاطین مسیحی گذاشت که وظیفه دفاع از کشورشان را پذیرا شوند. عالم الهی ژزوئیت اسپانیائی، فرانسیسکو سوارز، می گفت جنگ ذاتاً بد نیست، و جنگ های عادلانه (یعنی برای هدف مشروع) قابل توجیه هستند. برای آنکه جنگ عادلانه و صحیح و مشروع گردد، رعایت سه شرط لازم است:

- ۱- جنگ توسط حکومتی قانونی اعلام شود.
- ۲- علت و موجب جنگ عادلانه، صحیح، و موجه باشد، یعنی راهی دیگر برای اجرای عدالت نباشد.
- ۳- جنگ با ملایمت نسبی و اعتدال صورت گیرد، و به دنبال آن صلح اجرا شود.

ناگفته نگذاریم که سازمان هائی چون جمعیت اتفاق ملل و سازمان ملل متحد نیز فی الحقیقه بر اندیشه جنگ بحق (just) مبتنی هستند، منتهی جنگی برای حفظ مصالح و منافع جامعه بین المللی و تأمین صلح به دنبال آن.

باید منتظر قرن شانزدهم بود تا مجدداً نظرات موافق صلح پدیدار شوند. به هنگام رنسانس، اراسموس در کتابی که به سال ۱۵۱۰ منتشر شد گفت هر انسانی وظیفه دارد که همه مساعی

خود را برای پایان دادن به جنگ بکار برد. همانند این آراء موافق را بعدها از جمله نزد بعضی فرقه‌های پرستان چون آدونتیست‌ها (Adventists) می‌توان یافت و هم‌چنین نزد منونیست‌ها، و خصوصاً نزد کویکرها (Quakers).

قرن هفدهم شاهد چند طرح مقدماتی برای صلح اروپاست. دوک دوسولی (De Sully) که در زمان هانری چهارم مقام مهم اداری داشت، و نیز ویلیام پن (William Penn) در سال ۱۶۹۳، رساله‌ای در باره صلح کنونی و آینده اروپا نوشتند. امیریک کروچه (Emeric Cruce) در سال ۱۶۲۳ گفتاری در باب فرصت‌ها و امکانات برقراری صلح عمومی و آزادی تجارت در سراسر جهان عرضه کرد.

قرن هجدهم هم قرن پیشنهاد برخی طرح‌های خیالی مهم جهت صلح بود. در این قرن بود که "آبه دو سن پیر"، نه به خاطر عوامل و ملاحظات مذهبی، بلکه به خاطر برقراری تعادل در اروپا، طرح "صلح جاویدان" را تهیه و ارائه کرد (۱۷۱۳). این طرح شاهان وقت را دعوت می‌کرد که اتحادی مقدس برای حفظ حدود و ثغور ممالک اروپا قبول و تأسیس کنند.

ژان ژاک روسو، در سال ۱۷۶۱، با استفاده از طرح "آبه دو سن پیر" طرحی برای صلح ابد ارائه کرد. کانت نیز یک طرح فلسفی صلح ابدی در سال ۱۷۹۵ تنظیم کرد و اظهار داشت که با توسعه روابط تجاری و از راه تقویت تقوای ملت‌ها و انعکاس دادن کافی به مذاکرات دیپلماتیک در نزد مردم می‌توان جنگ را از میان برداشت. در همان زمان بود که انقلاب فرانسه دوره جنگ‌های ملی و ایدئولوژیک را مفتوح کرد.

بالاخره به قرن نوزدهم می‌رسیم. در ممالک انگلوساکسون نخستین جمعیت‌های صلح‌خواه تأسیس شد، یعنی "انجمن صلح" (Peace Society) در انگلستان در سال ۱۸۱۶، و "انجمن آمریکائی صلح" (American Peace Society) در آمریکا در سال ۱۸۲۸.

در فرانسه، در مقابل سیاست ماجراجویانه ناپلئون سوم، بالاخره در سال ۱۸۶۷ جمعیت بین‌المللی صلح و آزادی (La ligue internationale de la paix et de la liberté) تشکیل

شد. در همین دوران مکتب سوسیالیسم کارگران سراسر جهان را به اتحاد دعوت می‌کرد و جنگ طبقاتی را جایگزین جنگ‌های ملی می‌نمود.

در پایان قرن نوزدهم نهضت صلح‌خواهی به ممالک ژرمنی سرایت کرد و بدین منظور سازمان‌هایی در اطریش (۱۸۹۱) و در آلمان (۱۸۹۲) بوجود آمد و مرکزی بین‌المللی در برن سوئیس به نام دفتر بین‌المللی صلح ایجاد شد (۱۸۹۱) و بالاخره جائزة صلح نوبل در سال ۱۸۹۶ برقرار گردید. سه سال بعد، یعنی در سال ۱۸۹۹، به ابتکار نیکلای دوم، امپراطور روسیه، اولین کنفرانس صلح لاهه تشکیل شد. امید به تشکیل یک مجمع بین‌المللی پایدار که بتواند نظامی قانونی برای جهان به وجود آورد محرک تشکیل دو کنفرانس لاهه در سال‌های ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ شد.^۲

چون سخن از قرن نوزدهم است، به چند متفکر دیگر نیز باید اشارت کرد. جرمی بنتام، جیمز میل، و استوارت میل، که همه از مکتب فلسفی نفع‌جویی دفاع می‌کردند، بنیادهای نظری و فلسفی را برای جنبش‌های طرفدار صلح بوجود آوردند، زیرا به اعتقاد آنان جنگ مزاحمتی غیرمنطقی با مقتضیات زمان است، که فقط به نفع اشراف (اریستوکرات‌ها) و سربازان حرفه‌ای تمام می‌شود. ریچارد کوبدنز (Richard Cobdens) نفرت طبقات کاسب و تاجر را نسبت به جنگ اعلام کرد (۱۸۵۱) و در همان سال نیز هربرت اسپنسر مخالفت خود را با جنگ اعلام نمود و گفت جنگ معلول افراط در تمرکز قدرت در دست دولتیان است، باید از قدرت دولت کاست و آزادی مردم را به آنان بازگرداند، و بدین ترتیب علل و عوامل جنگ را امحاء کرد.

در سال‌های قبل از جنگ اول جهانی سوسیالیست‌ها، و به خصوص ژان ژورس در فرانسه، پیش‌قدم جنبش صلح‌خواهی شدند. معذک، در سال ۱۹۱۴ عده‌ای از سوسیالیست‌ها خواه و ناخواه به سوی جنگ کشیده شدند و فقط کارل لیبکنخت (C. Liebknecht) و روزا لوکزامبورگ در پایان سال ۱۹۱۴، همانند لنین، برخوردی صلح‌خواهانه با زمان خود را پذیرا شدند. حتی صلح‌خواهان فرانسه جنگ با امپریالیسم آلمان را جنگی موجه و انمود کردند، و ابتکاری که پاپ بنوای پانزدهم (Benoît XV) در سال ۱۹۱۷ به نفع صلح عرضه کرد با اعتراضات شدید در صف متفقین (Allies) مواجه شد.

می‌دانیم که بعد از جنگ جهانی اول "جمعیت اتفاق ملل" تشکیل شد، که هدف اصلی آن حفظ صلح و حلّ منازعات بین‌المللی از طریق حکمیت بود. لذا در سال ۱۹۲۰ یک محکمه دائمی دادگستری تأسیس شد و اریستید بریاند قهرمان سازش مجدد میان آلمان و فرانسه گردید، و طراح این فکر شد که یک پیمان جدید تهیه شود و همه دولت‌های مهم دنیا به طور رسمی اعلام کنند که از جنگ بالکل صرف‌نظر خواهند کرد.

جنگ جهانی اول بدی جنگ را در ذهن آزاداندیشان محرز کرد. صلح‌طلبان مطلق کسانی بودند چون الدوس هاکسلی، و طرفداران مشروط صلح، کسانی که موافق با جنگ مشروع (just) بودند، یعنی جنگی که تحت نظر جمعیت اتفاق ملل صورت گیرد، از قبیل لرد سسیل، چلوود، ژیلبر موری و نوئل بیکر. عده‌ای هم گفتند که تأسیس یک فدراسیون جهانی لازم است تا صلح ابدی را بتوان تأمین و تضمین نمود. جان دیوئی بر آن بود که جنگ را باید غیرقانونی اعلام کرد و مسئولان را به عنوان مجرم تعقیب نمود.

جنگ جهانی دوم و عدم امکان توافق همه قدرت‌های بزرگ در شورای امنیت این سؤال را مطرح کرد که آیا هدف امضاءکنندگان جنگ تحقق‌پذیر است؟

ناچار عده‌ای به طرفداری از تعادل تسلیحاتی و تعادل در قدرت نظامی میان دولت‌ها اکتفا کردند. برتراند راسل، فیلسوف معروف، بر آن بود که خود اعتقاد به بیهودگی یک جنگ اتمی می‌تواند موجب صلح شود. او نیز چاره‌ای جز تشکیل یک دولت جهانی نمی‌دید. در جایی دیگر نوشته است که یک جنگ تازه بهتر است از قبول یک امپراطوری جهانی کمونیست.

می‌توان گفت که عوامل متعددی مساعد اندیشه صلح بوده و هستند، از جمله وجود فکر صلح در برخی ادیان چون آئین بودائی و مسیحیت نخستین، و یا در برخی فرق مذهبی مانند کویکرها (Quakers)، و نیز انسان‌دوستی یا هومانیسیم که نهضت رومانتیسم اوائل قرن نوزدهم آن را تقویت کرد، و بالاخره ملاحظات اقتصادی، یعنی توجه به زیانهای جنگ. البته صلح‌طلبی با نهضت‌های حکمیت بین‌المللی، خلع سلاح، و اندیشه صلح جهانی نیز بستگی دارد.

این گونه ملاحظات موجب آن شد که در قرن نوزدهم متفکرین و اصحاب سیاست برای ترویج صلح به فعالیت افتادند. اولین کنگره صلح جهانی در سال ۱۸۴۳، یعنی در آستانه ظهور حضرت باب، در لندن تشکیل شد. از تأسیس دفتر صلح بین‌المللی در برن و برقراری جائزه نوبل صلح قبلاً سخن گفته‌ایم. در قرن بعد، صدها انجمن طرفدار صلح بوجود آمد، که یکی از آنها همین "سازمان مرکزی برای صلح بادوام (Central Organization for a Durable Peace)" در لاهه بود، که مخاطب حضرت عبدالبهاء قرار گرفت. چنانکه در شرح احوال جناب احمد یزدانی در "مصایح هدایت"، ج ۹، آمده (صص ۳۵۷-۳۵۸): "در سال ۱۹۱۵ میلادی، یعنی یک سنه پس از آغاز جنگ بین‌الملل اول، جمعی از خیرخواهان مغرب‌زمین در اروپا برای پیدا کردن راه صلح گرد هم آمدند و انجمنی به نام جمعیت صلح عمومی بادوام تشکیل دادند، و مرامنامه خود را به السنه مختلفه در عالم منتشر کردند." در ارتباط با همین مرامنامه بود که پس از خاتمه جنگ جهانی اول و تشرّف جناب یزدانی به حضور مبارک در سنه ۱۹۱۹، لوح اول لاهه از قلم حضرت عبدالبهاء، به شرحی که خواهد آمد، صادر شد.

سوابق اندیشه صلح عمومی در آثار جمال مبارک

گفتیم که آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء در مورد صلح عمومی بسیار متعدّد است و به دو لوح لاهه و نمونه مکاتیبی که در منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، آمده محدود نمی‌شود، بلکه زمینه اصلی اغلب خطابات مبارک در اروپا و آمریکا همین قضیه صلح عمومی است، و البته مأخذ و منشأ آنها را در آثار جمال اقدس ابهی باید جست، که حضرت عبدالبهاء به تبیین و تشریح آنها پرداخته اند. حتی در رساله مدنیّه در ۱۸۷۵، که به دستور جمال مبارک تحریر شده، قضیه صلح عمومی و اجتماع سران عالم به این منظور، که نشانه ظهور تمدن حقیقی است، مطرح گردیده است. در زمان جمال مبارک نظریه تنازع بقا و بقای انب و داروینیسیم اجتماعی عنوان شده بود. حضرت بهاء‌الله نظریه مخالف را مطرح می‌فرمایند. فی‌المثل در لوح مقصود می‌فرمایند: "آثار نفاق در آفاق موجود و مشهود، مع آن که کلّ برای اتحاد و اتفاق خلق شده‌اند." و در همین لوح است که آنچه را حضرت عبدالبهاء به دستور مبارک در رساله مدنیّه آورده بودند یادآور می‌شوند که "لابد بر این است مجمع بزرگی در ارض برپا شود و ملوک و سلاطین در آن مجمع مفاوضه در صلح اکبر نمایند، و آن این است که دول عظیمه برای آسایش عالم به صلح محکم متشبّث شوند، و

اگر ملکی بر ملکی برخیزد جمیع متفقاً بر منع قیام نمایند. در این صورت عالم محتاج مهمات حریبه و صفوف عسکریه نبوده و نیست الاً علی قدر یحفظون به ممالکهم و بلدائهم. این است سبب آسایش دولت و رعیت و مملکت.^۳ لوح مقصود لوح فوق العاده‌ای است، برای این که غالب متضمنات صلح عمومی در آن مذکور است، از جمله آن که "عالم یک وطن محسوب است و من علی الارض اهل آن"؛ از جمله لزوم اجرای عدل؛ از جمله مفهوم شهروندی جهانی "امروز انسان کسی است که به خدمت جمیع من علی الارض قیام نماید"؛ از جمله لزوم احترام دین "دین الله و مذهب الله از برای حفظ و اتحاد و اتفاق و محبت و الفت عالم است"؛ از جمله مشورت علماء و امرای ارض تا متحداً بر اصلاح عالم قیام نمایند؛ از جمله اعتدال در امور من جمله در حریت و تمدن؛ از جمله رفتن به دنبال نظامی نوین مناسب حال "چه که اسبابی که حال موجود است به نظر موافق نمی‌آید"؛ از جمله تأکید در مورد خرد و حکمت که آسمانش به دو آفتاب روشن است، بردباری (Tolerance) و پرهیزکاری (Virtue)؛ از جمله توجه به علوم نافع؛ از جمله اتحاد خط و لسان عمومی؛ ... الخ. برآستی در یک لوح واحد این همه مضامین عمده مربوط به متضمنات و لوازم صلح عمومی را گنجاندن معجزه‌ای است.

اکثر الواح نازله بعد از کتاب مستطاب اقدس (۱۸۷۳ به بعد) حاوی اندیشه و طرح صلح عمومی است، و هم‌چنین الواح خطاب به ملوک، خاصه لوح ملکه ویکتوریا، که بحث آنها در سال‌های قبل در همین سفینه عرفان صورت گرفته است و تکرارش مورد ندارد. در لوح بشارات از صلح اکبر سخن رفته، و هم‌چنین در لوح اشراقات و نیز در لوح دنیا، و هم سلاطین و هم مجمع ملوک و هم وزرای بیت‌العدل را به اجرای آن دعوت فرموده‌اند، و فی الحقیقه تحقق صلح و وحدت عالم انسان اعظم هدف آئین جدید اعلام شده است.^۴

بر راقم این سطور روشن نیست که دقیقاً از چه زمان موضوع صلح جهانی در بیانات جمال قدم انعکاس روشن و صریح پیدا کرده است. اندیشه وحدت عالم انسانی را در آثار عرفانی آن حضرت از ابتداء می‌توان یافت، اما محتمل است که موضوع صلح با شروع خطابات آن حضرت به ملوک و رؤسا در ادرنه و عکاً عنوان شده باشد.

تاریخچه صدور لوح لاهه

پیش از این اشارت رفت که از نیمه قرن نوزدهم علاقه به صلح در جمعیت‌های مختلف و نهضت‌های گوناگون، از جمله نزد سوسیالیست‌ها و انسان‌دوستان، قویاً آشکار شده و ابتکاراتی نیز در این زمینه صورت گرفته بود، و البته نام لاهه با تشکیل اولین کنفرانس صلح به دعوت نیکلای دوم بلندآوازه شده بود.

تکراراً می‌گوئیم در چنین شرائطی بود که سازمان مرکزی صلح بادوام، یا به تعبیر دیگر جمعیت صلح عمومی بادوام، در سال ۱۹۱۵ بوجود آمد و مرامنامه خود را به زبانهای مختلف در عالم منتشر کرد، و از جمله ترجمه فارسی آن

در روزنامه ایران در طهران درج شد. باقی داستان را می‌توان از زبان مؤلف "مصایح هدایت" (ج ۹، صص ۳۵۷-۳۵۸) شنید (به تلخیص): "روزنامه مزبور از نظر یزدانی هم گذشت ... پس مقاله مفصلی خطاب به آن گروه، در معرفی امرالله بنگاشت و جناب ابن‌اصدق هم آن را پسندید. بعد یزدانی و دکتر ابراهیم خان شفیع‌زاده آن مقاله را به فرانسه ترجمه کردند، و در آخر پیشنهاد کردند که اساساً اگر راهنمای کامل برای تحقق صلح می‌خواهید به حضرت عبدالبهاء مراجعه نمائید. مقاله را برای انجمن مذکور ارسال داشتند. آن جمع هم عریضه‌ای در این خصوص به محضر مبارک نوشتند، ولی چون هنوز ایام جنگ بود و راه فلسطین مسدود، عریضه خود را به طهران برای یزدانی فرستادند و نزد آنها باقی ماند، تا سال ۱۹۱۸ که شعله حرب عمومی فرو نشست. آنگاه ابن‌اصدق آن عریضه را با شرحی در مورد آن حضور مبارک فرستاد. پس از وصول، حضرت مولی‌الوری^۱ ابن‌اصدق و یزدانی را به حیفا طلبیدند، و در سنه ۱۹۱۹ یزدانی به حضور مبارک رسید. یک ماهی در حضور مبارک بود، و بعد او را به همراه ابن‌اصدق به هلند فرستادند، همراه ترجمه انگلیسی لوح [لاهِ]. وقتی به آن جمعیت رسیدند فقط رئیس و معاون و منشی باقی مانده بودند و بقیه مجمع را ترک کرده بودند و دیگر فعالیت نداشتند، زیرا جنگ به پایان رسیده بود و آن جمعیت تصور می‌کرد که مقصودشان به حصول پیوسته ... پس از چند روز جوابی عرض کردند که در آن به غلط تصور نموده بودند بهائیان از آنها برای ترویج دیانت خود کمک می‌خواهند، که در نتیجه یزدانی و ابن‌اصدق نامه انجمن لاهه را به حضور مبارک فرستادند، و وقتی لوح دوم رسید باز آن را به کمیته سه‌نفری جمعیت مذکور تسلیم داشتند [که این لوح دوم در همان مصایح جلد ۹ و نیز در مکاتیب جلد ۴ آمده است]. ابن‌اصدق و یزدانی ترجمه انگلیسی

لوح مبارک را در جزوه‌ای به طبع رساندند و به علاقه‌مندان مجمع اسپرانتیست‌ها توزیع کردند. در مراجعت به ارض اقدس باز یزدانی یک ماه مشرف بود."

لوحی دیگر از حضرت عبدالبهاء خطاب به احمد یزدانی، در پاسخ نامه مورخ ۱۴ جون ۱۹۲۰ او، هست که در آن می‌فرماید: "از سستی و سردی مجلس لاهای محزون نگردید." (مکاتیب، ج ۳، صص ۴۴۷-۴۴۸)

این لوح مبارک گواه آگاهی حضرت عبدالبهاء بر احوال جمعیت مذکور و هم‌چنین هشدار آن حضرت در باره جنگ دوم جهانی و ضمناً حاوی دستوراتی است در مورد نحوه مذاکره با اعضای جمعیت صلح عمومی بادوام که نقل عین آن در اینجا موّجه خواهد بود:

"هوالبهی' - ای بنده آستان بهاءالله - نامه مورخ به ۱۴ جون ۱۹۲۰ رسید و نامه بعضی از اعضای مجلس صلح نیز رسید، و جوابی مرقوم گردید. به ایشان تسلیم نمائید ... معلوم است که این جمعیت چنان که شهرت دارد نیست، آن طور که باید و شاید ترتیب و تنظیم ندارد ... باری هر قسم می‌خواهد باشد، ولی امری را که تشبث نموده‌اند بسیار خطیر است ... باید به درجه مجلس لاهای قوت و نفوذ داشته باشد که کلمه‌اش بر دول و ملل نافذ باشد ... به اعضای محترم ... در مقام صحبت اشاره کنید که مجلس لاهای [قطعاً اشاره به کنفرانس صلح لاهای است که در سال‌های ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ به ابتکار نیکلای دوم تشکیل شد.] پیش از حرب رئیسش امپراطور روس بود و اعضایش اعظم رجال. با وجود این، مانع از این حرب مهیب [۱۹۱۴-۱۹۱۸] نگشت. حال چگونه خواهد شد، زیرا در مستقبل حربی شدیدتر یقیناً واقع گردد و قطعاً در این شبهه نیست. مجلس لاهای چه خواهد کرد؟ ولی اساس حضرت بهاءالله روزبروز در انتشار است ... با مجلس صلح عمومی لاهای مدارا و بقدر امکان آمیزش نمائید ... از سستی و سردی مجلس لاهای محزون مگردید. توکل بر خدا نمائید ..."

مضامین دو لوح مبارک

ناگفته نماند که لوح اول لاهای نمونه درخشانی از طرز صحیح معرفی امر مبارک از طریق تأکید بر قضیه صلح و ارتباط دادن همه تعالیم این ظهور عظیم با آن است، که در این جا خلاصه آن با نقل عین بیانات مبارک می‌آید:

- ۱- مقصد شما سزاوار هزار ستایش است، زیرا خدمت به عالم انسانی می‌نمائید.
- ۲- این حرب اخیر بر عالم و عالمیان ثابت کرد که حرب ویرانی است، حرب ممات است، حرب درندگی است و خونخواری.
- ۳- حرب از مقتضای عالم طبیعت است، و صلح از اساس دین الهی.
- ۴- الیوم در عالم انسانی اعظم از صلح عمومی نیست. هر منصفی بر این شهادت می‌دهد.
- ۵- صلح عمومی امری است عظیم، ولی وحدت وجدان لازم است که اساس این امر عظیم گردد.
- ۶- لهذا حضرت بهاءالله پنجاه سال پیش بیان صلح عمومی فرمود ... این امر عظیم، یعنی صلح عمومی را به جمیع ملوک مرقوم فرمود، و در شرق در بین دوستان خویش تأسیس فرمود.
- ۷- تعالیم حضرت بهاءالله منحصر در تأسیس صلح عمومی نبود، تعالیم کثیره بود که معاونت و تأیید صلح عمومی می‌نمود.

بعد، حضرت عبدالبهاء در ارتباط با قضیه صلح این تعالیم را شرح می‌دهند:

- ۱- تحرّی حقیقت؛ ۲- وحدت عالم انسانی؛ ۳- دین باید سبب محبت و الفت باشد؛ ۴- دین باید مطابق علم و عقل باشد؛ ۵- ترک تعصبات دینی، جنسی، سیاسی، اقتصادی، وطنی؛ ۶- ایجاد لسان واحد؛ ۷- وحدت نساء و رجال؛ ۸- هر چند مدنیت مادی از وسائط ترقی عالم انسانی است، ولی تا منضم به مدنیت الهیه نشود، نتیجه‌ای که سعادت بشریه است حصول نیابد؛ ۹- تعلیم عدل و حق.

و بعد مجدداً به تشریح نظر بهائی در باره استقرار صلح عمومی باز می‌گردند که:

- ۱- این تعالیم متعدده باید منضم به مسأله صلح عمومی گردد و ممزوج به آن شود تا آن که نتیجه بخشد.

۲- باید دائره صلح عمومی چنان ترتیب داده شود که جمیع فرق عالم و ادیان آرزوی خویش را در آن بیابند.

۳- اساس اصلی جمیع ادیان الهی که تعلق به فضائل عالم انسانی دارد و سبب سعادت عالم بشریه است در تعلیمات حضرت بهاءالله به نحو اکمل موجود.

۴- و این تعالیم قوه جامعه است در میان جمیع بشر و قابل الاجراء.

۵- حضرت بهاءالله می فرمایند که باید هیئت محکمه کبری تشکیل شود. جمعیت امم هر چند تشکیل شد، ولی از عهده صلح عمومی برنیامد.

۶- اما محکمه کبری که حضرت بهاءالله بیان فرموده این وظیفه مقدسه را به نهایت قدرت و قوت ایفا خواهد کرد.

بعد به تشریح محکمه کبری و نحوه انتخاب اعضای آن می پردازند، و چنین می نماید که مراد هیکل مبارک هیئتی برای اداره همه امور عالم و حل و فصل مسائل بین المللی است، و نمی شود آن را به نوعی دادگاه بین المللی (برای حکمیت) یا نوعی شورای امنیت تحویل و تنزیل کرد.

مضامین عمده لوح دوم لاهه، که به تاریخ تموز (ژوئیه) ۱۹۲۰ صادر شده، چنین است (عبارات عیناً از لوح مبارک مأخوذ است):

۱- امروز اهم مسائل از مهم امور در عالم انسانی مسأله صلح عمومی است و اعظم وسیله حیات عالم انسانی.

۲- این جنگ مهیب اخیر ثابت نمود که ادوات حربیه جدیده فوق طاقت عالم انسانی است.

۳- لهذا صلح عمومی در این عصر نظیر آفتاب است که سبب حیات جمیع کائنات است.

۴- صلح جوئی ما منبعث از افکار نیست، بلکه امری است اعتقادی و دینی.

- ۵- در اين قضيه به دانستن كفايت نمي‌شود، قوه تفذيده مي‌خواهد تا در جميع عالم جاري گردد.
- ۶- ما را اعتقاد چنين كه قوه تفذيده در اين امر عظيم نفوذ كلمه الله و تاييدات روح القدس است.
- ۷- بايد وحدت عالم انساني را تاسيس نمود تا بنيان صلح عمومي برپا گردد.

نظرات اساسي حضرت عبدالبهاء در مورد صلح عمومي

- ۱- حضرت عبدالبهاء صلح را در قالب وسيعتر اقتصادي - اجتماعي - فرهنگي مطرح مي‌فرمايند.
 - ۲- به نظر آن حضرت، صلح سياسي كه توسط جمعيت اتفاق ملل به وجود آمد كفايت نمي‌كند.
 - ۳- صلحي كه نوع بشر تاسيس كند موقت است. اتحاد وجدانها و عقول ضرورت دارد.
 - ۴- و اين اتحاد به مدد كلمه الهي تحقق پذير است.
 - ۵- تعاليم بهائي قوه جامعه در ميان جمع بشر است، زيرا همه آرزوهاي امم و ملل در آن منعكس است.
 - ۶- و ضمناً صلحي كه حضرت بهاء الله مي‌خواهند تاسيس فرمايند منضم به تعاليم ديگري هم هست كه معاونت و تاييد صلح عمومي را مي‌كنند و از شرائط و لوازم آن محسوبند.
 - ۷- قضيه صلح را در قالب وحدت عالم انساني بايد مطرح كرد، و در آن صورت قطعي الحصول است.
 - ۸- اعضاي هيئتي كه مسئول تامين صلح بين المللي باشد بايد منتخب عموم ملت‌ها و دولت‌ها، هر دو، باشد، و ظهير اين محكمه كبري بايد جميع دول و ملل باشند.
 - ۹- و بالاخره رد اين نظريه كه جنگ در سرشت و طبيعت انسان يا جامعه يا تاريخ بشر مندرج و مندمج است، و استنتاج به آنكه صلح عمومي ممكن الحصول است.
- اين نكته اخير كه جنگ در سرشت انسان مخمر نيست، بحثي است كه در چند دهه قبل در يونسكو مطرح بود و منجر به انتشار كتابي شد تحت عنوان "خشونت و علل آن" (Violence et ses causes)، و در آن نظر علماي بيولوژي، مردم‌شناسي، روان‌شناسي، و جامعه‌شناسي مطرح

شده که ذاتی و نهادی بودن خشونت و ستیزه‌جویی و پرخاشگری، و در نتیجه جنگ‌خواهی را در وجود انسان تأیید نمی‌کند.

اما از کسانی که در قرن نوزدهم و قرن بیستم جنگ و خشونت را جزئی از طبیعت بشر می‌دانستند و قائل به غریزه مبارزه بودند این اشخاص را میتوان نام برد:

۱- داروینیست‌های اجتماعی که قوانین طبیعت، چون تنازع بقا، را بر جامعه انسانی تعمیم و تطبیق می‌کردند.

۲- کومپلویوچ لهستانی (وفات ۱۹۰۹) که تفاوت نژادی میان گروه‌ها را منشأ کینه و دشمنی، و در نتیجه منازعه میان نژادها را احترازناپذیر، می‌شمرد. به کتاب او "نزاع میان نژادها" (به فرانسوی ۱۸۸۳) می‌توان مراجعه کرد.

۳- واکارو Vaccaro ایتالیائی (متولد ۱۸۵۴) بر آن بود که تاریخ را جنگ و نزاع میان انسان‌ها تشکیل داده است.

۴- نوویکف Novicov روسی (وفات ۱۹۱۲) بر آن بود که قانون تنازع میان جوامع انسانی بنیاد سازمان جامعه است. در عین حال می‌گفت نزاع میان افکار، امروزه جایگزین نزاع فیزیکی و جسمانی شده است.

۵- فروید غریزه کین را در مقابل غریزه عشق قرار داد، و پیر بووه Bovet قائل به غریزه نبرد بود، و می‌دانیم که در نظریه معروف جان دالرد J. Dollard پرخاشگری مخمّر در ذات بشر است و نتیجه خود بخود حرمان و ناکامی.

حضرت عبدالبهاء صریحاً نظریه تنازع بقا در تعمیم و شمولش را به عالم انسانی ردّ می‌فرمایند و می‌گویند:

- "حرب از مقتضای عالم طبیعت است و صلح از اساس دین الهی؛"
- "حرب منازعه بقا است و صلح تعاون و تعاضد بین‌الملل در این جهان و سبب رضایت حق در جهان آسمانی؛"
- "عالم طبیعت عالم حیوانی است. تا انسان ولادت ثانویه از عالم طبیعت ننماید یعنی منسلخ از عالم طبیعت نگردد، حیوان محض است. تعالیم الهی این حیوان را انسان می‌نماید."

ضمیمه ۱ - اصول چهارده گانه ویلسون

از جمله الواح حضرت عبدالبهاء که در آن به صلح عمومی اشارت رفته، و مربوط به دوران بعد از جنگ اول جهانی است، لوح ذیل است (منتخبات، ج ۱، ص ۳۰۲):

"حضرت مستر ویلسن رئیس چهارده مبادی انتشار دادند که اکثر آن در تعالیم بهاءالله موجود. لهذا امیدوارم که موفق و مؤید گردند. حال بدایت طلوع صبح صلح عمومی است. امیدوارم که آفتابش بتمامه بتابد و ظلمات حرب و ضرب و جدال را از بین بشر به نور الفت و وداد و اتحاد میدل نماید."

تا آنجا که این بنده اطلاع دارد این موضوع مورد بررسی محققان بهائی قرار نگرفته که کدام یک از آن مواد چهارده گانه با روح یا نصّ تعالیم مبارکه موافق و منطبق بوده است. مطالب زیر فقط گام نخست در این نوع بررسی است.

توماس وودرو ویلسن در ۱۸۵۶ متولد شد و در ۱۹۲۴ درگذشت. چندی پرفسور اقتصاد سیاسی و بعد رئیس دانشگاه پرینستون بود. در سال ۱۹۱۲، بعد از حدود یک سال فرمانداری نیوجرسی، به عنوان کاندیدای حزب دموکرات، به ریاست جمهوری آمریکا رسید، و در ۱۹۱۶ نیز مجدداً به ریاست جمهوری برگزیده شد و تا ۱۹۲۱ در این سمت باقی ماند. حادثه بسیار مهم حیات سیاسی او ورود آمریکا در جنگ بین الملل اول بود، و ویلسن که در آغاز طرفدار بیطرفی کشور خود بود بالاخره ناگزیر شد که در کنار متفقین به جنگ روی آورد (۱۹۱۷). وی شعار خود را جنگ برای حصول آزادی و حقوق ملت‌ها قرار داد و حتی تحقق دموکراسی در کشور آلمان را هدف خود ساخت، و همین روحیه جهاد برای دموکراسی و صلح جاویدان در چهارده اصل ویلسونی که در ۸ ژانویه ۱۹۱۸ اعلام شد منعکس گردیده است. به هنگام مذاکرات صلح، متفقین، از جمله فرانسه، حاضر نشدند که به آمریکا نقش داوری در این مذاکرات بدهند. معذک ویلسن موفق شد که تأسیس جمعیت اتفاق ملل را که بیش از همه چیز مطلوب خاطرش بود به کرسی قبول نشاند. متأسفانه آمریکا بزودی سیاست انزوا اختیار کرد و از عضویت جمعیت مزبور امتناع نمود، و به این ترتیب سیاست ویلسنی به شکست منتهی شد. معذک جایزه صلح

نوبل در دسامبر ۱۹۲۰ به وی اعطاء گردید. چهارده اصل، یا ماده اعلامیه، ویلسن بدین قرار هستند:

- ۱- احتراز از دیپلماسی پنهانی
 - ۲- آزادی دریاها
 - ۳- الغاء موانع و محدودیت‌های گمرکی
 - ۴- تقلیل تسلیحات
 - ۵- توزیع عادلانه‌تر مستملکات، یعنی مستعمرات (اروپائیان)
 - ۶- تخلیه سرزمین روسیه از جانب آلمان‌ها
 - ۷- تخلیه بلژیک از جانب آلمان‌ها
 - ۸- تخلیه فرانسه و استرداد آلزاس و لورن (Alsace et Lorraine)
 - ۹- اصلاح و تصحیح سرحدات ایتالیا
 - ۱۰- رشد و نمای مستقل ملت‌های اطریشی - مجاری
 - ۱۱- تخلیه کشورهای رومانی و صربی و مونتنگرو و دست‌یافتن صربی (صربستان) به دریا
 - ۱۲- رشد و نمای مستقل ملت‌های غیرترک در امپراطوری عثمانی و عبور آزاد در تنگه‌ها
 - ۱۳- ایجاد یک کشور مستقل لهستان، با امکان دسترسی به دریا
 - ۱۴- ایجاد یک جمعیت یا مجمع اتفاق ملل
- برخی از این اصول سیاسی - نظامی هستند، نظیر مواد ۵ تا ۱۳، و احتمالاً توجه حضرت عبدالبهاء در درجه اول به مواد ۱ تا ۴ و ۱۴ بوده است. اما چون اشاره به اکثر فرموده‌اند، می‌توان گفت که به استناد محکومیت غلبه کشوری بر کشور دیگر و استعمار، برخی از موارد دیگر هم با روح تعالیم بهائی سازگاری دارد، منجمله ماده ۱۲ که آزادی نسبی به ملل غیرترک در داخل امپراطوری عثمانی می‌دهد، یا موادی که به استقلال بعضی کشورها و رهائی آنها از یوغ سلطه بیگانه می‌شود.

ضمیمه ۲ - طرق وصول به صلح

بعد از جنگ جهانی دوم هم تلاش برای برقراری صلح متوقف نگردید، بلکه شدت و وسعت بیشتری حاصل کرد. کولارد D. Collard در کتاب "روابط بین‌المللی از سال ۱۹۴۵ تاکنون"

(به فرانسه) راه‌های مختلفی را که برای وصول به صلح عمومی در نیمه دوم قرن بیستم برگزیده شده به این شرح صورت داده است:

۱- صلح از طریق محدود کردن دائره کشورهای اتمی و مخالفت و ممانعت از به کار بردن سلاح‌های استراتژیک، نظیر اتم.

۲- صلح از طریق اقداماتی در جهت محدود کردن سلاح‌ها.

۳- صلح از طریق پایان دادن به جنگ سرد بین دو بلوک ابرقدرت و برقراری دوره هم‌زیستی مسالمت‌آمیز (سال‌های ۱۹۶۳-۱۹۹۱).

۴- صلح از راه توسعه و تحوّل روابط، خصوصاً تجاری و اقتصادی، میان کشورهای شمال و جنوب، هر چند اندیشه نظم نوین اقتصاد بین‌المللی در عمل طرحی غیرموفق از کار درآمد.

۵- صلح از طریق ترویج احترام به حقوق بین‌المللی و حصول امنیّت جمعی.

۶- صلح از طریق اداره جهانی محیط زیست و صیانت و حمایت آن.

۷- صلح از طریق حرمت داشتن حقوق بشر و احترام به حقوق ملل و اقلیت‌ها.

نفس این صورت حکایت از آن می‌کند که اولاً صلح ابعاد متعدّد دارد که همه باید در آن واحد مورد توجه و اقدام قرار گیرند؛ و ثانیاً آنکه صلح سیاسی با ترک مخاصمه به تنهایی کفایت نمی‌کند. در این فهرست بعضی اقدامات مهمّ دیگر از قلم افتاده است، از جمله مبارزه با فقر مفرط و گرسنگی که خود از عوامل ناآرامی‌ها و بی‌نظمی‌هاست، از جمله تنظیم رشد جمعیت در ممالک فقیر به طوری که با افزایش منابع و امکانات ناسازگار نباشد، از جمله ایجاد مؤسّساتی برای حل اختلافات فیما بین از طریق حکمیت یا دیگر طرق مسالمت‌آمیز.

ضمیمه ۳ - لوح سلام عام

"صوت سلام عام" لوح مبارکی است که پس از مراجعت از سفرهای اروپا و آمریکا، و در ایام جنگ بین الملل اول، نگاشته شده. نکات عمده آن به شرح زیر است:

۱- یادآوری اسفار سه ساله آن حضرت در غرب و انتشار تعالیم حضرت بهاءالله در مسئله جنگ و صلح.

۲- حضرت بهاءالله در الواح به ملوک و سلاطین عالم انسانی را دعوت به صلح فرمودند و به صریح عبارات هشدار داد که عالم انسانی در خطر جنگی عظیم است.

۳- حضرت عبدالبهاء نیز در سفرهای خود عقلای غرب را به همین موضوع متذکر فرمودند، ولکن نتیجه نبخشید.

۴- حال فریاد و فغان همگان از جنگ به اوج آسمان می‌رسد.

۵- دول عالم و ملل را دعوت می‌فرمایند که آبی بر این آتش پرشعله بریزند.

۶- در پایان لوح مناجاتی است که در آن می‌فرمایند "این جنگ جهانگیر را به صلح و آشتی مبدل فرما."

ضمیمه ۴ - شناسنامه شخصیت‌ها (معرفی اشخاص نام‌برده در این مقاله به ترتیب ذکر آنها)

هراکلیوس - امپراتور بیزانس در فاصله ۶۱۰ و ۶۴۱ میلادی که قشون را تجدید و سازمان‌دهی و تقویت کرد

افلاطون - فیلسوف شهیر یونانی (۴۲۸ تا ۳۴۸ ق.م)، شاگرد سقراط

ترتولین - نویسنده مسیحی رومی (۱۵۰-۱۶۰ تا حدود ۲۲۲م)، صاحب تألیفات متعدد

سنت اگوستن - از آباء کلیسای مسیحی، اصلاً آفریقائی (۳۵۴-۴۳۰م)

سن توما داکن - عالم علوم الهی و فیلسوف ایتالیائی (۱۲۲۸-۱۲۷۴م)

فرانسیسکو سوارز - عالم الهی اسپانیائی که بر طریقه ژزوئیست‌ها بود (۱۵۴۸-۱۶۱۷م)

اراسموس - هومانیزست هلندی (۱۴۶۹-۱۵۳۶م)

دوک دوسولی - مرد سیاسی فرانسوی، صاحب مقام و منصب عالی در امور مالی در زمان هنری

چهارم (۱۵۶۰-۱۶۴۱م)

ویلیام پن - کویکر انگلیسی (۱۶۴۴-۱۷۱۸م)، مؤسس ایالت پنسیلوانی و شهر فیلادلفی در آمریکا

امریک کروچه (Cruce) - نویسنده فرانسوی (۱۵۹۰-۱۶۴۸م) که احتمالاً کشیش بود و پیشاهنگ اندیشه داورى و حکمیت بین‌المللی.

نیکلای دوّم - الکساندروویچ (۱۸۶۸-۱۹۱۸)، آخرین امپراتور روسیه بود و جانشین پدرش، الکساندر سوّم، در سال ۱۸۹۴. به تمامی قدرت‌های زمان خود پیشنهاد تقلیل تسلیحات و تأسیس محکمه داورى اختلافات بین دول را عنوان کرد. اولین کنفرانس صلح بین‌المللی به همت او در لاهه برپا شد (۱۸۹۹).

آبه دو سن پیر - شارل ایرن کاستل خیراندیش و انسان‌دوست فرانسه (۱۶۵۸-۱۷۴۳)، صاحب طرح صلح دائم (۱۷۱۳) و خلاصه‌ای از آن (۱۷۲۸).

ژان ژاک روسو - نویسنده و فیلسوف ژنوی (۱۷۱۲-۱۷۷۸م)، صاحب تألیفات متعدّد.

کانت (امانوئل) - فیلسوف بزرگ آلمان (۱۷۲۴-۱۸۰۴) که کارهای وسیعی در باره نظریه معرفت و اخلاق به ثمر رساند و "نقد عقل محض" و "نقد عقل عملی" از اوست. ریچارد کوبدنز - اقتصاددان و صاحب صنعت و مرد سیاسی بریتانیائی (۱۸۰۴-۱۸۶۵م).

هربرت اسپنسر - فیلسوف شهیر انگلیسی (۱۸۲۰-۱۹۰۳)، متأثر از فلسفه نشو و ارتقاء داروینی. ژان ژورس - مرد سیاسی، فیلسوف، و مورخ فرانسوی (۱۸۵۹-۱۹۱۴)، مردی صلح‌جوی و با گرایش بین‌المللی و از چهره‌های شناخته سوسیالیسم.

کارل لیکنخت - سوسیالیست آلمانی (۱۸۷۱-۱۹۱۹) و از مؤسسان حزب کمونیست آن کشور. پاپ بنوای پانزدهم - دوپست‌وپنجاه‌وششمین پاپ که در جنگ جهانی اول بی‌طرفی کلیسا را حفظ کرد (۱۸۵۴-۱۹۲۲). پیشنهادهای او در مورد صلح مورد توجه مسئولان ممالک غالب قرار نگرفت.

آریستید بریاند - مرد سیاسی فرانسه (۱۸۶۲-۱۹۳۲)، از مدافعان پرحرارت صلح و همکاری بین‌المللی.

جان دیوئی - فیلسوف و عالم تربیت در آمریکا (۱۸۵۹-۱۹۵۲) که روش‌های فعال را وارد تعلیم و تربیت کرد.

برتراند راسل - ریاضی‌دان و فیلسوف بریتانیائی (۱۸۷۲-۱۹۷۰).

کویکرها (Quakers) - فرقه‌ای مسیحی که توسط جرج فکس (Fox) (۱۶۲۴-۱۶۹۱) به وجود آمد. این فرقه فاقد کشیش است و به علت تزییقات عده‌ای از آنها به آمریکا مهاجرت کردند (از ۱۶۵۴) و در آنجا، به علت وجود ویلیام پن، در قرون ۱۷ و ۱۸ نفوذ بسیاری حاصل کردند و تأثیر نهادند.

ضمیمه ۵ - چند لوح دیگر در مکاتیب عبدالبهاء - جلد چهارم

در جلد چهارم مکاتیب حضرت عبدالبهاء چندین لوح مبارک در موضوع صلح عمومی انتشار یافته که متأسفانه مخاطب و سال صدور آنها تصریح نگردیده است. این الواح عبارتند از:

- ۱- لوح خطاب به "ای حقیقت‌جوی محترم ... " (صص ۵۳-۵۴)
- ۲- لوح "ای یاران دل و جان - جهان را ظلمت غفلت احاطه نموده ... " (صص ۱۱۴-۱۱۸)
- ۳- لوح "شخص محترما - کنفرانس صلح ملل اعظم نتایج این قرن عظیم است ... " (صص ۱۶۰-۱۶۲)

یادداشت‌ها

- ۱- در رساله مُدْبِیه (صص ۷۵-۷۶) می‌فرمایند: "بلی تمدن حقیقی وقتی در قطب عالم علم افرازد که چند ملوک بزرگوار بلندهمت ... قدم پیش نهاده مسئله صلح عمومی را در میدان مشورت گذارند."
- ۲- در مورد تاریخچه صلح‌خواهی در مغرب‌زمین رجوع شود به مقاله‌ای تحت عنوان Pacifisme در دانشنامه تاریخ Mourre به زبان فرانسه در ۵ مجلد (سال ۱۹۹۶).
- ۳- در مورد تاریخ نزول لوح مقصود اطلاعی دقیق بدست نیامد. جناب ادیب طاهرزاده آن لوح را در شمار الواح نازله در سالهای ۱۸۷۷ تا ۱۸۹۲ آورده‌اند، یعنی ۱۵ سال اخیر حیات حضرت بهاء‌الله.
- ۴- ر.ک. سفینه عرفان، دفتر پنجم، صص ۸۵-۹۵.

ابطال خرافات در آثار حضرت عبدالبهاء

شاپور راسخ

ظهور امر مبارک مقارن دوره‌ای از تاریخ ایران است که در آن ساکنان این سرزمین سخت در بند عقائد خرافی و افکار جادویی و اوهام گوناگون اسیر بودند، و بی‌گمان به قرائن بسیار اولیای مذهب تشییع نیز در نشر و تثبیت این عقائد و افکار باطل نقشی بارز داشتند، چنانکه به جای خود خواهد آمد.

لغت خرافه یا خرافت لغتی عربی است. منتهی‌الآرب^۱ خرافات را به معنای حکایاتی که شب نقل کنند آورده، ولی در تداول فارسی این لغت به سخنان بیهوده و پریشان اطلاق می‌شود. فرهنگ لغت معین خرافه را چنین تعریف کرده است: "سخن بیهوده، حدیث باطل، و افسانه و اسطوره." لغت‌نامه دهخدا خرافه را سخنان پریشان و بیهوده که قابل اعتماد نباشد، و گفته‌ها و عقائد بی‌بنیان، و وهمی و حدیث دروغ، و کلام باطل و افسانه‌ای که اصل ندارد تعریف کرده است.

برای خرافه داستانی هم گفته‌اند که گویا حضرت رسول هم برای عایشه نقل کرده بودند که در ایام قدیم مردی بود جن‌زده به نام خُرفه، در قبیلهٔ عُدْرَه از قبائل یمن، که آنچه از پریان دیده بود برای دیگران نقل می‌کرد و مردم او را به دروغ می‌پنداشتند، لذا باورش نداشتند و می‌گفتند: "هذا حدیث خرفه."

کلمهٔ خرفه و خرافات در اشعار شعرا هم آمده است. مثلاً ناصر خسرو گوید:

از او مشنو سخن‌های خرافات کز آن آید ترا در آخر آفات

و نیز:

پرهیز کن بجان زخرافات ناکسان هر چند با خسان کنی آنجا نشست و خاست.

و حافظ فرماید:

خیز تا خرفهٔ صوفی بخرابات بریم شطح^۲ و طامات^۳ بی‌بازار خرافات بریم

فرهنگ روز سخن، که به اهتمام دکتر حسن انوری به عنوان ملخص فرهنگ بزرگ هشت جلدی سخن در سال ۱۳۸۳ نشر شده، در تعریف خرافه و خرافات چنین می نویسد:

"خرافات مجموعه باورهای ناشی از نادانی، ترس از امور ناشناخته، اعتقاد به سحر و جادو، درک نادرست از روابط علت و معلولی، و مانند آنهاست، و سخنان بی معنی و پوچ را هم خرافات گویند."

انصاف باید داد که تعریف دکتر انوری دقیق تر و جامع تر از تعاریفی است که از دکتر معین و دهخدا نقل کردیم، خصوصاً که وی خرافات را با افسانه‌ها و اساطیر که از مقوله‌ای دیگر هستند مشتبه نمی کند.

معادل خرافه در زبانهای غرب superstition است. فرهنگ لغات فرنگی روبر Robert خرافه را چنین تعریف کرده است:

"این کلمه در گذشته محتملاً برای تعیین آئین بت پرستان و کسانی که خدایان کاذب را نیایش می کردند بکار می رفته، ولی در حال حاضر چهار معنی دارد:

۱- رفتار غیرعقلانی یا غیرمنطقی در برابر امر مقدس و مجموعه سنن مذهبی و پیش‌داوری‌ها که مخالف عقل باشد.

۲- باور داشتن این که بعضی اعمال و افعال یا بعضی علائم و قرائن به صورت نهانی و خودبه‌خود عواقبی خوب یا بد به دنبال می آورند، و باور داشتن این نشانه‌ها و قرائن.

۳- طرز برخورد یا رویکرد غیرعقلانی و آمیخته به جادو در هر زمینه‌ای.

۴- اعتقادات یا اعمال مخصوصی که از خرافات مذهبی یا عرفی ناشی می شود، مثل باور داشتن چشم شور یا اعتقاد به خواص اعداد.

قاموس‌های لغت عرب چون "المورد" خَرَف را به معنی فساد عقل بر اثر سالخوردگی می‌دانند (فارسی‌زبانان خَرِف می‌گویند)، و اما خُرافه به معنی اسطوره، افسانه، قصه خیالی و مانند آن و معادل این کلمات در انگلیسی است: superstition, fable, legend, fairy tale, myth.

از آنچه مذکور افتاد میتوان نتیجه گرفت که خرافه تنها سخن بیهوده یا باطل یا احیاناً افسانه‌آمیز نیست،^۴ باور، یعنی اعتقاد، هم هست و با هیجان‌ات و عواطف درونی هم توأم است، چون ترس از امور ناشناخته و منشأ رفتارهای غیرعقلانی یا رویکردهای غیرمنطقی (چون توسل به جادو و جنبل) هم هست، و در کل مجموعه‌ای است در تضاد با تفکر عقلی و دانسته‌های علمی. ضمناً باید گفت که منطقی نیست که خرافه را در چارچوب سنن بی‌اساس مذهبی قرار دهیم، چون خرافه می‌تواند منشأ عرفی داشته باشد، و صحیح نیست که گفته شود مذهب از مقوله خرافات است، چون حتی لامذهب هم نمی‌تواند منکر جنبه‌های عقلی و منطقی ادیان شود. غالباً سنن خرافی در خارج حوزه مذهب و حتی در مقابله و معارضه با آن به صورت اعتقاد به جادو و خواص اعداد و اشکال مطرح شده است. جامعه‌شناسان، بنیاد مذهب و جادو را یکی نمی‌دانند، چون جادوگر می‌خواهد حکم بر طبیعت کند، در حالی که شخص مذهبی به مشیّت الهی قائل است و برای تغییر امور طبیعی متوسل به مدد الهی می‌گردد.

در کتب جامعه‌شناسان می‌خوانیم که جادو مجموعه اعمال و رسوم و مناسک و عقائدی است در ارتباط با امور فوق طبیعی که، به تفاوت از دین که قائل به اراده و قدرت این قوای فوق طبیعی است، باور دارد که این قوی ناچارند به مجرد آن که شخص جادوگر مراسم و اعمال و مناسکی را انجام داد، مثلاً وردی خواند، فوری تبعیّت از خواست او کنند و حوادث و وقایع مورد انتظار او را به وجود آورند. این بیان یادآور کلام ابن‌ندیم است در الفهرست که ضمن بحث از علوم غریبه می‌گوید:

"عقیده ساحران و دعانویسان چنان است که شیاطین و اجنه و ارواح از آنها فرمانبرداری می‌کنند."^۵

حاصل کلام این که به اقوی احتمال، خرافات مانند جادو از خارج مذهب در آن داخل شده، و در نتیجه امروز کمتر آئینی الهی است که به انواع خرافات آلوده نشده باشد. ضمناً معلوم شد که خرافات شامل باورها، هیجان‌ات، رفتارها، و سخنان غیرعقلانی است، و قائل به اموری است که عقل و علم به ثبوت نرسانده است.

تعريف بعضی از اصطلاحات

هم از آغاز باید یادآور شد که حتی در جهان امروز غرب که علم و فن در آن استقرار تام پیدا کرده علوم غیبیه یا خفیه (sciences occultes)، یا علوم غریبه به اصطلاح ابن‌الندیم، معدوم نشده، چنان که اخیراً کتابی به نظر بنده رسید به زبان فرانسه تحت عنوان "کتاب بزرگ علوم غیبی" نوشته لورا توان Laura Tuan که سال گذشته تجدید چاپ شده و نشر اول آن به سال ۱۹۸۹ برمی‌گردد، و حکایت از اعتقاد کثیری از مردم معاصر به مقولات خرافی می‌کند. این نوع کتاب‌ها معمولاً شامل مباحث ذیل است: سحر و جادو و جنبل، کابال، کیمیا، فنّ تنجیم، یعنی طالع‌بینی بر اساس اشکال و حرکات ستارگان، انواع مختلف طالع‌بینی چون کف‌بینی و علم اعداد، و بالاخره احضار ارواح، اعتقاد به پدیده‌های غریبی چون تله‌پاتی یا انتقال افکار، و قول به امکان بینش اسرار پشت پردهٔ ظواهر.

استاد عبدالحسین زرین‌کوب ضمن دو مقالهٔ خود، یکی در بارهٔ فال و استخاره یا دریچه‌هایی از عالم غیب، و دیگری در بارهٔ جن که در کتاب "یادداشت‌ها و اندیشه‌ها" آورده شده تعاریف بعضی از اصطلاحات را که در بحث از خرافات مطرح می‌شود ذکر کرده است:

فال: کلمه‌ای عربی که به شکون خوب و بد هر دو اطلاق می‌شود.

طیره: فال بد که از حرکت و آوای و رنگ و دیدار بعضی از حیوانات زده می‌شود.

جفر: در اصل کتابی بوده مشتمل بر پیش‌گوئی بعضی حوادث آینده. دکتر محمد معین در این مورد می‌نویسد: "جفر فنی است که توسط آن امور نهانی را بازگویند."

رمل را زرین‌کوب و معین چنین تعریف می‌کنند: فالی است که از روی ۱۶ شکل یا بیت که بوسیلهٔ نقطه‌ها بر روی ریگ ترسیم می‌کردند می‌گرفته‌اند. توسط رمل از آیندهٔ کسی خبر می‌دهند.

طلسم را دکتر معین چنین تعریف می‌کند: نوشته‌ای شامل اشکال و ادعیه که به مدد آن عملی خارق‌العاده انجام شود. به گفتهٔ هم ایشان فن طلسمات فنی است که بدان چگونگی درآمیختگی قوای فعالهٔ عالی به قوای منفعلهٔ سافله شناخته می‌شود تا بوسیلهٔ آن فعلی غریب در عالم کون و فساد پدید آید.

استخاره: فال نیک زدن و تفأل به قرآن برای اقدام به کاری را گویند (معین).

اعتقاد به جن و پری جزئی از خرافات است. در واژه عامه اشاره به آل می‌شود. گویند آل از دختران شیطان است، و دختر دیگرش ام‌الصبيان است که مادر همه جن‌هاست. شیطان در فرصت‌های خاص ظاهر می‌شود، ولی جن‌ها همه وقت و همه جا هستند.

البته خرافات به آنچه مذکور افتاد محدود نمی‌شود. یک بررسی مقدماتی، بنده را به یازده زمینه یا جهت خرافات بدین شرح دلالت کرد:

۱- پیش‌بینی حوادث آینده به منظور دخل و تصرف در آنها، که اموری چون استخاره، فال‌بینی، و طالع‌بینی را در بر می‌گیرد

۲- ارتباط دادن میان شکل‌ها و حرکات ستارگان با سرنوشت آدمیان (صناعت تنجیم، که از علم نجوم به کلی متفاوت است.) (astrologie در مقابل astronomie)

۳- اعتقاد به حرکت یا فعلی در جسم آدمی، چون عطسه، و پیشگویی وقایع بعدی از طریق آن

۴- تعبیر و تفسیر نگاه دیگری چون قول به امکان نظر زدن و چشم شور

۵- حمل حرز و دعا، که جادوگران غالباً می‌دهند، برای حفظ و صیانت خود

۶- اعمال جادویی، مثلاً شیئی متعلق به کسی یا عکس او را در دست داشتن و از راه بعضی اوراد و مناسک بر آن شخص از دور صدمه زدن

۷- بعضی معالجات قدیمی مانند تنقیه و فصد یا خون‌گرفتن

۸- اعتقاد به جن و پری و غول و آل و مداخله آنها در زندگی مردم

۹- عقیده به خواص معنوی و معانی باطنی و سرشت جادویی بعضی از اعداد یا حروف یا اشکال، و در ارتباط با این زمینه است علم جفر و نهضت حروفیه که فضل‌الله استرآبادی تأسیس کرد و نیز مکتب فیثاغورثی و مکتب کابال Kabbale (کابال به دو معنی است: الف - یک سنت یهودی که معانی نهادی و نمادی برای کتاب عهد عتیق قائل است؛ و ب - علمی خفی که مدعی ایجاد ارتباط و گفتگو میان شاگردان خود و وجودات فوق طبیعی است.)

۱۰- اعتقاد به علوم سری و غریبه و علوم هرمتی و امثال آن (کیمیا و سیمیا)

۱۱- مقدس شمردن بعضی عناصر طبیعت چون سنگ و چشمه و درخت و انتظار برآوردن حاجت از آنها، مثلاً با دخیل بستن به شاخه درختان یا آب‌تنی در چشمه‌ای به امید بارداری ...

می‌توان گفت که خرافات، بنیاد فکری جوامعی را می‌سازد که هنوز به عصر کتابت و علم و تمدن وارد نشده‌اند. بخشی از زندگی مردم ابتدائی بر پایه تجارب عملی است، ولی هر هنگام که

تجارب عملی نتواند گره‌گشا باشد، توسل به جادو و جادوگر و اتکاء به عقائد خرافی پیش می‌آید، خصوصاً در مورد آنچه مایه ترس و نگرانی تواند بود.

رواج خرافات در ایران قرن نوزدهم

از خلال یادداشت‌های سیاحان و مسافران خارجی به روشنی بر می‌آید که در عصر قاجار مردم تا چه اندازه اسیر اوهام و خرافات بودند. محقق فرانسوی هانری ماسه در دو جلد کتاب راجع به عقائد و آداب و رسوم ایرانیان (سال ۱۹۳۸)، بر اساس همان یادداشت‌ها و کتب دیگر، حتی کتابهایی که راهنمای جادو و جنبل و رسوم موهوم دیگر است (چون کتاب کلثوم‌ننه یا عقایدالنساء که حاوی فولکلور ایرانی، یعنی فرهنگ توده مردم، است، و چاپ اول آن به سال ۱۲۵۰ ه.ق. بر می‌گردد) این افکار کهنه و عُرف و آداب خرافه‌آمیز را تشریح می‌کند. در جلد اول کتاب، عقائد و آداب و رسوم مربوط به حاملگی و وضع حمل و کودکی، ازدواج، مرگ، و مراسم تشییع، رسوم گاه‌گاهی، هواشناسی عامیانه، حیوانات و نباتات و آب‌ها و غیب‌گوئی و فال‌گیری یا تفأل ارائه شده، و در جلد دوم افسانه‌ها، قصه‌ها، ترانه‌ها، امثال و حکم، و خرافات. فصول دیگر این کتاب عبارتند از علائم و پیشگوئی‌ها، روش‌های سحر و جادو، طب عامیانه، اعتقادات در باره موجودات فوق طبیعی، ابنیه و بناهای یادگاری، افسانه‌های مربوط به بعضی از جنبه‌های طبیعت، بازی‌ها، داستانها و قصص عامیانه، و بالاخره اشعار عامیانه.

هانری ماسه تقریباً ده صفحه را در آغاز جلد اول به فهرست منابع و مأخذ اختصاص داده است، و آثاری را که ذکر می‌کند به ۶ دسته می‌توان تقسیم کرد:

- ۱- سفرنامه‌ها، چون آثار شاردن، فلاندن، فوریه، سر پرسی سایکس و دیگران
- ۲- مطالعات تاریخی چون "ایران و قضیه ایران" از لرد کورزن، و "ایران قدیم و تمدن ایرانی" از کلمان هوارت
- ۳- بعضی بررسی‌های اختصاصی در باره آداب و رسوم چون "نیرنگستان" صادق هدایت (۱۳۱۰)، "زندگی و آداب و رسوم ایرانی" از ویلسون (۱۸۹۶)، یا "سنت‌های عامیانه در شوشتر" از کلمان هوارت
- ۴- برخی آثار از مقوله قوم‌شناسی (اتنولوژی)

۵- بعضی آثار ادبی چون شاهنامه، ویس و رامین، و آثار سعدی که شامل عقائد و آداب عامّه مردم نیز هست

۶- پاره‌ای مطالعات جغرافیائی چون "مازندران و استرآباد" رابنیو

محدودیت صفحات این سفینه اجازه نمی‌دهد که برخی از عقائد خرافی ایرانیان که فی‌الحقیقه به تمامی مراحل زندگی از ولادت تا مرگ مربوط می‌شود در این جا ارائه شود. آن چه مسلم است این است که توده مردم غرق در چنین خرافات و موهوماتی بود، و علمای شیعه از تأیید این افکار باطل مضایقه نمی‌کردند، چنان که به شهادت دیوان مُکرم اصفهانی، آقاجفی شایعات دروغ در باره معجزات "هارون ولایت"، یکی از بقاع واقع در اصفهان، در زمینهٔ معالجهٔ بیماران صعب‌العلاج را به راه انداخت و از هجوم مردم به سوی آن بقعه و دخیل‌بستن‌ها و نذر و نذور جهت تحکیم قدرت خود سوء استفاده کرد.

بعضی استنباطات فقها، مثلاً در مورد قضیهٔ طهارت و کُر دادن هم در ترویج بعضی آداب نادرست مؤثر بوده و وجود حوض‌های سرباز و گرمابه‌های عجم، و نه فقط تنظیف و تطهیر بدن در آن، بلکه مضمضهٔ آب آنها، گواه این موضوع است.

این نکته درخور یادآوری است که در ظهورات قبل حتی گاه مظاهر الهی ناچار شدند که بر پاره‌ای از رسوم رایج در محیط خود مهر صحه بزنند. حضرت عبدالبهاء در "رسالهٔ مدنیّه" (ص ۳۵) یادآور می‌شوند که "شریعت مقدسهٔ سمائیه [یعنی اسلام] در بعضی احکام مطابق عادات مألوفهٔ اهل جاهلیه نازل شد. از آن جمله حرمت و رعایت اُشهر حرام و حرمت اُکل لحم خنزیر و اعتبار شهر قمریه و اسمائشان و غیر از این امور کثیره‌ایست که بعینه و عبارته نقل میشود." و در اینجا از کتب گذشته نقل می‌فرمایند که فی‌المثل غسل جنابه و مضمضهٔ آب و بعضی از مراسم حجّ و حتی قطع دست سارق از جاهلیت به اسلام به ارث رسیده است. از این رو، حیرت نباید کرد که در مواردی امر بهائی عرف و عادت گذشته را یک‌سره طرد نکرده است. مثلاً در عین حال که بر طبق آثار امری "فال و رمل امری است موهوم صرف"، ولی حضرت عبدالبهاء در خطابی به شاهزاده محمدحسین میرزا مؤیدالسلطنه فرموده‌اند "در خصوص استخاره بیان صریح شده بود که اگر محسّنات و منافع امری مهمّ و یا مضرّات واضح و مشهود نه و تردید داشته باشید در چنین

موقع استخاره از برای شما وحده جائز، ولی در امور عادیه غیرجائز. حال باید بر این منوال مجری دارید و اذا عزمت فتوکل علی الله. " (امر و خلق، ج ۳، ص ۴۱۴)

حضرت عبدالبهاء اجازه استخاره را تنها در امور مهمه به شخص مخاطب منفرداً مرحمت فرموده‌اند، و عبارت آخر هم گواه آن است که توکل در این گونه امور ارجح و اولی از توسل به استخاره و امثال آن است.

یکی از ادبای معاصر ایران، دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن در مقالاتی که در کتاب اخیرش "ایران و تنهائیش" جمع آورده بر روی این مطلب بسیار تأکید می‌کند که هنوز هم تفکر ایرانی منطقی و عقلانی نیست و احساس، و به قول او تفکر اشرافی، بر ذهن او غلبه دارد. و حال آن که در آثار حضرت عبدالبهاء ملاحظه می‌کنیم که فرموده‌اند که همه چیز، حتی عقائد دینی، را باید با چراغ علم و عقل بررسی کرد، و به فرموده آن حضرت "اساس متین دین الله را ارکان مبین مقرر و مسلم است رکن اعظم علم و دانائی است."، و نیز "علم، ادیان سابقه را از تقلید نجات دهد. علم کشف حقیقت ادیان الهی کند." (پیام ملکوت، ص ۸۲) و نیز "علم است که ازاله اوهام کند." (ص ۸۶)

امر بهائی و افکار و رسوم گذشته

از خدمات عمده‌ای که امر بهائی به جامعه ایران کرد بی‌اعتبار نمودن بسیاری از افکار موهوم و رسوم و آداب خرافی گذشته بود. در آثار مبارکه حضرت عبدالبهاء نمونه‌های فراوانی از این ابطال خرافات دیرینه به چشم می‌خورد، و البته آثار حضرت اعلی و جمال اقدس ابهی راه‌گشای این پیکار با خرافات بوده است. مثلاً، در باب چهاردهم از واحد پنجم کتاب بیان آمده که "هیچ شیئی در بیان احب نزد خداوند نیست از طهارت و لطافت و نظافت." در باب دوم از واحد ششم، حکم گر برداشته می‌شود، و در مقابل تصریح می‌فرمایند که آب نباید از حیث رنگ و طعم و بو تغییر یافته باشد. در باب هشتم از واحد خامس چهار شأن می‌فرمایند بعد از علم دین، نزد خداوند علمی مانند طب نیست، و به این ترتیب مردم را از مراجعه به دعانویس و امثال وی باز می‌دارند.

برخی از رسوم رائج در محیط اسلامی چون شیون کردن و جامه‌دریدن و بر سر و روی زدن را حضرت باب ممنوع فرمودند. (بیان، باب ۱۸ از واحد ۹)

بسیاری از احکام کتاب مستطاب اقدس هم در ابطال برخی عادات و رسوم گذشته است، چنان که حکم به مراجعه به اطبای حاذق راه را بر عده‌ای از سنن غیرمنطقی دیرینه می‌بندد. و نیز تکرار این مطلب که باید به علوم مفیده توجه کرد، نه علمی که از حرف آغاز می‌شود و به حرف پایان می‌یابد خط بطلان بر بسیاری از اندیشه‌های موهوم می‌کشد. جمال مبارک در مواردی، مصادیق این خرافات قدیم را ارائه می‌فرماید، چنان که در این عبارت: "علوم اعدادیه لایسمن و لایغنی بوده." (امر و خلق، ج ۳، ص ۳۵۴) آنچه مطلوب خاطر مظهر امر الهی است علمی است که "اثر و ثمر از آن ظاهر و سبب راحت و آسایش عباد است." چنین علمی "عندالله مقبول بوده و هست." (امر و خلق، ج ۳، ص ۳۵۰) حضرت بهاء‌الله، در لوح شیخ، کریم‌خان کرمانی را نکوهش می‌کنند که مدعی علوم خفیه‌ای چون کیمیا و سیمیا بوده است (سیمیا آمیختگی اسرار نجوم با اسرار حروف است).^۶ و اضافه می‌فرمایند "با این که بر هر صاحب بصیرتی واضح و هویداست که این گونه علم‌ها لم‌یزل مردود حق بوده و هست." (صص ۱۲۲-۱۲۳)

و می‌دانیم که در کتاب مستطاب اقدس دعوی علم باطن یا esotérisme را با کمال قدرت رد می‌کنند و می‌فرمایند: "من الناس من یقعد صفّ النّعال طلباً لصدور الجلال قل من انت یا ایها الغافل الغرّار و منهم من یدعی الباطن و باطن الباطن قل یا ایها الکذّاب تالله ما عندک انه من القشور ترکناها لکم کما تترک العظام للکلاب"

درست است که الواحی چند به عنوان الواح کیمیا از قلم جمال ابهی^۱ صادر شده، ولی بیان مبارک زیر در این مورد صراحت و قاطعیت کامل دارد: "در نهی این عمل [صنعت اکسیر] الواح متعدده از سماء مشیت الهیه نازل و به اطراف ارسال شد. بسیار عجیب است با نهی صریح به این عمل لایسمن و لایغنی مشغول شوند. و بعضی از نفوس در عراق و ارض سرّ از صنعت معروف مکتوم سؤال نمودند. در جواب از سماء مشیت رحمن نازل شد آنچه نازل شد. به کرات این عبد از لسان مبارک اصفا نمود که فرمودند اگر سائلین حمل بر عجز و دون آن نمی‌نمودند هر آینه کلمه‌ای در ذکر آن نازل نمی‌شد، و مکرر عباد را از عمل به آن نهی فرمودند. نهیاً عظیماً فی الکتاب.

حساب الامر آنکه آن جناب و اولیای امر به حکمت و بیان دوستان حق را از اشتغال به این امر که فی الحقیقه سبب تزییع امر است منع نمائید." (امر و خلق، ج ۳، ص ۳۵۷)

در تکمله این مبحث ذکر نظر حضرت باب در باره علم مفید خواهد بود. حضرت اعلیٰ در باب هفدهم از واحد دهم کتاب چهار شأن فرموده‌اند که در عالم هر چیز باید به اسباب خودش ایجاد گردد، مانند آن که اروپائیان با فراهم کردن وسائل و اسباب مظفر و غالب شده‌اند. لہذا شما نیز باید پیروی آنها را کنید تا در امور خود با اسباب ظفر یابید، زیرا که حق و باطل هر دو با اسباب در این عالم متحرکند و منتظر امور غیبیه موهومه مباشید" و لانتتظر امور غیبیه موهومه".

به عبارت دیگر خرافه از نظر آن حضرت مردود است، چون بی‌اعتنائی به قانون علت و معلولی و توسل به جادو و جنبل و مانند آن است، یعنی عواملی که سبب و علت امور و وقایع نتوانند بود.

حضرت باب نظر مساعدی نسبت به برخی از علوم زمان خود به وجهی که رایج بوده نداشته‌اند، از جمله علم نجوم، که بی‌گمان مراد آن حضرت فن تنجیم بوده، یعنی ارتباط دادن میان اشکال و حرکات ستارگان و سرنوشت افراد بشر یا وقایع این جهان.

شگفتی‌آور است که هر چند ریاضی منفور آن حضرت است، ولی می‌فرمایند علم حساب را باید به اطفال آموخت، و علم حساب را ظاهراً شاخه‌ای از طلسمات می‌دانند و می‌فرمایند: "علم حروف علم ظاهر کلمات است و طلسمات علم اعداد آنهاست." (چهار شأن، باب ۱۲، واحد ۱۵) علی‌هذا عجب نیست که در آثار آن حضرت ارتباط دادن اعداد با حروف جای مهمی دارد، اما می‌دانیم که حضرت بهاء‌الله این تمایل به حروفیه را رد فرموده‌اند. در عین حال در آثار بهائی اعداد ۹، ۱۹، ۹۵، و حتی ۵ (= باب) شانی دارند (منتهی^۱ در حوزه‌ای بسیار محدود که شمول بر زندگی روزمره ندارد). حضرت باب معجزات و خوارق عادات را مسکوت نهادند، و بالاترین معجزه را کلمات و آیات قرار دادند که حجت باقیه است. تفسیر و تعبیر آن حضرت از علائم روز قیامت هم، به خلاف معتقدات گذشته، صورتی کاملاً منطقی دارد. در مورد معالجات گفتیم که علم پزشکی را توصیه فرمودند، ولی در عین حال می‌فرمایند که در این علم روحی نیافته‌اند، و محتملاً مراد این است که در پزشکی مدرن توجه به خدا و روحانیات را ندیده‌اند.

نظر حضرت عبدالبهاء در باره افکار و رسوم خرافی

حضرت عبدالبهاء در آثار بسیار به ذکر منقبت علم و عقل پرداخته‌اند. در مورد عقل از جمله فرموده‌اند: "در عالم انسانی موهبتی اعظم از عقل نیست. عقل کاشف حقائق اشیاء است. عقل میزان ادراک است. لهذا هر مسأله‌ای را به میزان عقل موازنه نمائید. اگر مطابق عقل است فهو المطلوب. اگر مخالف است، شبهه‌ای نیست که وهم است." (امر و خلق، ج ۱، ص ۲۵۰)

این بیان منقول کلام جمال مبارک در لوح "کلمات فردوسیة" را به یاد می‌آورد که فرمودند: "عطیة کبری و نعمت عظمی در رتبه اولی خرد بوده و هست ... خرد پیک رحمن است و مظهر اسم علاّم. به او مقام انسان ظاهر و مشهود."

از این رو، در مقام مبین منصوص حضرتش به بسیاری از افکار سنتی که در ایران عصر قاجار رائج بوده اشاره فرموده و حقیقت را از وهم تفکیک فرموده‌اند. ذیلاً نمونه‌ای از بیانات مبارکه را در این موارد می‌آوریم.

۱- در مورد فال و رمل فرموده‌اند: "اما مسأله ثالث، یعنی فال و رمل، آنچه در دست ناس است امری است موهوم صرف، ابدأ حقیقتی ندارد؛ و اما مسأله چهارم، که تفاعل و تشاوم ... باشد ... فال خوب سبب روح و ریحان است، اما تشاوم، یعنی فال بد، مذموم و سبب انفعال." (امر و خلق، ج ۳، ص ۳۵۹)

۲- در باره جفر که آن نیز وسیله پیش‌گوئی انگاشته شده فرموده‌اند: "علم جفر در کور فرقان شیوع داشت، ولی قواعد مستحصله مجهول. لهذا نتایج صحیحی حاصل نمیشد. ولی در این کور کلّ مأمور به آنند که تعقیب اموری که نتایج عظیمه ندارد نمایند. و علیک البهائ الابهی. عبدالبهاء عباس" (مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۶۰)

مناسب است که بار دیگر بیانی از حضرت مولی‌الوری^۱ را در باره عقل یادآور شویم. در پیام ملکوت (ص ۹۰) آمده که: "خدا علم و عقل را خلق کرده تا میزان فهم باشد. نباید این چنین قوه‌ای را که موهبت الهی است معطل و معوق کنیم. جمیع امور را باید با آن موازنه نمائیم." و

از مقتضیات عقل و از لوازم علم همان قبول اصل علیت است. علم امروز دنبال علل مادی برای وقایع مادی می‌گردد، و عقل هم از انتساب حوادث به عوامل موهوم ابا دارد.

۳- گفتیم که بعضی نفوس از حرکات و اعمال بدن، چون عطسه، پیش‌بینی بعضی حوادث را می‌کردند، و فی‌المثل اگر کسی عطسه می‌کرد می‌گفتند در رفتن نباید عجله کند تا مبادا با حادثه‌ای نامطلوب روبرو شود. حضرت عبدالبهاء در این مورد فرموده‌اند: "و اما مسأله عطسه وهم صرف است. این دور مبارک این اوهام را از میان برد. ذکرش نیز جائز نه." (گلزار تعالیم بهائی، ص ۳۶۳) و نیز فرموده‌اند: "و اما عطسه، در ساحت اقدس این امور ملحوظ نه، و اجرای امور خیریه به عطسه و دون آن منوط و مشروط نبوده و نیست." (گلزار تعالیم بهائی، ص ۳۶۳)

۴- در مورد پیش‌بینی حوادث جهان یا سرنوشت کسان، ستاره‌شناسی رسمی رائج بود، که سابقه آن در تاریخ ملل بسیار کهنه است. ناگفته نماند که بسیاری از شهریاران نیز به تأثیر روشن فلکی بر زندگی انسان معتقد بودند، چنان که بروزگار ناصرالدین شاه قاجار، به شهادت کتاب "قبله عالم"، اثر دکتر عباس امانت،^۷ میرزا آقا خان نوری، صدر اعظم ایران، "با ترتیب دادن برنامه سرگرمی و تفریح شاه، تا اندازه زیادی نقش اتابک وی را ایفا می‌کرد، منتهی^۱ اتابکی نه چون امیرکبیر سخت‌گیر. منجمان و طالع‌بینانی استخدام شدند تا برای هر کار روزانه شاه، حتی برای ماجراهای عشقی‌اش، ساعات سعد تعیین کنند. در پاسخ پرسش شاه، صدر اعظم قادر بود به استحضار همایونی برساند که: 'شب جمعه که بهترین شب‌هاست قمر در برج حوت است در حدود برج مُشرف زهره که کوکب غرض و بهجت و شادی است، و بنابر این زفاف خجسته همایونی صواب است.' مضافاً صدر اعظم شاه را مطلع می‌سازد که در ساعت نحس نباید از قورخانه دیدن کند، و یا به خیاط دربار دستور دوختن لباس نو دهد، و یا می‌گوید: 'استدعا دارم فردا روزه بگیرد و احدی هم نداند، حتی عمله خلوت هم نداند.'"

حضرت عبدالبهاء به کمال وضوح فرموده‌اند: "استنباط‌های منجمین، یعنی استنباط‌هایی که تعلق به وقایع خیر و شرّ دارد ابدأً حکمی ندارد. کذب المنجمون بر ربّ الکعبه، ولی استنباط‌های فنی که تعلق به حرکات نجوم دارد، مثل خسوف و کسوف و امثالهما، این پایه و مایه دارد. اما

استنباط از نجوم از ظهور مظاهر مقدّسه خارق‌العاده است، دخیلی به فنّ نجوم ندارد." (امر و خلق، ج ۳، ص ۳۵۸)

۵- نوع دیگر تفأل و پیش‌بینی سرنوشت کف‌بینی است، که در مورد آن حضرت عبدالبهاء چنین فرموده‌اند: "اما مسأله علم کف چون جمیع اشیاء و کافه کائنات که اعضای هیکل عالم وجود است کلّ با کلّ مرتبط است، یعنی هر کائنی از کائنات عضوی از اعضاء یا جزئی از اجزاء آن هیکل عظیم است، لهذا از هر جزء به سبب ارتباط، اکتشاف حقائق سایر اجزاء توان نمود. مثالش هیکل انسانی است. یعنی عالم امکان را چون هیکل انسان تصوّر نما که جمیع اعضاء و اجزاء و ارکان و جوارح مرتبط است. بعضی [را] به بعضی ارتباط تامّ. مثلاً از لون چهره اکتشاف حرارت کبد میشود و از حالات چشم امراض نهانی احشاء تشخیص داده میشود، و از نبض عوارض سائر اعضاء پدیدار می‌گردد. سبحان‌الله چه ارتباط عظیمی است. لهذا نتوان استغراب نمود که از خطوط کف دلائلی مکشوف گردد که حقائق حال و استقبال معلوم شود." (امر و خلق، ج ۳، ص ۳۶۶)

بیان حضرت عبدالبهاء را نمی‌توان بدین معنی گرفت که لزوماً آنچه امروز به عنوان کف‌بینی و قواعد آن معلوم است صحیح و منطبق با حقیقت باشد. به زبان دیگر، تا زمانی که علم و تجربه علمی این قواعد را تصدیق نکرده کف‌بینی و اعتقاد بدان را در شمار رسوم و عقائدی باید دانست که قابل تأمل است و بدان اتکاء و اطمینان نمی‌توان کرد. اما به اقوی احتمال ممکن است در آینده "از خطوط کفوف دلائلی مکشوف گردد که حقائق حال و استقبال معلوم شود." اگر این استنباط درست باشد باید گفت که خرافه خرافه می‌ماند تا زمانی که علم و عقل حقیقت آن را به ثبوت رساند.

۶- همین مطلب در مورد رویا صادق است. همه رویاها رویای صادق نیست، بلکه اکثر آنها اضاغاث احلام، یعنی خواب‌های پریشان، است، و یا نتیجه موقعیت بدن در حین خواب یا محصول مشغله‌های فکری روزانه. رویاهای صادق، که فی‌الحقیقه تجربه روح در عالم تجرّد است، بسیار نادر است، و در این موارد است که رویا از آینده خبر تواند داد، یا آنچه را در فاصله‌ای دور واقع شده گزارش تواند کرد. حضرت عبدالبهاء در پاسخ بسیاری از احباء ناگزیر تعبیر خویش را از

رویای آنان بیان فرموده‌اند که بعضاً با اتکاء بر همان نمادشناسی قدیم است. مثلاً در این لوح مبارک: "ای سلاله حضرت ابراهیم خلیل. نامه شما رسید. رویای شما بسیار مبارک بود، زیرا آب صاف و ماهی در عالم رویا بسیار مبارک است. ماء صافی ... سبب حیات کائنات است و گویند ماهی در عالم رویا مراد است. خطابی که از آن آب صافی شنیدی آن خطاب روحانی بود." (مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۲، ص ۱۵۷)

جمال قدم نوم را از مخلوقات الهی که اسرار لانه‌ایه در او به ودیعه گذاشته شده تلقی فرموده‌اند (امر و خلق، ج ۱، صص ۳۱۸-۳۲۱)، و تأیید فرموده‌اند که گاه اکتشافات روحی در عالم رویا دست می‌دهد: "گاه هست که آنچه شنیده‌اید ده سال بعد در عالم زمان به حسب ظاهر بعینه آنچه در خواب دیده‌اید می‌بینید." (ص ۳۲۰)

به فرموده حضرت عبدالبهاء (ص ۳۲۶) "خواب بر سه قسم است. یکی رویای صادق است. عیناً مثل روشنائی صبح است. احتیاج به تعبیر ندارد ... ولکن از برای اکثر ناس، بلکه عموماً، حاصل نمی‌شود در مدت حیاتش از برای هر نفسی تصادف می‌کند که قلب فارغ است و در قوه حافظه افکار باطلی نیست، آنچه که روح کشف، طبقاً انعکاس حاصل می‌شود. این رویا صادق است که تعبیر ندارد و عین واقع است. قسم ثانی اش رویای تعبیری است، و آن این است که در قلب و یا در ذهن افکار باطله است، یک سیر روحانی از برای انسان حاصل می‌شود. آن وقت باید تعبیر کرد. افکار باطله را باید از انکشافات روحانیه جدا کرد ... قسم دیگر خواب، اضغاث احلام است. مثل این که انسان در ایام روز در نزاع و جدالی داخل می‌شود، در عالم خواب آن حوادث نمودار می‌شود. این اضغاث احلام است، نه تعبیر دارد و نه انکشافی است ..."

خواب‌گزاری، یعنی تعبیر و تفسیر خواب‌ها، گاه به عنوان حرفه‌ای تخصصی تلقی می‌شده، و شهریاران، و محتملاً بزرگان قوم، معبرانی در دستگاه خود داشته‌اند که راز خواب‌های آنان را باز می‌گفته‌اند. در مبحث طفولیت حضرت بهاء‌الله (میرزا حسینعلی نوری) می‌خوانیم (شمس حقیقت، ص ۲۹) که "هنگامی که حضرت بهاء‌الله پنج یا شش سال بیشتر نداشتند شبی در خواب دیدند که در باغی گردش می‌کنند و پرندگان عظیم‌الجثه در اطراف سرشان در پروازند و به ایشان حمله می‌کنند، ولی نمی‌توانند آزاری برسانند. سپس ایشان برای شنا وارد دریا می‌شوند و ماهیان دریا به ایشان حمله‌ور گشتند، ولی آنها نیز نتوانستند هیچ گونه آسیبی وارد آورند. حضرت بهاء‌الله این رویای عجیب را برای والدشان تعریف کردند. میرزا بزرگ به دنبال معبر فرستاد تا این خواب را

تعبیر کند. معبر پس از شنیدن این رویا آن را برای میرزا بزرگ چنین تعبیر کرد که عظمت و بزرگی دریا به پهنه این جهان تعبیر می‌شود. پرندگان و ماهیان به معنی مردم این جهان هستند. چون این طفل مطالبی بسیار مهم و حیاتی را که مربوط به عقل و فکر افراد بشر است مطرح خواهد نمود، در نتیجه مورد حمله و هجوم آنان قرار خواهد گرفت، ولی هیچ کس ... الخ" رویای مورد بحث از مقوله رویاهای تعبیری است، به وجهی که حضرت عبدالبهاء بیان فرموده‌اند.

۷- چون سخن از روح به میان آمد مناسب است که از دو مطلب دیگر نیز بحثی به میان آید. یکی احضار ارواح که در کتاب مفاوضات در باره آن فرموده‌اند: "از تسخیر ارواح ابدأً نتیجه و ثمری حاصل نشود، بلکه مجرد حکایت و روایت است. مکالمات و احضار ارواح و مخابرات اوهام است و محض خیال است، ولکن چنین به نظر می‌آید که حقیقت دارد."

۸- مطلب دیگر ارواح شریره و جن و غول و آل و امثال آنهاست، که حضرت عبدالبهاء در معنی صوری همه آنها را رد فرموده‌اند. از جمله فرموده‌اند: "در خصوص تسلط ارواح شریره سؤال نموده بودید. ارواح شریره از حیات ابدیه محروم. چگونه تأثیر خواهند داشت؟" (امر و خلق، ج ۱، ص ۳۳۰)

اعتقاد به اجنه و غول و آل و نظائر آن بین مردم ایران بسیار رائج بود. حضرت عبدالبهاء در این مورد فرموده‌اند: "و اما قضیه اجنه و غول و آل. آنچه در کتب آسمانی نازل معنی دارد، و آنچه در افواه عوام جمیع اوهام محض است. مراد از اجنه نفوس خفیه است که ایمان یا انکارشان ظاهر و مشهود نیست ... و اما غول و آل مقصد از آن مظاهر غفلت و ضلال است، و آنچه حکایات و روایات که در این خصوص می‌شنوید جمیع معانی دارد، ولی آنچه عوام می‌گویند یا مشاهده می‌نمایند ایضاً اوهام است، و شاید در نظرشان مجسم می‌گردد." (یاران پارسی، صص ۱۲۸-۱۲۹) و نیز فرموده‌اند: "اما سفره پریان و خوان اجنه که مصطلح اقوام مختلفه است، این اوهام محض است." (یاران پارسی، ص ۱۵۴)

توضیحی مجمل در باره آل و غول و جن و پری بی‌فائده نخواهد بود. هانری ماسه در مورد زایمان و کودک و مادر این عقائد خرافی را از ایرانیان نقل می‌کند: برای آن که شیاطین از طفل نوزاد دوری گزینند، و به او آسیب نرسانند، مادر بعد از ولادت طفل مدّت چهل روز سنجاقی در

قنداق او می‌گذارد که شیاطین را بترساند. اگر زنی مدّت ده روز بعد از زایمان تنها بماند، اجنه به سراغش می‌آیند و زحمتش می‌دهند، و ناچار باید به مدد جن‌گیر آن مزاحمان را دور کند. دشمن مادر جوان آل است، که بنا به کتاب کلثوم‌ننه^۱ با شکلی ظاهراً جذاب پیدا می‌شود و نیتش این است که قلب و جگر مادر نوزائیده را بگیرد.

گفتیم که اجنه در همه وقت و همه جا هستند. در وقت خوردن یا خفتن یا سفر کردن نباید تنها بود، چون خطر آمدن جن هست. شب‌ها اجنه خطرناک‌تر میشوند. نباید اسم جن یا اجنه را برد. باید گفت "از ما بهتران." شب سوت نباید کشید، چون ممکن است جن‌ها را به خود جلب کند، و برای تسخیر آدم بیایند. وقتی به اطاق تاریک می‌روند برای احتراز از جن باید "بسم‌الله الرحمن الرحیم" گفت، و یا "لا حول و لا قوه الا بالله". اگر در لباس انسان آهن و یا فولاد، نظیر چاقو یا انگشتر، باشد، جن خواهد گریخت. شب‌ها جارو نباید کرد، چون به جن برمی‌خورد. گاه اجنه در زیرزمین خانه‌ها ساکن می‌شوند و حتی صدای حرف آنها را می‌توان شنید! جن به اشکال مختلف در می‌آید، از جمله شکل مار. لذا اگر کسی مار در خانه دید، باید از کشتن او چشم‌پوشد. جن، مانند آل، از تماس با سوزن می‌هراسد. اگر سوزن به تن داشته باشی، اسیر تو می‌شود. بعضی از اجنه مسلمانند، و برخی کافر، و غالباً جاهای تاریک را می‌پسندند، و اندیشه‌هایی از این قبیل که به رعایت اختصار از ذکر آنها صرف‌نظر می‌شود.

۹- از رائج‌ترین افکار نزد عامّه مردم عقیده به چشم شور و نظر زدن است. بعضی افراد معروف به داشتن چشم شور هستند، و فی‌المثل اگر نگاهشان به کودکی افتد یا شخص زیبایی را نظر کنند، آن کودک یا آن شخص بیمار خواهد شد. از این رو، باید به تعویذ و جادو و جنبل برای حفظ از شورچشمی متوسّل شد. حتی در داخل تاکسی‌ها گاه عبارتی از قرآن آویخته شده که اثر چشم بد را خنثی کند. در سورة القلم، آیه ۵۱، آمده است: "وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ." و به همین آیه قرآن است که حافظ شیرین‌سخن اشاره کرده، آنجا که فرموده است:

معاشران گره از زلف یار باز کنید شبی خوش است بدین قصه‌اش دراز کنید
حضور خلوت انس است و دوستان جمعند و ان یکاد بخوانید و در فراز کنید

در سفرنامه پولاک می‌خوانیم (نمونه‌هایی از معالجات بی‌منطق آن زمان) که ناخوشی‌های مزمن کودکان و عدم باروری زنان را بر اثر چشم بد می‌دانستند، و برای مقابله با آنها فقط به طلسمات روی می‌آوردند.^۹

هانری ماسه یادآور می‌شود که اگر کسی با چشم شور به طفلی نگاه کرد فوراً باید بگوید "ماشاءالله". برای آن که بدانند چه کسی طفل را نظر زده، تخم‌مرغی همراه یک شاهی پول و کمی نمک و زغال در دستمال کتیف می‌گذارند و بالای سر طفل فشار می‌دهند و نام افراد مظنون را ذکر می‌کنند. هر وقت تخم‌مرغ شکست فردی که نام او در آن لحظه برده شده مسئول است.

حضرت عبدالبهاء در مورد نظر زدن چنین فرموده‌اند: "در خصوص چشم پاک و ناپاک، یعنی اصابت عین مرقوم نموده بودید. این محض توهم است. ولی احساساتی از این وهم در نفوس حاصل گردد. آن احساسات سبب حصول تأثرات شود." (مکاتیب، ج ۳، ص ۲۵۷)

۱۰- همراه داشتن حرز و دعا در امر مبارک منع نشده است، اما تأثیر آن منوط به صدق نیت و صفای طینت است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: "حمل حرز و دعا، یا حمل اسم اعظم مرقوم در آب، و نوشیدن به جهت امراض، اگر این دو عمل به توجّه تام و خلوص قلب و نیت پاک و انجذاب روح واقع شود، تأثیرش شدید است." (مکاتیب، ج ۲، ص ۳۰۶)

۱۱- در ارتباط با همین موضوع می‌شود از اعتقاد نفوس به اشیاء متبرک سخن گفت، نظیر کسانی که در مقامات مقدّسه گل یا نبات را متبرک می‌کنند، و برای آن خواص قائل می‌شوند، که در این مورد نیز اصل همان توجّه تام و صفای قلب است، و نمی‌توان گفت که آن اشیاء متبرک برای افراد دیگر که همان احساسات قویه را نداشته باشند منتج به همان نتایج، یعنی خواص مورد نظر، می‌شود.

۱۲- یک نکته اساسی در تعالیم این آئین مبارک این است که در هر امری باید به اسباب و وسائلی که بدان مربوط می‌شود متوسّل شد، چنان که از سخنان حضرت ربّ اعلیٰ نقل کردیم.

در مواردی که فرد حاجتی دارد باید به دعا و مناجات روی آورد. آداب و رسوم خرافی چون دخیل بستن به درخت و شمع نهادن در سقاخانه و سفره نذری گستردن، و افعالی از این گونه که نزد ایرانیان متداول بود، دیگر محملی ندارد. در مورد بیماری، مراجعه به طبیب حاذق، یعنی صاحب علم و تجربه، توصیه شده است. و در هنگام اخذ تصمیمات مهمه زندگی، بهائیان، به فرموده حق، به حبل مشورت متمسک می‌شوند.

مجملی در باره علوم غیبیه یا غریبه

پیش از این به کتاب علوم غیبیه یا خفیه لورا توان اشارتی کردیم. مؤلف، به خلاف کسانی که این دانسته‌ها را با خرافات مترادف شمرده‌اند، بر آن است که علوم خفیه قوانین خاص خود را دارند، یعنی بی‌پایه و بی‌مایه نیستند. از جمله این قوانین است که همه چیز روح است و جهان امری است ذهنی. آنچه در بالاست، در پایین هم هست، و بالعکس. هیچ چیز ساکن و متوقف نیست و همه چیز متحرک و متموج است. همه چیز ثنوی است، یعنی هر چیز دو قطب دارد، و هر چیزی دارای دو حد نهائی است. مشابه و غیرمشابه به یک معنی هستند و قطب‌های متضاد ماهیت واحد دارند، ولی در درجات مختلف قرار گرفته‌اند. همه حقائق جز نیم‌حقیقت نیستند و همه تناقض‌ها قابل سازشند. همه چیز هم در خارج و هم در داخل می‌گذرد و هر چیزی زمانی دارد. همه چیز در تحول است و سرانجام روزی به فساد می‌گراید. حرکت پاندولی را در همه اشیاء می‌توان یافت. پاندول همان قدر به سوی راست می‌رود که به سوی چپ، و این نظم و آهنگ ثابت است. و هم از این قوانین است آن که هر چیزی اثری دارد و هر اثر معلول علتی است، و هر چه روی می‌دهد بر طبق قانون واقع می‌شود، و سرنوشت یعنی قانونی که ما نمی‌توانیم بفهمیم. البته جنبه‌های صدفه و اتفاق متعدد است، ولی کسی نمی‌تواند از محدوده قانون بگریزد. هر شیئی هم دارای عناصر مردانه است، و هم زنانه، و این کیفیت در همه سطوح دیده می‌شود. و بالاخره ارتباط و انطباق میان عنصر محکم و مشخص، یعنی مادی، و عنصر نهانی یا باطنی، وجود دارد.

سابقه علوم خفیه را به هرمس می‌رسانند، اما این علوم تنها در یونان پدیدار نشدند. خود یونانی‌ها بسیاری از شناسائی‌های خویش را از مصر، کده، ایران و هند گرفتند. بنابر این در علوم خفیه ترکیبی از نفوذهای متعدد مشاهده می‌شود.

عالم علوم غیبی یا خفی کسی است که قوای نهانی طبیعت را می‌شناسد، و آنها را مورد دخل و تصرف قرار می‌دهد، حوادث را پیش‌بینی می‌کند و مسیر آنها را برمی‌گرداند، با موجودات نهانی ارتباط برقرار می‌کند و به اعماق وجود راه می‌جوید و دنبال واقعیت غائی و نهائی است.

به عقیده مؤلف نام‌برده علوم غیبی و خفی نیز مانند طبیعت روال مخصوص خود را داشته‌اند. در دوره‌هایی از تاریخ شکوفا و مورد اعتقاد و احترام بوده‌اند، و در دوره‌هایی نیز مورد تمسخر، و معتقدان به آن مورد آزار واقع شده‌اند، که نمونه‌اش دوره تفتیش عقائد در قرون وسطی است. در حالی که در دوره قبل از رنسانس مجدداً علوم مذکور محل توجه و عنایت قرار گرفته‌اند. قرن روشن‌گری ستایش عقل را رواج داد، اما دیری نگذشت که توجه به احساسات و امور محیرالعقول و حتی غیرعقلانی مطمح نظر طرفداران رومان‌تیسیم گردید و سرانجام در قرن نوزدهم بود که خطوط اصلی علوم غیبیه جدید توسط کسانی چون ایلفاس لوی، پاپوس، کرولی، استینر، و خانم بلاواتسکی ترسیم شد. این اساتید هنوز مورد رجوع اصحاب این علوم هستند.

این نکته درخور یادآوری است که عقلانیت جدید که مغایر اعتقاد به عوالم روحانی نباشد در همین قرن نوزدهم توسط حضرت بهاء‌الله بنیادگذاری شد، و در اواخر این قرن، و خصوصاً دو دهه نخست قرن بیستم بود که حضرت عبدالبهاء علوم را به دو قسم دانستند: علوم مادیّه که کشف اسرار طبیعت کند، و علوم الهیه که کشف اسرار حقیقت نماید، و فرمودند که "عالم انسانی باید تحصیل هر دو علم کند." (پیام ملکوت، ص ۸۶)

نتیجه‌گیری

آنچه را که در این گفتار به عنوان افکار، عقائد، اعمال و روش‌های خرافی نامیدیم، و به اعتبار مخالفت آنها با عقل و علم تعریف کردیم، می‌توان به سه گروه بر اساس راهنمایی حضرت عبدالبهاء تعریف کرد. اول، گروهی که وهم صرف و به کلی بی‌اساس هستند. دوم، گروهی که حقیقتی در کُنه آنها هست، ولی علم امروز هنوز قادر به اثبات آن نشده است. سوم، گروهی که با عقل تعارض ندارد، ولی به نظر نمی‌رسد که در حیطة علم تجربی بتواند درآید. مثال گروه اول فال و رمل و امثال آن است، بدان گونه که اکنون در میان مردم متداول است؛ و یا استنباط‌هایی

که منجمان قدیم در زمینة وقایع خیر و شرّ از اشکال و حرکات نجوم می‌کردند؛ یا اعتقاد به جنّ و پری. مثال گروه دوّم شناخت حال و مستقبل افراد از مطالعه خطوط کف دست آنهاست. مثال گروه سوم مربوط به اعتقاد به خواص حرز و دعا و اشیاء متبرکه و نظائر آن است که در عرصه ایمان قابل توجیه است، ولی گمان نمی‌رود که در دنیای علم قابل طرح باشد، مگر از دیدگاه روانشناسی شخص معتقد و مؤمن که فعلاً مطمح نظر علمای این علم نبوده و نیست.

نتیجه دیگری که میتوان گرفت این است که خرافه یک دوره ممکن است در دوره بعد از داده‌های علم محسوب شود، و ناچار بعد نسبت را در تحلیل خرافات باید وارد کرد و در این عرصه هم، مانند عرصه‌های دیگر دانش، از احکام قاطع نهائی پرهیز نمود.

یادداشت‌ها

- ۱- منتهی‌الارب کتابی است حاوی لغات عربی به فارسی، از میرزا عبدالرحیم ابن عبدالکریم صفی‌پوری.
- ۲- شطح: سخنانی که گاه در حال وجد گفته می‌شود و به ظاهر خلاف شرع است، چون انالحق گفتن حلاج.
- ۳- طامّات: گزافه‌گوئی‌های برخی صوفیه است.
- ۴- دکتر ریاض قدیمی در لغات منتخبه همین معنی را ارائه کرده: خرافه یعنی حرف بیهوده، یا خبر و حدیث مسخره و باطل.
- ۵- بنا بر آنچه رفت جادو چون تکنیک یا فن و شگردی است که قوای فوق طبیعی را در دسترس انسان می‌آورد، در حالی که بنیاد فکری دین بر آن است که امر مقدّس امری متعالی است. جیمز فریزر پایه اعمال جادوئی را بر یکی از این سه اصل می‌داند: اصل مشابهت، اصل سرایت، و اصل جزئیت - کلیت.
- ۶- باید متذکّر شد که این گونه افکار در عالم اسلام در حدّ عامّه مردم باقی نماند، و چنانکه دکتر زرین کوب نشان داده در مورد هر یک از امور مذکور چون تفال و رمل و جفر و استخاره و مانند آن کتبی به زبانهای عربی و فارسی تألیف شد. محقق نامبرده مینویسد: "رمل و جفر ممتازترین انواع تفال در نزد مسلمانان بشمارند، و در هر دو باب کتابهای بسیار به فارسی و عربی تألیف یافته است. اما جفر در اصل ظاهراً کتابی بوده است از نوع ملاحم و مشتمل بر پیشگوئی و

اخبار از بعضی حوادث که در آینده روی می‌دهد. این کتاب، بنا به مشهور بوسیله علی بن ابی طالب تدوین شده و همواره در نزد اهل بیت و ائمه شیعه محفوظ بوده است. در این زمینه میتوان از جمله به حقائق الرمل اوحدالدین بلیانی در مورد رمل، و حقائق الیقین منسوب به بایزید بسطامی، در مورد جفر، مراجعه کرد. زرین کوب مینویسد که رمل را به ادريس نبی منسوب می‌دارند. تعریف این نوع تفال را قبلاً در متن آورده‌ایم.

۷- ترجمه حسن کامشاد، چاپ طهران، ۱۳۸۳ (ص ۲۸۲)

۸- اهمیت خرافات در زندگی مردم بروزگار قاجار چنان بود که آقا جمال خوانساری کتابی زیر عنوان کلثومنه یا عقائد النساء نوشت که در آن عقائد خرافی زمان خود را تشریح کرد. این کتاب از لحاظ مطالعه فرهنگ توده مردم حائز ارزش خاص است و قدیمترین چاپ آن به سال ۱۲۵۰ ه.ق.، یعنی ده سال قبل از بعثت حضرت اعلیٰ، برمی‌گردد. این کتاب میان عامه مردم شهرت بسیار داشت. کلثومنه دارای نوزده باب و یک خاتمه است که با لحن رسالات عملی فقهاء نوشته شده و در آن واجبات و مستحبات و مکروهات را چنان که "در فقه خرافی زمان" رواج داشته نقل کرده است. کتاب مزبور در سال ۱۸۳۲ به زبان انگلیسی، و در سال ۱۸۸۱ به زبان فرانسوی، ترجمه شده است.

۹- پولاک از جمله معالجات بی‌منطق آن زمان این اعمال را نام می‌برد: استفاده بی‌رویه از مسهل و تنقیه (صص ۴۱۳-۴۱۵)، فصد و حجامت در آستانه بهار (صص ۴۱۶ و ۴۲۶-۴۲۷)، استفاده از تربت کربلا و تربت امامزاده‌ها (ص ۴۲۵)، دعا گرفتن از درویش، نظر قربانی آویختن به اعضا و جوارح بیمار، قربانی کردن گوسفند، و مانند آن.

سیری در آثار مبارکه بهائی

وحید رأفتی

آثار و الواحی که از اقلام طلعات مقدسه بهائی صادر شده مشحون از نقل مستقیم، اشارات، تلمیحات، و استعاراتی است که مآخذ و سوابق آنها را می‌توان در کتب مقدسه قبل و معارف فرهنگی و مذهبی گذشتگان جستجو نمود. آنچه در ذیل خواهد آمد مطالعه اجمالی سوابق چهار نمونه از این قبیل مطالب است:

خطابه یحیی'

حضرت عبدالبهاء در لوحی که قسمتی از آن در کتاب اسرار ربانی (قاموس توفیق سنه ۱۰۵ بدیع، طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۸ بدیع، ج ۲، ص ۲۰۴) به طبع رسیده چنین می‌فرمایند:

"... فنعم ما قال یحیی عند جمهور الکبری قال ایها الوجهاء اخلاقکم فرعونیه و اطوارکم نمرودیه و قصورکم شدادیه و ثروتکم قارونیه و نوایاکم دنیویه و دسائسکم شیطانیه فاین المحمدیه ..."

مقصود از یحیی' یحیی' بن معاذ رازی است که شرح احوالش در طرائق الحقائق (طهران: سنائی، ج ۲، صص ۱۷۴-۱۷۶) به قلم محمد معصوم شیرازی، مشهور به معصوم علی شاه و نایب‌الصدر به رشته تحریر درآمده و متن گفته یحیی' به این صورت نقل گردیده است:

"... یا اصحاب‌العلم قصورکم قیصریه و بیوتکم کسرویه و اثوابکم طالوتیه و اخفافکم جالوتیه و اوانیکم فرعونیه و مراکبکم قارونیه و موائدکم جاهلیه و مذاهبکم شیطانیه فاین المحمدیه."

شرح حال یحیی' بن معاذ را عطار نیز در تذکره‌الاولیاء (طهران: زوار، ۱۳۶۰ ه.ش، صص ۳۶۱-۳۷۶) به تفصیل مرقوم داشته و متن گفتار او را به فارسی چنین آورده است:

"ای خداوندان علم! قصرهاتان قیصری است و خانه‌هاتان کسروی است و عمارتهاتان شدادی است و کبرتان عادی است. این همه‌تان است. همچنان احدی نیست."

دل سخن‌پذیر و سخن‌دل‌پذیر

جمال اقدس ایهی در لوحی که تمام آن در مجله عندلیب (سال ۱۳، شماره ۴۹، زمستان ۱۵۰ بدیع، صص ۱۸-۱۹) به طبع رسیده از جمله چنین می‌فرمایند: "... عارفان جمال بدین مقال گوهر بیان

سفته‌اند: دو چیز از همه چیز خوشتر و دلکشتر است، یکی دل سخن‌پذیر، و دیگر سخن دل‌پذیر ...".

حقیق در شرح مندرجات لوح مبارک مزبور در آن شماره از مجله عندلیب (ص ۲۰) چنین نوشته بودم که "بنده تصوّر می‌کردم که بیان فوق از میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی باشد، اما در تَوَرّق کتاب منشآت قائم‌مقام آن را نیافتم. شاید بعدها گوینده این کلام به دقّت معلوم گردد ...". حال در کتاب الخزائن حاجی ملا احمد نراقی (طبع سنگی، ۱۳۰۸ هـ.ق، ص ۳۶۸) ملاحظه نمودم که چنین آورده است:

"... قال روزبهان دو خصلت پسندیده اهل دلست: سخن دل‌پذیر و دل

سخن‌پذیر. و عیب مردم را نمودن عیب خود را به مردم نمودن است ...".

مقصود از روزبهان شیخ ابو محمد بن ابی نصر بقلی، معروف به شیخ شطاح و یا روزبهان شیرازی، مؤلف شرح شطحیات است، که شرح حال او را عبدالرحمن جامی در نفحات الانس (طهران: محمودی، صص ۲۵۵-۲۵۸) آورده است. در مقدمه یکی از آثار معروف روزبهان، یعنی کتاب عبدالعاشقین (طهران: منوچهری، ۱۹۸۱م) نیز تحقیقی دقیق و مفصّل در شرح احوال و آثار او به قلم محمد معین به طبع رسیده است.

ملائکه مظاهر سبوح و قدوسند

حضرت عبدالبهاء در فقره‌ای از تفسیر "کنت کنزاً مخفياً ... " چنین می‌فرمایند:

"... حضرت حقّ سبحانه هر شیء از ممکنات و موجودات را باسمى از اسماء

تجلّی فرموده، چنانچه بعضی از اولی‌العرفان گفته‌اند که ملائکه مظاهر سبوح و

قدوسند و شیاطین مظاهر یامضل و متکبرند، و همچنین سائر اشیاء هر کدام

در ظلّ تجلیات اسمی از اسماء حقّ موجودند ...". (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲،

ص ۴۱)

مقصود از اولی‌العرفان که کلام آنان را حضرت عبدالبهاء در بیان فوق نقل فرموده‌اند شمس‌الدین محمد لاهیجی است که در کتاب مفاتیح‌الاعجاز فی شرح گلشن راز (طهران: زوار، ۱۳۷۱ هـ.ش، ص ۱۷۹) چنین می‌نویسد:

"... هر شیء از اشیاء و تعیناتی از تعینات جزویه و کلیه، مظهر اسمی‌اند از

اسمای جزویه و کلیه الهیه. و اسمای الهیه، به اعتبار صفات متضاده متقابله،

مثل لطف و قهر و رضا و سخط، منحصر در «جمالیّه» و «جلالیّه» آند. و هر

مخلوقی که غیر از انسان است، محظوظ از بعض اسماست؛ مثل ملائکه که مظهر سُبُوح و قُدُوسند؛ فلهمذا گفتند که «نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ» و شیطان که مظهر عزیز متکبر واقع است و از این جهت «أَبِيْ وَ أَسْتَكْبِرُ» فرمود و در آیت دیگر «فَعِزَّتِكَ لِأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» و انسان که عبارت از هیأت اجتماعی است، مجلا و مظهر جمیع اسماست و از این جهت است که گاهی مطیع و گاهی عاصی است و حقّ - تعالی - می‌فرماید که «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» یعنی طینت آدم را در فطرت مرکب گردانید از جمیع اسمای جلالی و جمالی که معبر به یدین شده‌اند که: «مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتَ بِيَدَيَّ» و غیر انسان هر یکی مخلوق به ید واحدند؛ زیرا که یا مظهر اسمای جمالیّه‌اند، همچو ملائکه رحمت؛ یا مظهر اسمای جلالیه؛ مثل شیطان و ملائکه عذاب ...!"

کور شو تا جمال بینی

جمال قدم در فقره‌ای از کلمات مبارکه مکنونه چنین می‌فرمایند:

"(ای پسر تراب) کور شو تا جمال بینی، و کر شو تا لحن و صوت ملیح شنوی، و جاهل شو تا از علم نصیب بری، و فقیر شو تا از بحر غنای لایزال قسمت بی‌زوال برداری. کور شو، یعنی از مشاهده غیر جمال من، و کر شو، یعنی از استماع کلام غیر من، و جاهل شو، یعنی از سوای علم من، تا با چشم پاک و دل طیب و گوش لطیف به ساحت قدسم درائی." (مجموعه الواح حضرت بهاء‌الله، قاهره: ۱۹۲۰م، صص ۳۷۵-۳۷۶)

در معارف اهل عرفان این مطلب سابقه‌ای عمیق و گسترده دارد که شرط وصول به حقایق معنویه و درک معارف الهیه زدودن لوح وجود از آموخته‌های قبلی است، و تا این پاکی و صفا حاصل نگردد محال است که نقش معرفت الهیه بر لوحی که پر از صور و نقوش دیگر است تأثیر گذارد و جلوه و نمایش یابد.

عطار نیشابوری در شرح احوال یوسف بن حسین رازی در تذکره الاولیاء (طهران: زوار، ۱۳۶۰هـ.ش، ص ۳۸۴) آورده است که یوسف از ذوالنون مصری وصیت و نصیحتی طلب نمود و ذوالنون از جمله وصایایش به یوسف بن حسین چنین بود که وصیت "... بزرگ آن است که هرچه خوانده‌ای فراموش کنی و هرچه نبشته‌ای بشویی تا حجاب برخیزد ...!"

مولوی نیز همین نصیحت را می‌کند که "تو برادر موضعی ناکشته باش کاغذِ اِسپیدِ نَابِنُوشْتِه باش". ابیات دلکش مولوی در دفتر پنجم مثنوی (ابیات ۱۹۶۰ الی ۱۹۶۴) چنین است:

"هستِ مطلقِ کارسازِ نیستی است
 بر نوشته هیچ بنویسد کسی
 کارگاهِ هست کُن جز نیست چپست
 یا نهاله کارد اندر مَعْرِسی
 کاغذی جوید که آن بنوشته نیست
 تو برادر موضعی ناکشته باش
 تا مشرفِ گردی از نُونِ وَ الْقَلَمِ
 کاغذِ اِسپیدِ نَابِنُوشْتِه باش
 تا بکارد در تو تخمِ آن ذوالکَرَمِ"

مطالعه مفصل شرح این ابیات در این مقام میسر نیست، اما آنچه در کتاب شرح جامع مثنوی معنوی (طهران: اطلاعات، ۱۳۷۶ ه.ش، صص ۵۴۰-۵۴۱) به قلم آقای کریم زمانی در شرح بیت اول مرقوم شده گویای جان کلام است که:

"حضرت پروردگار که هستی مطلق است «کارسازنده» نیستی است. یعنی حضرت حق کار عاشقان فانی خود را به سامان آرد و آنان را ارتقاء دهد. آیا کارگاه هستی بخشی الهی، جز در نیستی، در کجاست؟ برخی از شارحان خیال کرده‌اند که «نیستی» در اینجا عدم در مقابل وجود است، در حالی که مراد از «نیستی» در اینجا فنا فی سالک در حضرت حق است و مراد از «نیست» در مصراع دوم فانی فی الله. مصراع دوم با آنکه به طریق استفهام آمده، تعلیل مصراع اول است.

منظور بیت: تا سالک از هستی موهوم و انانیت خود دست نکشد و خود را در هستی مطلق الهی فانی نسازد به بقای جاودان نرسد، زیرا بقای حقیقی در گرو فنا فی سالک است. پس گنج بقا در ویرانه فنا یافت شود و لاغیر."

و ملاصدرا در کتاب المظاهر الالهیه (طهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴ ه.ش، ص ۳۴، ترجمه و تعلیق سید حمید طبیبیان) چنین می‌نویسد که:

"... اشکال در فهمیدن حقیقت علم، ناشی از تعلقات حسی و پلیدیهای جسدانی است که «و من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی» و به همین جهت یکی از محققان گفته است که «کسی که بخواهد خانه (وجود) خود را با ادراک حقایق اشیاء روشن سازد، باید که این پنج دریچه بیرونی (حواس ظاهره) را سخت بریندد.»"

رشحات عرفان

القاب و نعوت مظاهر مقدسه امر بهائی

محمد افنان

در متون آثار آسمانی در این ظهور و در ایام گذشته القاب و اسمائی برای ذات الهی و مظاهر مقدسه معمول شده که اگرچه همه به منظور تجلیل و تعظیم مقام آنان است، اما همگی یکسان نیستند و شاید بتوان آنها را ذیل اسم، صفت، وصف، لقب، نعت، و عنوان تقسیم‌بندی نمود.

اسم به غیر از اسماء خاصّ عموماً حاکی از شخصیت و یا خصوصیتی است که معمولاً به فرد خاصّ یا افراد معین اختصاص دارد و عموماً به کیفیتی است که به مجرد ذکر آن ذهن شنونده به شخصیت معینی معطوف میشود، به حدی که میتوان آن را نوعی اسم خاصّ شمرد، مانند "ذات حروف السبع".

صفت حاکی از خصوصیت معینی است که اگرچه به کمک آن نمی‌توان شخص معینی را معرفی نمود، اما فقط در مورد طبقه یا شخص معینی بکار میرود، و آنان را متمایز و ممتاز میسازد، مانند "مطلع اسماء و صفات".

اما **وصف**، که با صفت رابطه نزدیک دارد، بیشتر از آنکه خصوصیات موصوف را با ذکر صفتی بیان نماید حاکی از تجلیل و ستایشی است که گوینده و ستاینده صفت بیان می‌نماید، و در حقیقت نوعی تجلیل و احترام است، مانند "صاحب اسماء حسنی".

لقب معمولاً عنوانی قراردادی است که اگرچه اساساً ممکن است حاکی از بیان احساسات بطور مثبت یا منفی باشد اما در بحث حاضر نمودار تجلیل و تعظیم و احترام است و معمولاً بصورت اسماء علم معمول میشود، مانند "شارع اعظم".

نعت بیان صفات و خصوصیتی است که در حقیقت، نفس یا نفوس مورد نعت را با ستایش و تجلیل از دیگران ممتاز میسازد، و اگرچه محدود به زمان نیست، اما حاکی از مطلق بودن نیز نیست، مانند "سلطان رسل".

عنوان لفظی است که معمولاً برای بیان مختصر مطلب مورد نظر در یک تعریف کوتاه یا به صورت جمالتی محدود در باره معرفی مطلب قبل از شروع به بحث آورده میشود. بنابر این، "عنوان" میتواند اسم کتابی، مقاله‌ای، یا مطلبی معین باشد. ضمناً، "عنوان" گاهی نمودار احترام و ادبی است که به شخصیت و یا مقامی خاص اظهار میشود. از جمله میتوان عناوینی چون حضرت، جناب، و مشابهات آنها را یاد کرد.

با این همه نمی‌توان گفت که عناوین و اصطلاحاتی که در آثار مبارکه برای طلعات مقدسه بکار رفته ضرورتاً یکی از این تقسیمات است و باید برای همه اینها شاهد و نمونه‌ای ارائه نمود. اما چون این تعاریف بیان مطلب را آسان می‌نماید، توجه به آنها مفید است. البته در متون آثار صادر از قلم طلعات مقدسه بسیاری از این اصطلاحات و کلمات وارد شده و مسلماً در حین زیارت آنها اهل اطلاع به شناسائی الفاظ و اصطلاحات مزبور توجه خواهند داشت، اما از مراجع قابل توجه و استفاده باید از خطبه لوح مبارک "قرن" که کلاً به عربی است نام برد. این مقدمه لوح مزبور که سراسر مملو از اسماء و القاب حضرت بهاء‌الله، حضرت نقطه اولی، و حضرت عبدالبهاء است، در اوج فصاحت و کمال لطف و زیبایی ادبی است، و اسماء و اوصاف مذکور در آن سابقه در آثار نزولی امر بهائی دارد. این الفاظ و مصطلحات بعضی تنها از یک کلمه تشکیل شده و گاهی به صورت مضاف و مضاف‌الیه، مانند "شمس حقیقت و جمال قدم"، و یا موصوف و صفت، مانند "اسم اعظم و جمال قدیم" آمده است. بعضی سابقه در کتب آسمانی قبل دارد، و بسیاری از آنها را مخصوصاً در بیان و سایر آثار حضرت نقطه اولی و حضرت بهاء‌الله میتوان زیارت کرد. متن زیر از آثار حضرت بهاء‌الله در باره حضرت نقطه اولی است:

"أَنَا كُنَّا مَوْقِنًا مُعْتَرِفًا مُذْعِنًا نَاطِقًا ذَاكِرًا قَائِلًا مُنَادِيًا مُضْجِبًا مُصْرَخًا مُصْحَاً مُتَكَلِّمًا مُبَلِّغًا مُعْجَبًا
بِأَعْلَى الصَّوْتِ بَانَهُ هُوَ رَبُّ الْأَعْلَى وَ سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى وَ شَجَرَةُ الْقُصُوفِ وَ مُلْكُوتُ الْعُلَى وَ جِبْرُوتُ الْعَمَاءِ وَ
لَا هُوتُ الْبَقَاءِ وَ رُوحُ الْبِهَاءِ وَ سِرُّ الْأَعْظَمِ وَ كَلِمَةُ الْإِتْمِ وَ مَظْهَرُ الْقَدَمِ وَ هَيْكَلُ الْإِكْرَمِ وَ رَمِزُ الْمُنْمَمِ وَ
رَبُّ الْأُمَمِ وَ الْبَحْرُ الْمَلْتَمِمْ وَ كَلِمَةُ الْعُلْيَا وَ دَرَّةُ الْأَوْلَى وَ صَحِيفَةُ الْمَكْنُونِ وَ كِتَابُ الْمَخْزُونِ جَمَالُ

الاحدية و مظهر الهویة و مطلع الصمدیة لولاه ما ظهر الوجود و ما عرف المقصود و ما برز جمال المعبود تالله باسمه قد خلقت السماء و ما فيها و الارض و من علیها و به موجت البحار و جرت الانهار و اثمرت الاشجار و به حقت الاديان و ظهر جمال الرحمن فوالله لو نصفه الى آخر الذى لا آخر له لن يسكن فوادى من عطش حب ذكر اسمائه و صفاته فكيف نفسه المقدس العزيز الجميل.^۴

به غیر از آثار مبارکه اسامی جلیله‌ای در کتب مقدسه قبل نیز مذکور است که به عنوان القاب مظهر موعود معروف و در کتاب "قرن بدیع" (God Passes By) حضرت ولی امرالله آنها را ذکر فرموده‌اند.

اسماء، القاب، صفات، و اوصافی که در آثار مبارکه برای حضرت بهاءالله و حضرت نقطه اولی^۱ مذکور، به طور کلی میتوان آنها را در ذیل ترکیبات و مشتقات کلمات اسم، جمال، جوهر، ذات، بحر، روح، رب، رکن، سلطان، شمس، طلعت، طیر، عبد، غلام، فتی، قلم، قائم و قیوم، قدم، کلمه، کنز، کینونت، ملک، مبعث، کتاب، ازل، محبوب، محی، مزیل، مشرق، مطاف، مطلع، مظهر، مقصود، مکلم، منجی، منادی، نباء، نیر، ورقه و ورقا، هیکل، موعود، نور، نیر، اصل، نقطه، صبح، طراز، غیب، هویت، حقیقت، بررسی نمود. ناگفته پیداست که از ترکیب و ترتیب این اسماء چه مقدار القاب و عناوین در آثار مبارکه آمده است.

بعضی از این القاب و اسماء مصرحاً در کتب قبل مذکور است، نظیر نباء عظیم (قرآن)، ذکرالله الاعظم (قیوم الاسماء)، من یظهره الله (بیان)، باب الله (قیوم الاسماء)، علی (قیوم الاسماء، لوح احمد عربی)، قره العین (قرآن و قیوم الاسماء)، ذات حروف السبع (بیان)، دره اولی (اسلام)، بقیه الله (قرآن، قیوم الاسماء)، بهاءالله (بیان).

باری این خلاصه به هیچ وجه شایسته چنین مبحث جلیل و وسیعی نیست، و فقط مقدمه‌ای است که علاقمندان را به این موضوع مهم متوجه سازد. در اسلام، اهل علم و اطلاع از قرآن و ادعیه اسلامی ۹۹ اسم برای خداوند متعال استخراج کرده‌اند، اما در امر مبارک تحقیق دقیق و جامعی در این خصوص، تا آنجا که نگارنده میدانند، انجام نشده، و اسامی خاص ذات غیب لایدرک و

اسامی و القاب خاصّ همهٔ مظاهر مقدسه نازله در آثار تدوین و تنظیم نگشته است. و البته این امر مهمّ باید بر اساس بررسی الواح و آثار و مکاتیب و توابع صادره از صدر امر، یعنی طلوع شمس حقیقت از افق شیراز آغاز شود. در خاتمه برای رفع اشتباهات احتمالی باید متذکر بود که تداول عناوین و اصطلاحات که بسادگی ممکن است، در صورت عدم توجه به مأخذ و منشأ اسامی و القاب، باعث ایجاد سوء تفاهم شود، همواره باید بر مبنای نصوص قاطعه و مدارک مستند از آثار مبارکه باشد، و در هر مورد مدرکی ارائه شود. در غیر این صورت، عواقب آن باعث ایجاد ابهام و اشکال خواهد شد. یکی از موارد این چنانی شهرت میرزا یحیی^۱ به عنوان "صبح ازل" است. این عنوان خاصّ حضرت نقطهٔ اولی^۱ است و در آثار اختصاص به حضرتش داشته و هرگز به میرزا یحیی^۱ چنین عنوانی در آثار مبارکه اطلاق نشده است. حضرت نقطهٔ اولی^۱ میرزا یحیی^۱ را به اسم و خطاب "اسم ازل" مفتخر فرموده بودند و خود او نیز به این حقیقت اعتراف کرده است.^۵

یادداشت‌ها

- ۱- مضحّ، از مصدر ضحّ، و به معنی در حال آه و ناله کردن.
 - ۲- مصحّ، از مصدر صحّ، و به مفهوم با صدای رسا فریاد کردن.
 - ۳- معجّ، از مصدر عجج، و به معنی با صدای بلند فریاد کردن.
 - ۴- کتاب بدیع، چاپ طهران، آزرندگان، صص ۴۳-۴۴.
 - ۵- ایام بطون، پژوهشنامهٔ شمارهٔ ۱، سال دوم، صص ۱-۳۸.
- "ایام بطون" اصطلاحی است که در آثار مبارکه مذکور و به دورهٔ اولیّهٔ ظهور من یظهره الله (حضرت بهاءالله) اطلاق میشود، و آن از زمان شهادت حضرت باب تا اظهار امر علنی در بغداد و باغ رضوان را در بر میگیرد.

توقیعات خطاب به حروف حی

محمد افنان

در ابتدای کتاب "مطالع الانوار" مجموعه‌ای از بیست توقیع از آثار مبارکه حضرت نقطه اولی^۱ به خط مبارک، به صورت عکس رنگی از نسخه اصلی، طبع و نشر شده که محتملاً به علت آنکه بخوبی گراور شده و بطور وضوح خواناست برای رونویسی آن اقدامی نشده است. این توقیعات ضمیمه نسخه اصلی کتاب Dawn Breakers که ترجمه تاریخ نبیل زرنندی به قلم مبارک حضرت ولی‌ام‌الله و به زبان انگلیسی است برای نخستین بار نشر شده است.^۱

توقیعات مزبور با توجه به عناوین مخاطبان آنها که در صدر هر توقیع ذکر شده مصرح است که به اول من آمن به من یظهره‌الله موعود تا هجدهمین مؤمن خطاب شده است. توقیع نوزدهم، که به "مجمع الهیاکل" تسمیه شده، به احتمال قریب به یقین، مقصود حضرت نقطه اولی^۱ بنفسه‌الجلیل است، که جامع تمام مراتب حروف حی و حضرتش مبدأ و منتهای ظهور بیان است. توقیع بیستم به ساحت موعود بیان، یعنی من یظهره‌الله، تقدیم شده است. اگرچه در عناوین توقیعات ذکر از حروف حی نشده، اما سیاق مطالب و عنوان اول من آمن و نفوس بعدی که به هیکل نیز تشبیه شده‌اند و جمعاً بالغ بر هیجده است، یادآور حروف حی است که برای نخستین بار در آثار حضرت نقطه اولی^۱ و کتاب بیان معمول و مذکور شده است. با اینکه توضیح زائدی است، باید توجه داشت که عنوان حروف حی به مناسبت تطابق عددی حی با رقم ۱۸ به هیجده نفس مؤمنین اولیه اطلاق میشود، و بالاخره هجده حرف حی و نفس مقدس حضرت باب واحد اول دور بیان را تشکیل می‌دهند، زیرا کلمه واحد عدداً با ۱۹ مطابقت دارد.

انضمام این توقیعات به کتاب "مطالع الانوار" که تاریخ اختصاصی دور بیان است در نظر اول این تصور را القاء مینماید که این توقیعات خطاب به حروف حی بیان است. اما تحقیق و مطالعه در متن این آثار مبارکه این احتمال را تثبیت نمی‌نماید. اساساً بنا بر توجیحات بیان، در هر ظهور، از آنجا که قیامت ظهور قبل آن است، مطالع ایمان، و عدم ایمان، به این جهان رجعت می‌نمایند، و بر همین بنا، رجعت حروف بیان در هنگام ظهور من یظهره‌الله نیز مورد انتظار میباشد. شاید این توضیح برای اهل اطلاع زائد باشد که مقصود از رجعت صرفاً رجعت صفات و کمالات است، و بنا بر این مقدمه، اولین کسی که به من یظهره‌الله موعود (حضرت بهاء‌الله) مؤمن شود، همان رجوع

اول من آمن دور بیان است. ناگفته پیداست که این نحوه تطبیق صرفاً جنبه تمثیلی دارد و مقصد آماده ساختن فکر و منطق اهل انصاف و طالبان حقیقت به وحدت اساس ادیان، حتی در مراتب و مسائل ظاهری و جسمانی، است.

از قلم حضرت نقطه اولی^۱ به غیر از آیات و آثار تشریحی مانند قیوم الاسماء و بیان و آثار تفسیری متنوع و مناجات و ادعیه متعدد (مانند صحیفه مخزونه و صحیفه اعمال سنه) و جواب عرائض و سئوالات افراد که متضمن مسائل علوم دینی و مباحث اعتقادی و فلسفی و کلامی است، بعضی آثار مخصوصه‌ای نازل شده که اکثراً در ستایش و توحید ذات باری و تجلیل مقام مظاهر الهی، علی‌الخصوص من‌یظهره‌الله موجود است. این قسمت از آثار غالباً خطاب به افراد مؤمنین و یا به مناسبت‌های مختلفی است که در عنوان هر اثر تصریح شده است. دو مجموعه عظیم و جلیل کتاب "الاسماء" که به "اسماء‌الله چهار شأن" نیز شهرت دارد، و کتاب "پنج شأن" را میتوان جلوه‌ای از همین کیفیت نزول آیات به شمار آورد. خطاب به حروف حی بیان در جواب مسائل ایشان نیز در توقیعاتی نازل شده که متضمن مطالب گوناگون است.

مجموعه توقیعاتی که در ابتدای "مطالع‌الانوار" به طبع رسیده از نظر ذکر عنوان مخاطبان و قطع کاغذ و رسم‌الخط و نظم سطور و ترتیب متن شباهتهای قابل توجهی دارد که نشان میدهد اصالتاً به همین وضع نازل شده، جمع آمده، و خود مجموعه مستقلی بوده است. جمله افتتاحیه آثار حضرت نقطه اولی^۱ که قبل از نزول کتاب بیان "بسم الله الرحمن الرحیم" بود و بعد از اعلان استقلال ظهور بدیع به "بسم الله الامنع الاقدس" تغییر یافت، در این توقیعات بالکل مختلف و متنوع است، و صفات و نعوتی که بعد از "بسم الله" ذکر شده عموماً متفاوت و مستقل می‌باشد. مُنزل این آثار در متن همه آنها به عنوان "ثاء" خود را معرفی فرموده، و مخاطبین گاهی به نام "حرف" و گاهی به اسم "هیكل" نامیده شده‌اند. مقصود از "ثاء" کلمه "ثمره" است که در بیان مفهومی دقیق دارد. بطور کلی "ثمره" نمودار رسیدن هر شیئی به حد کمالی است که برای آن مقدر شده، و در رتبه خلق، ثمره وجود افراد وصول به مرتبه ایمان به ظهور مظاهر الهی است و در مقام ادیان بطور اعم ثمره هر دیانتی آمادگی اهل ایمان بطور عموم برای شناسائی ظهور بعد است، که در شخص مظهر ظهور متجلی میشود. این است که در خطبه بیان فارسی حضرتش می‌فرماید "کلّ در یوم ظهورالله که ظهور نقطه بیان است در آخرت او راجع به او خواهند شد و هرگاه به عدد کلّ شیئی از نفوس ممتنعه راجع به او شوند ثمره کلّ شیئی نزد او ظاهر گشته" و

متعاقباً چنین تأکید می‌فرمایند "چه بسا که ظاهر نشود نزد او کل ابواب کل شئی و حکم فرماید به عود خلق بیان و سماواتی که در بیان مرتفع شده کل را منطوی فرماید." از این مقدمات میتوان چنین دانست که حضرت نقطه اولی^۱ عنوان "ثمره" را به مفهوم خلاصه حاصل و نتیجه بیان در وجود مبارک خود منحصر فرموده و کیفیت آن را در این توقيعات به مؤمنین اولیه ظهور بعد ابلاغ فرموده است.^۲

ضمائر اسماء که در این توقيعات مذکور آمده عموماً به حضرت نقطه اولی^۱ راجع است، چه که حضرتش مبدأ و مرجع تمام حقایق دور بیان است که در این آثار به حروف حی ظهور جدید خطاب عنایت می‌فرماید و آنها را به سبب اینکه به من‌یظهره‌الله ایمان آورده‌اند تهنیت می‌فرماید. در حقیقت، این توقيعات عموماً به منظور تعظیم و تجلیل موعود بیان است، اما به ظاهر ذکر و عنوان حروف حی شده است، تا ارتباط و وحدت معنوی حروف حی بیان با نفوس مبارکی که به ایمان به من‌یظهره‌الله ممتاز خواهند بود بیان شده باشد. و به اعتباری شاید بتوان گفت که مقصود این است که حروف حی بیان نیز ایمان خود را به من‌یظهره‌الله با ایمان به "من‌ظهر" (حضرت نقطه اولی) اظهار و ابراز نموده‌اند.

مطلب جالب در این مقام نکته‌ای است که حضرت ولی‌امرالله تلویحاً با انضمام این توقيعات به کتاب "مطالع‌الانوار" در حقیقت به وابستگی بنیادی دو ظهور اعلی^۱ و ابهی^۱ اشاره فرموده‌اند. البته این مطلب، بنابر آثار متعدد حضرت نقطه اولی^۱، تازگی ندارد، اما چون کتاب در زمینه مسائل تاریخ است شاید بتوان گفت اشاره لطیفی از قرب و وابستگی تاریخی این دو ظهور مبارک را نیز خاطر نشان می‌سازد.

صفات و نعوت الهی که بعضی از آنها^۳ کاملاً بی‌سابقه و بدیع است برای اولین بار در آثار حضرت نقطه آمده و بنا بر قوانین زبان عربی میتوان آنها را طبقه‌بندی کرد و ریشه‌یابی نمود. از جمله اسمائی که برای حق تعالی در این آثار بکار رفته عنوان "ازل" است. حضرت نقطه اولی^۱ به سابقه تنوع استفاده از این اصطلاح فلسفی در آثار مبارکه آن را برای میرزا یحیی^۱، مرجع اسمی جامعه بای، نیز به کیفیت مخصوص معمول فرموده‌اند، گرچه در ذهن بی‌خبران از حقیقت مفهوم آن انحراف حاصل شده است. لذا باید دانست که "صبح ازل" از اسماء متداوله برای مظهر ظهور است، و میرزا یحیی^۱ در آثار حضرت نقطه فقط به عنوان "اسم ازل" مخاطب شده است، همچنانکه نفوسی به "اسم‌الله" خطاب شده‌اند.^۴

حضرتش در چند مورد نیز خود را به عنوان "ذات حروف الثلاث قبل رباع" معرفی فرموده که مقصود دو اسم مبارک علی و محمد است، زیرا تعداد حروف اسم علی سه حرف، و تعداد حروف اسم محمد چهار حرف است، و در بعضی مورد دیگر با توجه مجموع سه و چهار خود را "ذات حروف السبع" ذکر فرموده و این کیفیت بر اسم مبارک حضرت بهاءالله (حسین علی) نیز تطبیق شده است.

مآخذ و توضیحات

۱. توقیع اول و توقیع بیستم (خطاب به من یظهره الله) در مجموعه منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی 'عز اسمه الاعلی' (Selections from the Writings of the Báb) نشر و به انگلیسی ترجمه شده است.
 ۲. شهرت میرزا یحیی^۱ به ثمره نیز به همین اعتبار است، چه که نامبرده به عنوان مرجع اسمی اهل بیان معرفی شده بود، اگرچه به تمکین و اطاعت به ظهور من یظهره الله و حسن خاتمه موفق نشد.
 ۳. بعضی از این اسماء به این شرح است: مجتود (از ریشه جود)، قیهور (از قهر)، حماد (از حمد)، شکار (از شکر)، صیمود (از صمد) (توقیع خطاب به اول من آمن)، ظهار (از ظهور)، قیدور (از قدرت)، معیلم (از علم)، علوم، عزوز (از عزت)، قیدوس (از قدس)، نزه (از نزهت)، مقتدم (از قدیم و قدمت)، قدوم (از قدیم و قدمت) (توقیع خطاب به من یظهره الله موعود).
 ۴. عنوان "اسم الله" در آثار بابی و بهائی برای نفوس مختلفی بکار رفته و همواره همراه با یکی از اسماء الهی توأم است، مثلاً در "دلایل سبعة" به جناب وحید دارابی عنوان "اسم الله فرد متفرد و وحید متوحد" اطلاق شده است.
- برای فهم مطلب، و رفع این شبهه که بکار بردن "اسم الله" نوعی شرک به آستان الهی است، باید دانست که مقصود از "اسم الله" در این مورد مظهریت اسم الهی است که شخص مورد نظر با احراز اسم مورد ذکر، که مسلماً یکی از صفات الهی است، در ظل حمایت و هدایت اسم حق واقع شده و به آن عنایت مختص و مخصوص گشته است.

ذکر "هل من مفرج غير الله..."

محمد افنان

اذکار در ادیان الهی سابقه‌ای دیرینه دارد. در امر مبارک نیز اذکار و اوراد متعدد و به مناسبت‌های مختلف نازل شده، که از جمله ذکر "هل من مفرج غير الله؟ قل سبحان الله، هو الله. كل عباد له و كل بامر قائمون" است. اگرچه تاکنون این ذکر در نسخ مخطوطات منتشره آثار حضرت نقطه اولی زیارت نشده، ولی در متون تاریخی اشاره به آن مذکور و موجود است، و به همین اعتبار در مجموعه "منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عز اسمہ الاعلی" نیز درج و ترجمه شده است.

مبنای اطلاعات موجود در خصوص این ذکر در مرقومات میرزا آقاخان است که از اولین نفوسی است که در بغداد به شناسائی موعود بیان توفیق یافت (قرن بدیع، God Passes By نسخه انگلیسی، ص ۱۱۹). فحوای مطلب، آنچنانکه میرزا آقاخان نوشته، حاکی از این است که ذکر مزبور در بین بابیان اولیه در بغداد متداول بوده و حضرت بهاءالله که تلاوت مکرر شبانه‌روزی آن را تأکید فرموده‌اند در حقیقت یادآوری و تذکر به اهل ایمان بوده است، علی‌الخصوص اگر به یاد داشته باشیم که این واقعه قبل از سفر هیکل مبارک به قصد انزوا در کوه‌های سلیمانیه و کردستان بوده است، و در آن اوقات هنوز مطلقاً بروزات و آثاری از اظهار امر مبارکش نبوده است. در آن ایام مرجعیت میرزا یحیی^۱ مسلم و تقویت و پشتیبانی حضرت بهاءالله از او بدون هر گونه قید و شرطی معمول بوده است. اما در همان اوقات است که بابیان به علل گوناگون به تعدی و دست‌درازی به اشیاء و اموال زوار عتبات و ساکنان شهرهای مزبور مشغول بودند و به حقوق مردم تجاوز مینمودند، و چنانکه از مفهوم بیانات حضرت بهاءالله خطاب به میرزا آقاخان مستفاد میشود حضرتش از اعمال و رفتار بابیان اظهار عدم رضایت فرموده، فرج الهی را که در گرو ظهور موعود بیان بوده به اهل بیان یادآوری فرموده‌اند. لازم به توضیح نیست که بنابر عقائد شیعه و بر حسب وعود ائمه اطهار، فرج آل محمد ظهور قائم است و به همین مناسبت ذکر فرج و تمنای آن با تمنای ظهور موعود مناسبت مخصوص دارد. با این مقدمات، و با توجه به اینکه اگر این ذکر سابقه قبلی نداشت اینهمه تأکید راجع به آن از جانب حضرت بهاءالله، که با همه شهرت و

مرکزیت در نظر بابیان در آن ایام حائز رتبه و مقام مرجعیت و مظهریت نبودند، نمی‌شد. محتملاً صدور و نزول ذکر یا دعائی جدید نیز نمی‌توانست مورد قبول و اجرا قرار گیرد، و لذا بالطبع حضرتش نیز چنین مصرانه و امرانه تأکید نمی‌فرمود. به هر حال، این ذکر در امر الهی تعمیم یافته و اهل بهاء در هر موقعیتی آن را مدد می‌گیرند و کسب روحانیت می‌نمایند.

"حق را مسئول بينی"

محمد افنان

"يا على، اگر به بصر حقیقت مشاهده نمائی، حق را مسئول بينی، نه فاعل مختار. جمیع مقرر و معترفند به کلمه مبارکه "لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ" و همچنین به کلمه محکمه "يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ". مع ذلك اگر بر حسب ظاهر فی الجمله بر غیر اراده عباد امری ظاهر شود محزون مشاهده کردند. انشاء الله کل مؤید شوند بر تفکر در آنچه از قلم اعلی جاری و نازل شده که شاید مقصود را بیابند و به آن عمل نمایند. باید هر نفسی جهد نماید تا به کوثر رضا فائز شود. بگو ای اهل عالم، این وقت ثمین را از دست مدهید، در تدارک مافات جهد نمائید. اگر به اصغاء فائز شوند جمیع از پرتو انوار شمس حقیقت منور گردند. امروز روزی است بزرگ، طوبی لِمَنْ عَرَفَ و وَيْلٌ لِمَنْ غَفَلَ." (آیات الهی، ج ۲، ص ۳۰۷)

آیه مبارکه "... أَيُّ مَّا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ... " (سوره الاسراء، سوره هفدهم قرآن، آیه ۱۱۰) از آیات قرآن گویای این حقیقت است که خداوند را به هر اسمی که شایسته جمال و جلال و کمال اوست میتوان نام برد و به او توسل جست. در اسلام، بنا بر حدیثی که از پیغمبر روایت شده، خداوند تعالی ۹۹ اسم دارد. در این مطلب مقصود بررسی آن اسامی نیست، اما بر اساس آیه قرآنی میتوان حد و مرزی برای اسماء الهی قائل نشده و آن را به مناسبت اینکه عالم وجود را پایانی نیست بی حد و شمار دانست. این مطلب، یعنی بی‌نهایت بودن اسماء، نیز بنفسه مورد بحث نمی‌باشد، زیرا عنوان بی‌نهایت اگرچه از لحاظ علمی و ریاضی مفهوم دارد ولی از لحاظ تصور و تحقق ورای ذهن ماست. به هر حال، چه بسا نام‌هایی که میتوانند در زمانی نامعلوم برای بیان صفات الهی به کار روند، در حالی که ما امروز از آن درک و توجه ذهنی نمی‌توانیم داشت.

مسئول، و بالتیجه سائل و سؤال^۱ که مورد بحث در بیان مبارک است از جمله نامهای الهی است که در فهرست اسماء ۹۹ گانه اسلامی موجود نیست. با اینهمه، در فرهنگ فلسفی عرفانی اسلام سؤال همواره از جانب شخصی است که در رتبه پایین قرار دارد و سائل همیشه زیردستی است که به مقام بالاتر از خود ملتجی میشود. بنابر این مقدمه، مسئول میتواند اسمی برای خداوند باشد، چه که بندگان همواره مسائل خود را به آستان او معروض میدارند و از او طلب و

رجا مینمایند. لذا اگر این اسم را به عنوان مخاطب سائل و قبول سؤال تعریف کنیم، از حقیقت چیزی نکاسته‌ایم و بر اصل چیزی نیفزوده‌ایم. با این مقدمه، اسم مسائل نیز که به یکی از ماه‌های تقویم بهائی داده شده مفهوم روشنتری می‌یابد، علی‌الخصوص که آن هم ریشه در ادعیه اسلامی دارد. اسم مسئول به عنوان نامی از نامهای خدا کیفیتی خاص دارد، چرا که ناظر به توجه حق به خلق است، که اصطلاحاً آن را به اصل "لطف" معرفی نموده‌اند. این اصل مبتنی بر این است که اقتضای عنایت و توجه خداوندی این است که چون موجودات را آفریده ضرورتاً وسائل ادامه حیات آنان را نیز مقدر و مقرر خواهد فرمود، و به همین علت انسان را نیز که به درک و عقل ممتاز ساخته او را به خود وانخواهد گذاشت و وسائل حفظ و ترقی روحانی او را تأمین خواهد فرمود، و این است که با اعزام مشارق ظهور و پیامبران او را راهنمایی فرموده و خواهد فرمود و این است که مفهوم مسئول را اراده فرموده است، و بیان مبارک فوق همین مطلب را القاء مینماید. این نکته مربوط به عالم حق است، اما در عالم خلق که انسان باید معترف به "لا یُسئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ" و "یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ" باشد، تذکر به این وعده که حق مسئول سائلین است ما را به این لطیفه متذکر میدارد که در همه حال عنایات و برکات الهی شامل است، ولی شرط جلب آن برکات، رضا به قضایای وارده در عالم وجود و سعی در اجرای اوامر الهی است.

یادداشت

۱- (السؤال: طلب الادنی من الاعلی، نقل از التعريفات، سید شریف جرجانی، نشر عالم‌الکتب، بیروت ۱۹۸۷)

شاخسار عرفان

فهرست مقالات راجع به نصوص مبارکه در

نشریه "خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر"

شماره‌های ۱ تا ۱۵

الف - آثار حضرت نقطه اولی'

عنوان	نویسنده	سال	شماره	صفحات
(۱) توقیعات حضرت نقطه اولی' خطاب به جناب طاهره	محمد افنان	۱۹۹۲	۳	۸۰-۶۷
(۲) شأن آیات	محمد افنان	۱۹۹۵	۶	۹۳-۶۸
(۳) شأن تفسیر در آثار حضرت نقطه اولی' و تفاسیر نازله از قلم مبارک	محمد افنان	۱۹۹۵	۶	۱۲۰-۹۴
(۴) سخنی چند در باره رساله مبارکه قیوم‌الاسماء	منوچهر سلمان‌پور	۱۹۹۵	۶	۱۴۶-۱۲۱
(۵) مروری بر دلائل سبعة	ابوالقاسم افنان	۱۹۹۵	۶	۱۵۶-۱۴۷
(۶) مفاهیم کلمه بیان	صالح مولوی نژاد	۱۹۹۵	۶	۳۰۸-۳۰۰

ب - آثار جمال اقدس ابهی'

(۱) لوح حضرت بهاء‌الله جلّ جلاله		۱۹۹۰	۱	۶۴-۵۴
(۲) اشاره‌ای کوتاه به آثار عرفانی جمال اقدس ابهی'	داریوش معانی	۱۹۹۰	۱	۹۹-۸۱
(۳) بعضی از تعبیرات بدیع در آثار حضرت بهاء‌الله	صالح مولوی نژاد	۱۹۹۰	۱	۱۵۷-۱۴۹
(۴) کیفیت نزول وحی و ثبت آثار مبارکه	وحید رافتی	۱۹۹۳	۴	۲۶-۱۰

عنوان	نویسنده	سال	شماره صفحات
۵) مقدمه‌ای بر سبک‌شناسی آثار فارسی جمال مبارک	شاپور راسخ	۱۹۹۳	۴ ۲۷-۶۰
۶) طبقه‌بندی آثار مبارکه حضرت بهاء‌الله	وحید رافتی	۱۹۹۳	۴ ۶۱-۶۸
۷) پژوهشی در مناجات‌های صادره از کلک جمال اقدس ابهی	منوچهر سلمان‌پور	۱۹۹۳	۴ ۶۹-۸۸
۸) از "تائیه" تا "قصیده عز و رقائیه" ناهید روحانی	ناهید روحانی	۱۹۹۴	۵ ۵۹-۷۸
۹) الواح نازله به اعزاز حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی	باهر فرقانی	۱۹۹۷	۸ ۴۱-۵۶
۱۰) مروری بر کلمات مبارکه مکنونه عربی	ناهید روحانی	۱۹۹۷	۸ ۸۱-۹۳
۱۱) مجملی در باره الواح نازله به افتخار خاندان سمندر و نبیلی	محمود سمندری، حمید سمندری	۱۹۹۸	۹ ۴۳-۵۴
۱۲) نگاهی به چهار وادی در باره کلمات مکنونه (ترجمه متن سخنرانی ابادی عزیز امرالله جناب ابوالقاسم فیضی)	نادر سعیدی	۱۹۹۸	۹ ۱۴۱-۱۵۳ (۱۳)
	ترانه رافتی	۱۹۹۹	۱۰ ۲۵۳-۲۶۶

پ - آثار حضرت عبدالبهاء

۱) صنایع لفظی و بدیعی در آثار حضرت عبدالبهاء	شاپور راسخ	۱۹۹۰	۱ ۰۰-۱۳۸
۲) نگاهی به تفسیر حدیث "كنت كنزاً مخفياً ..."	نادر سعیدی	۱۹۹۷	۸ ۹۴-۱۰۴

عنوان	نویسنده	سال	شماره	صفحات
۳) دیانت بهائی و نهضت مشروطیت ایران از خلال الواح حضرت عبدالبهاء	م. یزدانی	۲۰۰۱	۱۲	۲۴۸-۲۲۳
۴) نگاهی به آثار حضرت عبدالبهاء	نادر سعیدی	۲۰۰۳	۱۴	۱۷۷-۱۵۵
۵) رساله مدنیّه	م. یزدانی	۲۰۰۳	۱۴	۱۹۷-۱۷۸ (۶)
رساله سیاسیّه	م. یزدانی	۲۰۰۳	۱۴	۲۱۶-۱۹۸
۷) نظر ادباء عرب در باره شخصیت و آثار عربی حضرت عبدالبهاء	مونا علی‌زاده	۲۰۰۳	۱۴	۲۴۸-۲۱۷
۸) صور خیال در نثر فارسی حضرت عبدالبهاء	شاپور راسخ	۲۰۰۳	۱۴	۲۸۰-۲۴۹
۹) اشعار حضرت عبدالبهاء	بهروز جباری	۲۰۰۳	۱۴	۳۰۰-۲۸۱ (۱۰)
کتاب‌شناسی آثار حضرت عبدالبهاء	ع. صادقیان	۲۰۰۳	۱۴	۳۰۳-۳۰۱

ت - آثار حضرت ولی امرالله

۱) گفتار در باره سبک سخن فارسی حضرت شوقی ربّانی	شاپور راسخ	۱۹۹۸	۹	۴۱-۲۳
۲) آینده‌نگری در آثار حضرت ولی امرالله	شاپور راسخ	۲۰۰۰	۱	۶۱-۴۹
۳) نگاهی به مضامین و سبک آثار حضرت ولی امرالله	وحید رأفتی	۲۰۰۰	۱۱	۷۵-۶۳
۴) آثار و ترجمه‌های حضرت ولی امرالله به زبان انگلیسی	الهام افنان	۲۰۰۰	۱۱	۱۰۱-۷۷
۵) نظری به توقیعات انگلیسی حضرت شوقی ربّانی و ترجمه‌های فارسی آنها	سیروس علائی	۲۰۰۰	۱۱	۱۴۲-۱۰۳

عنوان	نویسنده	سال	شماره صفحات
۶) آثار حضرت ولی‌امرالله از نظر تربیتی (فلسفه اخلاق از دیدگاه حضرت ولی‌امرالله)	بهروز ثابت	۲۰۰۰	۱۱ ۱۴۳-۱۵۰
۷) آثار حضرت ولی مقدس امرالله	حبیب ریاضتی	۲۰۰۰	۱۱ ۱۸۷-۱۹۶

ث - مقالات عمومی

۱) تصوّف و امر بهاء	فریدالدین رادمهر	۲۰۰۲	۱۳ ۱۴۸-۲۱۲
۲) نگاهی به چند زمینه از تجلّی ادب فارسی در آثار بهائی	وحید رافتی	۱۹۹۰	۱ ۶۵-۸۰

تهیه‌کننده: سیامک صهبا

ضمائم

کتاب‌شناسی و راهنمای عنوان‌های اختصاری

آثار امری

Adib Taherzadeh, *The Covenant of Bahá'u'lláh*

George Ronald Publications, 199.

The Covenant Bahá'u'lláh

- | | |
|---|--------------------------------|
| حضرت بهاء‌الله، آثار قلم‌اعلی (کتاب‌مبین)، مؤسسه معارف بهائی، چاپ سوم ۱۵۳ بدیع، ۱۹۹۶ میلادی) | آثار قلم‌اعلی |
| حضرت بهاء‌الله، ادعیه حضرت محبوب، چاپ مصر، سنه ۱۳۳۹ هجری. | ادعیه حضرت محبوب |
| حضرت بهاء‌الله، ادعیه مبارکه (ریودوژانبرو: دارالنشر البهائیه، ۲۰۰۳ م) | ادعیه مبارکه |
| جناب فاضل مازندرانی، اسرارالآثار (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع) | اسرارالآثار |
| حضرت عبدالبهاء، الواح وصایا، چاپ مصر، ۸۱ ب (باهتمام) کلیفورد بارنی، النور الابهی فی مفاوضات عبدالبهاء، طبع قاهره، فرج‌الله ذکی، ۱۹۲۰ م. | الواح وصایا
النور الابهی |
| اسدالله فاضل مازندرانی، امر و خلق، (مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع) | امر و خلق |
| اندیشه‌ها و تربیت برای صلح و وحدت جهانی (نشر محدود) پژوهشنامه شماره ۱، سال دوم، ایام بطون | اندیشه‌ها و تربیت
ایام بطون |
| میرزا محمود زرقانی، بدایع‌الآثار، در ۲ جلد (چاپ مجدد، لانگنهاین، آلمان، ۱۹۸۲) | بدایع‌الآثار |
| حسن موقر بالیوزی (ترجمه دکتر مینو ثابت)، بهاء‌الله شمس حقیقت (جرج رونالد، انگلستان، ۱۹۸۹) | بهاء‌الله شمس حقیقت |

- بهائیه خانم
بهائیه خانم، مجموعه‌ای از الواح حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء و توقیعات و مکاتیب حضرت ولی امرالله و دستخطهای حضرت ورقه علیا (لجنهٔ ملی نشر آثار امری به زبانهای فارسی و عربی، آلمان، ۱۴۲ بدیع)
- بیان فارسی
پیام ملکوت
حضرت نقطهٔ اولی، بیان فارسی
عبدالحمید اشراق خاوری (مؤسسهٔ مطبوعات امری هندوستان، ۱۹۸۵)
- تاج وهاج
تاج وهاج
عزیزالله عزیزی، تاج وهاج، مؤسسهٔ ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۹ بدیع
- تذکرهٔ الوفا
تذکرهٔ الوفا، فی ترجمهٔ حیاة قدماء الأحناء (حیفا، مطبعة عباسیّه، ۱۹۲۴م)
- توقیعات
توقیعات ولی عزیز امرالله، توقیعات مبارکه (لجنهٔ ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان، ۱۹۹۲م)
- خاطراتی از حضرت عبدالبهاء رامونا آلن، خاطراتی از حضرت عبدالبهاء، جمع‌آوری شده در آلمان، ۱۹۸۰م
- خاطراتی از حضرت عبدالبهاء استان وودکاپ، خاطراتی از حضرت عبدالبهاء، مؤسسهٔ ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ب
- خاطرات حبیب
دکتر حبیب مؤید، خاطرات حبیب، در ۳ جلد (لجنهٔ ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، هوفهایم، آلمان، ۱۵۵ و ۱۶۰ بدیع)
- خاطرات نه‌ساله
دکتر یونس افروخته، خاطرات نه‌ساله عکا (عصر جدید، دارمشتات، آلمان، ۱۶۰ بدیع)
- خطابات
حضرت عبدالبهاء، مجموعهٔ خطابات حضرت عبدالبهاء (لجنهٔ ملی نشر آثار امری به زبانهای فارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان، ۱۹۸۴م)
- درگه دوست
هووارد کلبی آیواز (ترجمهٔ ابوالقاسم فیضی)، درگه دوست، مؤسسهٔ ملی مطبوعات امری، ۱۳۰ب

- ظهورالحق
اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهورالحق، در ۹ جلد (مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۳۱ بدیع)
ناتان روتشتاین، عشق و بندگی (نشر محدود)
عشق و بندگی
- قرن بدیع
دکتر ریاض قدیمی، فرهنگ لغات منتخبه، چاپ ۱۹۸۸ م.
حضرت ولی عزیز امرالله (ترجمه جناب نصرالله مودت)، کتاب "قرن بدیع" (مؤسسه معارف بهائی، کانادا، ۱۴۹ بدیع)
قرن بدیع
- کتاب بدیع
عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی، در ۹ جلد (مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۸ و ۱۲۹ بدیع)
مائده
- مثل اعلیٰ
فروغ ارباب، مثل اعلیٰ (۱۲۳ بدیع، مطابق آبان ماه ۱۳۴۵)
حضرت بهاءالله، مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاءالله، چاپ مجدد ۱۹۷۸، ویلمت، ایلینوی.
مجموعه الواح مبارکه
- مدتیہ
حضرت عبدالبهاء، رساله مدتیہ، (چاپ چهارم، آلمان ۱۹۸۴)
حضرت عبدالبهاء، گردآوری خانم کلیفورد بارنی، مفاوضات (قاهره مصر، ۱۹۲۰ م)
مفاوضات
- منتخباتی از آثار
حضرت بهاءالله، منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، نشر اول، چاپ لانگنهاین آلمان، ۱۴۱ بدیع، توسط لجنة نشر آثار امری.
منتخباتی از آثار قلم اعلیٰ
- منتخبات مکاتیب
حضرت بهاءالله، منتخباتی از آثار قلم اعلیٰ (لجنة ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان، ۱۴۱ بدیع)
حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، در ۵ جلد (لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، هوفهایم، آلمان، ۱۵۹ بدیع)
مکاتیب
- مکاتیب
حضرت عبدالبهاء، مکاتیب حضرت عبدالبهاء، در ۹ جلد (چاپ مصر) نورین تیرین (۱۲۳ بدیع)
نورین تیرین
- یادداشت‌ها
هوشنگ محمودی، یادداشت‌هایی درباره حضرت عبدالبهاء، در ۲ جلد (مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران ۱۳۰ بدیع)
یادداشت‌ها

- مجموعه الواح مبارکه جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء به
 افتخار بهائیان پارسی (مؤسسه ملی مطبوعات امری، آلمان، ۱۵۵
 بدیع)
- یاران پارسی
- حضرت بهاء‌الله، کتاب اقدس، (مرکز جهانی بهائی، حيفا، ۱۹۹۵م)
- کتاب اقدس

سایر مآخذ

- Bhagavad Gita*, translated by Edwin Arnold.
- Brinhadaranyaka Upanishad, translated by F. Max Muller, 1884.
- Croyances et Coutumes Persanes suivi de Contes et Chansons Populaires*, 2 Volumes, par MASSE Henri, Paris, 1938.
- Dictionnaire des Superstitions et des Croyances*, par Pierre Canavaggio, Paris, 1993 et 1996.
- Garuda Purana*
- Le Grand Livre des Sciences Occultes*, par TUAN Laura, Paris, 1989 (nouvelle edition 2004).
- Kaushitaki Upanishad*
- Mahabharata* (The Epic of the Bharatas), translated by Romesh C. Dutt, 1899.
- Sathapatha Brahmana
- Shevetashvatara Upanishad
- (*Upanishad*, translated by Max Muller, 1884) آپانشاد
- آمار سازمان آمارگیری گالوپ، ماه می سال ۲۰۰۱.
- آمار گالوپ
- محمد غزالی، *احیاء علوم‌الدین* (بیروت، لبنان، دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۶م)
- احیاء علوم
- (ترجمه) کیکاوس جهاننداری، *سفرنامه پولاک: ایران و ایرانیان*، طهران، ۱۳۶۸.
- ایران و ایرانیان
- کتاب تورات
- تورات
- روشن خیای، *حروفیه - تاریخ، عقائد، و آراء*، طهران، چاپ اول ۱۳۷۹.
- حروفیه
- (تصحیح) قزوینی و غنی، *دیوان حافظ شیرازی*، نشر پژوهش فروزان، چاپ قم، ۱۳۷۸ ه.ش.
- دیوان حافظ

روانشناسی

دکتر علی‌اکبر سیف، روانشناسی پرورشی، انتشارات آگاه (طهران،
۱۳۷۹ ه.ش.)

ریگ ودا

ریگ ودا / (Rig Veda, translated by Ralph T. H. Griffith, 1889)

مبانی تعلیم و تربیت

نورالدین رحمانیان، مبانی تعلیم و تربیت

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر اول

رساله حضرت ربّ اعلی در شرح حدیث	
"من عرف نفسه فقد عرف ربه"	منوچهر سلمان پور
صحیفه بین الحرمین	وحید بهمدی
در باره احکام بیان و خطابات به اهل بیان	محمد افنان
در کتاب مستطاب اقدس	وحید رافتی
مراتب سبعة و حدیث مشیت	شاپور راسخ
کتاب عهدی	
انگیزه "حوریه" یا "دئینا" و "دین" و ردّ	کامران اقبال
پای فکر مزدیسنا در لوح ملاح القدس	منوچهر مفیدی
اسرار علم و حکمت الهی	ایرج ایمن
احوال و خدمات حاج مهدی ارجمند	

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر دوم

عرفان در ارتباط با مطالعه نصوص	شاپور راسخ
و الواح مبارکه امر بهائی	ایرج ایمن
مقاصد دین و مأموریت آئین بهائی	منوچهر سلمان پور
مفاهیم نار در آثار حضرت بهاءالله	
آثار منزله از قلم اعلی در ایران	وحید رافتی
قصیده رشخ عما	داریوش معانی
فرق متصوّفه کردستان در دوره بغداد	فریدالدین رادمهر
هفت وادی	
از مسکن خاکی	وحید رافتی
مآخذ مطالب منقول در هفت وادی	وحید بهمدی
لوح مبارک جواهر الاسرار	

شاپور راسخ	کتاب مستطاب ایقان
محمد افنان	مستغاث
	روش تشخیص و تعیین مواضع الواح مبارکه
حبیب ریاضتی	آثار قلم اعلیٰ، دوران طهران - بغداد (۱۸۵۳ - ۱۸۶۳)

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر سوم

	مباحث ایام ادرنه
وحید رأفتی	ملاحظات در لوح نازله به اعزاز ملا عبدالرحیم
ایرج ایمن	توصیف کلمةالله در آثار قلم اعلیٰ
محمد افنان	ذیلی در باره مبانی احکام
معین افنانی	بررسی مضامین قصیده تائیه کبری و قصیده عز ورفائیه
وحید بهمدی	لوح کل الطعام نازل از قلم اعلیٰ در دارالسلام
محمد قاسم بیات	گلگشتی در رساله چهار وادی
شاپور راسخ	مثنوی مبارک
منوچهر سلمان پور	مروری بر لوح مبارک سلطان ایران
نادر سعیدی	کتاب بدیع و مسأله تکمیل بیان
حبیب ریاضتی	نظر اجمالی به آثار قلم اعلیٰ نازله در اسلامبول و ادرنه
	رشحات عرفان فهرست منتخبی از آثار قلم اعلیٰ
	دوره اسلامبول - ادرنه (۱۸۶۳ - ۱۸۶۸)

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر چهارم

	فقراتی از آثار حضرت بهاءالله در باره سجن عکا
	دو لوح از الواح نازله از قلم اعلیٰ در ادرنه
	لوح نازله از قلم اعلیٰ در اوائل ورود ادرنه

به افتخار نبیل اعظم زرندی

مروری سریع بر مباحث کتاب مستطاب اقدس

مضامین عمده در الواح مبارکه جمال ابھی

خطاب به ملوک و رؤسا و زعمای دنیا

سوره غصن و عهد و میثاق بهائی

زمینه تاریخی لوح احتراق

مروری بر مواضع اساسی لوح مبارک حکمت

سوابق تاریخی و مضامین لوح اشرف

برخی از خطابات قهریه به زعمای عثمانی

لوح رئیس و لوح فؤاد

شان و لزوم اجرای احکام الهی

ملاحظات در باره لوح و حدیث کنت کنز

نظری بر لوح قناع

مروری بر الواح حضرت بهاءالله

خطاب به محمد مصطفی بغدادی

رشحات عرفان

الف - از آثار عبدالحمید اشراق خاوری

ب - نقطه و حرف در معارف بیانی

ج - سراج و سراج

د - نامه‌ای از میرزا موسی آقای کلیم

به ذبیح کاشانی

شرح تشرّف میرزا محمد باقر هائی به

حضور حضرت بهاءالله جلّ جلاله

فهرست منتخبی از آثار قلم اعلی

نازله در اوائل دوره عکا (۱۲۸۵-۱۳۰۰ ه.ق.)

شاپور راسخ

شاپور راسخ

محمد افنان

روح‌الله خوشبین

منوچهر سلمان پور

مونا علیزاده

سیامک ذبیحی مقدم

ایرج ایمن

معین افنانی

وحید رأفتی

کامران اقبال

تنظیم و تدوین: وحید رأفتی

محمد افنان

محمد افنان

وحید بهمدی

موهبت‌الله هائی

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر پنجم

	مجموعه‌ای از آثار مبارکه در باره "بسیط الحقیقه"
وحید رأفتی	راهنمایی برای مطالعه "بسیط الحقیقه"
شاپور راسخ	مجملی در باره "کلمات فردوسیه"
محمد افنان	سه لوح از آثار استدلالی جمال اقدس ابهی و دلیل حکمت
منوچهر سلمان پور	مروری بر مواضع زیارت‌نامه حضرت سید الشهداء
شاپور راسخ	مضامین "لوح دنیا"
مونا علیزاده	مروری بر سورة الزبارة (زیارت‌نامه جناب باب‌الباب)
شاپور راسخ	ارتباط میان کتاب اقدس و الواح متمم آن
کیان سعادت	نگاهی به ادعیه شفا و ادعیه مخصوصه در امر بهائی
آرمین اشراقی	مروری بر دو زیارت‌نامه از آثار قلم‌اعلی
فتحیه رشیدی	شرحی در سوابق و مضامین لوح مریم

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر ششم

محمد افنان	کلیات مقدماتی درباره "قیوم‌الاسماء"
مهری افنان	نظری بر مندرجات رساله دلائل سبعة از مدنیته تا سیاسیته: ۱- رساله مدنیته
شاپور راسخ	۲- رساله سیاسیته
شاپور راسخ	مروری بر مضامین الواح خطاب به یاران پارسی و سوابق تاریخی پارسیان در ایران
ع. صادقیان	

فتحیه رشیدی	مروری بر تفسیر بسمله
آرمین اشراقی	لوحی در شرح "لایسغنی..."
فریدالدین رادمهر	ماءالحقیقه
فاروق ایزدی نیا	مقاله شخصی سیاح
فریدالدین رادمهر	مرکز میثاق و عرفان
مونا علیزاده	سیمای حضرت مسیح در آثار حضرت عبدالبهاء
وحید رأفتی	پاسخی به چند پرسش: نامه‌ای از جناب آقا شیخ محمد علی نبیل اکبر

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر هفتم

فریدالدین رادمهر	منابع برای مطالعه آثار حضرت نقطه اولی
مه‌ری افنان	نظری اجمالی بر مندرجات "صحیفه عدلیه"
محمد افنان	نظری بر محتوای لوح مبارک "افلاکیه"
وحید رأفتی	تشریح و تبیین
شاپور راسخ	علم و علماء از منظر حضرت عبدالبهاء
مونا علیزاده	تبیینات حضرت عبدالبهاء در مورد برخی از آیات قرآن و احادیث اسلامی
فاروق ایزدی نیا	جلوه‌هایی از حضرت بهاء‌الله در آثار حضرت عبدالبهاء
فلاورسامی (کاوینی)	برخی جلوه‌های حیات بهائی در زندگانی حضرت عبدالبهاء
محمد افنان	تأملی در باره علم تعقلی

فهرست مقالات سفینه عرفان، دفتر هشتم

وحید رأفتی	مروری بر سوره غصن
------------	-------------------

ثنا روحانی	مروری بر مضامین لوح هودج
مه‌ری افنان	برخی از خطابات قلم اعلیٰ به علمای معاند
محمد افنان	سیر تدریجی نزول آثار حضرت نقطه اولیٰ
شاپور راسخ	پیام‌های حضرت نقطه اولیٰ به حکام زمان
محمد افنان	معرفی مجموعه‌ای از آثار حضرت نقطه اولیٰ
فریدالدین رادمهر	بحثی در باره توقیع حضرت نقطه اولیٰ در معرفت الهی
تورج امینی	نظریه هنر در دو آئین بابی و بهائی
شاپور راسخ	دو ندای نجات و فلاح
علاءالدین قدس	سوابق و مضامین لوح عمه
جورابچی	
فاروق ایزدی‌نیا	نقطه بیان در آثار طلعت پیمان
فرانک نیکوکار	عالم ملک و جهان ملکوت
شراره تاج‌ترقی	محبت در آثار حضرت عبدالبهاء
فتحیه	پاسخ به چند پرسش: پژوهشی در آثار حضرت عبدالبهاء
شیرازی	

انتشارات مجمع عرفان 'Irfán Colloquia Publications

سفینه عرفان، دفتر اول تا هشتم
 راهنمای مطالعه آثار قلم اعلی، دفتر اول، دوره طهران - بغداد
 (نشر سوّم با تجدید نظر و اضافات کلی)
 راهنمای مطالعه آثار قلم اعلی، دفتر دوّم، دوره اسلامبول - ادرنه
 راهنمای مطالعه آثار قلم اعلی، دفتر سوّم، دوره عکا (بخش اول)
 راهنمای مطالعه آثار قلم اعلی، دفتر چهارم، دوره عکا (بخش دوّم)
 راهنمای مطالعه آثار حضرت عبدالبهاء، دفتر اول (نشر دوّم)
 راهنمای مطالعه آثار حضرت عبدالبهاء، دفاتر دوّم تا چهارم
 مثنوی ابهی: معرفی تحلیلی و تطبیقی مثنوی جمال مبارک
 بسیط الحقیقه: راهنمایی برای مطالعه لوح مبارک "بسیط الحقیقه"
 برخی جلوه‌های حیات بهائی در زندگانی حضرت عبدالبهاء

M. Momen (ed.), *The Bahá'í Faith and the World Religions*
 (Oxford: George Ronald, 2005)

M. Momen (ed.), *Scripture and Revelation* (Oxford: George Ronald, 1997)

Maryam Afshar, *Images of Christ in the Writings of of `Abdu'l-Bahá*, Irfan
 Occasional Papers, 2004

Lights of 'Irfán: Compilation of Papers Presented at 'Irfán Colloquia, Book
 One to Book Six

Booklets of Abstracts: Papers Presented at 'Irfán Colloquia, 1993 – 2005

Distributed by:

Bahá'í Distribution Service
 4703 Fulton Industrial Blvd.,

Atlanta, GA 30336-2017

Telephone: 404-472-9019

Fax: 404-472-0119

E-mail: bds@usbnc.org

غلطنامه

لطفاً اغلاط زیر را در دفتر هشتم سفینه عرفان تصحیح فرمائید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷	۲ از آخر	به فرهنگ	با فرهنگ
۲۰	۲	النقدس	المقدس
۲۲	۱۵	بلالی	به لثالی
۲۴	۸	بمحمد	محمد
۳۵	آخر	دوست	دویست
۳۹	۱۱	روضالجنان	روض الجنان
۴۲	۱	سفر پرهیمنه و شکوه	سفر مبارکش
۴۲	۱۰	بلور آخر	بلور آخری
۴۵	۱۱	حزن انگیز	حزن انگیز است
۴۹	۱	تا الله	تالله
۶۰	۷	لبامرصاد	لبا لمرصاد
۶۰	۹	لله	لله
۷۲	۴ از آخر	فقی	فقی
۱۲۴	۵ و ۲ از آخر	ماء الحقیقه	ما الحقیقه
۱۲۹	۱۰	محاط	محیط
۱۳۲	۱۵	حضرت	حضرات
۱۳۵	۱۱	مولانا نیز	دوم:
۱۳۶	۱۱	فصول الحکم	مولانا نیز
۱۳۸	۲	الهویت	فصوص
۱۴۰	۶ از آخر	وجد باقی	الحکم
۱۴۶	۴ از آخر	ان ابی	الوهیت
۱۵۰	۱۱ از آخر	روانشناختی	وجود باقی
۱۵۰	۸ از آخر	Young	ابن ابی
۱۵۲	۶	فکددا	روانشناسی
			Yung
			فکذا

ما الحقیقه	ماء الحقیقه	۱۵	۱۵۴
ما الحقیقه	ماء الحقیقه	۶ از آخر	۱۵۴
وصول	مقصود	۱۲	۱۵۸
مثلاً	مثلاً در نفس	۱۳	۱۵۸
ملاحظه			
در نفس			
دون آن و	دون آن از	۱۵	۱۵۸
فوق آن و			
همچنین			
سمع و			
بصر و شمّ			
و نطق و			
مادون آن			
از			
لکم	لکن	۴ از آخر	۱۵۹
رحمک الله	رحمکالله	۴	۱۶۰
ما الحقیقه	ماء الحقیقه	ردیف ۱۰	۱۶۵
۱۳۵۶	2536	۵	۱۶۶
سالک	ساک	۴ از آخر	۱۷۰
ص ۶۷	ص ۷۸	۶	۱۷۱
ص ۱۲	ص ۱۵	۸	۱۷۱
شیء له آیه	شیء آیه	۸	۱۷۲
صغری	صغیری	۱۰	۱۷۲
این هو	ین هو	۱۵	۱۷۲
انتم و	انتمو	۸ از آخر	۱۷۶
شیئی را	شیء را	۱	۱۸۳
نکرده است	نکرده اند	۴ از آخر	۱۸۵
"از آثار حضرت عبدالبهاء به زبان فارسی است"		۲	۲۰۱
حذف شود.			

بهاء الله و سلامه و رحمته	بهاء الله و رحمته	۷ از آخر	۲۰۲
مشوب	مُشَوَّب	۱۵	۲۰۸
یومِ مرأه و فی کل شهرِ مرأه و فی	یومِ و فی	۶	۲۰۹
ظهور تا ظهور آخر صیت و صوت حق	ظهور تا آخر صیت حق	۱۲	۲۰۹
۱	□	۲	۲۱۶
حالا	حال	۱	۲۱۷
۲	□□	آخر	۲۱۷
ج ۲	ج ۱	۸	۲۱۸
عشق	عشق	۶	۲۲۵
عشق	عشق	۷	۲۲۵
۳	□□□	۳ از آخر	۲۲۷
الطرف فی الخيام	الطرف الخيام	۱۳	۲۳۵
أن آمنوا	آمنون	۳ از آخر	۲۳۵
ص ۲۷۲	ص ۲۸۲	۴ از آخر	۲۳۶
جذب و طرب	جذب و طرف	۹	۲۳۷
فلما حضر زبانہ	فلما حضرت زبانى	۷ از آخر	۲۳۹
فرار نمودند	اقرار نمودند	۱۱	۲۴۰
اعظم	اعضم	۴ از آخر	۲۴۱
المستسر	السمتسر	۱۲	۲۶۱
		۶	۲۶۶

کمال و جمال نقص صرف با خیراً او وفاءً مجرد است مفاوضات ص ۱۸۳	کمال و جمال نقص باره خیراً اوفا مجرد ... مفاوضات ص ۴۹	۸ از آخر ۱۲ از آخر ۳ از آخر ۱ ۷ از آخر ۶ از آخر ۳ از آخر ۲ ۴ ۱۰ ۷ از آخر ۷ از آخر آخر ۸ ۴ از آخر ۴ ۹	۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۳ ۲۸۰ ۲۸۲ ۲۸۲ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۲ ۳۲۲ ۳۲۴ ۳۲۶ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۳۷ ۳۵۳ ۳۵۳
اولین و ص ۲۹۱ صانع عرضی ۱۸۰۴ شیء سمیع هشت الفصاحه بیان و ملاح القدس	اولینو ص ۱۹۱ صنع فرضی ۱۸۴ شسء صمیع فشت الفصاحه بیانو ملاح القدس		

تهیه کننده: فاروق ایزدی نیا

The Báb's Tablets Address to the Letters of the Living	Muhammad Afnan	259
On "Is there any Remover of Difficulties..."	Muhammad Afnan	263
Is God Responsible?	Muhammad Afnan	265

PART FOUR
Shákhsár-i `Irfán

List of Articles on Bahá'í Writings Published in the first 15 volumes of <i>Khúshihá'í az Kharman-i Adab va Hunar</i>	Siyamak Sahba	268
---	---------------	-----

PART FIVE
Appendices

Bibliography and References		273
Errata of <i>Safíniy-i-`Irfán</i> , Book Eight	Faruq Izadinia	278
`Irfán Colloquium Publications		284
Tables of Contents of <i>Safíniy-i-`Irfan</i> , Books One to Eight		285

CONTENTS

Preface	5
---------	---

PART ONE **La'álíy-i-`Irfán** **(Some Unpublished Bahá'í Writings)**

From the Writings of Bahá'u'lláh	9
From the Writings of `Abd'ul-Bahá	11

PART TWO **Gulchín-i-`Irfán** **(Essays)**

`Abdu'l-Bahá's Treatment of Others	Shiva Elahiyyon	21
Karim Khan-i Kirmani's Antagonism towards the Bábí and Bahá'í Faiths	Armin Eschraghi	45
Introductory Remarks on Prayer and Meditation	Muhammad Afnan	75
Image of `Abdu'l-Bahá as Reflected in His Writings	Faruq Izadinia	90
Bahá'í Interpretation of Reincarnation	Ghasem Bayat and Sateh Bayat	125
Welcom! Welcome!; `Abdul'-Bahá Meeting Others	Ladan Pakdaman	155
An Analytical Study of Historical and Social Background of the <i>Fire Tablet</i>	Farid Radmehr	174
`Abdu'l-Bahá's Tablets on Universal Peace	Shapour Rassekh	209
`Abdu'l-Bahá Refuting Supersitious Beliefs	Shapour Rassekh	229
Reflections on Some Bahá'í Writings	Vahid Rafati	250

PART THREE **Rashahát-i-`Irfán (Elucidations)**

Titles and Attributes of Manifestations of God	Muhammad Afnan	255
---	----------------	-----

Safīnih-i-`Irfān is a collection of studies on the principal beliefs and Sacred Texts of the Bahá'í Faith, particularly papers presented at `Irfān Colloquia. The Colloquia, sponsored by Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund, started in 1993 and are being held annually in North America and in Europe, in English, Persian and German languages separately.

The Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund was established in 1992 to honor Haj Mehdi Arjmand (1861-1941), a prominent teacher and scholar of the Bahá'í Faith in Persia. `Irfān is a Persian-Arabic word referring to mystical, theological and spiritual knowledge. `Irfān Colloquia aim to foster study of the scriptures of the world's religions from a Bahá'í perspective.

`Irfān Colloquium
c/o Bahá'í National Center
1233 Central Street
Evanston, IL 60201-1611
USA
Phone: 1 (847) 733-3526
Fax: 1(8470) 733-3527
E-mail: contact@irfancolloquium.org

Safīnih-i-`Irfān
A Collection of Papers Presented at `Irfān Colloquia
Book Nine
Publisher: Persian-American Affairs Office
National Spiritual Assembly of the Bahá'ís of the United States
Sponsored by Haj Mehdi Arjmand Fund
163 B.E. - 2006 C.E.

`Irfán Colloquium Publications

SAFÍNIY-I `ÍRFÁN

Studies in Principal Beliefs
and Sacred Texts of the Bahá'í Faith

Book Nine

Published by
Persian-American Affairs Office
National Spiritual Assembly of the Bahá'ís of the United States
Wilmette Illinois